

تفسیر احمد

Ketabton.com

تفسیر شریف جزء بیست و پنج (۲۵) و بیست و شش (۲۶)

امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»

چاپ اول سال ۱۴۰۰ هجری شمسی ©



وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse17 Sura Qumar

Name: Tafsir Ahmad

(Interpretation of Part 25-26 of the Holy Quran with Original 'Arabic Text)

By: Aminuddin Saidi ©

Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan

Publisher: De Haq De laare Kultury Markaz

First Edition 2021, in 665 Pages, A5

Email: saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:

نام: تفسیر احمد جزء بیست و پنج (۲۵) و بیست شش (۲۶)
تتبع، تحقیق و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»
مهتمین:

• دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

• انجینیر عتیق الله «یاسر»

تیراژ چاپ اول: ۱۰۰۰

سال طبع: ماه جدی سال ۱۴۰۰ هـ، ش

مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

فهرست

مضامین سورۀ ها جزء بیست و پنج (۲۵) و بیست و شش (۲۶)

تفسیر احمد

شامل سورۀ های

سورۀ الشوری، سورۀ الزخرف، سورۀ الدخان، سورۀ الجاثیه، سورۀ الاحقاف،
سورۀ محمد، سورۀ الفتح، سورۀ الحجرات، سورۀ ق، سورۀ الذاریات.

شماره	نام سورہ	معانی و محتوی سورہ ها	صفحه
	الشوری	وجه تسمیه	۱
۱		تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ شوری	۱
۲		ارتباط سورۀ شوری با سورۀ قبلی	۲
۳		نامگذاری سورہ	۲
۴		موضوعات مطرح در سورۀ شوری	۲
۵		راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش	۶
۶		وحی چیست؟	۷
۷		مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش	۸
۸		رؤیای پیامبران	۹
۹		مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته	۱۱
۱۰		شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر (ص)	۱۱
۱۱		بشارت های وحی	۱۲
۱۲		تأثیر فرشته ای وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم	۱۳
۱۳		اصطلاحات شریعات و شریعت	۲۴
۱۴		خشم و عصبانیت	۵۱
۱۵		پیشگیری و معالجه عصبانیت	۵۳
۱۶		سایر راه های کنترل خشم و جلوگیری از عصبانی شدن	۵۵

۱۷	تغییر حالت و موقعیت	۵۵
۱۸	رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان	۵۷
۱۹	شوری در اسلام	۵۹
۲۰	شوری در اصطلاح شرعی	۵۹
۲۱	حکم شوری	۶۰
۲۲	فیصله شوری معلم است یا ملزم؟	۶۱
۲۳	موضوعاتی که در آن شوری صورت میگیرد	۶۱
۲۴	کیفیت و چگونگی شوری	۶۲
۲۵	اهل شوری چه کسانی هستند؟	۶۳
۲۶	عفو و گذشت	۶۶
۲۷	حقیقت وحی	۷۲
	الزخرف	وجه تسمیه
۱	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورة زخرف	۷۷
۲	ارتباط سورة زخرف با سورة قبله	۷۸
۳	عمده ترین مطالب این سوره	۷۸
۴	لمس قرآن کریم بدون وضوء	۸۳
۵	لمس قرآن که در غلاف باشد	۸۳
۶	استدلال علمای که به عدم لمس قایلند	۸۴
۷	استفاده از طلا و نقره برای مرد	۹۴
۸	تقلید چیست؟	۹۸
۹	معنی اصطلاحی تقلید	۹۹
۱۰	فواید حاصله از این تعریف	۹۹
۱۱	تقلید از مذاهب اربعه	۱۰۱
۱۲	دیدگاه ائمه اربعه در باب تقلید از آن ها	۱۰۱
۱۳	اقوال امام ابو حنیفه (رح) و شاگردش ابو یوسف	۱۰۱
۱۴	اقوال امام مالک (رح)	۱۰۲

۱۵	اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح)	۱۰۳
۱۶	اقوال امام احمد حنبل (رح):	۱۰۴
۱۷	حکم خروج از مذاهب اربعه	۱۰۵
۱۸	روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام	۱۱۳
۱۹	عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:	۱۱۴
۲۰	- کاهن است	۱۱۴
۲۱	- ساحر (جادوگر) است	۱۱۴
۲۲	- مسحور است	۱۱۵
۲۳	در مورد رد تهمت: کذاب (درغگو)	۱۱۵
۲۴	مفتري (افتراگر) است	۱۱۵
۲۵	اتهام شاعر بودن بر رسول الله (ص)	۱۱۶
۲۶	اتهام اضغاث و احلام	۱۱۶
۲۷	چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد	۱۱۷
۲۸	چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!	۱۱۷
۲۹	مشرکین کفار روش اجداد خود را مقدس می شمردند	۱۱۸
۳۰	چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!	۱۱۸
۳۱	چرا معجزه ای مانند معجزه موسی ندارد؟!	۱۱۹
۳۲	چرا فرشته ای همراه پیامبر همراه نیست؟!	۱۱۹
۳۳	طرح درخواست نامعقول	۱۲۰
۳۴	درخواست تبدیلی قرآن	۱۲۰
۳۵	درخواست های جاهلانه	۱۲۱
۳۶	فضیلت و برتری	۱۲۴
	وجه تسمیه	۱۵۷
	الدخان	
۱	محتوی سوره	۱۵۷
۲	هدف کلی سوره دخان	۱۵۹
۳	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الدخان	۱۵۹

۴	تعداد کلمات سوره	۱۶۰
۵	ارتباط سوره دخان با سوره قبلی	۱۶۰
۶	تلاوت سوره دخان در شب جمعه	۱۶۰
۷	«لَوْحٌ مَّحْفُوظٌ»	۱۶۴
۸	«بیت العزة»	۱۶۴
۹	نزول همه کتب آسمانی در رمضان	۱۶۶
۱۰	مسئله ای نزول قرآن بصورت تدریجی	۱۶۶
۱۱	چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟	۱۶۷
۱۲	منظور از دود چیست؟	۱۷۳
۱۳	نظریات مفسرین در مورد این دود	۱۷۳
۱۴	احادیث وارد شده در مورد دود	۱۷۶
۱۵	یهودیان چه کسانی هستند؟	۱۸۳
۱۶	اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟	۱۸۴
۱۷	خروج موسی علیه السلام با قوم بنی اسرائیل از مصر	۱۸۵
۱۸	بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند	۱۹۸
۱۹	اما مهر حوران بهشتی	۲۱۰
۲۰	میوه های بهشتی	۲۱۱
۲۱	جاودانگی جنت و جنتیان	۲۱۳
۲۲	زبان قرآن	۲۱۵
۲۳	اعجاز قرآن	۲۱۶
	الجائیه	۲۱۸
۱	تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره	۲۱۹
۲	ارتباط سوره الجائیه با سوره قبلی	۲۲۰
۳	محتوی سوره	۲۲۰
۴	نشانه های عظمت او در آسمان و زمین	۲۲۳
۵	قرآن کتاب هدایت است	۲۲۹

۶	ایمان به کتاب‌های آسمانی	۲۳۶
۷	حقیقت ایمان به کتب آسمانی	۲۳۷
۸	ضرورت انسان به کتاب	۲۳۷
۹	چگونگی ایمان به کتب آسمانی	۲۳۸
۱۰	ایمان به پیامبران علیهم السلام	۲۴۰
۱۱	حقیقت نبوت چیست؟	۲۴۲
۱۲	حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام	۲۴۲
۱۳	مسئولیت انبیاء	۲۴۴
۱۴	اسلام دین همه انبیاء است	۲۴۵
۱۵	شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی	۲۴۷
۱۶	تعریف قرآن	۲۵۱
۱۷	اولین و بزرگ‌ترین معجزه‌ای قرآن مجید دین اسلام است	۲۵۱
۱۸	هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست	۲۵۶
۱۹	سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام	۲۶۰
۲۰	جهان قبل از اسلام	۲۶۰
۲۱	سختی‌های روز رستاخیز	۲۶۵
۲۲	ایمان داشتن به قیامت	۲۷۲
۲۳	قیامت نزدیک است	۲۷۴
۲۴	ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می‌یابد	۲۷۷
	الأحقاف	وجه تسمیه
۱	تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره	۲۸۳
۲	ارتباط این سوره با سوره قبلی	۲۸۴
۳	محتوی سوره احقاف	۲۸۴
۴	اعجاز قرآن کریم	۲۸۷
۵	حروف مقطعات	۲۸۹

۶	شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی	۲۹۵
۷	پیامبر علم غیب ندارد	۲۹۹
۸	نیکی به والدین	۳۱۳
۹	قبولی اعمال دارای مراتبی است	۳۱۸
۱۰	لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران	۳۳۴
۱۱	صبر انبیاء علیهم السلام	۳۳۴
۱۲	پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» صاحب شریعت	۳۳۵
۱۳	پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» عبارتند از	۳۳۵
	مُحَمَّد وجه تسمیه	۳۳۶
۱	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف	۳۳۸
۲	نام مُحَمَّد صلی الله علیه و سلم در قرآن کریم	۳۳۸
۳	ارتباط سوره محمد با سوره قبلی	۳۳۸
۴	فضیلت سوره محمد	۳۳۸
۵	محتوی سوره	۳۳۹
۶	فلسفه جهاد در اسلام	۳۴۸
۷	جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال	۳۴۹
۸	جهاد چه وخت فرض عین می شود	۳۵۰
۹	حکم قرآن عظیم الشأن در باره اسراء جنگی غیر مسلمان	۳۵۲
۱۰	برخورد با اسراء	۳۵۲
۱۱	هلاکت قوم ثمود	۳۶۱
۱۲	هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»	۳۶۲
۱۳	باد «ریح العقیم»	۳۶۳
۱۴	نزول عذاب الهی	۳۶۴
۱۵	به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه	۳۷۹
۱۶	فعالیت های شریرانه شیطان در قرآن	۳۸۳

۳۸۴	راه مقابله و مبارزه با شیطان		۱۷
۳۹۵	وجه تسمیه	الفتح	
۳۹۵	شأن نزول سورة فتح		۱
۳۹۵	فضیلت سورة فتح		۲
۳۹۶	تعداد آیات، کلمات و حروف		۳
۳۹۶	واقعۀ حدیبیه		۴
۳۹۷	ارتباط سورة فتح با سورة قبلی		۵
۳۹۷	معانی نام سور		۶
۳۹۷	دورنمای کلی سورة		۷
۳۹۸	هدف کلی سورة		۸
۳۹۸	خصوصیات های استثنایی این سورة		۹
۳۹۸	محتوی سورة فتح		۱۰
۴۰۲	صلح حدیبیه یا فتح مُبین		۱۱
۴۰۴	امتیازات صلح حدیبیه		۱۲
۴۱۷	فرق بین «کبیر» و «عظیم»		۱۳
۴۲۵	قطع درخت بیعت الرضوان		۱۴
۴۳۶	اقسام خواب ها		۱۵
۴۴۰	تعبیر خواب		۱۶
۴۴۱	تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته		۱۷
۴۴۱	حدود رؤیا		۱۸
۴۴۲	فتح عظیم مکه		۱۹
۴۴۲	انگیزۀ فتح مکه		۲۰
۴۴۴	ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام		۲۱
۴۴۴	آماده باش جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم		۲۲
۴۴۵	حرکت سپاه اسلام به سوی مکه		۲۳
۴۴۵	ورود سپاهیان اسلام به مکه		۲۴

۴۴۶	ورود پیامبر اسلام به مسجدالحرام	۲۵
۴۴۷	نماز گزاردن رسول الله و ایراد سخنانی	۲۶
۴۴۸	بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن	۲۷
۴۴۹	اولین آذان بر بام کعبه	۲۸
۴۴۹	نماز فتح یا نماز شکرانه	۲۹
۴۵۳	دروس حاصله از آیه مبارکه	۳۰
۴۵۵	وجه تسمیه	الحجرات
۴۵۶	ارتباط سوره حجرات با سوره قبلی	۱
۴۵۶	تعداد آیات، کلمات و حروف	۲
۴۵۶	محتوی سوره حجرات	۳
۴۶۰	حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!	۴
۴۶۴	تأثیرات این آیه بر صحابه کرام	۵
۴۶۵	آداب و اخلاق در اسلام	۶
۴۶۷	شیوه سخن گفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم	۷
۴۶۹	مأموریت پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟	۸
۴۷۰	صدا زدن به بهترین نام	۹
۴۷۴	أدب حضرت عمر در برابر پیامبر اسلام	۱۰
۴۷۶	فاسق کیست؟	۱۱
۴۷۷	نشانه های فاسق در قرآن کریم	۱۲
۴۷۸	نهایت سرنوشت فاسقان	۱۳
۴۸۹	احتیاط و دقت در شوخی و مزاح	۱۴
۴۹۳	تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح	۱۵
۵۱۲	ایمان و اسلام	۱۶
۵۱۲	اسلام چیست؟	۱۷
۵۱۷	ایمان، عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت	۱۸

ق	وجه تسمیه	۵۱۹
۱	تلاوت سوره ق	۵۱۹
۲	حکمت تلاوت آن	۵۲۰
۳	فضیلت سوره (ق)	۵۲۰
۴	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	۵۲۰
۵	ارتباط سوره «ق» با سوره قبله	۵۲۰
۶	محتوی و موضوعات مورد بحث	۵۲۱
۷	زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَثْ بعد الموت)	۵۲۶
۸	ثبت اعمال و اقوال انسانها	۵۲۸
۹	انسان در روز قیامت از قبر خارج میشود و یا از اجداث	۵۳۱
۱۰	مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟	۵۳۳
۱۱	تکذیب پیامبران	۵۳۴
۱۲	اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند.	۵۳۴
۱۳	قوم تُبَّع	۵۳۵
۱۴	اصحاب الرُّس	۵۳۶
۱۵	اصحاب الرُّس چه کسانی هستند؟	۵۳۷
۱۶	اصحاب «ایکه» در قرآن	۵۳۹
۱۷	علت نامگذاری به اصحاب ایکه	۵۳۹
۱۸	اساسی ترین انحراف اصحاب «ایکه»	۵۳۹
۱۹	اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب	۵۴۰
۲۰	هلاکت قوم ایکه	۵۴۲
۲۱	تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان	۵۴۶
۲۲	سکرات موت	۵۴۹
۲۳	سکرات مرگ	۵۴۹
۲۴	هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی شود	۵۴۹

۵۵۱	بهشت	۲۵
۵۵۲	دوزخ	۲۶
۵۵۵	وسعت و عمق دوزخ	۲۷
۵۵۹	نعمت های بهشت مثل ومانندی ندارد	۲۸
۵۶۳	زنده شدن، آفرینش تازه ای است	۲۹
۵۷۰	حشر بندگان	۳۰
۵۷۳	پوشش بندگان در رستاخیز	۳۱
۵۷۶	وجه تسمیه	الذاریات
۵۷۶	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف آن	۱
۵۷۶	علت اختلاف نظر چیست؟	۲
۵۷۸	ارتباط سورة ذاریات با سورة قبلی	۳
۵۷۸	زمان نزول	۴
۵۷۸	محتوی و موضوعات مندرج در این سوره	۵
۵۷۹	عمده ترین هدف آموزشی سورة ذاریات	۶
۵۸۴	مفهوم ایمان به روز آخرت	۷
۵۸۵	چگونه میتوان متقی شد	۸
۵۸۹	تهجد و قیام شب	۹
۵۸۹	بهترین ذکر	۱۰
۵۹۰	مجالس ذکر	۱۱
۵۹۰	پابندی به برترین ذکر	۱۲
۵۹۶	نطق و سخن گفتن نعمت الهی است!	۱۳
۵۹۹	سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام	۱۴
۶۰۱	مهمانداري در اسلام	۱۵
۶۰۲	حدود تشریفات برای مهمان	۱۶
۶۰۳	دعای مهمان برای مهماندار	۱۷
۶۰۴	بدرقه کردن مهمان مستحب است	۱۸

۱۹		متهم کردن پیامبران به جادوگر و دیوانه	۶۱۵
۲۰		عبادت	۶۱۸
۲۱		میعاد اجل و رزق	۶۲۲
۲۲		اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می گردد	۶۲۳
۲۳		اسباب دینی	۶۲۳
۲۴		مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها	۶۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس نامه

الله تعالی رب العزت میفرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ» (۱۶۰ / سورة انعام). (هر کس کار نیکی انجام دهد پس ده برابر به او پاداش است، و هر که کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. سورة انعام آیه ۱۶۰). صدق الله العظیم.

در عالم هستی هیچ کتابی در فضیلت و برتری به پایۀ قرآن عظیم الشأن نمیرسد؛ زیرا نه تنها قرآن کریم خلاصه و آخرین عصارۀ تعلیمات همه انبیاء الهی (علیهم صلوات الله اجمعین) است، بلکه از همه موجودات آفرینش برتر و والاتر نیز است.

پروردگار با عظمت ما در رابطه به رسالت و وظیفۀ مهم مسلمانان نسبت به این کتاب الهی در (آیه ۶۳، سورة بقره) میفرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» صدق الله العظیم. (آنچه را [از آیات و دستورات الهی] به شما داده‌ایم، با قوت بگیرید و آنچه را در آن هست، به خاطر داشته باشید [و به آن عمل کنید] تا پرهیزگار شوید). صدق الله العظیم.

تدبّر در قرآن عظیم الشأن، این کتاب مبارک و مقدس از امور لازم، ضروری و حیاتی است و چون در راستای درک معانی، مفاهیم و تفاسیر کلام الهی است که زمینه را برای عمل به آن فراهم می‌سازد. باید دانست که روح والای هدایات قرآن کریم بدون تدبّر در آیات آن در مواردی بدون داشتن علم به سایر علوم و فنون اسلامی حاصل نمیشود.

وارد شدن بر مفاهیم و تفاسیری کلام الهی کار علماء و محققین اسلامی است، که ورثۀ الانبیاء خوانده شده‌اند و کار کمک‌کننده‌های مادی و

معنوی زمینه ساز رساندن این پیام و هدایت الهی جل جلاله برای مردم میباشند. علماء و محققین اسلامی در ادای این رسالت بس عظیم نقش و وظیفه خویش را باید کماحقه اداء کنند.

اصل برجسته، هدف غایی و نهایی نزول قرآن عظیم الشأن، قرائت، تعلیم و تدبیر در آن همه و همه برای عمل است چنانکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سوره انعام آیه ۱۵۵) (و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید.).

صدق الله العظیم.

واقعاً قرآن عظیم الشأن همان قانون الهی است که اصلاح عقیده، دین و دنیای مردم را به عهده گرفته و سعادت جاودانی آنان را در صورت پیروی از هدایات آنرا، تضمین کرده است. آیات قرآنی سر چشمه هدایت و رهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت اند. کسی که به سعادت همیشگی علاقمند است، سعادت و خوشبختی هر دو جهان را می طلبد، بر وی لازم است که روز و شب با قرآن تجدید عهد کرده و ارتباطش را با آن محکم و استوارتر سازد. آیاتش را به حافظه خود سپرده، معانی اش را عمیقاً و درست درک و با مغز و فکر خویش آنرا عجین ساخته، در آمیزد.

در پرتو این کتاب آسمانی است که انسان با ایمان راسخ به آن و فهم از آن به سوی رستگاری و سعادت جاودانی رهنمون میشود.

وظیفه و رسالت مسلمان رسالتمند است تا در رساندن قرآن کریم و درک عمیق آن به سایر مسلمانان از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نه ورزیده و از تمام امکانات مادی و معنوی دست داشته استفاده کند.

در اینجا جا دارد که از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی، قلباً سپاسگزاری نمایم که با تمام اخلاص، محبت و (انشاء الله) نیت خیر جهت اشاعه دین، رساندن خیر به سایر

مسلمانان و خاصاً نسل جوان، در چاپ تفسیر قرآن کریم «تفسیر احمد»، سرمشق و نمونه خوب تشویق برای خدمت قرآن و ادای رسالت، زمینه سازی کرده و سهم گرفته است. بزرگواری اولاد صالح و نمونه بودنش درین است که جناب شان ثواب این کار و عمل نیک را به پدر بزرگوار خویش کاکا خان «صاحبی» که شخصیت متقی وبا دیانت است و به مادر عزیز و مهربان بی بی حاجی، که تمام زندگی اش را در راه خدمت به فرزندان متدین خویش وقف نموده است، همچنان به همسر بزرگوار و همسفر زندگی خویش و نور چشمان عزیز و ارجمند شان هر یک بی بی مکّه جان صاحبی و محمد یاسین جان صاحبی هدیه فرموده است.

پروردگارا! این هدیه شانرا قبول و مقبول گردانیده سعادت دارین نصیب شان نماید.

چون دربار الهی بزرگ و وسیع است، یکبار دیگر از خداوند متعال برای جناب آرش صاحبی، تمام فامیل شان و برای تمام دست اندرکاران کمک به این تفسیر شریف که یک قدم هم در انجام این امر خیر، برداشته اند، مانند صدقه جاریه شان ابراز سپاس و اجر عظیم برای ایشان و فامیل های شان تمنا واستدعا بدارم. برای ایشان و فامیل های شان صحت، سلامتی، مسرت وموفقیت های مزید تمنا و استدعا دارم.

الهی به برکت این تفسیر شریف در کشور عزیز ما صلح و استقرار دایم و راستین برقرار ساز. آمین یارب العالمین.

مؤلف «تفسیر احمد»

شهر برول - جرمنی

ماه ثور، سال ۱۴۰۱ هجری، شمسی (سال ۲۰۲۲ میلادی)

ایران، امثال کورستان، بهیست سرزند، سدید محمد زاده المان حسین، صاحب نفس فقا، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۴۳

منهج تفسير «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السّور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلميّة ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويّة لجيل الشباب، لا سيّما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشاديّة قد تم بعيداً عن التعصّب الديني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القراء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السّور بشكل موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثّف ومركّز وتحديد المواضيع المختلفة في السّور والآيات.

- تم تجنّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفصلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرّق إلى الموضوعات التي تشوّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكل موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنّ أصالة القرآن الكريم ومرجعياته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلام محمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو نفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات القرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيرية لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبّحث وكتابة تعليق «أحمد» لأمين الدين «سعيد سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.

- عزيزي القارئ:

القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهية وكتاب هداية، وقد جعل الله عز وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجات العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحية والجسدية.

من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيوية للإنسانية وخيرات كثيرة.

- القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صل الله عليه وسلم.

- يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدسة لانبيااء الله تعالى في الماضي.

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

آمين يا رب العالمين

مؤلف شرح « أحمد »

د لوی او یخښوونکي الله ﷻ په سپېڅلي نامه

قرآن عظیم الشان د ستر څښتن تعالی ﷻ هغه سپېڅلی کتاب دی ، چې مسلمانانو ته تر ټولو کتابونو معتبر او د ځانگړي فضیلت او اهمیت وړ دی. د قرآن کریم تلاوت ، ترجمه او تفسیر د ډېر دقت او پام وړ دي . ځکه قرآن کریم د الله ﷻ له لوري د انسانانو د هدایت او لارښوونې لپاره نازل شوی دی ، د قرآن کریم د مفاهیمو توضیح ، تفسیر ، ترویج ، تبلیغ او په پای کې پر هغه عمل کول ددغه مهم کتاب غوښتنه ده .

څوک چې په دیني او شرعي علمي مسایلو کې مشغولېږي او نورو ته یې د رسولو تکل او نیت کړی وي ، د هغوی په اړه د اسلام ستر پېغمبر حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمایي: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» (رواه أبو داود والترمذي). په شرعي علومو کې د قرآن کریم تفسیر تر ټولو مهم علم دی ، ځکه چې په دې علم کې د ستر څښتن تعالی ﷻ د کلام په اړه د هغه له مراد څخه د بشر د توان په اندازه بحث کېږي او داسې یو علم دی چې د قرآن عظیم الشان د معانیو بیان او د احکامو استخراج او روښانولو کې د مجتهد او مفتي سره مرسته کوي او د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د مسلمان د لارې مشعل گرځي. ددې مهم کار لپاره د عربي ژبې پوهه، د صرف ، نحوی ، بدیع ، بیان ، معاني ، اصول فقه ، قرأتونو او له نورو اسلامي علومو د پوهې اړتیا او له هغو نه گټه اخیستل لازم بلل کېږي او د ښه دقت لپاره د نزول اسباب ، ناسخ او منسوخ پېژندلو ته هم اړتیا ده ، نو هر څوک چې د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې هڅه کوي تر څو د قرآن کریم مفاهیم د پورتنیو اصولو په نظر کې نیولو سره په عام فهمه او ملي ژبه مینه والو او مسلمانانو ته ورسوي ، نو دا یو ډېر د قدر او ارزښت وړ کار دی ، چې د دغه ارزښتناک کار د عمل په ډگر کې یو هم معزز او قدرمن ورور امین الدین سعیدي صاحب دی چې په عربي ټولنه کې ژوند کوي اما د قرآن کریم مفاهیم د تفسیر په بڼه نورو ته روښانه کوي. په کلکه ویلای شم چې د نوموړي دا کار په خپل ځای د ډېر اهمیت وړ او ان شاء الله تعالی د جاريه صدقه یې بللی شو .

ددې تر څنګ دا تفسیر په خپل ذات کې یوه لویه لاسته راوړنه ده ، د توصیف او تقدیر وړ او ستر اقدام دی ، چې د افغاني فرهنگ او افغاني مسلمانې ټولنې په فرهنگي بډاینه کې د قدر وړ قدم دی. پدې توګه دغه تفسیر شریف ته په کتو او مطالعې دې پاملرې ته رسوو چې د ښاغلي امین الدین سعیدي صاحب په دغه تفسیر شریف کې ډېر زیار ایستلی او خپل قیمتي وخت یې نور هم قیمتي کړی دی. باوري یم چې له دې تفسیر څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه گټه واخلي چې له دري ژبې سره بلدیت ولري. زما په نظر د ښاغلي سعیدي صاحب دا حاضر تفسیر ځانگړې ښېگڼې او امتیازونه هم لري چې ځینې به یې په لاندې ډول وشمېرو ، مثلاً : د سورة د نومولو وجه بیانوي ، د سورة محتوا او هدف په ډاګه کوي ، د آیتونو ، کلماتو او حروفو شمېر مشخص کوي ، د آیاتونو د شمېر په اړه د علماوو متفاوت حساب په ډاګه کوي ، لفظي ترجمه یې واضحه او روانه ده ، له ترجمې وروسته ګونګ مطالب روښانه کوي ، له معتبرو منابعو څخه یې گټه اخیستې ده ، په ځینو ځایونو کې شېهانو ته هم ځواب وايي دا او یو شمېر نورې ښېگڼې هم لري ، انسان په خپل توان او وس ملامت دی ، ښاغلي سعیدي په دې تفسیر کې خپل ټول توان په کار اچولی او تر خپله وسه یې هڅه کړې ده ، چې افغاني ټولنې ته د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې خپل رسالت اداء او کار وکړي. خدای دې یې دا کار د نېکۍ په تله کې حساب کړي او خدای ﷻ دې دوی او ټولو تخنیکي همکارانو ته د ددې کار په بدل کې دنیوي او اخروي اجر و ورکړي .

په درنښت

څېړنپوه دکتور عبدالظاهر شکیب
د افغانستان د علومو اکاډمي رئیس

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ

دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی»

حمد و سپاس خداوند هر دو جهان را، سلام و درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر خاندان و یاران ایشان و هرآنکس که به آن حضرت اقتداء نموده و پیروی حضرتش را برگزیده است.

اینک یکبار دیگر جای مسرت و خوشبختی است که جلد سوم «تفسیر احمد» که حاوی جزء بیست و پنجم (۲۵) و بیست و ششم (۲۶) است غرض طبع و نشر، تقدیم و به اختیار و مطالعه خوانندگان و مشتاقان دین مقدس اسلام و جوانان تقدیم میگردد.

جلد سی ام، جلد بیست و نهم، جلد بیست و هشتم و جلد بیست و هفتم تفسیر احمد به استقبال گرم اهل علم و دوستان دین مقدس اسلام و بخصوص جوانان قرار گرفت و حتی چاپ مجدد آن توقع شد و صورت گرفت. با توجه به یادداشتها و درخواست های علاقمندان بسیاری از علاقمندان تقاضای طبع مجدد تفسیر را بعمل نیز آورده اند.

- قبل از همه باید گفت که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمه و تفاسیر زیاد نگاشته شده و هریک سبک خویش را داشته اند و دارند. اما در تفسیر احمد سبک نگارش و تفاسیر موضوعات و مباحث مختلف به صورت بهتر، مطابق جوابگوی ذهن خواننده پیشکش شده و در همه موارد در همانجا توضیحات مفردات و منابع مورد تمرکز قرار گرفته و مطالب مورد بحث امروز قبل از مطرح شدن توسط خواننده به جواب و تفصیل آن درین تفسیر پرداخته میشود.

این روش مورد استقبال خواننده های این تفسیر در سپاره های نشر شده ۲۷- ۲۸- ۲۹ و ۳۰ به طور وسیع قرار گرفته.

- به این ترتیب در «تفسیر احمد» آیات متبرکه موضوعات مندرج آیات، جمعبندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده به نحویکه خواننده را در افاده های و کلمات وارده مستقیم کمک و کلمات نا آشنا برای خواننده را بصورت مفردات حد اعظم تشریح میکند. در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیه مبارکه و اینکه وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مذاقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. این موارد سبک کار بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در ارایه مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر و غریب اجتناب بعمل آمده است و کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را ارایه و مباحث به طوری ارایه شود که ذهن خواننده را مغشوش نه کرده و به سوال مطروح تحت الذهن خود به تفصیل و جواب پرداخته.

قرآن کریم سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آن سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم است. قرآن کریم تصدیق کننده تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشته الله جلّ جلاله است.

من برای برادر عزیزم امین الدین «سعیدی - سعید افغانی» توفیق مزید از بارگاه ایزد متعال استدعا دارم و میخوام تا در تحریر متباقی جزوه های این تفسیر اهتمام نموده و به خواست مشتقان فهم کتاب الله لیبیک گفته و در اشاعه دین الهی کما کان ادای رسالت کند.

الهي طول عمر با سعادت، صلاح و فلاح دارين را نصيب برادر محترم امين
الدين سعيدى و همه دست اندرکاران اين کار معظم فرما.
آمين يا رب العالمين - ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم.

دكتور صلاح الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

مهتم تفسير احمد

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ

انجینیر عتیق الله یاسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا محمد وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين
قد رمنو لوستونكو غوارم يوخل بيا تاسو ته د خوښی زیږی درکړم هغه دا چې الله الحمد د قرآن عظیم الشان د احمد تفسیر (۲۵-۲۶) پاره هم له چاپه را ووته؛

دا چې د قرآن عظیم شان تفسیر آسانه کار ندی او د تفسیر لپاره خاصو مهارتونو او پدی برخه کی خاص علم ته ضرورت دی نو زه غواړم چې د قرآن عظیم الشان د تفسیر په اړوند لږ څه معلومات له تاسو سره شریک کړم.

تفسیر داسي یو علم دی چې د هغه په ذریعه پر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم باندې د الله تعالی د نازل شوي کتاب (قرآن عظیم الشان) په هکله پوهه او د هغه د معناوو بیان تشریح او وضاحت او له الفاظو او کلماتو څخه د هغه د احکامو او حکمتونو را ایستل په لاس راځي.

پدی هکله ځینی علما فرمایي چې تفسیر پوهنه ډېره غوره او عظیمه پوهه ده، چې په هغې سره د قرآن کریم هغه معناوي او موخي څرگندیږي چې د مسلمانانو د دنیا او اخرت د نېکمرغۍ لامل ګرځي.

خو ژباړه بیا په یوه ژبه د بلې ژبې تفسیر او څرګندونې ته وايي او ژباړن (ترجمان) هغه چاته ویل کیږی چې د دوو وییلا بېلو ژبو د خاوندانو خبرې یوه او بل ته څرګندي کړي او پری ویي پوهوي.

خوځینی لغات پوهان وایی چې ترجمه یوه عربي کلمه ده چې له یوې کلمې څخه بلې کلمې او له یوې ژبې څخه بلې ژبې ته اړولو او ژباړلو ته وايي، البته په هغه معنا او مفهوم چې په اصل کې شتون ولري.

بیا ژباړه پر دوه ډوله ده:

(الف): کلمه په کلمه ژباړه یا په اصطلاح «تحت اللفظي ژباړه». چې دا ډول ژباړه د قرآن کریم په اړه د پوهانو لخوا په اتفاق سره ناسمه بلل شوې ده او وایي چې دا ډول ژباړه هیڅکله نه شي کولای چې د قرآن کریم د ټولو حقیقي معناوو او موخو، اعجاز او اسلوب او د هغه د بلاغت د څرنگوالی او ځانګړتیاوو او اصلي قرآني نظم او د هغه د احکامو او لارښوونو سمه څرګندویه اوسي.

(ب): آزاده ژباړه او په روان او آسان عبارت او په ډېر دقت او احتياط سره د يوې جملې معنا او مفهوم بيانول. چي دې ته معنوي يا تفسيرې ژباړه وايي. چي ټول عالمان پر دې په يوه خوله دي چي بايد د قرآن كريم په ژباړلو كي له دغه ډول ژباړې څخه كار واخيستل شي.

قدرمن ورور مولنا امين الدين «سعيدى سعيدى افغايي» صاحب پدې تفسير كي هم له تحت لفظي ترجمي چي لمړى د الفاظو وضاحت وشي او هم د ازادى ژباړى له سبك ځينى كار اخيستی ده چي دا پخپل ذات كي يو نوى ابتكار دى.

همدا راز د آيات ترجمه او تفسير يې په بل آيات او په نبوى احاديثو او د علماو او مجتهدينو په اقوالو سره كړى ده چي دا د قرآن عظيم الشان د تفسير او ترجمي له پاره يو له بهترينو كړنلارو څخه شميرل كيږي، څه ورته د الله له درباره لا زيات برياليتوب غواړم.

په درنښت

د احمد تفسير مهتمم

انجينير عتيق الله ياسر

شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ۴۷۹ ۳۴۵

ايميل آدرس: atiqyasara@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

الحمد لله از پروردگار با عظمت خویش سپاس گزار هستم که برایم توفیق نصیب فرمود که بعد طبع و نشر جز سی ام، جز بیست و نهم، جز بیست هشتم و جز بیست هفتم تفسیر «احمد» که مورد استقبال گرم خوانندگان محترم واقع شد، اینک جز بیست و پنجم و بیست و ششم این تفسیر مبارک را غرض استفاده و مطالعه خوانندگان محترم خویش تقدیم می دارم.

قرآن عظیم الشأن کتاب رهنمودی برای عالم بشریت است که: انسانها را از گمراهی کفر، گناهان و جهالت به سوی ایمان، تقوا و دانش بیرون می آورد.

پروردگار با عظمت قرآن عظیم الشأن را شفا بخش دلها از امراض شُبُهات و شهوات گردانیده و به وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می گردد.

همچنین قرآن شفا بخش امراض و درد های جسمانی است. قرآن سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت میباشد. اقتداء به قرآن، پیروی کردن از آن است و خداوند خبر داده که قرآن تصدیق کننده کتاب های گذشته است.

پروردگار با عظمت ما در مورد قرآن عظیم الشأن می فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (المائدة: ۱۶). «خداوند به وسیله آن کتاب کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راه‌های امن و امان هدایت می‌نماید». پس قرآن انسانها را به سرای بهشت راهنمایی می‌کند، راه رسیدن به جنت را بیان می‌دارد و مردم را برای در پیش گرفتن راه‌های بهشت تشویق می‌نماید. قرآن کریم انسان را از راهی که انسان را به سرای رنج‌ها میرساند، برحذر می‌دارد و رهنمایی‌های بخش می‌کند. امیدم به الله متعال است و بر او توکل می‌نمایم و از او می‌طلبم که آنچه را که اراده نموده‌ام برایم آسان بگرداند. چون اگر خداوند متعال آن را آسان نکند راهی برای به دست آمدن آن نیست و اگر خداوند متعال بنده را کمک نکند راهی برای رسیدن به آرزویش ندارد.

نیت و اراده اخلاص‌مندانه دارم تا ان شاءالله، ترجمه و تفسیر سایر سوره‌ها را به استعانت پروردگار با عظمت تکمیل و غرض مطالعه مشتاقان قرآن تقدیم بدارم.

در خاتمه یکبار دیگر از برادران ارجمندم و دانشمند خویش هریک دکتر صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی» و محترم انجینیر عتیق الله یاسر سپاس گزارم که مرا در تمام مراحل تحریر و تکمیل این تفسیر به تقدیم کردن، نظریات و مشوره‌های علمی و سازنده خویش یاری رسانیده‌اند. در ضمن از خدمتگزار اسلام از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی جهان سپاس که یکبار دیگر به مساعدت‌های مالی خویش در قسمت طبع و نشر این تفسیر شریف قبول زحمت کرده‌اند. الله تعالی این صدقه جاریه‌ای را در

در بار الهی مقبول بگرداند. همچنان جای دارد که از فرزندان و نور
چشمان ام هریک احمد سعیدی، عزیز الدین سعیدی، نجیب الله جان
سعیدی، برادرانم هر یک انجینر رفیع الدین سعیدی و دکتور مصباح
الدین سعیدی ابراز سپاس و تشکر نمایم که مرا در طبع و نشر تفسیر
شریف کمک و مساعدت نموده اند. از خداوند متعال می خواهم همه‌ای
ما را هدایت دهد که در راه اصلاح و رساندن کلام پروردگار و آگاهی
از دین را بر ما بیشتر ارزانی دارد و اخلاص را در گفتار و کردارمان بر
قرار سازد.

اللهم صل علی محمد وآله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.

آمین یا رب العالمین

امین الدین «سعیدی سعید افغانی»

شهر برول کولن کشور جرمنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الشوری

جزء ۲۵

سورة الشوری در مکه نازل شده و دارای پنجاه و سه آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم به مشورت می پردازند، و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تَحَقُّقِ بخش مصالح علیای اُمت اسلامی است، «شوری» نامیده شد.

محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و چگونگی ارتباط خداوند متعال با پیامبران است. مباحث اخلاقی مانند توبه، گذشت، و صبر نیز در این سوره مطرح شده اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة شوری:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم سورة (شوری) مکی است، مگر این آیت: «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ»، و آیات «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» تا: «فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ». مدنی میباشد.

این سوره دارای (۵۳) پنجاه و سه آیت، دارای (۵) پنج رکوع، و دارای (۸۶۹) هشت صد و شصت و نه کلمه، و (۳۵۸۵) سه هزار و پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (۱۶۱۷) یک هزار و شش صد و هفده نقطه است. (البته با در نظر داشت نظریات علماء در مورد تعداد حروف و کلمات).

در ضمن قابل یاد دهانی میدانم که در قرآن عظیم الشأن هفت سوره پشت سر هم که باحروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات)

نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خداوند متعال سخن میگویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مسأله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط سورة شوری با سورة قبلی:

پروردگار با عظمت سورة فصلت را با یاد قرآن ختم فرمود، و اینک هم سورة شوری را با یاد قرآن شروع کرده است.

نامگذاری سورة:

به عنوان اهتمام دادن به منزلت شوری در اسلام، و به منظور آموزش مؤمنان که زندگی خود را بر این روش بی نظیر و کامل یعنی «شوری» بنا نهند، سورة شریف به سورة «شوری» موسوم شد؛ زیرا «شوری» در زندگی فرد و جامعه اثری بزرگ و والا دارد. الله متعال فرموده است: «وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ».

موضوعات مطرح در سورة شوری:

قبل از همه باید گفت که موضوعات عمده این سورة همان موضوعات سورة های مکی می باشد که امور عقیده یعنی «توحید و رسالت و حشر و جزا» را بررسی می کند. و مدار سورة عبارت است از «وحی و رسالت» که هدف اساسی سورهی مبارک همین است.

- سورة شوری با اثبات منبع وحی و منبع رسالت شروع میشود. پس خدای عز و جل است که وحی را بر پیامبران نازل کرده، والله تعالی است که؛ برای رسالت خود هر کس را از بندگان که بخواهد بر می گزیند، تا بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات دهد، و آنها را به سوی نور هدایت و ایمان راهنمایی کند.

- سورة شوری بعد از آن مبحث برخی از مشرکین را پیش کشیده، آنهایی که نسل و فرزند را به خداوند متعال نسبت داده‌اند که نزدیک است آسمان‌ها از ترس و بیم گفته ناپسند و زشت آنها، شکافته شوند. در همان حال که آن مشرکان در گمراهی دست و پا می زنند، ساکنان عالم بالا در تسبیح و ثنا خوانی الله تعالی مستغرقند. و بدین ترتیب کفر و گردنکشی ساکنان زمین را با ایمان و باور و تسلیم ساکنان آسمان مقایسه کرده است.

- سوره بعد از آن به بحث در مورد حقیقت وحی و رسالت بازگشته و مقرر می‌دارد که دین خدا یکی است و تمام پیامبران را بدان مبعوث نموده است. و هرچند شرایع پیامبران مختلف است اما دین آنها یکی است؛ یعنی دین همه‌ای آنان دین اسلام است که نوح، موسی، و عیسی علیه سلام و دیگر پیامبران (علیهم السلام أجمعین) بر آن مبعوث شده‌اند. همان گونه که میفرماید: «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ».

- این سوره سخن را به بحث در باره‌ای تکذیب کنندگان قرآن که منکر حشر و پاداش می باشند انتقال داده است و آنان را به عذاب سخت در روزی تهدید میکند که از هول آن موی سر سفید گشته و قلوب از جایشان کنده میشوند. در صورتی که آنها در دنیا راه ریشخند و مسخره را پیش گرفته و تعجیل قیام قیامت را می‌خواهند.

- همچنان در این سوره بعد از این که دلایل ایمان مکنون در این عالم مشهود را یاد آور شد، که دلایلی از آثار صنع و حکمت و قدرت خداوند متعال میباشند، آنگاه انسان را به پذیرفتن و تسلیم شدن و پیروی از حکم او قبل از روبرو شدن با آن روز پرهراس، فراخوانده است که در آن روز نه ثروت فایده

دارد و نه قوم و خویش، که فرموده است: **اَسْتَجِیْبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاتِیَ یَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ.**

- قابل تذکر است؛ همان طور که در آغاز سوره آمده است، سوره با بحث درباره ای وحی و قرآن خاتمه می یابد تا تناسب اول و آخر گفتار فراهم آید: **«وَ کَذٰلِکَ اَوْحِیْنَا اِلَیْکَ رُوْحًا مِنْ اَمْرِنَا مَا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَ لَا الْاِیْمَانُ... تا آخر.»**

ترجمه و تفسیر سورة شوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

(حم). (حاء میم) (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)

عسق (۲)

عسق [عین سین قاف] (اسرار کتاب خداست) (۲)

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن عظم الشأن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه میباشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و مفسر زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است.

امام ابن تیمیه رحمه الله نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعات» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ * الْمَصِّ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن عظیم الشأن اند. (مختصر تفسیر ابن کثیر ۱/۲۷).

كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی میکند. (۳)

عزّت، قدرت، حکمت و عظمت الهی همه و همه در وحی الهی تبلور یافته است، بناءً نباید عظمت وحی و کلام الهی را دست کم بشماریم و یا خدا ناخواسته کم اهمیت جلوه دهم. در این هیچ جای شکی نیست که وحی از جانب پروردگار با عظمت و حکیم است، و اطاعت پیروی از آن، برای انسان عزّت، استواری و پایداری نصیب میفرماید، از جانب دیگر، همه انبیاء علیهم السلام به یک سر چشمه متصل اند و از یک منبع، وحی دریافت کرده اند و شیوه و محتوی وحی همه انبیاء، مشابه یکدیگر است، همه انبیاء به یک سرچشمه متصل اند و از یک منبع، وحی دریافت نموده اند و وحی از سر چشمه حکمت است و لذا مطالب آن ماندگار است و خدشه بردار میباشد.

استعمال کلمه «قَبْلِكَ» و «بعدک»:

در قرآن عظیم الشان کلمه «قَبْلِكَ» خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم زیاد مورد استعمال قرار گرفته است، یعنی پیش از تو پیامبرانی آمده‌اند، ولی در هیچ جا از قرآن عظیم الشان کلمه «بعدک» نیامده است و این امر نشان دهنده خاتمیّت (خاتم الانبیاء) پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میباشد.

راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش:

قبل از همه باید گفت که: نبوّت یک بخشش الهی است، که این بخشش به مجرد رغبت و علاقه یا رنج و زحمت و تلاش دست یافتنی نیست، طوریکه برخی از فلاسفه بدین باور اند که نبوت را می توان با تلاش و کوشش زیاد، تحمیل انواع عبادات بر خود، انجام سخت‌ترین طاعات، پایداری در پاکی درون، تنظیف افکار، پاک کردن اخلاق و ریاضت و سخت کوشی نفس و بدن، به مقام نبوّت، دست یافت، دروغ و باطل میباشد. لوامع النوار البهیة ۲/۲۶۷

مطابق نص قرآنی؛ نبوت نعمتی ربانی و الهی است، «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝٥٨» (سورة مريم: ۵۸).

«آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان- رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی- برگزیدیم».

الله متعال این راه را «وحی» نام نهاده و میفرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ [النساء: ۱۶۳]. «ما به تو- ای پیغمبر، قرآن و شریعت را - وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم و- همانگونه که- به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نواسه گان-او-، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و زبور را به داود دادیم».

وحی چیست؟:

وحی: ارتباط مخفی و سریع است، اگر چه اسباب مختلف داشته باشد (فتح الباری (۹/۱)، ر.ک: المصباح المنیر (۶۵۲، ۶۵۱) این ارتباط گاهی با «الهام» صورت میگیرد، مانند الهام الله متعال به حواریون: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامِنَّا وَآشْهَدُ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾ [المائدة: ۱۱۱]. (و آن گاه که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من- عیسی- ایمان بیاورید).

همچنان الهام به مادر موسی: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝۷» [القصص: ۷]. (ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده).
 همچنین وحی به معنی «اشاره» آمده است، چون الله متعال اشاره‌ای زکریا پیامبر به قومش را، وحی نامیده: «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا - ۱۱» (سورة مريم: ۱۱). (بعد - از این بشارت، زکریا - از محراب - عبادت - بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بدیشان گفت: بامدادان و شامگاهان - به شکرانه این نعمت که در سرنوشت آینده همه شما تأثیر بسزا دارد - به تسبیح و تقدیس - الله متعال - پردازید).

کلمه‌ای «وحی» در قرآن کریم، بیشتر به معنی خبردادن و آگاه کردن است و بدین معناست که الله متعال، بندگان منتخبش را از هر نوع هدایت و علمی که بخواهد، به طور پنهانی و غیر عادی برای بشر، آگاه و باخبر می‌سازد.

مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش:

الله متعال در تبیین این مقام‌ها می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٍ - ۵۱» [الشورى: ۵۱].

«هیچ انسانی را نسزد که الله متعال با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی - به قلب، به گونه الهام در بیداری و یا خواب در غیر بیداری - یا از پس پرده‌ای - از موانع طبیعی - و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل - بفرستد و او به فرمان آفریدگار آن‌چه را که الله متعال می‌خواهد - به پیغمبران - وحی کند. به راستی که او والا و سنجیده کار است».

پس وحی سه مقام دارد:

مقام اول: القای مطالب وحی شده به قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم، بطوری که هیچ شکی به دل راه ندهد که آن چه القاء شده از جانب الله متعال است. همانگونه که در صحیح ابن حبان روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا وَاجْلَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْلُوا فِي الطَّلَبِ» (تفسیر ابن کثیر ۶/ ۲۱۵) تفسیر الشوری (۵۱). «همانا جبرئیل به قلبم القاء کرد که هیچ کس تا روزی اش را تمام نکند و مدت عمرش را سپری نکند، از دنیا نمی رود، پس پرهیزگار باشید و در طلب روزی خوب عمل کنید».

«القاء» و ابن الجوزی بر این باور است که مراد الله متعال از وحی در آیه ای فوق، وحی در حالت خواب و رؤیاست. (زاد المسیر ۷/ ۲۹۷)

رؤیای پیامبران:

تفسیر ابن الجوزی در مورد مقام اول وحی، بی تردید جزو وحی است، زیرا رؤیای انبیاء حق است، لذا خلیل الرحمن ابراهیم خلیل الله هنگامی که رؤیای ذبح اسماعیل را در خواب دید، بلا فاصله اقدام نمود و این رؤیا را فرمان الله متعال برشمرد، الله متعال در این رابطه میفرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنِيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ» قَالَ يَأْتِبُ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿١٠٢﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾ وَتَدِينُهُ أَنْ يُابْرَهُيمُ ﴿١٠٤﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾ [الصافات: ۱۰۲-۱۰۵]. (وقتیکه (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که میتواند با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده ام که من تو را ذبح می کنم، پس بنگر که چه میبینی

ونظرت چیست؟ (فرزند) گفت: ای پدر! آنچه را مأمور شده ای انجام ده اگر الله بخواهد مرا از صابران خواهی یافت. (۱۰۳) پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند. (۱۰۴) و او را ندا کردیم که ای ابراهیم! (۱۰۵) حقا که خواب (خود) را راست گرداندی البته ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.

در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه (رض) روایت کرده اند، آمده است: «أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ». (اولین مرحله ی آغاز وحی به رسول الله صلی الله علیه وسلم رؤیای راستین بود، و هرچه را در خواب می دید همچون روشنی صبح تحقق پیدا می کرد). (جامع الأصول ۳۷/۱۲)

مقام دوم: کلام الله متعال با رسولش در پشت پرده است؛ همانگونه که الله متعال با موسی علیه السلام سخن گفت. الله متعال در چند مورد از کتابش این موضوع را یادآور شده است. مانند: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» [الأعراف: ۱۴۳]. «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت!».

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يُمُوسَىٰ ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا آخِزْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ [طه: ۱۱-۱۴]. «هنگامی که به کنار آتش رسید، - از سوئی - ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار تو می باشم. کفش هایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طوی» هستی. من تو را - برای مقام رسالت - برگزیده ام، پس گوش فرا ده بدانچه وحی میشود - تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود

برسانی - قطعاً من «الله» هستم، هیچ معبودی جز من شایسته پرستش نیست، پس تنها مرا عبادت کن و به یاد من نماز برپا دار».

و از جمله اشخاصیکه که الله متعال با آنها سخن گفت، آدم علیه السلام بود: «قَالَ يٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ» [البقرة: ۳۳]. «فرمود: ای آدم! آنان را از نام هایشان آگاه کن».

همچنین الله متعال وقتی بنده و رسولش، محمد صلی الله علیه وسلم را بسوی آسمان عروج داد، با او سخن گفت.

مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته:

مراد الله متعال در آیهی ذیل این نوع الهام است: «أَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا فَيُوحِيْ بِاِذْنِهٖ مَا يَشَآءُ» [الشوری: ۵۱]. «و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل - بفرستد و - الله متعال - به فرمان خویش، آنچه را که می خواهد - به پیغمبران - وحی کند. (ر.ک: عالم الملائكة صفحه ۴۰).

شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر:

با تأمل در نصوص قرآن و سنت، در می یابیم که فرشته ای وحی سه حالت دارد (عالم الملائكة صفحه ۴۰)

اول: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر ما صلی الله علیه وسلم، اتفاق افتاده است.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می کند و با او به گفتگو می پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ

می کند. این نوع وحی سبک ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار حراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت های وحی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از اینکه با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می دید و صدایی میشنید، ولی آن فرشته ای که نوری پدید می آورد و او را مورد خطاب قرار می داد، را مشاهده نمی کرد مسلم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت می کند که فرمود: «مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضَّوَّ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا» «رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال نور را مشاهده می کرد و صدا را میشنید، ولی چیزی نمی دید و مدت هشت سال به ایشان وحی می شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۵/ ۱۰۴)، آن چه ابن عباس (رض)، در مورد مدت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است).

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می شنید و نورش را می دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد» (نووی، شرح مسلم (۱۵/ ۱۰۴))

تأثیر فرشته‌ای وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می‌شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است.

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع میشود، رنگش زرد میگردد، وزن اش کاهش می یابد و تعادلش را از دست میدهد؛ انسان جنّ زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار میدهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی میشود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او میشد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ای زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی الله علیه وسلم میشنیدند. (روایت ترمذی (جامع الاصول ۴۱/۱۲).

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم از جای بر می‌خواست، در حالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ای وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی‌بی عائشه فرموده اند که: در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری ۱/۱۸).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک بود بر زمین بخوابد. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری ۱/۱۸).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی الله علیه وسلم خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة ۱۲، جهاد ۳۱، و نسائی جهاد ۴، و احمد ۱۸۴/۵). یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ای بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت». (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری ۹/۹)

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۴

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و او بلند مرتبه بزرگ است. (۴)

تذکر دو وصف «علی» و «عظیم» در آیه متبرکه یعنی: بلند مرتبه بزرگ قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف الله متعال بر تمام مخلوقاتش دلالت میکنند، و این وصف واقعاً هم مناسب این مقام با عظمت می‌باشد.

در آیه مبارکه بیان شده که: مالکیت حقیقی از آن الله تعالی است، و آن‌عه اشخاصیکه خیال و فکر مالکیت آنرا به اصطلاح در سر خود می‌پروراند، آنرا باید از سر خود بیرون نمایند. و به ادعای‌های غیر مواجه نه پردازند، در ضمن در این هیچ جای شکی نیست که: مالکیت مطلق پروردگار بر جهان هستی، پشتوانه عزت و حکمت هم می‌باشد.

واقعاً چی زیبا است که میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آیه ۲۶، سوره آل عمران). (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و بادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت میدهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل میکنی، تمامی نیکی ها تنها به دست تو است، بی گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.)

زمانیکه مالک الله تعالی باشد، پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک اصلی عمل کنند. این خطاب به انسانهای مغروری است! که ای انسان در حالیکه تو مالک مُلک نیستی پس چرا با داشتن آن مغرور و با از دست دادنش مأیوس میشوی! این انسان باید به یک حقیقت پی ببرد که: عزّت و ذلّت به دست پروردگار با عظمت است، نباید از دیگران توقع عزّت نمایم.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

نزدیک است که آسمان ها (از عظمت وحی) از بالایشان بشکافند، در حالیکه فرشته ها با ستایش پروردگارشان راتسبیح می گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می خواهند. آگاه باش که الله آمرزگار مهربان است. (۵)

«يَتَفَطَّرْنَ»: شکافته شوند.

«أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» آگاه باش، که واقعا خدا بخشاینده ای گناهان بندگان می باشد و نسبت به آنها مهربان است، و با وجود کفر و نافرمانی آنها، در کیفر و عقاب آنان شتاب و تعجیل نشان نمی دهد.

«وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» و برای ساکنان زمین طلب بخشش میکنند. در التسهیل آمده است: آیه عام است و از آن قصد خاص میشود؛ زیرا فرشته‌ها فقط برای مؤمنان ساکن زمین طلب بخشش می‌کنند. پس مانند فرموده‌ای «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» می‌باشد. (التسهیل ۱۷/۴).

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌فرماید: در آغاز آیه الله تعالی هیبت و عظمت خود را ابراز داشته، و در آخر لطف و مژده‌ای خود را اعلام فرموده است. (تفسیر قرطبی ۱۶/۵).

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶)
کسانی که جز الله برای خود دوستان و مددگاران انتخاب کردند، الله متعال مراقب ایشان است و تو بر آنان وکیل و مسئول نیستی (تا آنان را بر ایمان آوردن وادار کنی). (۶)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

و این گونه قرآنی [به زبان] عربی [فصیح و گویا] به تو وحی کردیم تا [مردم] ام القری [شهر مکه] و کسانی را که پیرامون آن هستند، بیم دهی، و آنان را از روز جمع شدن [یعنی روز قیامت] که شکی در آن نیست بترسانی، [روزی که] گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان. (۷)

ام القری:

«ام القری» نام مکه معظمه است که مرکز آبادی‌ها بود، در برخی از روایات آمده است که: اولین نقطه‌ای که سر از آب بیرون آورد مکه بود، لذا آن را «مادر آبادی‌ها» خوانده‌اند.

امام فخر رازی گفته است: «ام القرى» یعنی مرکز دهات که عبارت است از مکه. و به عنوان والایی مقامش به این اسم موسوم شده است؛ زیرا در آن، خانه کعبه و مقام ابراهیم قرار دارد. و عرب اصل هر چیز را مادر آن میخوانند. حتی گفته میشود: این قصیده از اُمّهات قصاید فلان است. (تفسیر کبیر ۱۴۷/۲۷)

کلمه «ام القرى» فقط دو بار در قرآن آمده است یکی در این آیه متبرکه، و بار دیگری در (آیه: ۹۲، سورة انعام) طوریکه می خوانیم: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (و (بگو) این است کتابی مبارک؛ که نازل کرده ایم، تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن نازل شده است. تا به وسیله آن مردم ام القرى (مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند).

«يَوْمَ الْجَمْعِ»: یکی از نام های قیامت «يَوْمَ الْجَمْعِ» است، روزی که همه مردم یک جا جمع میشوند، روزی که جسم با روح، عمل با انسان، ظالم با مظلوم و کافر و پاداش با عامل آن جمع می شود. «لَا رَيْبَ فِيهِ» در وقوع این روز هیچگونه شک و شبهه ای وجود ندارد، و به طور یقین این روز به وقوع می پیوندد.

که «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» گروهی از آنان یعنی مؤمنان در بهشت پر نعمت جا می گیرند، و گروهی از آنان یعنی کافران در سیاه چاه های آتش قرار می گیرند؛ چون انسان ها بعد از حساب و کتاب به دو گروه سعادت مند و شقاوت مند تقسیم میشوند، طوریکه در (آیه: ۱۰۵ سورة هود)

میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» (روزی که قیامت) برسد هیچکس سخن نمی‌گوید مگر به اذن الله، پس (در آن روز) برخی از آنان بدبختند و برخی از آنان نیکبخت).

«سَعَادَت» به معنای فراهم بودن اسباب نعمت.

«شَقَاوَت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری است.

در این هیچ جای شکی نیست که لحظه وزمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، قبل از قبل مشخص و معین شده است. در روز قیامت سکوت بر همه‌ای افراد حکم فرماست، مگر آن‌عده اشخاصیکه اجازه تکلم داشته باشند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾

و اگر خداوند می‌خواست آنان را امت یگانه‌ای قرار می‌داد، (و اجباراً هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری فایده ای ندارد) ولی هرکس را که بخواهد در جوار رحمتش در می‌آورد، و ستمکاران [مشرک] یار و یآوری ندارند. (۸)

پروردگار با عظمت ما حکیم و دانا است و همه کارهایش حکیمانه است، اگر چه فکر انسان به حکمت کارهای او نرسد. سنت پروردگار با عظمت بر این است که انسان‌ها را آزاد بگذارد تا آنان راه خود را خودشان انتخاب نمایند، در غیر آن الله تعالی می‌توانست که همه انسانها را اجباراً در راه حق قرار دهد.

درضمن قابل یاد دهانی است که منحرفین از راه حق، قبل از اینکه بر کسی دیگر ظلم کنند، در حقیقت به خود ظلم روا داشته‌اند.

بنابر این قرآن عظیم الشأن میفرماید: هر که را الله متعال بخواهد عزیز یا ذلیل می‌کند، معنایش این است: کسانی که از طریق ایمان و عمل صالح، لیاقت دریافت عزت و هدایت را پیدا کنند خداوند آنها را در مسیر رحمت و

هدایت خود قرار می‌دهد، اما کسانی که با کفر و نفاق و لجابت زمینه سعادت را در خود کور کنند خداوند برای آنان کاری نمی‌کند. ابوحنیفان اُندلسی جیانی (۶۵۴-۷۴۵ ق) یکی از مشهور ترین مفسر و محدث اسلامی می‌فرماید: این آیه مبارکه؛ متضمن تسلی خاطر پیامبر است در مقابل زجری که از کفر قومش می‌کشید، و نشان می‌دهد که هدایت امری است مبتنی بر خواست الله متعال، اما هر کس اهل سعادت باشد خدا او را به رحمت خود داخل می‌کند؛ یعنی او را به دین اسلام هدایت می‌کند. (البحر المحيط ۵۰۹/۷).

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾

آیا آنها غیر الله را ولی خود برگزیدند در حالیکه ولی تنها خداوند است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر همه چیز قادر است. (۹). وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

و در باره هر چیزی که اختلاف و نزاع کردید، حکم و فیصله آن به الله متعال بر میگردد. این است الله (ج)، پروردگار من، که بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز میگردم. (۱۰).

باید یاد آور شد؛ تا زمانیکه انسان در روی زمین است، واضح است که باید بین خود اختلاف نظر داشته باشند، هدایت و رهنمود الهی، کتاب الله (ج) و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: بندگان در هر چیزی (از کار دین) که به اختلاف مواجه شوند، تنها مرجع فیصله دادن و حکم قضاوت کردن در همان قضیه پروردگار با عظمت است.

در این آیه مبارکه، کلمه «تَوَكَّلْتُ» در صیغه ماضی و کلمه «أُنِيبُ» در صیغه مضارع استعمال شده که شاید بتوان گفت: توکل برخاسته از ایمانی ثابت ولی انابه در هر روز و هر لحظه لازم است.

کلمه «عَلَيْهِ» و «إِلَيْهِ» مقدم بر «تَوَكَّلْتُ» و «أُنِيبُ» آمده است، یعنی نه بر دیگری توکل کنید و نه به دیگران مراجعه نمایید.

از فحوی جمله: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ» فهمیده میشود که: شرعیت دین مقدس اسلام، تنها جوابگوی مسائل اخلاقی و اعتقادی نیست، بلکه در هر چه از مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر امورات اجتماعی و خانوادگی دچار اختلاف شدید به دین مراجعه نماید دین است که حل کننده همه این مشاغل میباشد و به اصلاح کلید حل را دارا است.

در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم؛ به هنگام اختلاف باید به دستور الله تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه کنیم و بر الله تعالی توکل کنیم.

در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد صلی الله علیه وسلم! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر پروردگار خویش توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم و به سوی او باز می گردم» نه به سوی غیر وی.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾

او آفریننده آسمانها و زمین است، از جنس خودتان برای شما همسرانی قرار داده و چهار پایان را نیز جفتها (نر و ماده) قرار داد و به این تدبیر شما را زیاد میگرداند. همانند او چیزی نیست، و او شنوا و بینا است (۱۱)

«فَاطِرُ» یعنی خلقت چیزی که قبلاً مشابه نداشته است. یعنی: الله تعالى آفریننده و ابداع کننده آن ها از عدم است، و واقعیت امر همین است که؛ آفرینش آسمان ها و زمین کاملاً ابداعی و ابتکاری است. هدف از زوجیت بقای نسل است.

«يَذُرُكُمْ» به معنای تکثیر است که بعد از کلمه «ازواج» آمده است. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» با اینکه هیچ چیز مثل الله تعالى نیست لکن او با همه پیوند دارد، شنوا و بیناست و همه‌ای آفریده ها را زیر نظر دارد.

مگر باید گفت که: دیدن و شنیدن خداوند متعال با سایر دیدن ها و شنیدن ها متفاوت است.

«يَذُرُكُمْ»: شما را به وفور و کثرت می آفریند. از ماده زرع به معنی آفریدن و پراگندن.

ابن قتیبه گفته است: عرب «مثل» را در جای «نفس» قرار داده و میگویند: «مثلی لا یقال له هذا» یعنی «أنا لا یقال لی هذا». معنی آیه چنین است: هیچ چیز مانند الله متعال نیست.

(حاشیه‌ای حمل بر جلالین ۴/۵۵). صفوة التفاسیر سورة: شوری).

و امام قرطبی گفته است: آنچه در این باب به عنوان اعتقاد پذیرفته میشود این است که خدای عز و جل در عظمت و کبریا و ملکوت و أسماء نیکویش با هیچ چیز از مخلوقاتش همگون و شبیه نیست. و هیچ کس به او تشبیه نمیشود. و آنچه که شرع بر خالق و مخلوق اطلاق کرده است به معنی حقیقی در بین آن دو شباهتی موجود نیست؛ زیرا صفات قدیم خدا به خلاف صفات مخلوق است و صفات آنها از اعراض و اغراض جدا نیست. و خدای

متعال از اعراض و اغراض مُنَزَّه است. و بعضی از محققان گفته‌اند: توحید یعنی اثبات ذاتی غیر مشابه با دیگر ذات‌ها و غیر معطل از صفات. واسطی افزوده است: ذاتی مانند ذاتش نیست و مانند اسمش اسمی نیست و مانند عملش عملی نیست. و مذهب اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چنین است. (قرطبی ۸/۱۶)

وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾

و او شنوا و بینا است و اعمال آنها را می‌بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

کلید های آسمانها و زمین از آن اوست برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند اوست که بر هر چیزی داناست (۱۲)
«مَقَالِيدُ» جمع «مقلید» به معنای کلید است. کلید وسیله بستن و باز کردن است و کسی که کلید زمین و آسمان را دارد می‌تواند رزق را باز و بسته نماید. این بدین معنی است که: الله تعالی صاحب حکمت و عدالت تام است «اوست که به هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.

و هدف کلی آیه در خطاب به بت پرست اینست: شما که مصروف بت پرستی بجای الله واحد هستید، دارای هیچ قدرت نمی‌باشید.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾

از دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود

که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نورزید. چیزی که مشرکان را به سوی آن دعوت می دهی، بر آنان سنگین است. الله هر کس را بخواهد به سوی خود انتخاب میکند و هر کس را که به درگاه او رو آورد به سوی خویش هدایت میکند. (۱۳)

«شَرَعَ لَكُمْ» بیان داشته، یا به معنی روشن نموده آمده است. «الَّذِي»: ذکر چنین موصولی اشاره به اهمیت دین اسلام دارد که جامع همه اصول و ارکان ادیان آسمانی است. چرا که (الَّذِي) در میان موصولات اصل، و آئین اسلام نیز در میان ادیان خدا اصل است.

«يَجْتَبِي إِلَيْهِ»: برای تبلیغ دین به عنوان پیغمبر بر می گزیند. برای گزینش دین خود انتخاب می نماید، مرجع ضمیر (ه) خدا یا دین خدا است.

«يَهْدِي إِلَيْهِ»: به سوی خود یا آئین خود هدایت می کند. مرجع ضمیر (ه) باز هم خدا یا دین خدا است. (تفسیر نور: دکتور مصطفی خرمدل).

ابو الحجاج مجاهد (۲۱ - ۱۰۴ یا ۱۰۵ ق) در تفسیر خویش در باره مفهوم این آیه مبارکه می نویسد: «خداوند متعال هیچ پیامبری را برنمیگزیند جز این که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال میفرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (سورة المائدة: ۴۸). «برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته ایم».

صاوی المالکی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «از آنجایی که آنها بزرگ پیامبران اولوالعزم و اصحاب شرایع عظیم می باشند، آنها را مخصوصاً نام برده

است؛ زیرا هر یک از آن پیامبران دارای شریعتی جدید بود و اگر غیر آنها پیامبر دیگری مبعوث می شد شریعت قبلی را تبلیغ می کرد و بدین ترتیب پیامبران یکی بعد از دیگری به هم یاری می رسانند و شریعت های متعددی در راستای تأکید بر یک موضوع و مطلب می آمدند تا اینکه خدا آن را به بهترین دین یعنی دین مکرم ترین و ارجمندترین پیامبر، پیامبر ما، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتمه داد. پس معلوم شد که شریعت ما امت محمد صلی اله علیه وسلم در اصول اعتقادات و اصول احکام حاوی تمام شرایع پیشین است. (برای تفصیل مراجعه شود: صاوی ۳۲/۴).

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (به آنها توصیه کردیم که دین حق را پایدار و برقرار بدارند، و دین اسلام را که عبارت است از یگانه دانستن خدا و طاعت از او و ایمان به کتاب هایش، و ایمان به پیامبرانش و ایمان به حشر و جزا، پذیرا باشند).

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی دین را همیشه محفوظ نمایند و بدون ایجاد اختلاف و آشفتگی در آن، آن را پایدار و برقرار بدارند. اصول آن را اجرا کنید و در آن اختلاف نوزید، که این دین عبارت است از: توحید و نماز و روزه و زکات و حج و غیره. تمام اینها به عنوان یک دین و آیین واحد و غیر قابل تجزیه، بر شما فرض شده اند. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۶).

اصطلاحات شرعیات و شریعت:

ریشه ای هر دو کلمه، از «شرع» است و معنی لغوی شرع، قانون و دستور است. و همچنین به معنی «یافتن راه» نیز آمده است.

و شَرَعَ يَشْرَعُ، یعنی: قانون گذاری کرد (یا راه را پیدا کرد)، قانون گذاری میکند. طوریکه الله تعالی در آیه فوق میفرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» (شوری ۱۳) یعنی: دینی را برای شما وضع کرد که به نوح توصیه کرده بود. و به کسی که قانون را وضع می کند «شارع» گویند.

و معنی اصطلاحی شریعت عبارتست از: یکسری قوانین و احکام و برنامه هایی که برای سعادت انسانها وضع شده است. حال به مجموعه ای این قوانین و برنامه ها، شریعت گویند و به کسی که آن قوانین را وضع نموده شارع گویند که همان ذات پاک الله تعالی است.

و حاکم و شارع تنها و تنها الله تعالی است و لاغیر، چنانکه یعقوب به یوسف علیهما السلام میفرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (سوره یوسف ۶۷) یعنی: هان آگاه باش که حکم و فرمان، تنها از آن خداست.

و کسی که این قوانین را برای مردم بیان کرده، مبلغ شریعت گویند که همان پیامبران علیهم السلام هستند و در اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است. طوریکه الله تعالی میفرماید: «فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل ۳۵) یعنی: ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟ و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم میفرماید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (سوره نور ﴿۵۴﴾)

یعنی: (ای محمد) بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود! اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!»

توجه: (احتمالاً شرعیات مترادف با شریعت باشد).

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿۱۴﴾

و مردم (در دین) راه تفرقه و اختلاف نپیمودند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی برایشان حاصل شد. و این تفرقه به سبب کینه و بغاوت در میان خودشان بود، و اگر سخن سابق از سوی پروردگارت صادر نشده بود که تا زمانی معین (مهلت) یابند، به یقین در میان آنان فیصله می شد و البته کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند در حقانیت آن دچار شک و تردیدند، شکی تواءم با بدبینی و سوء ظن. (۱۴)

«لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ» مکافات و مجازات آنان را تعجیل می کرد و به سرعت ریشه ای آنان را از بیخ بر می کند.

ابن کثیر گفته است: یعنی اگر قبلاً از جانب خدا فرمانی مبنی بر مهلت دادن بندگان تا روز موعود پیشی نگرفته بود، کیفر آنان را سریعاً تعجیل می کرد. (مختصر ۲۷۲/۳)

از فحوی آیه متبرکه فهمیده میشود که؛ با وجود سفارش پیامبران به وحدت بازهم مردم اختلاف کردند. و با تاسف باید گفت که عامل بیشترین تفرقه های که در دین پدید آمده است، اکثراً عاملین این اختلافات علماء و دانشمندان دینی بودند، که بخاطر منافع و مصالح شخصی خویش به تعبیر، تحریف و تهدید به عقاب پیروان خویش پرداخته اند. و در نهایت باید گفت که؛ سرچشمه اکثر تفرقه ها حسادت و ظلم و فزون طلبی است.

«لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ»: «شک» به معنی تساوی احتمال هست و نیست آن چیز یا درستی و نادرستی آن مطلب.

بیضاوی گفته است: یعنی آنها کتاب را آن طور که شایسته بود نمی دانستند و ایمان حقیقی نداشتند، بنابر این در شک و تردید به سر می بردند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۲)

«شک» از جمله کلمات قرآنی است که (۱۵) بار در آیات قرآنی تذکر یافته است، که از آنجمله در شش آیه قرآنی همراه با صفت «مرب» آمده است، بطورمثال در سوره های: (هود: ۶۲، ۱۱۰/، ابراهیم: ۹، سبأ: ۵۴، فصلت: ۴۵، شوری: ۱۴). برخی از مفسرین در تفاسیر خویش «شک مرب» را به معنی نوعی «تأکید بیشتر در همان شک اولی» تفسیر نموده اند.

منظور از شک این است که اعتقاد، سست و ضعیف شود و یقین از بین برود، البته باید گفت که: مجرد وسوسه در نفس شک نمی باشد، زیرا این ها با ایمان منافات ندارد و فهم آیات قرآنی طوری فهمیده میشود که: شک زمانی موجب کفر است که به انکار منجر شود.

عامل شک در قرآن، را برخاسته از روح لجاجت معرفی میکند، ولی باید گفت؛ شکی که توءام با سوءظن باشد، از جمله مخرب ترین شک ها بشمار میرود.

شک و عوامل شک آفرین، آفت و بلای است که همواره انسانهای مؤمن مهذب را تهدید می کند، بنابر همین اصل که مؤمن باید همواره خود را از این آفت خطیر حفظ کند که به آن مبتلا نشود.

در ضمن باید گفت که: یقین نقطه مقابل شک است، همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است و یقین به معنی تعین صددرصدی یک طرف به طوری که هیچ احتمالی در مقابلش وجود ندارد، آمده است.

آثار یقین: همانا ملاک ایمان، نشانه پرهیزکاران، نشانه مؤمن، اخلاص در عمل و تقوی و پرهیز از گناه، رفع وسواس نفسانیه، بزرگترین بی نیازی، کوشش در زندگی، نیرومند شدن، کوتاهی آرزوها، دور کردن حوادث و

مشکلات زندگی جلب نکردن رضایت مردم با عملی که موجب خشم خداست، عمل اندک و مداوم به واسطه یقین در نزد خداوند، حرص نورزیدن به دنیا، فراموش کردن دنیا و... همه از آثار یقین است.

فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمُ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

پس از این جهت (مردم را به سوی دین حق) دعوت کن و طوریکه به تو حکم شده پایداری کن، و از خواسته‌های آنان پیروی مکن. (و به آنان) بگو: به هر کتابی که از سوی الله نازل شده است ایمان آورده‌ام و به من دستور داده شده که در میان شما به عدالت حکم کنم، الله (ج) پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما برای ماست و اعمال شما برای شماست، هیچ حجتی میان ما و شما (ناگفته) نمانده است، الله میان ما جمع خواهد کرد و بازگشت همه به سوی اوست. (۱۵)

«رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» «الله متعال پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما

«لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم» میان ما و شما گفت‌وگویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است.

مفسر مشهور ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی ۱۲۷) از مفسران عهد تابعین میفرماید: «این حکم مربوط به دوره مکی

بود که «آیه سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد».

حافظ ابن کثیر (عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی) (۷۰۱ ق - ۷۷۴ ق) مفسر و محدث مشهور اسلامی در باره تفسیر این آیه مبارکه با زیبایی خاصی مینویسد: این آیه دارای ده جمله مستقل میباشد، و هر جمله آن حاوی احکام خاص است، گویا در این آیه واحد، ده فصل برای احکام ذکر شده است و نظیر آن در تمام قرآن جزء آیه الكرسي آیه دیگری نیست، در آیه کرسی هم ده فصل برای احکام آمده است:

حکم اول: «فَلِذَلِكَ فَادُعْ» یعنی اگر چه دعوت توحید شما بر مشرکین سنگین است، اما شما به خاطر آن، دست از دعوت برندارید و پیایی به آن مشغول باشید.

(یعنی تبلیغ دین همراه با مشکلاتی است که انسان آنرا باید تحمل نماید)

حکم دوم: «وَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ» یعنی خود شما بر این دین که دیگران را دعوت میدهید، استوار بمانید، و این استقامت طوری صورت گیرد، که به شما دستوره آن داده شده است. یعنی در تمام احکام، عقاید، اعمال، اخلاق، عادات و معاشرت بر اعتدال صحیح، پا بر جا باشید، به هیچ جانب افراط و تفریط کوچکترین تمایلی نباشد، و ظاهر است که اینگونه استقامت، کاری آسان نیست، از اینجا بود که رسول الله در جواب به بعضی صحابه که از او پرسیدند: موی مبارکات سفید شده است، فرمود: «شیبتنی هود» یعنی سورة هود مرا پیر کرده است، و در سورة هود همین حکم به همین الفاظ آمده بود. (معارف القرآن، جلد ۷ صفحه ۱۲۱).

حکم سوم: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» یعنی شما در انجام فریضه تبلیغ خود، به مخالفت مخالفین اعتنایی نکنید.

حکم چهارم: «قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» یعنی شما اعلام بفرمایید که من هر کتابی که الله نازل فرموده است، ایمان دارم.

حکم پنجم: «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» مفهوم ظاهری آن این است که به من امر شده است، تا در باره معامله نزاع با یکدیگر که پیش من می آید میان شما عدل بر قرار کنم.

بعضی در اینجا عدل را به معنی برابری قرار داده اند، مفهوم آیه را چنین بیان فرموده اند که در میان شما تمام احکام دین را برابر سازم که بر همه انبیاء و همه کتا بها ایمان بیاوریم، و از تمام احکام الهی اطاعت کنم، چنین نباشد که بر بعضی ایمان بیاورم، و بر بعضی خیر، یا به بعضی احکام عمل کنم و به بعضی دیگر عمل نکنم.

حکم ششم: «اللَّهُ رَبُّنَا» یعنی خداوند متعال پروردگار همه ما است.

حکم هفتم: «لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» یعنی اعمال ما به درد ما میخورد که هیچ نفع و ضرری از آن با شما نمیرسد، و اعمال شما به درد شما میخورد که به من نفع و ضرری نمیرسد، بعضی از مفسرین فرموده اند که این آیه، در مکه مکرمه زمانی نازل شد، به کفار دستور جهاد نرسیده بود، آیات احکام جهاد این حکم را منسوخ کرد؛ زیرا حاصل این است که چون کسی به نصیحت و تفهیم متأثر نشود، باید با او قتال کرده، سرکوبش نمود، نه این که او به حال خود واگذار بشود، و بعضی فرموده اند، که این حکم منسوخ نیست، و مطلب این آیه این است که وقتی ما به دلایل و براهین حق را ثابت کردیم، پس عدم تسلیم آن فقط به عناد وسینه زوری است، وقتی عناد آمد بحث به

دلایل بی جاست اعمال شما به پیش شما و اعمال من به پیش من می آید.
(تفسیر قرطبی)

حکم هشتم: «لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ» مراد از حجة بحث و گفتگو است، با این مطلب که پس از وضوح و ثبوت حق، باز هم اگر شما عناد به کار میبرید، پس بحث و گفتگوی بی فایده است. میان ما و شما بحثی وجود ندارد.
حکم نهم: «اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا» یعنی در روز قیامت همه ما را جمع مینماید، و به هر کاری جزا می دهد.

حکم دهم: «وَالِإِلَهِ الْمَصِيرُ» یعنی برگشت همه ما بسوی اوست. (تفسیر معارف القرآن تألیف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره شوری).

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾

و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مخاصمه و مجادله می پردازند حجتشان پیش پروردگارشان باطل است، و بر آنان غضب [از جانب خداوند] است، و عذابی سخت [در پیش] دارند. (۱۶)

«محاجه» از «حج» به معنای قصد است و به آن نوع گفتگویی گفته میشود که قصد گوینده اثبات یا ابطال چیزی باشد.

«داحضة» دحض: لغزیدن و سقوط. «داحضة»: ساقط شونده.

مفسر مشهور جهان اسلام مجاهد میفرماید: «این گروه مردمی بودند که گمان میکردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می پرداختند، تا شاید مجدداً آن ها را به جاهلیت برگردانند». و در مورد دلایلی را که برای فریب مسلمانان و

فضلیت خویش، پیش میکردند این بود که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!». بصور کل باید گفت که: هر سعی و تلاش که برای ایجاد شک و تردید در صفوف مؤمنان، صورت گیرد، فرق نمی کند به هر عنوانی که باشد، موجب قهر و عذاب الهی می گردد.

شأن نزول آیه ۱۶:

۹۳۸- ابن منذر از عکرمه روایت می کند: هنگامی که آیه «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» [النصر: ۱] نازل شد. مشرکان به مسلمانانی که در مکه ساکن بودند گفتند: مردم گروه گروه دین الله را پذیرفتند، شما برای چه در بین ما قرار دارید، از نزد ما بروید. پس آیه «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ...» نازل شد.

۹۳۹- ک: عبدالرزاق از قتاده روایت کرده است: یهود و نصاری می گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیغمبر ما قبل از پیغمبر شماست و خود ما در خیر و فضیلت از شما برتریم. در این مورد آیه «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ...» نازل شد. الله الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿۱۷﴾ خداوند کسی است که کتاب آسمانی و میزان را به حق نازل کرده است و تو چه میدانی شاید قیامت نزدیک باشد. (۱۷)

«الْمِيزَانُ»: معیار و میزان ارزیابی و ارزشها. مراد قواعد و ضوابطی است که در قرآن، یا در کتابهای آسمانی دیگر گنجانده شده است و جداکننده حق از باطل است.

«میزان»: ترازو، ترازو وسیله عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است.

به قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است.

به قولی دیگر مراد این است: خداوند متعال وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میان شان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود.

و در این هیچ جای شک نیست که قرآن عظیم الشان، بهترین و احسنترین میزان و وسیله‌ای تشخیص حق از باطل است. و قرآن عظیم الشان چون به حق نازل شده است «أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» باطل در آن راهی ندارد. و در نهایت باید گفت که: قرآن حقیقتی بس والا دارد که برای سعادت بشریت نازل شده است.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾

آنها که به قیامت ایمان ندارند (به تمسخر) تقاضای تعجیل در ظهور قیامت می‌کنند، ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، بدانید آنانی که در باره قیامت شک داشته و به مجادله می‌پردازند، در گمراهی دور از حق قرار دارند. (۱۸)

«مشفقون منها»: از آن میترسند.

«یمارون»: در شک و تردید به سر می‌برند.

ایمان باید بر اساس و بنیاد علم استوار باشد.

علم و ایمان و خوف اگر در کنار هم قرار داشته باشد مفیدیت بزرگی دارد، ولی اگر یکی از آنها نباشد کار ساز نیست (طوریکه ابلیس، فرعون و تعداد دیگر؛ علم داشتند اما ایمان و خوف نداشتند).

در حدیث شریف آمده است که در یکی از سفرهای شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به آواز ندای بلند ی خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول الله صلی الله علیه وسلم با صدایی همانند صدای وی جواب فرمودند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان سوال کرد؟ قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «وَيَحْكُ إِنَّمَا كَائِنَةُ فَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا». «وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده ای؟» مرد جواب داد: «حُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده ام». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ» «در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوست شان داری».

خواننده محترم!

در طول تاریخ زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه این سوال تکرار شده که قیامت چه وقت قائم می گردد.

جواب به سوال را میتوان در سه آیات ذیل به دقت مطالعه فرمود:

اول: در (آیه ۱۸۷، سورة الأعراف) می خوانیم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

(از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت رخ می دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمی تواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان ها و زمین سخت و دشوار است، نمی آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می پرسند، گویا تو

از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.)

دوم: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (الأحزاب: ۶۳) (مردم از تو در باره (وقت فرا رسیدن) قیامت می پرسند، بگو: علم آن تنها نزد الله است و تو چه دانی شاید که قیامت نزدیک باشد.)

سوم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (النازعات/۴۲) (و از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟!

قرآنکریم با اینکه دانش زمان دقیق برپایی قیامت را مخصوص خداوند میداند اما پاره ای نشانه ها را برای قیامت ذکر می کند که از آن با عنوان «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» تعبیر می کنند.

کلمه (ایان) مساوی (متی) و برای سؤال از زمان است و (مُرسی) به اصطلاح (مصدر میمی) است، و با (ارساء) یک معنی دارد و آن به معنی «اثبات یا وقوع چیزی» است، لذا به کوههای محکم و ثابت، «جبال راسیات» گفته می شود، بنابر این جمله (ایان رسیها) مفهومی این است: در چه زمان قیامت وقوع پیدا می کند و ثابت می شود؟

سپس اضافه می کند که ای پیامبر! درپاسخ این سؤال صریحاً (بگو این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچکس جز او نمی تواند وقت آنرا آشکار سازد) (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ). ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می کند، نخست میگوید: (قیام ساعت در آسمانها و زمین، مسأله سنگینی است) (ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر بوده باشد، در حالیکه در آستانه قیامت، همه کُرّات آسمانی به

هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی میگردند، و از بقایای آنها جهان نو با طرحی تازه ریخته میشود. دیگر اینکه قیام ساعت، ناگهانی است، و بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق می یابد.

باردیگر می گوید: (چنان از تو سؤال می کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری!) (یسئلونک کانک حفی عنها).

بعد اضافه می کند که در جواب آنها بگو: این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است، لذا پی در پی از آن می پرسند. (قل انما علمها عند الله و لكن اکثر الناس لا یعلمون).

ممکن است بعضی از خود سؤال کنند چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچکس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی سازند؟

جواب این سؤال این است که: عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می شود که هیچگاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیت ها و پرهیز از گناه خواهد داشت. کی قیامت بر پا میشود؟

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾

خدا نسبت به بندگانش مشفق و مهربان است هر که را بخواهد روزی می دهد و اوست نیرومند غالب. (۱۹)

«لَطِيفٌ»: کسی که دارای لطف و مرحمت زیاد است. لطف او بر بندگانش در همه امورشان جاری است.

«يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ»: منظور توسعه روزی و نعمت است. یعنی از جمله الطاف الهی، رزق و روزی‌ای است که آن‌ها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هر که را» از آنان «بخوهد» به هرگونه که بخوهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فرو بسته می‌گرداند.

«الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» و اوست قدرت و نیرومند، قدرت الله تعالی هرگز شکست نمی‌پذیرد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾

کسی که کشت آخرت را بخوهد در کشت او می‌افزاییم، کسی که کشت دنیا را بخوهد از آن به او می‌دهیم. و او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. (۲۰)

همچنان از فحوی این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ انسان در انتخاب راه خود آزاد است، کسانی که دنیا را برای خود هدف قرار میدهند، به یاد داشته باشند که از آخرت هیچ سودی برای شان نمی‌رسد.

در ضمن قابل یادآوری است که: ایمان به آخرت ایمان با خدا و ایمان به پیامبران و کتب اسمانی از اهمیت خاصی در دین اسلام برخوردار می‌باشد.

قرآن عظیم الشان دنیا و آخرت را در دهها آیه مبارکه در کنار هم بیان فرموده و تاکید میدارد که اعتقاد به آخرت در صورتی در کردار و شخصیت انسان تأثیر میگذارد که بین زندگی دنیا و زندگی آخرت رابطه‌ای وجود داشته باشد. در غیر این صورت، تأثیری بر کردار او در زندگی دنیا نخواهد داشت.

کسانی که معتقد باشد که دوسیه زندگی انسان در این دنیا با مرگ او بسته می‌شود و در آخرت زندگی جدیدی شروع می‌کند که رابطه‌ای با زندگی قبل ندارد، چنین اعتقادی بر کردار او در زندگی دنیا تأثیری نخواهد داشت.

بنابر این، بررسی رابطه دنیا و آخرت امری ضروری و حتمی است. از دیدگاه قرآن، دنیا و آخرت از یک دیگر جدا نیستند، بلکه پیوستگی و رابطه تنگاتنگی میان آن ها برقرار است. عقاید، اخلاق و اعمال ما در دنیا، تعیین کننده سرنوشت ما در آخرت بوده، چهره آن جهانی ما همان صورتی است که در دنیا برای خویش ساخته ایم، به طور کلی، آخرت چیزی جز باطن دنیا نیست: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ» (روم آیه ۷) (از زندگانی دنیا تنها ظاهر را می دانند، در حالیکه از آخرت غافل اند).

به گفته بسیاری از مفسران، هدف این آیه مبارکه اینست که: در دنیا برای آخرت بکوشی، زیرا سهم انسان از دنیا چیزی جز کار برای آخرت نیست. در تعلیمات دینی بر این نقطه تأکید به عمل آمده است که؛ اعتقاد داشتن به آخرت سبب می شود که انسان در دنیا خود را اصلاح کند و زندگی خویش را بر پایه دساتیر الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم استوار سازد. الله تعالی، خواهان ترجیح آخرت بر خواسته های زودگذر دنیایی: در حالیکه انسان ها خواستار نعمت های زودگذر دنیا هستند، خداوند آخرت را برایشان بر می گزیند: طوریکه در (آیه: ۶۷، سورة انفال) آمده است: «تُريدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ».

از جانب دیگر ترجیح آخرت بر دنیا به حکم عقل است، طوریکه در (آیه ۶۴، سورة عنکبوت) ترجیح و برگزیدن آخرت بر دنیا را به مقتضای دانش دانسته است. الله تعالی اشخاصی را که به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اند سرزنش نموده میفرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» (آیه ۳۷ سورة توبه).

از جانب دیگر در آیات (۶۴) سورة عنکبوت و آیه ۲۰ سورة حدید نیز دنیا لهُو و لعب معرفی و به انتخاب آخرت و ترجیح آن بر دنیا سفارش شده است. ترجیح آخرت از آن جهت است که باقی و جاودانه می ماند. لذت های آن مخلوط با درد و رنج نیست و سعادت آن، جسمی و روحی و به دور از هرگونه شقاوت است. قرآن عظیم الشان همیشه برگزیدن دنیا و آخرت را در برابر هم قرار داده است: «مِنْكُمْ مَنْ يَرِثُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يَرِثُ الْآخِرَةَ» (آیه ۱۵۲ سورة آل عمران)

ولی ترجیح دادن زندگی دنیایی بر آخرت، نشانه کفر است، قرآن عظیم الشان، ترجیح زندگی دنیایی بر آخرت را از صفات کافران می شمارد و آن را نشانه گمراهی صاحبانش معرفی کرده است: «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ... أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ.» (سورة ابراهیم آیه ۲).

از منظر قرآن کریم، دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نیست، بلکه پیوستگی و رابطه ای محکم میان آنها برقرار است.

کوری (اشخاص بی بصیرت) در دنیا موجب کوری در آخرت: هرکس در این دنیا کور دل باشد، در آخرت هم کور دل و گمراه تر خواهد بود: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا.» (آیه ۷۲ سورة اسراء) (و هر کس در این دنیا کور (دل و بی بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراه تر است).

زیان کاران دنیا و آخرت: برخی از انسان ها در دنیا و آخرت زیان کار شمرده میشوند: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» (آیه ۱۱، سورة حج)

در باره کافران آمده است: در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود. (آیه ۴۱، سورة مائده) و نیز و نیز اعمال کافران در دنیا و آخرت تباه است. (آیه ۲۲، سورة آل عمران).

زمخشری گفته است: به طریق مجاز عملی که برای به دست آوردن فایده انجام می شود، به حرث، «کشت» موسوم شده است، و تفاوت آن دو عمل در این است: آن که برای آخرت کار می کند، حسنات و نیکی هایش چند برابر می شود، و آن که برای متاع دنیوی تلاش می کند، به قسمتی از مقصودش نایل می آید نه به تمام مقصود و خواستش (کشاف ۱۷۱/۴).

در التسهیل آمده است: کشت و بذریابی برای آخرت عبارت است از تلاش برای آن، و کشت و زرع برای دنیا نیز چنین است. این «حرث» از کشت زمین استعاره شده است؛ زیرا برزگر تلاش می کند و از عمل خود امید و انتظار سود را دارد. (التسهیل ۲۱/۴).

بعد از آن عبادت کافران را برای غیر خدا در حالیکه خدا خالق است و بر بندگان فضل و کرم دارد، نکوهش کرده و میفرماید:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾

آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد دینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع [در باره تاخیر عذاب در کار] نبود، حتماً بین آنان فیصله می شد، و بی گمان برای ظالمان عذاب دردناکی است. (۲۱)

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُمْ وَقَعُ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾

(در آن روز) ظالمان را در (قیامت) خواهی دید که از آنچه انجام داده‌اند، سخت بیمناک‌اند، در حالیکه آن عذاب حتماً برایشان واقع شدنی است، و آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، در باغ‌های بهشت هستند، برای آنان نزد پروردگارشان هر چه بخواهند میسر است، این است آن فضل بزرگ. (۲۲)

«ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» این نعمت‌ها و پاداش، بزرگترین پاداشی است که با هیچ چیز برابر نیست. امام قرطبی گفته است: عبارت است از فضل و کرمی غیرقابل توصیف و بیان، و عقل به حقیقت آن راه‌یاب نیست؛ زیرا خدای عز و جل وقتی میگوید: «کبیر است» چه کسی قدر و میزان آن را معین می‌کند و تخمین می‌زند. (تفسیر قرطبی ۲۰/۱۶).

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

این (ثواب بزرگ) همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن مژده می‌دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است. (۲۳)

«يقترف»: کسب کند، بدست آورد.

در حدیثی از ابن عباس (رض) روایت است «قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ» [رواه البخاری: ۴۸۱۸]. (ابن عباس (رض) روایت

است که گفت: هیچ قبیله در قریش نبود مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن قبیله قرابتی داشتند، [و برای قریش گفتند: من از شما در مقابل رسالت خود چیزی نمیخواهم] «مگر اینکه صله قرابتی را که بین من و شما است بجا آورید».

احکام و مسائل متعلق به این حدیث عبارت است از:

۱- بدون شک ذریه طاهره پیامبر صلی الله علیه وسلم از نگاه حسب و نسب، و از نگاه عفت و طهارت، بالاترین و والاترین نسب و خانواده‌ای است که در روی زمین بوجود آمده است.

۲- ابوحاتم روایت می‌کند که: چون آیت (مودت قریبی) نازل گردید: مردم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی که خداوند محبت آن‌ها را لازم گردانیده است کی‌ها اند؟ فرمودند: «فاطمه و دو فرزندش»، ولی این حدیث از نگاه سند ضعیف است، زیرا طوری که امام ابن کثیر (رح) می‌گوید: در سندش شخص مجهولی وجود دارد، و علاوه بر آن آیه کریمه (مودت قریبی) در مکه نازل گردید، و فاطمه (رض) در این وقت بطور یقین فرزندی نداشت، زیرا وی با علی کرم الله وجهه در سال دوم هجری بعد از غزوه بدر در مدینه ازدواج نمود، و با آن هم اگر حدیث ابی حاتم ثابت شود، معنایش این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آینده خبر داده‌اند، و این امر نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اشکالی ندارد، والله تعالی اعلم.

شان نزول آیات ۲۳ - ۲۶:

۹۴۰- طبرانی با سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: انصار گفتند: کاش برای رسول الله مال جمع میکردیم. آنگاه الله تعالی «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را نازل کرد. پس عده‌ای گفتند: این سخن را محض برای کمک به خانواده خود و دفاع از آن‌ها گفت. پس خداوند

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٤﴾ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٢٥﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ» را نازل کرد.

آیا می گویند: (پیغمبر) بر الله دروغ بسته است؟، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا میکند. همانا او به راز سینه ها آگاه است. (۲۴)

قاضی ابوالسعود محمد بن محمد العمادی (متوفی سال ۹۵۱ هجری) در تفسیر خویش «تفسیر ابی السعود» در تفسیر ایه مبارکه مینویسد: «آیه کریمه شاهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر میباشد که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعالی دروغ برمی بست، الله تعالی به طور قطع او را - با کوبیدن مهر بر قلبش - از این کار باز می داشت، به گونه ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی بست و او نمیتوانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترا را «محو می کند» پس اگر آورده های پیامبر صلی الله علیه وسلم باطل می بود، قطعاً الله تعالی آن ها را محو و نابود می کرد چنانکه عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می دارد» ولذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می دارد «همانا الله به راز سینه ها» یعنی: به آنچه که در دل های بندگان است «دانا است».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٢٥﴾
و اوست که توبه بندگان را میپذیرد و گناهان را می بخشد و آنچه را انجام میدهد میداند. (۲۵)

از فحوی آیه متبرکه معلوم میشود که: اختیار قبولی وعدم قبولی توبه گناهکاران و عفو از خطاها و سیئات بندگان، تنها و تنها در دست پروردگار است. خداوند تمام گناهان را می بخشد.

«يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ»: (زیرا کلمه «سیئات» جمع همراه الف و لام است یعنی همه گناهان) و الله تعالی با وعده عفو، منحرفان را به توبه تشویق می کند. بناءً توبه باید همراه تغییر در رفتار، کردار و گفتار انسان باشد، در غیر آن نوعی از تظاهر و ریاکاری بشمار می رود، والله تعالی می داند که بنده اش، مصروف چه اعمالی است.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٢٦﴾

و (دعای) کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت میکند، و از فضل خود به آنان می افزاید و برای کافران عذاب شدیدی است. (۲۶)

الله تعالی دعای مؤمنان نیکوکار خویش را می پذیرد. و آنرا استجابت می نماید بشرطیکه دعا ایشان، با ایمان و عمل صالح توأم باشد.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٢٧﴾

و اگر خدا روزی را بر بندگان وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگان آگاه و بیناست. (۲۷)

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» اگر خدا روزی بندگان را وسیع و فراوان می داد سرگردنکشی و یاغی گری بلند می کردند و با اشاعه ای

معاصی و گناهان و تبهکاری در زمین فساد راه می انداختند؛ زیرا ثروتمندی و بی نیازی موجب طغیان و گردنکشی است.

ابن کثیر گفته است: یعنی اگر روزی را بیش از احتیاج به آنها عطا می کرد، همین امر آنها را به یاغی گری و گردنکشی و تعدی به یکدیگر و سرمستی وامی داشت. و قتاده گفته است: بهترین زندگی آن است که تو را سرمست و گردنکش نکند. (مختصر ۲۷۷/۳).

شأن نزول آیه ۲۷:

۹۴۱- حاکم به قسم صحیح از علی (روایت کرده است: اصحاب صفة نعمت های دنیا را آرزو کردند و گفتند: کاش ثروت و مکنت به ما نیز روی می آورد. این کلام عزیز «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» در مورد آن ها نازل شد.

خباب بن ارت (رض) می گوید: «این آیه کریمه در باره ما اهل صفة نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آن ها را داشتیم».

در حدیث قدسی آمده است: «برای بعضی از بندگانم فقط بی نیازی مصلحت است، و اگر او را بینوا کنم، دینش را بر او تباه کرده ام. و مصلحت بعضی نیز در بینوایی است، و اگر او را بی نیاز کنم دینش را فاسد کرده ام» (ابن کثیر آن را از انس (رض) چنین نقل کرده است).

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ
الْحَمِيدُ ﴿٢٨﴾

و اوست کسی که باران را پس از آنکه [مردم] ناامید شدند فرود می آورد و رحمت خود را می گستراند و اوست کارساز ستوده. (۲۸)

«الغیث»: باران.

«قنطوا»: مأیوس و ناامید گشتند.

محدث معروف أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابه الدوسی (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ) میفرماید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمر بن خطاب (رض) گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر (رض) فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: «وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» (الشوری: ۲۸) «اوست کسی که باران را پس از آن که ناامید شدند، فرود می‌آورد». «وهموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفت‌ها و ناملایمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

و از نشانه های [قدرت] اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از [انواع] جاندارانی در میان آن دو پراکنده است و او بر جمع نمودن آنها هنگامیکه بخواهد قادر است. (۲۹)

«بث» پخش و پراکنده کرده است.

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح القدیر» امام شوکانی میفرماید: «من بر این نظرم که خدای متعال در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمان ها نیز موجودات زنده و جاندارانی را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آنها برای زندگی حیوانی آماده است».

صاحب تفسیر «المنیر» نیز میگوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: «وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ» (الشوری: ۲۹) وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی دانند، همان طوری که سفینه های فضایی جدید و کاوش های نجومی، به دنبال کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه - بنابر یکی از اقوال- این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آن ها را در زمین پراکنده است».

همچنان برخی از دانشمندان بدین عقیده اند که: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همانطور که دلایل فلکی نشان دهنده ای حیات در کره ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده اند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ»، می گویم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره ای زمین انسان موجود نیست؛ چون الله متعال فرموده است: «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ». (آیه ۲۵: اعراف). (او) فرمود: در این زمین زندگی میکنید و در آن می میرید و از آن (برای محاسبه روز قیامت)، بیرون آورده میشوید.

قابل تذکر است که: در «فیهما» و «منها» مرجع ضمیر (ها) اَرْض است. در ضمن باید یاد آور شد که: مدت زندگی در این دنیا و استفاده از نعمت های آن نامعلوم وابدی نیست، ولی در این هم هیچ جای شکی نیست که: انسان پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد.

«مِنْهَا تُخْرَجُونَ» و انسان اگر خواسته باشد، میتواند از همین دنیا به بهشت جاویدانه دست یابد.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾

و هر مصیبتی که به شما برسد به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اید، و او از بسیاری (گناهان تان) در می گذرد. (۳۰)

از فحوی آیه مبارکه با تمام وضاحت معلوم میشود که: میان اعمال انسان و حوادث تلخ و شیرین زندگی رابطه وجود دارد، مشکلات انسان، تنها عکس العمل بخشی از خلاف های اوست، نه تمام آن. زیرا خداوند از بسیاری خطاهای انسان در می گذرد. در ضمن قابل یادآوری است که: مصیبت ها جنبه هشدار دارد و اگر انتقامی بود عفو در کار نبود. به یاد داشته باشید که: دود اعمال جنایات کارانه و گناهان که انسان مرتکب آن می گردد ضرر اش به چشم خود انسان میرسد، به پروردگار با عظمت ضربه را وارد نمی کند، ولی باید گفت که: انسان ها نمی توانند همه عوامل را تحت سلطه خود بگیرند و از آثار گناهانشان بگریزند.

«فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» تعبیر: «ایدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین خاطر به کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می شود «و او از بسیاری» از گناهانی که بندگان انجام می دهند «در می گذرد» و از روی کرم آن ها را در برابر آن مجازات نمی کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می رساند؛ گناهانش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می بخشد زیرا باری تعالی بزرگوارتر از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آن ها را عفو می کند و بر آن ها خط بطلان می کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، دارای اجر و صاحب پاداش است. به قولی: آیه کریمه مخصوص به کافران می باشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبت ها دچار می گردند، بی آن که این مصیبت ها کفاره کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می دهد.

در حدیث شریف به روایت امام بخاری و امام مسلم از ابی سعید خدری و ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «والذي نفسي بيده ما يصيب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا كفر الله عنه بما من خطايا حتى الشوكة يشاكها». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و مریضی و نگرانی و پریشانی به مؤمن نمی رسد مگر این که خداوند به سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره میکند و می بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می خلد».

همچنین در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالى بالحنن ليكفرها». «چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، الله متعال او را به اندوه مبتلا می کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما يزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة». «عذاب جز به سبب گناهی فروود آورده نمی شود و جز با توبه ای برداشته نمی شود».

در حدیث آمده است: «شاخه‌ای درختی به بنی آدم آسیب نمی رساند، و یا پایش نمی لغزد، و یا رگی از بدنش تکان نمی خورد جز به سبب گناهی که از وی سر زده است، اما خداوند بیشتر گناهان را می بخشد».

فواید:

مصیبت وارده به انسان موجب زدودن گناهان و ناپاکی ها می شود، و مصیبت وارده بر پیامبران موجب بالا رفتن درجات و منزلت آنها می شود؛ زیرا پیامبران از گناهان و ناپاکی معصومند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾
و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید، و غیر از خدا هیچ ولی و یآوری برای شما نیست! (۳۱)

توجه:

برخی از دانشمندان میفرمایند: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همان طور که دلایل فلکی نشان دهنده‌ای حیات در کره‌ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده‌اند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ»، میگوییم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره‌ای زمین انسان موجود نیست؛ چون خدا فرموده است: قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ. (تفسیر صفوات التفاسیر علی صابونی)

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٣٢﴾

از نشانه‌های او کشتیهایی است که مانند کوههای برجسته در بحر روانند. (۳۲)

«الجواری» جمع جاریه، کشتیهای روان.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾

اگر بخواهد باد را ساکن می گرداند و کشتی ها بر روی بحر آب متوقف می ماند، قطعاً در این نشانه هائی است برای هر صبر کننده شکر گزار. (۳۳)

«يظللن»: میمانند. میشوند.

«رواکد»: جمع راکده، ثابت. ساکن دانشمند مشهور اسلامی «جابر بن حیان» (متولد ۷۲۱ میلادی وفات ۸۱۵ میلادی در کوفه) میفرماید: «از این جهت از کشتیهای روان در دریا را نام برده است، که آب متضمن دلایلی بس عظیم و دال بر قدرت خدا می باشد؛ زیرا آب جسمی است لطیف و شفاف، و مواد سنگین در آن فرو می رود، و آنگهی کشتیها با این که حامل اجسام سنگین و انبوهاند، معهدا خدا در آب قدرتی قرار داده است که آن را حمل کرده و مانع فرو رفتن آن می شود، و بعد از آن باد را وسیلهای حرکت کردن آن قرار داده است و وقتی الله تعالی بخواهد کشتی پهلوی بگیرد، باد را متوقف می کند و کشتی از جایش تکان نمی خورد».

(تفسیر صاوی ۳۹/۴).

أَوْ يُوقِنُ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾

یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سرنشینانش مرتکب شده اند هلاک میسازد، و در عین حال بسیاری را می بخشد. (۳۴)

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٣٥﴾

و کسانی که در آیات ما مجادله می کنند، بدانند که آنان را [از عرصه قدرت ما] هیچ گریزگاهی نیست. (۳۵)

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾

پس آنچه به شما داده شده است، بهره چند روزه زندگانی دنیاست. و برای کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان توکل کرده‌اند، آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است. (۳۶)

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾
و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز می‌کنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می‌بخشند. (۳۷)

خشم و عصبانیت:

خشم و عصبانیت به معنی خشمگین و غضبناک بودن، حالت و کیفیت خاصی است که بر انسان بوجود می‌آید، که در این حالات انسان تعادل قوای ارادی و تسلط خود را بر اثر این ناراحتی و خشم از دست می‌دهد. (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۳۱۱)

در منابع دینی و اخلاق اسلامی، بحث عصبانیت تحت عنوان «غضب» و «غیظ» مطرح گردیده و از جمله مباحث رذایل و «نبایدهای اخلاقی» شمرده میشود.

اما از دیدگاه روانشناسی، خشم و غضب در واقع یک حالت نفسانی و درونی است که انسان را وادار به عمل و رفتاری پرخاشگرانه و غلبه و انتقام نسبت به دیگری می‌کند. البته اصل «قوه غضب» در انسان وجود دارد و در حفظ و بقای وی نقش به سزایی ایفا می‌کند؛ اما این قوه نیز مانند سایر قوای نفسانی باید تحت کنترل و در جهت صحیح از آن استفاده بعمل آید، و از افراط و تفریط تعادلی در آن ایجاد گردد؛ زیرا افراط در آن موجب خلل فکری و

عقل می شود و خطرات و خسارات جبران ناپذیری را به دنبال دارد. و تفریط در آن نیز موجب جبن و ترس و خوف شده و در نتیجه انسان را بی غیرت و بی تفاوتی نسبت به مسئولیت های فردی و اجتماعی خویش میگرداند. بصورت کل حالت خشم یا غضب را در شخصیت انسانها را به سه کتکوری تقسیم نمود:

- برخی انسانها در وقت خشم و غضب متأسفانه از حد و مرز ایمان خارج میشوند و به عملی دست می زند که؛ نتایجی جبران ناپذیری را بار می آورد.
- برخی از انسانها متأسفانه اصلاً عصبانی نمیشوند حتی در موارد که لازم است و عقل شرع نیز اجازه می دهد که باید عصبانی شود، باز هم خشمگین نمیشوند.
- و برخی از انسانها هستند که به هنگام خشم از حد اعتدال خارج نمیشوند و بر رفتار خود کاملاً تسلط دارند و از عقل و ایمان خود استفاده می کنند.

مفسر مشهور اسلام احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) مینویسد: «گذشت و حلم در موقع پیدایش خشم، از مکارم اخلاق است. اما به شرط این که حلم و حوصله به مردانگی خلل وارد نکند و به امری واجب زیان نرساند. مثلاً در موقع که به الله تعالی اهانت صورت می گیرد؛ قهر و غضب واجب است نه حلم و حوصله.

امام شافعی میفرماید: «آن که خشمش برانگیخته شود و خشمگین نگردد، الاغ است». شاعر در این بابت گفته است: «حوصله و حلم بیجای انسان، جهل است و نادانی» (تفسیر قرطبی ۳۳/۱۶).

پیشگیری و معالجه عصبانیت:

قرآن مجید انسانها را در آیات متعددی به پیشگیری و معالجه عصبانیت و خشم شدید، تشویق کرده و میفرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ.».

همان هایکه در توانگری و تنگدستی، انفاق میکنند؛ و خشم خود را فرو میبرند. (آل عمران ۱۳۴)

در بسیاری از آیات قرآنی و روایات اسلامی در بابت عصبانیت، غیظ و غضب، قبل از آنکه به معالجه اشاره نماید به، جنبه های پیشگیرانه آنرا مورد بحث قرار داده است.

دین اسلام در صدد آن است که ؛ انسان ها به هیچ وجه دچار خشم و غضب نشوند؛ به همین جهت قرآن عظیم الشأن در (آیه ۸۴ سوره یوسف و آیه ۳۷ سوره شوری)، مسلمانان را در مورد فرو بردن خشم و پیشگیری از آن تشویق میکند.

به تاسف باید گفت که در برخی از اوقات در زندگی انسان حالاتی پیش میاید که انسانها باید عصبانی شوند، و این مساله، کاملاً طبیعی و عادی است؛ چرا که در برخی مواقع حتی موارد کوچک هم می توانند ما را تحریک به خشم کند. متأسفانه خشم و عصبانیت احساساتی هستند که به سختی می توان آنها را کنترل کرد اما با به کارگیری چند روش کار آمد می توان تلاشی سودمند در جهت کنترل این احساسات کرد.

قویترین حربه ای شیطان که با آن می تواند انسان را به چاه تاریک گمراهی کشانده و نور ایمان را در وجودش خاموش نماید، عصبانیت نابجاء است.

اولین راه و روش غلبه بر خشم و عصبانیت را همین آیه (۳۷ شوری) بیان داشته است طوریکه: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» (و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز میکنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند).

دومین راه وروش غرض غلبه بر خشم و عصبانیت همانا تقوا و پرهیزکاری است: خداوند متعال انسانها ی متقی و پرهیزکار را اینگونه معرفی میکند که این اشخاص قدرت غلبه بر خشم خود را دارند و یکی از مهمترین عوامل دارا بودن این قدرت همین روحیه تقوا و پرهیزکاری آنهاست «و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» ﴿۱۳۳﴾
 الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ
 اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾

و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. (آل عمران: ۱۳۳-۱۳۴)

سایر راه های کنترل خشم و جلوگیری از عصبانی شدن:

سایر راه های کنترل برخشم و جلوگیری از عصبانی شدن عبارتند از: گفتن ذکر شریف در وقت عصبانیت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و یا گفتن
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

تغییر حالت و موقعیت:

اگر شخص عصبانی نشسته، باید ایستاده شود، اگر ایستاده باشد بنشیند و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و یا از محل دور شود و خود را به کار دیگری مشغول سازد. این تغییر حالت در فرونشاندن آتش خشم بسیار مؤثر و مفید است.

-آهسته آهسته نفس بکشید، اما نفس های عمیق بکشید تا واکنش استرسی که معمولاً همراه با عصبانیت همراه است را خنثی کنید.

- یک کلمه یا عبارت آرامش بخش را تکرار کنید، که می تواند این موارد باشد «آرام باش»، «بیخیال» یا «من کنترل خشم خود را در دست دارم».

- بر روی عضلات خود فشار دهید و سپس آن ها را رها کنید.

با خود فکر کنید و راه حل های دیگری را به غیر از عصبانیت برای حل مشکل پیدا کنید.

- نوشیدن آب سرد به رفع عصبانیت کمک می کند. به همین دلیل است که همیشه در زمان عصبانیت به افرادی که عصبانی هستند گفته می شود آب بنوشند تا از شدت عصبانیت آنها کم شود؛ زیرا نوشیدن آب باعث می شود به مغز اکسیژن برسد.

- دوش گرفتن، وضو گرفتن نیز یکی از تکنیک های کنترل و غلبه کردن بر خشم است. با دوش گرفتن آب به کل عضلات بدن میرسد و این امر باعث میشود تا از شدت عصبانیت کاسته شود. همچنین رسیدن آب به بدن در زمان عصبانیت باعث شل شدن عضلات بدن شده و افراد را به آرامش میرساند.

در زمان عصبانیت و خشم چیغ نزنید! به تأسف دیده شده که انسانها در وقت خشم و غضب چیغ و فریاد می زنند و خیلی سریعتر از حالت معمول حرف میزنند. بهتر است سعی کنید تا در زمان عصبانیت ملایم تر حرف بزنید. با انجام اینکار عصبانیت خود را نیز پنهان کرده اید و رفتار شما در این حالت بهتر و مطلوب تر است. فراموش نکنید که مخاطب شما هم باید اجازه حرف زدن داشته باشد.

- برای کنترل عصبانیت و غلبه بر خشم، مثبت فکر کردن می تواند راهکار مناسبی باشد. در زمان عصبانیت جنبه های مثبت اتفاق را در نظر بگیرید و به مسائل خوب فکر کنید. در مورد موضوعی که باعث خشم شما شده فکر نکنید، در عوض به چیزهای خوب و مثبت بیندیشید.

رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان:

اطباء بدین باورند که: هیجانات و انفعالات شدید و پیش از حد نورمال و با ابزار گوناگون به شتاب تپش قلب و تنفس و بالا رفتن فشار خون منجر می گردد، روی انسان سرخ گشته و شاهرگ ها ورم می نماید شخص خشمگین نبض قلبش به صد و شصت نبض [در دقیقه] رسیده و با بالا رفتن فشار، خطر خونریزی مغزی، ترمبوس مغزی [فلج مغزی] و یا لختگی خون در قلب و یا هم به کوری ناگهانی می انجامد.

اطبا بدین عقیده اند که: بیشتر حالات قند خون بعد از هیجان شدید به وجود می آید چون انسان هنگامی که عصبانی می گردد، غده مخاطی - ملکه غده ها - دستور و طلب چربی نموده و به جگر امر نموده، تا مقدار فراوانی قند به وی برساند آن هم مقدار زیادی قند عرضه می دارد، و نهایتاً در خون قند افزایش یافته، به همین سبب است که دانشمندان گفته اند: قند خون غالباً پس از انفعال بسیار شدید ایجاد می گردد.

همچنان عصبانیت شدید و افراطی به بالا رفتن چربی خون و به سخت شدن رگ ها و به مریضی قلبی می انجامد.

در ضمن قابل تذکر است که: انفعالات و هیجانات شدید مانع حرکت روده ها می گردد، شخصی که از لحاظ ذهنی عصبی باشد با بی تحرکی مزمن و همیشگی درگیر است، بی تحرکی مزمن نیز سبب پوسیدگی و پوکی و در پایان به سرطان های روده منجر می گردد.

اما بزرگترین خطر انفعالات شدید، دستگاه مصونیت در انسان را تضعیف مینماید، و با ضعف دستگاه مصونیت میکروب ها و باکتری های مولد امراض در وجود انسان نیز فعال می گردند، زیرا دستگاه مصونیت از امراض میکروبی و سرطانی جلوگیری به عمل می آورد.

نود و نه درصد از مریضان مبتلا به ایدز دارای سرطان می‌باشند، چون دستگاه مصونیت فعالیت خود را از دست داده و سلول‌های [سرطانی] نیز رشد بی پایان خود را به انجام رسانده‌اند.

لذا حلم و بردباری مهمترین و برترین اخلاق می‌باشد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم از عصبانیت نهی نموده است، در حدیثی از ابو هریره روایت شده است که شخصی نزد پیامبر آمد و به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت مرا توصیه و پند دهید، پیامبر فرمود: «خشمگین مشوید» چند بار خواسته خود را تکرار کرد، باز پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: خشمگین مشوید. (بخاری (۵۷۶۵)

حلم و بردباری خُلق بسیار عالی و برتری است، و توحید بر بردباری و علم کمک شایانی می‌نماید، چون اگر بر این باور باشید که تمام امور در سلطه قدرت خداوند متعال است و تمام افعال خداوند از روی حکمت بوده، و هر آنچه خداوند اراده نماید انجام پذیرد و هر چیزی انجام پذیرفته باشد خداوند خواسته است، و اراده وی منوط به حکمت مطلق و حکمت مطلق نیز مربوط به خیر مطلق است، و هر آنچه خداوند بخواهد به وجود آید و هر آنچه خداوند نخواهد به وقوع نپیوندد، پس با این توحید و یاور سبب آرامش و سلامتی خود را فراهم نموده‌اید. توحید راحتی، آرامش، اعتماد، پیشگیری و تندرستی است.

طوری‌که خداوند متعالی می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾» (الشعراء: ۷۸-۸۲) (آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (۷۹) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (۸۰) و

چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا میدهد. (۸۱) و آن ذاتی که مرا می میراند، باز زنده‌ام می گرداند. (۸۲) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را بیامرزد.

همچنانکه خداوند ذکر کرده است، ابراهیم نگفته است، و مرا مریض نموده و شفایم می دهد. در آیه [مذکور] مریضی به انسان نسبت داده شده است و انسان به علت ضعف توحید دچار اضطراب و افسردگی می گردد، و اسباب کینه و خشم او از شرک سرچشمه می گیرد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٨﴾

و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می کنند. (۳۸)

شوری در اسلام:

شوری از شور گرفته شده و شور در لغت به معنی کشیدن عسل از قالب موم و تصفیه آن است،

شوری در اصطلاح شرعی:

عبارت از گرفتن آراء و نظریات مردم خیر و آگاه در یک موضوع مشخص بخاطر رسیدن به نظریکه صواب یا نزدیک به صواب باشد است.

شوری یک اصل اساسی نظام سیاسی اسلام و یک رکن نظام سیاسی اسلام میباشد، و در دین مقدس اسلام از اهمیت خاص برخوردار می باشد.

محدثین روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ بعد از اینکه در جنگ احد از مدینه بمشوره صحابی خارج میشود و شکست می خورد باز هم خداوند کریم امر به شوری میکند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علاوه

از مسایل عامه حتی به مسایل شخصی خود مشوره می نمود طوریکه در واقعه افک با حضرت علی کرم الله وجهه وزید بن ثابت مشوره نمود. دین مقدس اسلام ۱۴۰۰ سال قبل از امروز شوری را به مسلمین ارزانی نموده بود و حتی یکی از سوره های قرآنکریم را بنام شوری مسمی نموده است و در حدیث شریف آمده: «ماخاب من استخار وماندم من استشار» ناامید نشد کسیکه استخاره کرد و پشیمان نشد کسیکه مشوره کرد.

حکم شوری:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم: شوری یک اصل از اصول اساسی دولت اسلامی بوده حکم آن واجب و لازم است امیر مکلف هست در مسایل و قضایای مهم و عمده ای کشورش با اهل خبره و مردمان چیز فهم کشورش مشوره کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجودیکه در روشنایی وحی زنده گئی میکرد و هر آن از راه وحی راهنمایی میشد باز هم مامور به شوری شده بود «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» و امر مطابق قاعده اصولی در صورتی که قرینه صارفه وجودنداشت تقاضای وجوب می کند چنانچه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت شده که فرموده بود: «ما رأيت احداً قط كان اكثر مشورةً لأصحابه من رسول الله صلی الله علیه وسلم» یعنی ندیدم کسی را هرگز نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که با اصحاب خود مشوره بیشتر بکند.

(قرینه صارفه، مقابل قرینه معینه می آید و عبارت است از قرینه ای که کلام را از معنای حقیقی خود بر گردانده و بر معنای مجازی آن حمل می نماید؛ یعنی بیان گر این مطلب است که مراد جدی متکلم، معنای مجازی کلام وی است نه معنای حقیقی آن. این قرینه را از آن رو صارفه می گویند که لفظ را از معنی حقیقی خود به معنی مجازی منصرف می کند.)

فیصله شوری معلم است یا ملزم؟:

یک تعداد علماء بدین باور اند که: نتیجه شوری ملزم است و امیر مکلف است به آن عمل کند زیرا انسان وقتیکه به یک کار مامور شود بالایش لازم است تا به آن عمل کند و عمل کردن پیامبر به مشوره اصحاب کرام در جنگ احد که ظاهراً المناک و درد آور بود این قول را تایید می کند و بعض علماء دیگر عقیده دارند که نتیجه شوری ملزم نبوده بلکه معلم است به این معنی که در نتیجه شوری حکم به امیر روشن می شود و امیر اختیار دارد که چه تصمیم می گیرد عمل می کند به نتیجه شوری یا نمیکند به این دلیل که در آیه کریمه گفته شده «واذا عزم فتوکل علی الله» توفیق میان دو قول که در جوامع اسلامی هنوز هر فریق در هر قولیکه منافع خود را ببیند عمل می کند وجود دارد موضوعات چگونه است از صلاحیت هایی شوری و یا از صلاحیت خود رئیس جمهور یا خلیفه؟ اگر از موضوعات اختصاصات یا صلاحیت های شوری باشد نتیجه شوری در آن موارد ملزم است و اگر رئیس جمهور در موضوعاتی مشوره کرد که از اختصاصات خودش است نتیجه شوری در این موارد معلم است که اکنون قوانین اساسی در کشورها حدود صلاحیت ها را تعیین می کند.

موضوعاتیکه در آن شوری صورت میگیرد:

علماء بدین نظر اند: موضوعاتیکه در شوری مطرح میشود باید از مسایل اجتهادی باشد یعنی در موضوعاتیکه در آن صراحت نص وجود داشته باشد شوری تصمیم گرفته نمیتواند مثلاً این موضوع هیچ وقت به شوری پیش نمیشود. اگر به شوری پیشکش میشود صرف به مفهوم اینکه آیا این امر صریح در نص است و یا خیر؟ اینکه پول خود را به بانک های ربوی بگذاریم یا نگذاریم زیرا حکم قطعی در این زمینه وجود دارد، که گذاشتن پول در بانک

های ربوی حرام است و همچنان نمیتوانیم درمورد نوشیدن شراب یا خمر شوری کنیم، از همین جهت است که اصحاب کرام و قتیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چیزی میگفت می پرسیدند که: آیا وحی است یا نظر محض اگر وحی نمیبود باز نظر میدادند طوریکه در غزوه بدر پیامبر اکرم در پائین آب جای گرفته بود حباب ابن المنذر رضی الله عنه پرسید آیا وحی شده که اینجا مرکز بگیرید پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود نخیر خودم اجتهاد کردم. او فرمود ای رسول الله صلی الله علیه وسلم، این جای مناسب نیست و یک جای دیگر را نشان داد که باید آنجا بروند پیغمبر صلی الله علیه وسلم پذیرفت و آنجا جا بجا شدند که نتیجه خوبی را به دنبال داشت.

و همچنان در صلح حدیبیه وقتی متن تهیه شد نزد یک بود که امضاء شود عمر فاروق رضی الله عنه برخاست نزد ابوبکر صدیق آمد صحبت کرد و نزد رسول الله رفت گفت آیا شما رسول الله متعال نیستی؟ فرمود: بلی هستم. گفت آیا ما مسلمان نیستیم؟ پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: چرا نه. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: آیا آنها مشرک نیستند؟ مبارک فرمود، بلی هستند.

عمر (رض) فرمود: پس چرا ذلت را بپذیریم (استرداد مشرکین و عدم استرداد مسلمین) پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برایش گفت که به اساس وحی این کار را انجام داده ام. عمر رضی الله تعالی عنه قانع شد و سکوت کرد و به وحی گردن نهاد.

کیفیت و چگونگی شوری:

در دین مقدس اسلام نص صریح در میکانیزم و ساختار شوری وجود ندارد شاید حکمت هم همین باشد که مسلمانان در این رابطه مجال و فرصت باز داشته باشند و به اساس ضرورت و مصالح امت در زمان و مکان و شرایط بخصوص طریقه مناسب اختیار نمایند چنانچه در مورد تعداد اشخاص شوری

یا اهل حل و عقد نص صریح قرآن کریم وجود ندارد حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم گاهی بایک نفر مشوره میکرد مثلی که در تعیین جای با حباب ابن المنذر در غزوه بدر مشوره کرد و یا دو نفر مشورت میکرد که اکثراً با ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما مشوره میکرد چنانچه در غزوه احزاب با سعد ابن معاذ و سعد ابن عبادہ رضی الله عنهما مشوره کرد و حتی در مورد واقعه افک باعلی کرم الله وجهه و زید ابن ثابت مشوره کرد و در جنگ و صلح حدیبیه با جماعه یی از اصحاب کرام مشوره کرد ولیکن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اساس مواصفات چون عشره مبشره سابقون الاولون کاتبین وحی، خلفاء راشدین چون ابوبکر یار اول پیامبر صلی الله علیه وسلم و عمر فاروق، عثمان ذی النورین علی کرم الله وجهه یار شجاع و دلیر پیامبر مثلاً با قاریان قرآن کریم مشوره میکرد.

اهل شوری چه کسانی هستند؟

در دو آیه کریمه ذیل از شوری 'بحث شده «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفرهم وشاورهم في الأمر» (آل عمران/ ۱۵۹) ترجمه: (پس به سبب مهربانی از خدا نرم شدی برای ایشان و اگر می بودی درشت خو سخت دل پراکنده می شدند از دور و بر تو پس در گذر از ایشان و آمرزش بخواه برایشان و مشورت کن با ایشان پس آنگاه که قصد محکم کردی پس توکل کن بر خدا هر آینه خدا دوست می دارد توکل کننده گان را). «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْنِيهِمْ» (الشورى / ۳۸) ترجمه : کارشان بین شان به مشورت صورت میگیرد" پس وقتی به این هردو آیه کریمه نگریسته شود دیده می شود که ضمیر (هم) ضمیر جمع بوده به تمام مسلمین راجع است و لکن آیه اول در

مورد اصحاب کرام نازل شده و هیچ نوع تحدید صورت نگرفته که بازهم تمام امت را دربرمی گیرد و در آیه مبارکه دوم گفته شده که از جمله صفات مؤمنین یکی هم این است که در تمام مسایل مشوره می کنند که بازهم تحدید نشده لهذا همه مسلمین حق شوری را دارند و آیا امام میتواند نظر تمام مسلمین را جمع کند و از ایشان نظر خواهی نماید به عباره دیگر ربفرندوم را انجام دهد؟ بلی نظرعام فقهاء کرام همین است که در قضایایی نادر که در یکسال یکبار و یا در چندین سال یکبار رخ میدهد میتواند امام نظر تمام مردم را بگیرد البته بشکل یک ربفرندوم یا نظر خواهی عمومی و اما در مسایل دوامدار چون نظارت و کنترل بر امور دولت، طرح و تصویب قوانین، و غیره چون که به کار زیاد ضرورت دارد بدلائل و اوضاع نامساعد همه نمیتوانند حضور فزیکتی بهم رسانند می توانند در چوکات قانون نمایندگان خویش را انتخاب و ارسال نمایند البته با در نظر داشت مواصفات و دانایی لازم که شریعت پیشنهاد کرده انتخاب شوند و مواصفاتی را که شریعت اسلامی در نظر گرفته بصورت انگشت شمار اینها اند:

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾

و کسانی که چون ستم برایشان رسد یاری میجویند [وبه انتقام برمیخیزند] (۳۹) ابراهیم نخعی گفته است: یعنی آنانکه بیزارند از این که خود را خوار کنند تا فاسقان و ستمکاران بر آنان چیره و گستاخ شوند. (قرطبی ۳۹/۱۶).

ابو سعود گفته است: بعد از اینکه آنها را به سایر اوصاف فضیلت توصیف کرد، در اینجا آنها را به صفت دلیری و شجاعت نیز توصیف میکند. و این امر با توصیف آنها به بخشاینده گی منافات ندارد؛ چون هر یک در جای خود نیکو است و پسندیده. (قرطبی ۳۹/۱۶).

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

و سزای بدی، بدیی مانند آن است، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است یقیناً خداوند ظالمان را دوست ندارد. (۴۰)

با در نظر داشت اینکه در انتقام، اجر و ثواب نیست ولی بالعکس در عفو ثواب است. ولی با آنهم تشویق به عفو، اصلاح، و بخشش، نباید برای دفاع از ظلم و ظالمین و نیرومندی بیشتر ظالمین صورت گیرد.

امام فخر رازی گفته است: بعد از اینکه فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»، به دنبال آن مقرر داشت که انتقام باید به مثل مقید، و بدون اضافه باشد. و عمل زشت از این رو به «سیئه» موسوم شده است که سبب انزجار طرف می گردد (تفسیر کبیر)

«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» هر کس از ستمکار صرف نظر کند و میانه‌ی خود را با دشمن اصلاح نماید، در مقابل این عمل خدا پاداش جزیل به او میدهد. ابن کثیر میافزاید: خدای متعال عدالت یعنی قصاص را مشروع قرار داده، و فضل یعنی عفو را تشویق کرده است، پس هر کس صرف نظر کند خدا اجر و پاداش او را ضایع نمیکند. در حدیث آمده است: «خدا عزت بنده‌ی عفوکننده را میافزاید». (تفسیر کبیر ۱۷۴/۲۷). «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» الله از آغازگران ستم و تجاوزگران در انتقام، خشمگین است و آنها را دوست ندارد. «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (اجر و پاداش او با الله است)

در قرآن کریم دوبار جمله «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» تذکر رفته است؛ یک بار در سورة نساء آیه ۱۰۰ که مربوط به مهاجرین مخلص است و یک بار هم در همین آیه مبارکه؛ که مربوط به عفو از بدی های مردم است، پس معلوم میشود اجر و ثواب عفو و اصلاح هم وزن پاداش مهاجرت الی الله است.

قابل یاد آوری است که: انتقام از ظالم و ستمگر، حق مشروع انسان است که نه در دنیا مورد سرزنش است و نه هم در آخرت عقاب دارد. ولی باید گفت که: انتقام برای شخصی است که قدرت گرفتن انتقام را در خود داشته باشد، ولی شخصیکه توانمندی انتقام را ندارد، حق دارد که غرض اخذ انتقام از ظالم خواستار کمک از دیگران شود، ولی نباید فراموش کرد که: قصاص قبل از جنایت نارواست.

وَلَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤١﴾

و هرکس بعد از ستمی که دیده است، (برای دفع آن) انتقام گیرد، بر آنان راهی (عتاب و عقاب) نیست. (۴۱)

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

تنها راه مؤاخذه بر آنهایی است که به مردم ظلم کنند و در زمین به ناحق سرکشی می کنند. برای آنها عذاب دردناکی است. (۴۲)

«یبغون»: سرکشی می کند.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٤٣﴾

و هرکس که شکیبایی و گذشت پیشه کند، بی گمان این از کارهای استوار و سترگ است. (۴۳)

صاوی گفته است: به خاطر ترغیب و اهمیت دادن به صبر و برای نشان دادن سرانجام نیکوی آن، صبر را تکرار کرده است. (تفسیر صاوی ۴/۴۱).

عفو و گذشت:

اسلام دین جامعی است که هم حق مظلوم را به رسمیت شناخته است و هم راه را برای عفو و گذشت باز گذاشته است. در دین مقدس اسلام ظلم کردن

به انسان حرام است، خصوصاً اگر وی برادر یا خواهر مسلمانان باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا سَلَمُهُ». (بخاری: ۲۴۴۲) «مسلمان، برادر مسلمان است. بدین جهت به او ظلم نمی کند و او را تسلیم (ظالم) نمی نماید».

و فرمودند: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۲۴۴۷) «ظلم، باعث تاریکی های (متعددی) در روز قیامت می گردد».

شخصی که مورد ظلم واقع شده شرع اسلامی برایش اجازه فرموده است که اگر خواسته باشد، در حق ظالم دعا کند که: بار الها تو در برابر ظلم مجرمین انتقام گیرنده هستی، پس انتقام مرا از فلان شخص ظالم بگیر و وی را مجازات کن.

اما جدا از اینکه چگونه دعا کند، بهتر است بدانیم که یک مسلمان متقی نباید در برابر برادران و خواهران مسلمان خود قصد انتقام داشته باشد، هر چند که در حق او جفایی صورت گرفته باشد، و اولی اینست که از آنها درگذرد و عفو نماید، چرا که خداوند متعال عفو کنندگان را دوست می دارد.

الله تعالی میفرماید: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/۱۳۴) «و کسانی که خشم خود را فرو می خورند و از مردم گذشت می کنند (و بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین میشوند) و خداوند (هم) نیکوکاران را دوست دارد».

و همچنان طوریکه در آیه فوق خوانیم: «وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (الشوری / ۴۳) (و هر کس که شکیبایی و گذشت پیشه کند، بی گمان این از کارهای استوار و سترگ است).

و در جایی دیگر میفرماید: «وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (النور: ۲۲) «باید عفو کنند و از دیگران درگذرند، مگر دوست ندارید

که خداوند شما را بیمارزد؟!». و از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «وَمَا ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ بِيَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً وَلَا خَادِمًا، إِلَّا أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيْءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يُنْتَهَكَ شَيْءٌ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى: فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ تَعَالَى». (رواه مسلم). (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگز به خاطر ضرری که به او وارد شد، از صاحبش انتقام نگرفت، مگر این که چیزی از محارم (و حدود) خدا شکسته میشد که در آن صورت برای خدا انتقام میگرفت). (مسلم (۲۳۲۸). همچنان از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «... وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا».

(بخاری: ۳۵۶۰) (رسول الله صلی الله علیه وسلم بخاطر خودش، انتقام نمیگرفت مگر اینکه به دین خدا بی حرمتی میشد که آنگاه، بخاطر آن، انتقام میگرفت». و شایسته است که ما نیز به مانند پیامبرخویش حس انتقام جویی را نسبت به برادر و خواهر مسلمان خود نابود کنیم و بجای آن از جفای آنها درگذریم. وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

و هر که را خدا به گمراهی خود واگذارد دیگر هیچ کس پس از خدا یار و یاور او نیست. و ظالمان را خواهی دید که وقتی عذاب را می بینند می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد؟! (۴۴)

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيِّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ﴿٤٥﴾

و آنان را می بینی که بر آتش عرضه میشوند، [در حالی که از شدت رسوایی سرافکنده اند] زیر چشمی به آن مینگرند. و مؤمنان می گویند: البته زیانکاران

کسانی اند که در روز قیامت خود و خانواده خود را به خسارت و زیان افکندند. آگاه باشید! مسلماً ستمکاران در عذابی پایدار و جاودانه اند. (۴۵)

«من طرف خفی»: زیر چشمی.

«يَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيٍّ» از ترس و هراس دزدانه نگاه می کنند، مانند انسانی که او را می برند که با شمشیر گردنش را بزنند و قادر نیست مستقیم و به تمامی آن را نگاه کند. ابن عباس (رض) گفته است: چشم را پایین انداخته و به خواری نگاه میکند. قتاده و سدی گفته اند: از شدت ترس دزدانه نگاه میکنند. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

و آنان را دوستانی نیست که در برابر خداوند یاریشان کنند، و هر کس را که الله گمراه سازد او را هیچ راهی [به سوی نجات و سعادت] نیست. (۴۶) ابن کثیر گفته است: یعنی هر کس خدا او را گمراه کند راه نجاتی ندارد. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴿٤٧﴾

اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست، در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه می توانید انکار کنید. (۴۷)

ابو سعود گفته است: یعنی نمیتوانید اعمالی را انکار کنید که مرتکب شده اید؛ زیرا در نامه ای اعمالتان ثبت است، و اعضایتان بر آن گواهی میدهد. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ
كَفُورٌ ﴿٤٨﴾

و اگر آنها روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را نگهبان آنها قرار نداده
ایم، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است و البته وقتی از جانب خویش رحمتی به
انسان بچشانیم به آن شاد میشود (و ما را فراموش می کند). و اگر بلائی به
خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد (نعمتها را فراموش می کند)، یقیناً
انسان ناسپاس است. (۴۸)

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ
يَشَاءُ الذُّكُورَ ﴿٤٩﴾

فرمانروایی آسمان ها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می آفریند،
به هر کس که بخواهد دختران میبخشد و به هر کسی که بخواهد پسران
میبخشد. (۴۹)

منظور از آیه این است که انسان نباید از داشتن مال و مقام مغرور شود، و باید
بداند که تمام آنها فقط از آن الله تعالی یگانه می باشند، و کلید تصرف در
آسمان و زمین، در قبضه قدرت او تعالی قرار دارد، می دهد، منع می کند،
می گیرد و قضا و قدرش برگشت ندارد و حکمش تعقیب نمی شود. و با چه
زیبای و اعجاز میفرماید «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً» به هر کس از بندگان که
بخواهد فرزند دختر عطا می کند.

«و يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» و به هر کس که بخواهد فقط فرزند پسر عطا
می کند. (صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾
و یا اینکه هم پسر و هم دختر به آنان می دهد، و (الله) هر که را بخواهد عقیم می کند چون او بس آگاه و تواناست. (۵۰)

«یزوجهم»: آنها را با هم گرد می آورد و جفت هم می کند یعنی برخیها گاهی پسر و گاهی دختر عطا می کند یا اینکه دو گاندی پسر یا دختر میبخشد. خواننده محترم!

شیخ ناصر الدین عبد الله بیضاوی در تفسیر خویش بنام «درانوار التزیل و اسرار التاویل معروف به تفسیر بیضاوی» در مورد تفسیر این آیه مبارکه مینویسد:

یعنی بنا به مقتضای مشیت و اراده ی خدا، حال و وضع بندگان در مورد اولاد مختلف و متفاوت است، بدین معنی به بعضی فقط یک صنف می بخشد و به بعضی از هر دو صنف و بعضی را نازا قرار می دهد.

منظور از آیه بیان قدرت خدای متعال در عالم است و هر طور که بخواهد آن را عملی میکند. از این رو گفته است: «إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» علم و قدرتش به آخرین درجه رسیده است. و هر کاری را بر مبنای مصلحت و حکمت انجام می دهد. ابن کثیر گفته است: خدا انسان را به چهار گروه تقسیم کرده است: به بعضی فقط دختر می بخشد، به بعضی تنها پسر می دهد، به بعضی هر دو را عطا می کند و بعضی را از هر دو محروم می کند، و آنها را عقیم و بدون اولاد و نسل قرار می دهد.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ﴿٥١﴾

و هیچ انسانی را سزاوار نیست که الله با او سخن بگوید مگر از راه وحی یا از پس پرده یا اینکه الله فرستاده ای (فرشته) بفرستد و آن (فرستاده) به حکم او (الله) هر چه را بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است. (۵۱)

حقیقت وحی:

حقیقت وحی در عقاید اسلامی مبتنی است بر اینکه وحی، اعلام و خبررسانی از جانب الله متعال به یکی از مخلوقاتش به واسطه فرشته وحی است که مفاهیم تشریعی و دینی که خداوند از بندگانش در زمین می خواهد بدان عمل کنند و قوانینش را بپذیرند را بدان ها می رساند.

این آیه در کمال صراحت دلالت دارد بر اینکه الله متعال منبع وحی است و اوست که شیوه و طبیعت وحی را مشخص می دارد و پیامبران که انسان هستند تنها دریافت کننده ی وحی می باشند.

و چون این گونه است وحی در نگرش اسلامی واقعیتی مستقل از وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم و از مشاعر و عواطف اوست، و پیامبر تولید کننده ی وحی نیست و هیچ تاثیری در ایجاد و تعیین طبیعت آن ندارد بلکه تنها وحی را از الله متعال دریافت می نماید و وظیفه اش منحصر در حفظ وحی و تبلیغ آن به مردم بر حسب اوامر خداوند به کاملترین وجه ممکن است.

این امر ضرورتاً بدان معناست که نبوت، رویدادی اکتسابی نیست که پیامبر (نبی) بتواند آن را با اجتهاد و تلاش و هوش و شیوایی خود کسب نماید بلکه انتخاب و گزینشی از جانب الله متعال برای یکی از بندگانش است.

و چون وحی منبعی بجز الله متعال ندارد این امر در نگرش اسلامی بدان معناست که حقیقت وحی، خارج از زمان و مکان است و نیز بدان معناست که اساس وحی تحت تاثیر عوامل زمانی - مکانی قرار نمی گیرد چرا که منبع و نازل کننده اش والاتر و چیره بر تمام شرایط زمانی و مکانی خلق شده است.

و این امر نیز ضرورتاً بدان معنی است که قرآن، محصولی فرهنگی و تاثیر پذیرفته از شرایط پیرامونی جایی که پیامبر در آن می زیست و یا متأثر از قوم

وی در آن زمان نمی باشد؛ چرا که قرآن از جایی غیر از دیار عرب ها بر آنان نازل شده و منبع آن خدایی است که علم او بر همه چیز احاطه دارد. برای معلومات بیشتر در این مورد بهتر است به مواخذ های ذیل مراجعه شود: (معجم الموضوعات المطروقه فی التألیف الإسلامی، عبد الله الحبشی، (۲/۱۲۵۶) و (۲/۱۳۳۸).

۲- تثبیت دلائل النبوه، القاضی عبد الجبار، وإثبات نبوه النبی، أبو الحسن الیزیدی، والصفدی، ابن تیمیه، وغیرها).

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾

و این چنین روحی از حکم خود را (قرآن را) به تو وحی کردیم، (تو) نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست، ولی آن (قرآن) را نوری گردانیدیم که با آن هر کس از بندگان ما را که بخواهیم هدایت می کنیم و البته تو (مردم را) به راه راست هدایت می کنی (۵۲)

«رُوحًا»: مراد از روحاً قرآن عظیم الشأن است که به انسانها حیات جاودانه میبخشد.

(ملاحظه شود: سورة انفال: ۲۴). یا مراد همه چیزهایی است که خدا بدو وحی فرموده است (ملاحظه شود: سورة نحل: ۲).

«الْكِتَابُ»: مراد قرآن است.

«الْإِيمَانُ»: ایمان. مراد تنها باور و تصدیق مجرد نیست، بلکه مراد آگاهی کامل از ایمان و آشنائی به تفصیل قوانین دینی است که با خود آورده است (ملاحظه شود: سورة بقره: ۱۴۳).

«نُوراً»: نور عظیمی

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا»

شیخ محمد علی صابونی در صفوة التفاسیر در تفسیر آیه می نویسد: قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر میباشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در میایند «و تو پیشتر نمی دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم امی بودند، نه می خواندند و نه می نوشتند «و نمی دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنی ایمان و تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است.

باید دانست که این آیه کریمه، نفی کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جلّ جلاله و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می کند، در دست است بلکه چنان که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی میباشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده اند.

«ولی وحی را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمایی ای بر

توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هر که را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی های جهالت و گمراهی به سوی نور هدایت و علم بیرون می آوریم و به سوی دین حق راهنمون می شویم «و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است «هدایت می کنی» یعنی: فرامی خوانی و راهنمون می شوی.

خواننده محترم! برادر و خواهر مسلمان!

روح، مایه حیات و زندگی است و قرآن کریم رمز حیات معنوی انسان است. همان گونه که جسم بدون روح متلاشی و متعفن می شود، جامعه ی بدون کتاب و قرآن در معرض متلاشی شدن است. آن گونه که حقیقت روح برای انسان با این حواس پنجگانه محدود درک نشدنی است، حقیقت قرآن با تمام عمق و بُعد آن چنانچه لازم است، نیز درک ناشدنی است و آن طور که روح کهنه نمی شود، قرآن کریم نیز کهنه شدنی نیست.

در مورد عظمت قرآن کریم کفایت میکند که گفت: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (آیه ۲۱ سورة حشر) (اگر این قرآن را بر کوهی نازل میکردیم البته آن را از ترس الله خاشع و عاجز و از هم پاشیده میدیدی. و این مثال ها را برای مردم بیان می کنیم تا که ایشان باندیشند). الله اکبر.

این آیه کریمه که در باره قرآن شناسی است در حقیقت ناظر به عظمت و اهمیت قرآن است. سراین عظمت هم آن است که هر کلامی به اندازه متکلمش عظیم و بزرگ است.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ
الْأُمُورُ ﴿٥٣﴾

راه آن خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای او است. آگاه
باشید! که رجوع تمام امور (عالم آفرینش) به سوی خداست. (۵۳)
الهی استدعا و تمنا داریم که قرآن کریم را چراغ و رهنمای زندگی ما و
خانواده های ما قرار دهی.

امین یا رب العالمین

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الزخرف
 جزء ۲۵

سورة زخرف در مکه مکرمه نازل شده و دارای هشتادونه آیه و هفت رکوع است.

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که این سوره هشتاد و نه آیه دارد و به جز آیه ی ۴۵، بقیه آیات آن در مکه نازل شده است. این سوره به سبب آنکه در برگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره های فانی آن و مقایسه آنها با نعمت های آخرت است، «زخرف» نامیده شد. نام این سوره از آیه ۳۵ گرفته شده که در آن کلمه «زخرف» بکار رفته است. زخرف به معنای طلا و نقره و زینت و تجملات می باشد. که بسی به آن فریب می خورند، در حالیکه در نظر پروردگار با عظمت به اندازه ی بال پشه ای هم ارزش ندارد. از این رو آن را به نیکان و تبه کاران میدهد، و راد مردان و اشرار نیز از آن برخوردار می شوند. ولی آخرت را جز به بندگان پرهیزگار عطا نمی کند. بنابر این دنیا منزلگاه فنا و نابودی است و آخرت مقر پایداری و بقا می باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورة زخرف:

سورة زخرف دارای هشتاد و نه آیات می باشد، که به جز آیه ۴۵، بقیه سایر آیات این سوره در مکه نازل شده اند.

تعداد کلمات این سوره به: هشتصد و سی و سه کلمه میرسد، تعداد حروف سوره زخرف به سه هزار و چهارصد حرف میرسند.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره زخرف با سوره قبله:

الله تعالی سوره شوری را با یادی از قرآن و وحی ختم فرموده است، سوره زخرف را نیز با همان مطالب آغاز کرده است.

عمده ترین مطالب این سوره:

سوره زخرف از جمله سوره های مکی بوده، و مانند سایر سوره های مکی، بنیاد عقیده ی اسلام و اصول ایمان؛ «ایمان به یگانگی خدا جل جلاله، رسالت، زنده شدن، کیفر و پاداش» را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

عمده ترین مطالب این سوره درباره قرآن به اثبات منبع و مصدر وحی، و درستی این قرآن پرداخته است که الله تعالی آن را با فصیح ترین زبان و خالص ترین بیان، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است تا برای پیامبر اومی معجزه ی درخشان باشد.

در سوره زخرف بعد از آن به ذکر دلایل دال بر قدرت و یگانگی الله تعالی پرداخته است که در این عالم گسترده، در آسمان و زمین و کوه و دشت و در دریاها و رودخانه ها و آب سرازیر شده از آسمان و کشتی های روان بر سطح آب، و حیواناتی که خدا آنها را برای انسان مسخره کرده است تا گوشت آنها را بخورند و از آنها سواری بگیرند، پخش و پراکنده شده است.

همچنان در این سوره، خرافات و بت پرستی هایی را مورد بحث قرار داده است که در جامعه ای جاهلی مرسوم و مقرر بود، آنها از داشتن دختر بیزار و متنفر بودند، با این وجود از راه سفاهت و نادانی برای خدا دختران قرار می دادند، و گمان می بردند که فرشتگان دختران خدا می باشند، آنگاه آیات نازل شده این انحراف را تصحیح کرد، و نهاد انسان را به فطرت باز آورد و آنها را به حقیقت قطعی و برتر و روشن تر متوجه ساخت.

- سوره زخرف دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام را به اختصار باز گفته است. ابراهیم (ع) که مشرکان گمان می برند از نسل او و بر آیین او می باشند، این سوره ادعای آنها را رد و تکذیب کرده و مشخص می کند که ابراهیم (ع) اولین شخصی بود که از بت ها تبری و دوری جست.

- بعد از آن به تکذیب و رد شبهه ای ناروا و پوچ رو آورده است که مشرکان آن را پیرامون رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برانگیخته بودند. آنان پیشنهاد و درخواست می کردند که رسالت باید بر مردی صاحب جاه و مال و مقام نازل شود، نه انسانی فقیر و یتیم مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آنگاه آیات اعلام داشت و معین کرد که جاه و ثروت، معیار بزرگی و کرامت انسان و استحقاق نایل آمدن به مناصب والا نیستند. و حطام دنیا به اندازه ای پست و حقیر است که خدا خواست آن را وسیله ای رفاه کافران قرار دهد و مؤمنان را از آن بی نصیب کند.

- برای تأکید همان حقیقت قبلی، داستان حضرت «موسی (ع) و فرعون» یادآور شده است، اینک می بینیم فرعون ستمکار به ملک و سلطنتش مغرور است و در مقابل حضرت موسی (ع) فخر فروشی می کند، همانطور که

رؤسای نادان قریش در مقابل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اظهار عزت می کنند، سپس نتیجه ای آن غرق شدن و نابودی شد.
- و سوره با بیان قسمتی از احوال و شداید آخرت و بیان حال شقاوتمندان محروم که در اعماق دوزخ به خود می پیچند، خاتمه یافته است.

یادداشت:

سورة زخرف از سور «حوامیم» است (حوامیم عبارت از هفت سوره از قرآن عظیم الشأن که؛ با «حم» شروع می شوند و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی آند.

«سورة حوامیم» عبارتند از: (مؤمن، فصلّت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف).

ترجمه و تفسیر سورة زخرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿١﴾

حاء میم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)
قابل یاد آوری است که: این دو حرف، از حروف مقطعه است.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

قسم به این کتاب واضح (که حقایقش آشکار، و بیانگر حق و باطل). (۲)
«مبین:» آشکار و آشکار کننده.

«الْكِتَابِ الْمُبِينِ»: هدف از آن قرآن عظیم الشأن است که از الفاظ و عبارات
روشنی فراهم آمده است و روشنگر عقائد و احکام الهی و مفاهیم والای
اخلاقی است (ملاحظه شود: سورهای: مائده آیه: ۱۵، یوسف آیه: ۱، شعراء
آیه: ۲، نمل آیه: ۱).

قرآن عظیم الشأن که راه حق را از راه انحراف و گمراهی نمایان و جدا نموده
و مایحتاج انسان را از قبیل احکام و دلایل شرعی بیان می کند.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾

که ما آن را [به زبان] عربی [فصیح و گویا] گردانیدیم تا [در آن] تعقل
کنند. (۳)

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» تا احکام آن را بفهمید و در معنی آن به دقت بنگرید و
دریابید که اسلوبش استوار است و از دایره‌ای توانایی انسان خارج می باشد.

امام بیضاوی میفرماید: الله تعالى به قرآن قسم یاد کرده است که آن را قرآن عربی قرار داده است. و این بیان از جمله بدایع بلاغت به شمار می آید؛ زیرا قسم و مورد قسم با هم متناسبند. و یادآور این است که چیزی از آن والاتر نیست تا به آن قسم یاد شود، و چنین بیانی به بلیغ ترین و دقیق ترین وجه بر شرف و عزت قرآن دلالت دارد. (شیخ زاده ۲۸۸/۳).

کلمه «قرآن» از ریشه «قرأ» مأخوذ و به معنی کتاب خواندنی است. و کلمه «عربی» از «عرب» به معنی واضح و آشکار آمده است، یعنی قرآن به زبان عربی گویا و بدون ابهام بوده، و خصوصیت قرآن عظیم الشأن بمثابه یک کتاب آسمانی، آن است که روشن و روشنگر است. دارای مقام و منزلت معنوی و محتوی آن حکمت آمیز، استوار و پایدار است.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾

وهمانا این کتاب نزد ما در لوح محفوظ ثبت است که بلند مرتبه و پُراز حکمت است. (۴)

ابن کثیر گفته است: برای اینکه ساکنان زمین قرآن را دارای شرف عظیم بدانند، خدا شرف آن را در عالم بالا بیان کرده است؛ یعنی قرآن در لوح محفوظ نزد ما دارای مکانی عظیم و شرف و فضلی فراوان است. (مختصر ۲۸۴/۳)

«أُمُّ الْكِتَابِ»: اصل هر کتابی، مراد لوح محفوظ است (ملاحظه شود سورة های: رعد: ۳۹، سورة بروج: ۲۲).

«عَلِيٌّ»: والا. در بالاترین مرتبه اعجاز است و ناسخ همه کتابهای آسمانی بوده و مقدم بر جملگی آنها است.

«حَكِيمٌ»: مستحکم و خلل ناپذیر، پر حکمت. حاکم.

لمس قرآن کریم بدون وضوء:

علماء از این آیه کریمه و همچنان از (آیات: ۱۳-۱۴ سورة عبس) «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۱۳ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ۱۴» چنین استنباط نموده اند که شخص مسلمان نباید قرآن عظیم الشان را بدون وضوء، لمس نماید زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به سوی آنها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

قرآن عظیم الشان در (آیه: ۷۹ سورة الواقعة) میفرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (که به آن دست نمی رساند مگر پاکان (فرشته ها). بناءً بر اساس این آیه مبارکه و برخی احادیث مانند: «لا يمس القرآن إلا طاهر»، یعنی: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند».

جمهور فقهاء و از جمله ائمه مذاهب اربعه و گروهی دیگر از علماء لمس کردن قرآن بدون وضوء را جائز میدانند، ولی هستند برخی دیگر از علماء مانند شیخ ابن تیمیّه و ابن القیم و علمای مالکی مذهب و یک عده دیگری از علماء که: لمس قرآن را بدون وضوء جائز میدانند، ولی برای خروج از خلاف بهتر است که قرآن را بدون وضوء لمس نکرد، اما قرائت قرآن بدون وضوء و بدون لمس کردن مصحف هیچ اشکالی ندارد.

لمس قرآن که در غلاف باشد:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، اکثریت علماء لمس قرآن کریم را برای کسی که وضوء ندارد یا بروی غسل واجب است بدون حایل جایز نمی دانند، پس بر طبق این رای استفاده از پلاستیک از هر جنس و رنگی که باشد مانعی ندارد زیرا حایل است. ولی بنظر می رسد که حتی دست زدن بدون حایل نیز

جایز باشد زیرا دلیلی که برای منع اینکار وارد است یا صحیح نیستند یا اینکه مربوط به قرآن نمی شوند.

اما حمل قرآن بصورت دائم مادامیکه به مکانهای نامناسب همچون دستشویی و امثال آن برده نشود ممانعتی ندارد، ولی توصیه میشود چنین کاری صورت نگیرد زیرا ممکن است انسان گاهی درشرایطی قراربگیرد که ناخواسته به قرآن بی حرمتی صورت گیرد.

استدلال علمای که به عدم لمس قایلند:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم لمس قرآن نزد امام مالک، امام شافعی امام احمد و جمهور علماء بدون وضوء جایز نیست و به آیه ذیل استدلال نموده اند: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سورة واقعه ۷۹) یعنی: و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند.

همچنان حکم خویش را به حدیث ذیل استناد می سازند «لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا الطَّاهِرُ» (البانی آنرا در الارواء ۱/۱۵۸ صحیح دانسته و برخی علماء آنرا ضعیف میدانند). یعنی: قرآن را جز طاهر (از بی وضویی و شخص جنب) لمس نمی کند.

ولی آنعده از علمای که: دست زدن به قرآن را بدون وضوء را جایز می دانند، و دلایل مانعین لمس قرآن کریم بدون وضوء را چنین جواب داده اند: اگر ضمیر (یمسه) به قرآن برگردد، شکی نیست که این رای (دست زدن به قرآن بدون وضوء) صحیح است ولی اکثر مفسرین آن ضمیر را به «لوح محفوظ» که در آسمانهاست نسبت داده و گفته اند که «المطهرون» منظور ملائکه است. زیرا اگر به آیات ماقبل توجه کنیم این امر را متوجه میشویم: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه ۷۷-۷۹)

یعنی: که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].

طوری که علامه عبدالرحمن سعدی در کتاب تفسیر خود می نویسد: «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» در کتابی نگاشته شده است که از چشم و دید خلق پنهان و پوشیده است و این کتاب پنهان لوح محفوظ می باشد. یعنی این قرآن در لوح محفوظ نوشته شده است و نزد خداوند و فرشتگانش در ملاء اعلیٰ مورد بزرگداشت است.

و احتمال دارد منظور از کتاب پنهان کتابی باشد که در دست فرشتگانی است که خداوند آن ها را با وحی و رسالت خویش پایین می فرستد. منظور این است که این کتاب از نگاه و دسترس شیطان ها پنهان است و آن ها قدرتی برای تغییر دادن و افزودن به آن یا کاستن از آن را ندارند. و نیز مؤید این اینکه منظور لوح محفوظ است نه قرآن، آیات زیر است: «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (عبس ۱۳-۱۶) یعنی: درالواح پرارزشی ثبت است، الواحی والا قدر و پاکیزه، به دست سفیرانی است والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار! پس منظور در آیه ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه ۷۷)، قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است.

و اگر هم فرض بداریم که منظور قرآن است، می گوییم؛ لفظ «طاهر» از الفاظ مشترک است چنانکه هم بر مومن اطلاق می شود و هم بر کسی که از حدث اکبر (جنب) طاهر است اطلاق می شود، و نیز بر کسی که طاهر از بی وضویی است نیز اطلاق می شود.

و اگر بر قواعد اصولی تعیین کنیم، متوجه می شویم منظور از "طاهر" در اینجا، غیر مؤمن است یعنی مشرکان حق ندارند آنرا لمس کنند. حدیث

صحیح در این باره: «المؤمن لا ینجس» (بخاری) یعنی: مؤمن نجس نیست. و در مورد مشرکان: «انما المشرکون نجس» (سورة توبه: آیه: ۲۸).

و اما حدیثی که برای نفی دست زدن بدون طهارت آمده است، ضعیف است و حدیث ضعیف حجت نیست.

و این مذهب امام ابوحنیفه و داؤد ظاهری و ابن عباس و ابن حزم و جماعتی از سلف است و ابن منذر نیز این رای را اختیار کرده است. والله اعلم پس بنظر می رسد که چون رای دوم ارجح است، برای خواندن قرآن، چنانکه قرآن در دست گرفته باشید یا روی لحد قرار گرفته باشد و یا از روی مونیتور خوانده شود، (فرقی ندارد) نیاز به وضوء ندارد.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ﴿٥﴾

آیا به خاطر آنکه شما قومی اسرافکار هستید، پند [قرآن] را از شما باز گردانیم؟ (۵)

«أفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ» : آیا از شما باز داریم ؟ آیا از شما بدور و منصرف داریم ؟

«صفحا»: اغماض، اعراض و رو گردانی.

مفسر مشهور جهان اسلام تابعی جلیل القدر قتاده بن دعامة (۶۱هـ - ۱۱۸هـ، ۷۳۶ - ۶۸۰ م) که به تأسف در مرض طاعون وفات یافت والله تعالی غریق رحمتش کند، در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «به الله قسم؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میان شان برداشته میشد، آن ها هلاک می شدند اما خداوند متعال به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به سوی قرآن فراخواند». (تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷).

ابن کثیر میفرماید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوت شان به سوی خیر و اندرز حکیمانه را که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هر چند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایت شان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید». (مختصر ۲۸۵/۳).

خواننده محترم!

اگر تاریخ انبیاء را مطالعه و ورق بزنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که؛ همه انبیاء توسط دشمنان جاهل خویش مورد استهزا و تمسخر قرار گرفته اند، ولی این استهزاء هیچ وقت مانع کار تنویری و رساندن وحی اسمانی و رسالت الهی به سمع مردم نشده، انبیا همیشه با کار خستگی ناپذیر خویش و بادر نظر داشت همه اهانات ها و استهزاء ها در میان مردم می رفتند، و اتمام حجت می کردند. آنان از جود چند نفر مزاحم و استهزاء کار، احمق و جاهلی ترس و حراسی نداشتند و به کار و رسالت خویش ادامه می دادند، در این هیچ جای شکی نیست که: همین عامل استهزای، مرسلین الهی، موجب، هلاکت و نابودی آن قوم گردیده است.

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

و چه بسیار پیغمبران را در میان امت های پیشین فرستادیم. (۶)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾

و هیچ پیامبری به نزد آنان نیامد مگر آنکه او را استهزا کردند (۷)

صاوی گفته است: این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم است؛ یعنی ای محمد! غم مخور و افسرده خاطر مباش، امری که برای تو پیش آمده است، برای پیامبران قبل از تو نیز پیش آمده بود. (صاوی ۴/۴۴).

«مَا يَأْتِيهِمْ...»: اشاره به این حقیقت است که مخالفها و مسخره کردنها مانع این نشده است که خداوند متعال ارسال پیغمبران را قطع کند، و مؤمنان راستین هم بدانند که این رویگردانی های از حق و مبارزه با آن، و شکنجه خوبان و تمسخر ایشان، سابقه طولانی در تاریخ انبیا و رسول دارد.

فَاهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم، و نمونه هایی از عذاب پیشینیان گذشته است. (۸)

امام فخر رازی گفته است: کفار قریش در زمینه ای کفر و تکذیب همان راه و روشی را پیش گرفته بودند که کفار قبل از آنها پیش گرفته بودند. پس باید از مصیبتی که بر آن ملت ها نازل شد برحذر باشند؛ چرا که ما وضع آنها را برایشان مثل زدیم. (تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷)

«بَطْشًا»: نیرومندی، دلیری. حمله و یورش. تندی و تیزی.

«مَثَلُ»: سرگذشت. نمونه زندگی.

«مِنْهُمْ»: از قریشیان و مکیان.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾
و اگر از آنان بپرسی آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ مسلماً می گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است. (۹)

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان آفریدگار آسمان و زمین را الله تعالی می دانستند ولی زمانیکه بحث عبادت در میان می آمد، بت ها را مورد پرستش خویش قرار می دادند.

«لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» قطعاً خواهند گفت: تنها خدا آنها را آفریده است، که در ملکش مقتدر است و به مخلوقش آگاه است. قرطبی گفته است:

پذیرفته‌اند که خلق و ایجاد از آن او می باشد، اما به خاطر نادانی و سفاهت، دیگری، را در عبادتش انباز و شریک قرار می دهند. (تفسیر قرطبی ۱۶/۶۴).

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾
همان خدایی که زمین را محل آسایش شما بندگان قرار داد و در آن راه ها قرار داد تا شاید راه یابید. (۱۰)

«مَهْدًا»: گاهواره. مکان آماده. (ملاحظه شود: مجمع‌البیان الحدیث)
و به وسیله این راهها به مقاصد دین و دنیا، چون علم تجارت و سیاحت و امور دیگر آشنا و هدایت شوید.

قابل یاد آوری است که: زمین به خودی خود قابل سکونت نبود، ولی پروردگار با عظمت آنرا برای استفاده انسان ها مهار و آماده ساخت و بشکل عام هدف از خلقت زمین و آسمان همانا استفاده و بهره گیری انسان است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾
و آن ذاتی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، شما نیز این گونه (از قبرها) بیرون آورده میشوید. (۱۱)
«بِقَدَرٍ»: به اندازه لازم. به مقدار معین. بیضاوی گفته است: یعنی به میزانی که مفید باشد نه زیان بخش. (تفسیر بیضاوی ۱۷۷/۲).

«أَنْشَرْنَا»: زنده گرداندیم (ملاحظه شود سورة: انبیاء آیه: ۲۱).
یعنی فرستادن آب از آسمان به مقدر معینی است؛ نه آن را طوفانی می سازد که غرق کند و نه ناچیز می نماید که نیازهای زندگی را برطرف کرده نتواند. به وسیله باران، زمین خشک را سرسبز می نماید و انواع میوه ها و سبزیجات را بیرون می آورد که شما و چار پایان شما از آنها استفاده می نمایید. همچنان که پروردگار بزرگ زمین مرده را زنده می سازد، به همان گونه مرده ها را زنده می نماید و از قبرهای شان برای حساب بیرون می آیند.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾
و آن ذاتی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهار پایان
مرکب هائی قرار داد که بر آن سوار شوید. (۱۲)
«الْأَزْوَاجَ»: جفتها. مراد نرها و مادهها و مثبتها و منفیها و بالاخره همه جنسهای
مخالف است. (ملاحظه شود: یس: ۳۶).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «الْأَزْوَاجَ» یعنی اصناف و انواع از قبیل
شیرین و ترش، و سفید و سیاه و نر و ماده. (حاشیه‌ای جمل ۷۷/۴)
ابن کثیر در تفسیر ایه مبارکه: «وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ»
می نویسد: یعنی آن را برایتان مسخر و رام کرده است تا گوشت آنها را
بخورید و بر پشت آنها سوار شوید. (مختصر ۲۸۵/۳).

لَتَسْتَثَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾

تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که
بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است آن ذاتی که این
را برای ما مسخر ساخت و گرنه ما توانائی آن را نداشتیم. (۱۳)
«لَتَسْتَثَوُوا»: تا مستقر گردید و جا خوش کنید.

«مُقْرِنِينَ»: توانایان. به زیر فرمان درآورندگان و نگاه‌دارندگان.

وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

و یقیناً ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم (۱۴)

«مُنْقَلِبُونَ»: برگردندگان (ملاحظه شود: اعراف / ۱۲۵، شعراء / ۵۰).

«وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»: این آیه اشاره دارد به اینکه: بعد از این جهان معاد
و محاسبه در میان است و نباید هنگام سوار شدن بر مرکبهای و داشتن زرق و
برق دنیا وسیله غرور شمرد. و تکبر نمود.

در این آیه مبارکه درس واضحی برای ما انسان ها که؛ هنگام استفاده و بهره گیری و بهره مندی، از نعمت های الهی باید همراه یاد الله و تشکر از او باشد (نه سبب غرور و غفلت)

زیرا اعتراف به عجز، خود نمونه ای از شکر است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام سفر - چون سوار مرکب خویش می شدند - سه بار تکبیر گفته و آنگاه می خواندند: «سُبْحَنَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾» [الزخرف: ۱۳-۱۴]

سپس چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ». «بارالها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بارالها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بارالها! از مشقت های سفر، و دیدن مناظر غم انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه میبرم». و زمانیکه از سفر به نزد خانواده خویش باز میگشتند، می گفتند: «آیون تائبون إن شاء الله عابدون لربنا حامدون». «توبه کننده بازگشت کرده ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوند در سوره «هود/۴۱»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح علیه السلام تعلیم داده است که چون به کشتی سوار میشویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيَهَا وَمُرْسِيَهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (سورة هود: ۴۱).

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

آنها برای خداوند از بندگانش جزئی (مانند فرزند و شریک) قرار دادند، راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است (۱۵)

امام بیضاوی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر آیه مبارکه: «الْإِنْسَانُ لَكَفُورٌ مُبِينٌ» مینویسد: یعنی کفر و ناسپاسیش آشکار است؛ زیرا نسبت دادن فرزند به خدا از فرط نادانی ناشی میشود و مقام خدا را تحقیر میکند. (بیضاوی ۲/۲۷۷). هدف از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان میپنداشتند و فرزند جزئی از پدرش میباشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر خود می شود و از آنجا که نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می باشد چنانکه این گروه نادان - هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند. (تفسیر انوار القرآن).

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾

(ای مشرکان) آیا خدا از مخلوقات خود بر خویش دختران را انتخاب کرده و برای شما پسران را برگزیده است؟ (۱۶)

ابن کثیر فرموده است: این شدید ترین اعتراض به آنها است. (مختصر ۳/۲۸۶). «إِتَّخَذَ»: برگزیده است. برگرفته است.

«أَصْفَاكُمْ»: برای شما انتخاب کرده است (ملاحظه شود سورة: اسراء: ۴۰)

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

در حالی که چون یکی از آنان را به آن چه برای رحمن مثل زده است، مژده دهند، چهره‌اش از فرط ناراحتی سیاه می‌شود، و مملو از خشم میگردد! (۱۷)

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد که: هدف از آیه مبارکه یادآوری کم عقلی و حماقت و خیره سری آنها می‌باشد؛ چون موجودی که تا این حد نقص و ننگ به شمار می‌آید، چگونه جایز است آن را به خدا نسبت داد؟ روایت شده است که به یک عرب خبر دادند که زنش دختر زائیده است، پس خانه‌ای را که زنش در آن بود ترک نمود. (تفسیر کبیر ۲۰۱/۲۷).

«ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا»: برای خداوند مهربان همسان و همانند می‌سازد. چرا که فرزند از جنس والدین خود و نظیر و شبیه ایشان در جنسیت است. برای خداوند مهربان مثال می‌آورد و مثل می‌زند.

«كَظِيمٌ»: پراز خشم و لبریز از غم و اندوه (ملاحظه شود: یوسف: ۸۴، نحل: ۵۸).

أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

آیا کسی که به زیب و زیور پرورش یافته و در وقت خصومت و مجادله نمی‌تواند مقصود خود را آشکار و اثبات کند (به الله نسبت می‌دهند؟). (۱۸)

«الْحِلْيَةِ»: زینت. زیور.

«يَنْشَأُ»: پرورش می‌یابد.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر دکتور علی صابونی در تفسیر آیه مبارکه «وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» می‌نویسد: «یعنی زن به سبب نقص عقلش، وقتی به استدلال پردازد و سخن بگوید، نمی‌تواند دلیل و حجت خود را کامل بیان کند و خیلی کم زنی را می‌یابی که سخن را خراب نکند، و معانی مبهم و درهم نیاورد، پس چگونه می‌توان موجودی را با این نقایص به خدا نسبت داد؟» (التسهيل ۲۶/۴).

همچنان ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «زن در ظاهر و باطن ناقص است. نقص ظاهرش را با به کار بردن زیورآلات جبران می کند. شاعر گفته است: و ما الحلّی إلا زينة من نقیصة یتّم من حسن إذا الحسن قصرًا

«زیور جز آراستن و خود آرایی چیزی نیست. وقتی حسن و نیکی کم شود، زیور حسن را تکمیل می کند».

اما ضعف معنوی عبارت است از این که از انتقام جویی ناتوان است. همانطور که وقتی مردای مژده ای تولد دخترش را به او دادند گفت: «فرزندى نیک نیست، کمک و نصرتش گریه می باشد و نیکیش دیا». (مختصر ۲۸۷/۳).

همچنان آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می باشد.

استفاده از طلا و نقره برای مرد:

در اصل آراستن با طلا برای مردان حرام است، همانطور که پوشیدن ابریشم برای آنان حرام می باشد.

ابوداؤد و غیره از علی رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ روایت کرده اند که گفت: پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي»: «این دو (طلا و ابریشم) برای مردان امت حرام هستند» (ابوداؤد ۴۰۵۷).

ترمذی از ابو موسی رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ روایت کرده که گفت: پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِلنَّاتِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا» «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امت حرام شده اند».

در صورت نیاز، مباح است؛ چنانچه که صاحبان سنن روایت کرده اند که پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ به عرفجه بن أسعد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ وقتی بینی اش قطع شد، اجازه داد که از بینی طلایی استفاده کند. (ابو داود ۴۲۳۲)

فقها گفته اند که گروهی از صحابه دندانهای خود را با نوارهای طلایی بستند تا نیفتند، چون این کار به معنای گذاشتن بینی طلایی است.

ابوالخطاب (المغنی ابن قدامة ۱۸/۱) می گوید: پوشاندن نوک شمشیر با طلا ممانعتی ندارد، چون شمشیر عمر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ در زیوراتی طلایی بود؛ چنان که امام احمد گفته است. (فضائل الصحابة ۲۵۶/۱) (۳۲۵).

ترمذی از مزیده عصری رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه در حالی وارد شد که شمشیرش با طلا و نقره آراسته شده بود. (ترمذی ۱۶۹۰)

اما الماس ظاهراً حرام نیست چون نص در مورد طلا آمده نه در مورد چیزی دیگر؛ اما زیورات از قبیل: الماس گران بها، لؤلؤ و جواهرات گران قیمت مثل: پلاتین و مانند آن برای مردان مکروه می باشد، چون از جمله اسراف به شمار می رود که نیازی به آن نیست، و با این کار قلب فقرا شکسته میشود.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾

و فرشتگان را که بندگان پروردگار مهربان هستند، مؤنث قرار دادند. آیا در وقت آفریدن آنان حاضر بودند؟ این گواهی آنها نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد! (۱۹)

مفسران گفته اند: خدا در مورد کفار عرب سه سخن را باز گفته است:

اول، اینکه آنها فرزندان را به خدا نسبت دادند.

دوم، اینکه دختران را به او نسبت داده‌اند.

سوم، اینکه بدون دلیل و برهان بر مؤنث بودن فرشتگان گواهی داده‌اند. اما قرآن آنان را در این سخنان تکذیب کرده است. بعد از آن گمراهی و بهتانی دیگر افزودند و گمان بردند که این امر خدا را راضی و خشنود می‌کند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیه ۱۹:

۹۴۳- ک: ابن منذر از قتاده روایت کرده است: گروهی از منافقان می‌گفتند: خدا با جن خویشاوندی کرد، از این وصلت فرشتگان پیدا شدند. پس خدای بزرگ آیه «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِاثًا» را نازل کرد. وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۲۰﴾

آنان گفتند: اگر پروردگار مهربان می‌خواست ما فرشتگان را عبادت نمی‌کردیم، آنان هیچ اطلاع و دلیلی به این ندارند. و ایشان جز از حدس و تخمین، سخنی نمی‌گویند. (۲۰)

«يَخْرُصُونَ»: تخمین می‌زنند و ناسنجیده می‌گویند.

قرطبی گفته است: و این سخن از جانب آنها گفته‌ی حق است و از آن قصد باطل و ناروا شده است؛ چون همه چیز به اراده‌ی خدا اتفاق می‌افتد و مسلم است مشیت، غیر رضایت است و استدلال به مشیت درست نیست؛ چون اگر آنها به جای بت‌ها خدا را پرستش می‌کردند، می‌دانستیم خدا آن را از آنان اراده کرده است. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۶).

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿۲۱﴾

آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده ایم که بدان تمسک می‌جویند. (۲۱)

امام فخر رازی گفته است: یعنی آیا چنان گفتار ناروایی را در کتابی منزل قبل از قرآن یافته اند تا بر آن تکیه کرده و به آن استدلال کنند و آن را دست‌آویز قرار دهند؟ (تفسیر کبیر ۲۷/۲۰۶).

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ ﴿٢٢﴾
بلکه آنها می‌گویند ما پدران خود را بر دینی یافته‌ایم و ما بر نقش قدم آنها روان و راه یافته‌ایم. (۲۲)

ابو سعود گفته است: اُمّة یعنی آیین و طریقه، و از این رو به اُمّت موسوم شده است که به سویی رومی آورند. (ابو سعود ۴۲/۵).

باید یاد آور شد پیروی و نقش قدم برداشتن به آداب و رسوم و عقاید نیاکان در صورتیکه مستند به کتاب آسمانی و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد محکوم است. در ضمن باید گفت: گذشتگان و نیاکان که سنت‌های غلط را اساس و پایه‌گذاری کرده‌اند، نباید فراموش کنند که مسئول خطاء و اشتباهات راکه نسل‌های بعدی به پیروی آن، مرتکب میشوند نیز مسئول می‌باشند.

وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾

و همچنین ما هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که ما پدران خود را بر دین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد. (۲۳)

امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: آیه خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی داده و نشان می‌دهد که تقلید در چنین مواردی، گمراهی در دین است و نیاکان آنها سندی قابل ملاحظه و قابل اعتماد نداشته‌اند.

از این رو مترفین را مخصوصاً ذکر کرده است تا نشان دهد که ناز و نعمت و حب بطالت و تنبلی، آنها را از دقت و تأمل بازداشته و به سوی تقلید کورکورانه منحرف کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۷۸/۲).

«كَذَلِكَ»: به همین منوال. همین گونه. یعنی مشرکان در همه ادوار تاریخی، زمانیکه ازارایه برهان و آوردن حجت عاجز و ناتوان می شوند، سلسله خصومت با حقیقت را جنبانده‌اند، و دست به دامن تقلید زده‌اند.

«أُمَّةٌ»: دین و آئین.

«مُتَّبِعُونَ»: اقتداء کنندگان. پیروی کنندگان. مقلدان.

بناءً پیروی از افکار و عقاید پیشینیان قابل بازنگری و بررسی است و اقتدای مطلق و بی‌چون و چرا در فهم منطق قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، معنی ندارد.

عبدالعزیز بن محمد نسفی معروف به عزیزالدین نسفی یکی از عرفای مشهور سده هفتم هجری می‌فرماید: «این آیه، تسلیت و دل‌جوئی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان واضح بر تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد.

تقلید چیست؟

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظر و استدلال. گفته شده: قَلَّدَ فلان فلاناً یعنی از او بدون هیچ‌گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.» (ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَّدَ، ج ۳، ص ۳۶۵). «جعل القلادة فی العنق»، به معنی گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می‌کند و تقلیدُ الهدی فی الحج یعنی

قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حَرَم برای قربانی کردن.) (شوکانی، ارشاد الفحول، صفحه ۲۳۹/ زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴۸).

در معجم لاروس نیز معنی فوق به طور جامع بیان می‌شوند: **التقليد**: اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن. **والتقليد**: پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش. (معجم لاروس، باب قَلَدَ). و باب آن به صورت قَلَدَ (ماضی)، يَقْلُدُ (مضارع) و تقلید (مصدر) صرف می‌شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب دارای معنی لغوی یکسان هستند و معنی اصطلاحی آن‌ها متفاوت است.

معنای اصطلاحی تقلید:

تعریف برگزیده از مجموعی تعاریف به تعریف ارایه شده امام شوکانی اکتفاء می‌داریم: «هو قبول رأی من لا تقوم به الحجة بلا حجة» (تقلید قبول دیدگاه بدون دلیل از کسی است که دلیلی بر آن ارائه نداده است). و یا «العمل بقول الغير من غير حجة» (عمل به گفته کسی بدون دلیل می‌باشد). (شوکانی، ارشاد الفحول، جلد ۲، صفحه ۲۳۹).

فواید حاصله از این تعریف:

۱- خارج شدن عمل به قول رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که تقلید محسوب نمی‌شود؛ زیرا اساساً قول، فعل و تقریر ایشان حجت است و عمل به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که از جمله ادله استنباط و احکام است و تقلید محسوب نمی‌شود.

۲- قبول روایت، آنچه راوی از کسی که قول او حجت است، روایت کند، تقلید محسوب نمیگردد. (حلیمه بوکروش، مجله الأمة، شماره های ۹۰ و ۹۱، صفحه ۱۰۷).

زیرا در صورت حجت بودن روایتش، به گفته‌ای استناد می شود که حجت است و روایت راوی ثقه فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت قبولش تقلید محسوب نمی گردد.

تعریف آمدی: نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقلید هو العمل بقول الغير من غير حجة ملزمة.» (آمدی، الأحكام فی اصول الأحكام، ج ۴، ص ۲۲۷).

۳- همچنین ایشان در کتاب القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید میفرماید: عمل به اجماع نیز جز تقلید محسوب نمی شود. با توجه به اینکه اجماع، جزء ادله استنباط احکام است، پس استناد به آن تقلید محسوب نمی شود. (نک: شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ص ۵۴ تا ۶۲).

۴- امام شوکانی بر این باور است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در صورت فهم عامی از دلیل مجتهد، عمل عامی را نمی توان تقلید دانست؛ زیرا در این حالت، عامی به دلیل شرعی عمل نموده نه قول مجتهد؛ پس تقلیدی انجام نگرفته است.

۵- استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمیگردد؛ زیرا تقلید، قبول قول بدون دلیل است و شهادت شهود جزء ادله حقوقی محسوب میگردد.

ابن تیمیه و غزالی - رحمهما الله - تقلید باطل را چنین تعریف می کنند: «التقلید الباطل المذموم هو قبول قول الغير بلا حجة.» (تقلید باطل مورد نکوهش قبول دیدگاه دیگران بدون دلیل است.). (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۵، ص ۱۵۰-۱۵۱، المنحول، صفحه ۴۷۲).

پس اگر قبول قولی از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه علمایی همچون شوکانی واجب است. امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می نویسد: قبول قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابهش نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمیشود.

تقلید از مذاهب اربعه:

قبل از همه باید گفت که: بنابر قول جمهور، هیچکس ملزم به تقلید از امام و مذهب خاصی نیست، ولی اگر شخصی عامی یا عالمی که اهلیت اجتهاد را ندارد ملزم به اتباع است و در صورت ضرورت می تواند تقلید کند؛ و در این راستا اثبات گردید که التزام به مذهب معین واجب نیست و شخص می تواند بنابر اجماع صحابه کرامش از هرکس که قولش را مطابقت شریعت ببیند تبعیت نماید و چنانچه در این چارچوب، دلیل قوی تر از امام مقلدش را یافت، وظیفه دارد به این دلیل قوی تمسک جوید و از تعصب بی جا و خروج از حق و حقیقت جلوگیری نماید. با این اوصاف افرادی قائل به وجوب التزام به مذهب معین و مدون از جمله مذاهب اربعه که مدارس فقهی بزرگ، جامع، مستدل، منظم و با پیروان بسیار زیاد می باشند.

دیدگاه ائمه اربعه در باب تقلید از آنها:

اقوال امام ابو حنیفه (رح) و شاگردش امام ابو یوسف:

امام صاحب ابو حنیفه (رح) در اصل از افغانستان می باشد. جدش مرزبان در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به دین اسلام مشرف شد وی سپس به کوفه آمده و در آنجا اقامت گزید. امام ابوحنیفه (رح) در سال ۸۰ هجری در کوفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بدنیا آمد، و در سال ۱۵۰ هجری در بغداد وفات یافت.

امام أعظم أبوحنيفة (رح) میفرماید: «این رأی و نظر من است، پس هر کس نظری بهتر از نظر من را داشته باشد، آن را قبول می‌کنیم.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۱۱).

ابن قیم، از امام ابوحنيفة و امام ابویوسف؛ نقل کرده که آنان می‌گویند: «برای هیچ کسی حلال و جایز نیست که از ما تقلید کند و رأی و نظر ما را بپذیرد، مگر زمانی که از ادله آن آگاه باشد.» (شوکانی، القول المفید فی ادله الاجتهاد والتقلید، صفحه ۸۸)

همچنین می‌فرماید: «هرگاه سخن من با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت داشت، آن را ترک کنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، صفحه ۱۶ به نقل از (الایقاظ ص ۱۵۰ و آن را به امام احمد/ نیز نسبت داده است).

اقوال امام مالک (رح):

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی متولد سال (۹۰، یا ۹۳، یا ۹۵ در مدینه به دنیا آمده و در سال ۱۷۹ وفات نموده است).

امام مالک (رح) میفرماید: «من انسانی هستم که هم به حق اصابت می‌کنم و هم خطاء، پس قول و نظرم را با کتاب و سنت بسنجید. هر آنچه که با کتاب و سنت موافق باشد، آن را بگیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که با کتاب و سنت موافق نباشد، آن را رها کنید و به آن عمل ننمایید.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۱۱ / - شوکانی، القول المفید فی ادله الاجتهاد والتقلید، ۴۲/- شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۳ به نقل از ابن حزم).

روایت است امام مالک (رح) در نزدیکی مرگش میفرمود: دوست داشتم به خاطر هر مسئله که با رأی خود، حکم آن را بیان کرده‌ام، تازیانه‌ای به من زده شود؛ زیرا صبر و تحمل تازیانه آن جهان را ندارم. (شوکانی، ارشاد الفحول، ۴۶۶/۲). و نیز گفته است: «به جز سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن کسی دیگر از انسان‌ها چنین نیست که حتماً پذیرفته شود؛ بلکه می توان سخنش را پذیرفت یا ترک کرد.» (ناصرالدین آلبانی، روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترجمه عبدالله ریگی احمدی، صفحه ۱۷/- آلبانی آن را به امام احمد نیز نسبت می دهد نک: مسائل الإمام أحمد، ۲۷۶).

خواننده محترم!

امام مالک میفرمایند: از چهار کس علم فرا نگیرید: از نادان و از صاحب بدعتی که مردم را به بدعت خود دعوت می کند و از دروغگو اگر چه بر پیامبر دروغ نمی بندد و از عالمی که دارای فضل و تقوی است اما نمی داند دارای چه علمی است و نمی داند که چه چیز را روایت می کند.

اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح):

محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هشام بن مطلب بن عبد مناف بن قصی قریشی از بنی المطلب و مادرش از قبیله ازد می باشد.

او در سال (۱۵۰هـ متولد و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال ۲۰۴ در مصر وفات کرد).

امام شافعی میفرماید: «إِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي» «هرگاه حدیثی صحیح و ثابت شود، قول مرا به دیوار بکوبید و هرگاه برای حکم مسئله‌ای حجت و دلیلی را دیدی، آن قول من است.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۱۱/۲۰). همچنین بیهقی از ایشان چنین نقل کرده است: هرگاه انسان ثقه و عادل خبر

دیگری را روایت کرد تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ختم شد، پس آن خبر، از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و هیچ حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز رها نمی‌شود مگر حدیثی که حدیث صحیح‌تری با آن مخالف باشد. (شوکانی، ارشاد الفحول، ۵۲/۲).

ابن قیم در کتاب أعلام الموقعین از امام شافعی چنین نقل می‌کند: هر مسئله‌ای که در آن خبری از رسول خدا ج صحیح و ثابت شده است و خلاف گفته من باشد، اعلام می‌کنم که در زمان حیات خود و بعد از مرگم از قول خود رجوع می‌کنم. (شوکانی، ارشاد الفحول، ۵۲/۲).

نیز فرموده اند: «هرگاه در کتاب من، موردی خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم یافتید، سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را بگیرید و سخن مرا رها کنید.» و در روایتی فرموده: «از آن پیروی نمایند و به سخن کسی دیگر توجه نکنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، ص ۱۹ به نقل از: ذم الکلام (۱/۴۷/۳) و خطیب در (الاحتجاج) ۱۲/۸). و نیز فرموده‌اند: «إذا صح الحديث فهو مذهبي» (نووی و شعرانی، ۵۷/۱). «هرگاه حدیثی صحیح باشد (و مخاف قول من باشد) آن مذهب من است.»

اقوال امام احمد حنبل (رح):

ابو عبدالله احمد بن محمد بن هلال شیبانی مروزی بغدادی در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شد و در سال ۲۴۱ هجری وفات نموده است.

در میان ائمه اربعه، از امام احمد بن حنبل (رح)، اقوال بیشتری در ارتباط با مذمت و نکوهش رأی وارد شده است و علاوه بر آن، ایشان بیشتر از همه، مردم را از تبعیت از رأی علما بر حذر داشته و آنان را به تبعیت از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم ملزم کرده است. ابن قیم در أعلام الموقعین نقل می‌کند که ایشان صراحتاً از عمل کردن به رأی دیگران به طور مطلق نهی کرده است.

همچنین ابن جوزی / و بعضی از اصحابش چنین گفته‌ای را از وی نقل کرده اند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ص ۵۷).

ائمه اربعه بر مقدم نمودن نص بر آراء و نظرات شان اجماع و اتفاق دارند بنابر این، عالمی که به نص عمل می نماید و قول علما را رها می کند، موافق ائمه مذاهب است و مقلدی که اقوال علما را بر نص مقدم می دارد، مخالف خدا و رسول خدا ج و مخالف پیشوای مذهبش و سایر علمای اسلام عمل میکند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه ۵۷).

امام احمد (رح) میفرماید: از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید؛ بلکه احکام مسائل را از جایی بگیرید که ایشان از آنجا گرفته‌اند و میگویند: کسی که در مسائل دینی‌اش از دیگران تقلید کند، نشانه کم فهمی اوست. ابن قیم / میگوید: بدین خاطر است که امام احمد کتابی را در فقه تألیف نکرده است. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه ۶۱. وزحیلی، اصول الفقه الاسلامی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳۰).

حکم خروج از مذاهب اربعه:

مؤرخین می نویسند: امام شافعی (رح) بعد از اینکه در ساله ۲۰۰ ه از عراق به مصر سفر کرد برخی از اقوال خود را تغییر داد که در برخی از کتاب‌ها همچون (منهاج الطالبین اثر نووی، به اقوال قدیم - آرای صادره در عراق، و اقوال جدید، آرای صادره در مصر) مشهور شدند. (مراجعه شود: رستاقی، القدیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، صفحه ۴۷ - ۴۸).

همچنان صدور فتوا توسط شاگردان مذاهب برخلاف مذهب در کتاب‌های فقهی بسیار مشاهده می گردد همچون فتاوی که امامان ابو یوسف و محمد (رحمهما الله) برخلاف دیدگاه امام اعظم / و فتاوی نووی / برخلاف امام شافعی / و... صادر شده است.

خواننده محترم!

با در نظر داشت نظریات و بیانات صریح ائمه اربعه و شاگردانشان در بحث خروج از مذهب آن‌ها، هستند برخی از شاگردان و امامان مذاهب که خروج از مذهب را حرام دانسته و چنین مجوزی را برای مقلد جایز ندانسته‌اند و اساس استدلال آن‌ها بخاطر مدوّن و جامع بودن مذاهب است به گونه‌ای که دیدگاه صحابه‌ش از چنین صفتی بی بهره است، از جمله امام الحرمین در این زمینه چنین ابراز می دارد: اجماع محققین بر این است که برای عوام جایز نیست که از شخص صحابی تقلید کند. بلکه بر آن‌ها واجب است که از ائمه اربعه تقلید کنند؛ زیرا آن‌ها، مسائل را عمیق بررسی و در آن‌ها تعقل نموده؛ و مطالب را فصل بندی و تبویب کرده‌اند. حالات مختلف هر مسئله را بیان کرده‌اند؛ و بر شیوه قدما بر مسائل، وارد شده‌اند؛ زیرا کسانی که زودتر رفته‌اند، هر چند، برای مسلمانان، در دین، الگو و قدوه هستند، در اصلاح و ویرایش روش‌های مختلف اجتهاد، گرفتار نیامدند. راه‌های تفکر و تأمل و مباحثه و منازعه را تبیین نکردند؛ در حالیکه ائمه مذاهب، نسل‌های بعدی را از تفکر و تأمل و تعقل در راه و روش اصحاب، بی‌نیاز کردند. پس عوام، مأمور به پیروی از مذاهب آن‌ها هستند. (جوینی، البرهان، ۲/۲۸۴).

ابن حجر هیتمی / در جواب این سؤال: آیا تقلید از غیر ائمه اربعه جایز است؟ می‌گوید: خلاصه و لب مطلب این است؛ تقلید غیر از ائمه چهارگانه، در افتا (فتوی دادن) و قضاء (داوری و قضاوت) جایز نیست.

اما در کارهای شخصی، تقلید از غیر ائمه چهارگانه، - البته از کسانی که تقلیدشان جایز است نه از مذاهب بدعی و خرافی مانند غلات و باطنیه و برخی از مذاهب ظاهری - جایز است. به شرط اینکه، مذهبی را که می‌خواهد

تقلید کند؛ از طریق روایت عدل از عدل دریافت کرده باشد و تفصیل و متعلقات آن را بنابر آن مذهب، بشناسد. اگر خواست که تقلید آن امام را با دیگری درآمیزد، نباید دچار تلفیق شود؛ زیرا برخی از تلفیقات ممنوع هستند. مانند تقلید شخصی از امام مالک/ در عدم نجاست سگ و تقلید از امام شافعی/ در مسح بعضی از سر با هم در یک وضو، که به اتفاق بلکه گفته شده به اجماع، ممنوع است. هرگاه شروطی که برای تقلید ذکر کردیم، و دیگر شروط مورد نیازی که در جای خود مشخص است، فراهم شد؛ عبادات و داد و ستدهای مقلد بر اساس آن تقلید، صحیح است. در غیر این صورت، صحیح نیست و دچار گناه می‌شود، که باید فوراً به آن پایان دهد. موافقت اجتهاد آن مجتهد با یکی از مذاهب چهارگانه، نقل متواتر آن مذهب و تدوین مستقل آن، لازم نیست؛ بلکه کافی است، از یکی از کتاب‌های مذاهب مخالف، که مطمئن و مورد اعتماد باشد، آن را بگیرد. (گل محمدی، پایان نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۹۰ و ۹۱ به نقل از (هیتمی، الفتاوی، ۳۲۵/۴).

و حتی برخی دلیل اجماع را برای این ممنوعیت بیان می‌کنند، صاحب کتاب فواکه الدوانی می‌نویسد: امروزه اجماع مسلمانان بر این است که پیروی یکی از ائمه چهارگانه - ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله - واجب است و خروج از مذهب آن‌ها جایز نیست. تحریم تقلید غیر ائمه چهارگانه، با وجود اینکه، همه بر هدایت بوده‌اند؛ فقط به خاطر این است که مذهب آن‌ها حفظ نشده است و شاگردان و پیروان آن‌ها فوت شده‌اند و (مذهب امام خود را) تدوین نکرده‌اند. به خاطر همین است که بعضی از محققین گفته‌اند: رأی معتمد این است که تقلید ائمه چهارگانه جایز است و تقلید غیر از آن‌ها هم، جایز است، به شرطی که مذهبشان، در همان مسئله مورد تقلید، حفظ و تدوین

شده باشد به گونه‌ای که شرایط و دیگر معتبرات مذهب، شناخته شود. اما اجماعی که امثال ابن صلاح، امام الحرمین و قرافی در منع تقلید اصحاب نقل می‌کنند، حمل بر تقلیدی می‌شود، که آن شرایط را ندارند. (قیروانی، فواکه الدوانی، ۴۷۰/۸). البته با همه این اوصاف بسیاری از فقها با این دیدگاه مخالفند و همانطور که پیشتر هم ذکر شد اجماع صحابه کرامش بر عدم وجوب تقلید از هر مجتهد معینی با هر درجه‌ای از اجتهاد شکل گرفته و با همه این اوصاف گفتار، کردار و پندار ائمه اربعه و شاگردانشان صراحتاً ابراز می‌دارد که آن‌ها تقلید از خود را نه تنها واجب ندانسته‌اند بلکه همیشه و در همه حال خود و دیگران را به سوی حق سوق داده و لازمه این عملکرد نیز این است که حق را منحصر در تفکرات و اجتهادات فردی خاص خلاصه نکرد، پس ادعای اجماع بر وجوب تقلید بر آن‌ها نادرست می‌باشد.

جامع و مستدل بودن مذاهب چهارگانه جدای از اینکه ارزش والای آن‌ها را نشان می‌دهد بلکه خدمت شایان این مدارس عظیم فقهی بر هیچ فردی پوشیده نیست ولی نباید تصوّر کرد که فقط منهج و روش آن‌ها تدوین گشته و جامعیت دارد و روش و منهج سردمداران صدر اسلام و بزرگمردان خیرالقرونش نابود گشته و آن جامعیت لازم را ندارد بلکه بر هر صاحب خردی پوشیده نیست که آنچه ائمه اربعه و مسلمانان دارند خوشه‌چینی از خرمن غنی و ناب آن رادمردان تاریخ بشریت اش بوده و منهج و سبک آن‌ها همیشه پایدار بوده و خواهد بود و با تمسک به آن؛ که همان تمسک به قرآن کریم و سنت نبوی شریف است مسلمانان با این حبل متین جواب هر مسئله و دوی هر دردی را دارند، پس با همه ادله ذکر شده و دلایلی که عدم وجوب به مذهب معین را ثابت می‌نمایند به نظر می‌رسد خروج از مذهب با استدلال و دوری از تتبع رخص و تلفیق نادرست و بر مبنای تمسک بر شریعت اسلام جایز می‌باشد. (والله العلیمُ أعلمُ بالصواب).

خواننده محترم!

اهل سنت و جماعت يك مرجع تقليد دارد كه فقط تقليد از آن شخص را واجب می داند نه اشخاص ديگر، و او نیز کسی نیست بجز شخص پيامبر صلى الله عليه وسلم، و دليل اين امر را دستور الله تعالى بر انسانها می داند كه میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران ۳۱) یعنی: (ای پيامبر) بگو: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.» و می فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر ۷) یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا پرهیزید كه خداوند كیفرش شدید است! و باز میفرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» (نساء ۸۰) یعنی: کسی كه از پيامبر اطاعت كند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی كه سرباز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسؤول نیستی).

و این دستورات كه در قرآن آمده فقط برای تبعیت از شخص رسول الله صلى الله عليه وسلم بطور مطلق بیان شده است، بعبارتی خداوند انسانها را ملزم نموده كه فقط از يك شخص - بطور مطلق و بدون چون و چرا - اطاعت كنند و آن هم پيامبر صلى الله عليه وسلم است نه غیر او.

خلاصه اینکه: تقليد از يك عالم یا شخص معين بگونه ايكه در تمامی امورات فقهی از او تقليد شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه كه بر مسلمانی واجب است؛ تقليد بدون چون و چرا از پيامبر صلى الله عليه وسلم است و بغير

از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی می شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. البته بشرطیکه ثابت شود که روایت آنها صحیح است، زیرا گاهی روایاتی نقل می شوند که یا ضعیف است یا دروغ که در اینصورت مقبول نخواهد بود و الحمدلله اهل سنت بر خلاف اهل بدعت حساسیت بسیار بالا و دقیقی نسبت به صحت یا ضعف روایت دارد و همه را پالایش نموده اند. (و الله العليمُ اعلمُ بالصواب).

قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾

(پیامبرشان) گفت: آیا اگر دینی را هم برای شما بیاورم که هدایت بخش تر از دینی باشد که پدرانتان را بر آن یافته اید (باز هم از آیین میراثی پیروی میکنید؟! گفتند (بلی) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم! (۲۴) فَأَتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾

لذا ما از آنها انتقام گرفتیم، پس بین که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (۲۵)

زمانیکه مرض لجاجت بر انسان ها و یا قوم حاکم شود، قدرت تشخیص از بین میبرد، و همین تحجر و تعصب، است که سبب نادیده گرفتن حقایق میگردد، در این هیچ جای شکی نیست که پایان کفر و نتیجه لجاجت همان نابودی است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی تردید از آنچه می پرستید، بیزارم. (۲۶)

«برآء»: بیزار. کنار. آن مصدر است به معنی کنار شدن از چیزیکه مجاورت آن ناپسند است.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾

و جز آن خدایی که مرا آفریده، که یقیناً او مرا هدایت می کند. (۲۷)

«فَطَرَنِي»: مرا از نیستی به هستی آورده است.

«سَيَهْدِينِ»: مرا هدایت خواهد کرد.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

و(الله) آن را در میان فرزندانش کلمه ماندنی قرارداد تا آنان (به توحید) باز گردند. (۲۸)

عبادت را برای الله تعالی خالص سازند، با توبه و استغفار و ترک کفر و گناهان به او تعالی رجوع نمایند. آری! این کلمه بزرگترین رابطه‌ی است که هر مؤمن را با برادرش پیوند می دهد و جمع می نماید.

امام مجاهد گفته است: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً يَعْنِي «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که در بین ذریت ابراهیم تا روز قیامت کسانی آن را می گویند. (مختصر ابن کثیر ۲۸۸/۳).

قابل یادآوری می دانیم که: صرف ایمان داشتن برای یک مسلمان کافی نمیباشد، بلکه ایمان باید به هدایت الهی تداوم داشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که: تمام انسانها حتی انبیاء به هدایت الهی ضرورت دارند.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾

ولی ما اینان و پدرانشان را (از نعمت هایم) برخوردار ساختم، تا آنکه حق و فرستاده آشکار الهی به نزدشان آمد. (۲۹)

«مَتَّعْتُ»: بهره‌مند ساختم. مهلت دادم.

«الْحَقُّ»: حقیقت. هدف از آن قرآن عظیم الشان است.

«مُبِينٌ»: روشن‌گر و بیان‌گر. واضح و روشن. یعنی پیغمبری که رسالتش ثابت و روشن است. همانا محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾

و هنگامی که حق به سویشان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کفر می‌ورزیم. (۳۰)

ابو سعود (رح) گفته است: قرآن را سحر نامیدند و به آن کافر شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تحقیر کردند، و دشمنی و اهانت به حق را به کفر قبلی خود افزودند (ابو سعود ۵/۴۳).

یعنی زمانیکه وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، کافران گفتند: این قرآن سحر است و وحی نمی باشد، ما از آن انکار داریم و بدان ایمان نمی آوریم.

در این هیچ جای شکی نیست که انسان ذاتاً توجیه‌گر است. بناءً کفار تهمت سحر به قرآن می زدند تا کفر خود را توجیه کنند. در ضمن با وضاحت در مییابیم که: تأثیر و نفوذ قرآن عظیم الشأن بر جان و قلب کفار به حدی و اندازه‌ی ذی تأثیر بود که آن را سحر و جادو قلم داد کردند.

یکی از عادت دشمنانه کفار در طول تاریخ در مقابل وحی آسمانی و در مقابل پیامبران از جمله پیامبران اولعزام و بخصوص در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ همین که همیشه بهانه‌گیری میکردند، و هر روز حرفی نو و لجاجت‌نورا در میان می آوردند، یکبار می گفتند: قرآن سحر است و بار دیگر بهانه تراشی میکردند که؛ چرا قرآن به فلان نازل نشد و یا چرا بر شخصی دیگری نازل نشد.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾
و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! (۳۱)

کافران تفاخر را در شخصیت انسان ها به مال و دارائی معیار قرار می دادند، بناءً میگفتند که قرآن باید بر یک نفر ثروتمند باید نازل می شد.

شان نزول آیات ۳۱ - ۳۲:

حضرت قتاده (رض) و دیگران در شأن نزول دو آیه «۳۱ - ۳۲» گفته اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف آن دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طایف است.

۹۴۴- ک: ابن منذر از قتاده روایت کرده است: ولید بن مغیره گفت: اگر آنچه محمد (ص) میگوید حق می بود قرآن به من و یا به ابن مسعود ثقفی نازل میشد.

خواننده محترم!

روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم آخرین و برترین فرستاده خدا و پنجمین پیامبر از پیامبران اولوالعزم است که در جزیره العرب مبعوث شد اما دینش جهانی است و همه انسانها و همه زمانها را مورد خطاب قرار داده است.

پیامبر اسلام مدت ۱۳ سال دین اسلام را در مکه تبلیغ نمود و در سال سیزدهم از دعوت خود، برای در امان ماندن خود و پیروانش از آزار مشرکان مکه، به یثرب مهاجرت نمود و در آن شهر که بعداً به افتخار او مدینه النبی مسمی شد حکومت اسلامی را پایه گذاری نمود. در سال ششم هجری نامه هایی را به

سراں قدرت های آن زمان فرستاد و آنان را به قبولی دین مقدس اسلام دعوت نمود و در سال هشتم هجری مکه را فتح نمود.

انسانهای لجوج در طول تاریخ با پیامبران الهی به روش های مختلفی و خیلی خصمانه و دشمناناً و احیاناً جاهلاناً به مخالفت و لجاجت پرداخته است. که برخی از این روش ها در آیات متبرکه بیان گردیده ما در اینجا برخی از آن اشاره بعمل می آوریم:

عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:

- کاهن است:

کفار و مشرکین به پیامبر صلی الله علیه وسلم تهمت وارد می کردند که: او با جنّ و پری در تماس است و اخبار گذشتگان و آیندگان را از آنان میگیرد و بعداً آنها را در اختیار ما قرار میدهد: «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ» (آیه: ۴۲ حاقه)؛ (و گفته غیبگو و کاهن نیست، اندکی عبرت می گیرید).

- ساحر (جادوگر) است:

یکی دیگر از تهمت شان متهم ساختن رسول الله صلی الله علیه وسلم به اینکه، وی ساحر (جادوگر) است، قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (آیه: ۴ ص) (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است).

در واقعیت باید بعرض رسانید که: تأثیر قرآن عظیم الشأن بر قلب و فکر کفار به حدّی قوی و ذی تأثیر است، که آن را سحر و جادو مسمی ساختند و گفتند: «هَذَا سِحْرٌ».

- مسحور است:

آنان تهمت بستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم مسحور است (کسی که جادوگری، او را سحر کرده است و عقل و دانش آن دست خوش سحر شده است).

یعنی بدین تعبیر می گفتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ مجنون و دیوانه است. طوریکه در (آیه: ۸ فرقان) میفرماید: «قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا» (یا چرا گنجی (از آسمان) بر او انداخته نمی شود، یا چرا باغی ندارد که از (میوه های) آن بخورد؟ و ظالمان گفتند: شما جز از انسان جادوزده پیروی نمی کنید؟)

ولی قرآن عظیم الشأن به رد این اتهامات به تمام قوت پرداخته، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را بحیث «مُعَلَّم» به فتح و تشدید لام - یعنی تعلیم داده شده؛ معرفی داشته میفرماید: «أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» (آیه: ۱۳- ۱۴ دخان) (این پند برای آنان چه سود؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق) نزد آنان آمده بود، باز از وی روی گرداندند و گفتند: او دیوانه آموخته شده است).

در مورد رد تهمت: کذاب (دروغو)

الله تعالی در (آیه ۴، سورة ص) میفرماید: «وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است).

مفتري (افترا گر) است:

یکی دیگر از تهمت وافترا که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم بستند، تهمت شان بر کتاب الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است که می گفتند: این کتاب از خود اوست، ولی به دروغ آن را به الله تعالی نسبت داده است.

طوریکه در (آیه - ۱۰۱ سورة نحل) آمده است: «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (مشرکان) میگویند: «تو تنها دروغ پردازی.» (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی دانند.

اتهام شاعر بودن بر رسول الله:

مشرکین اتهام بستند که پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیات را با خیال پردازی به هم بافته است و حقیقت ندارد. طوریکه در (آیه: ۱۰ سورة طور) آمده است: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»؛ «بلکه می گویند: «شاعری است که (حادثه) مرگ مشکوکی را برای او انتظار می کشیم!».

اتهام اضغاث و احلام:

«اضغاث»: ضغث (به فتح اوّل): مخلوط کردن. «ضغث الحديث ضغثا: خلطه»، آن به کسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است. جمع آن اضغاث آید.

«احلام»: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خواب های آشفته است.

مشرکین اتهام می بستند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن افکار آشفته است که نمی توان آن را فهمید. قرآن عظیم در رد این اتهام در (آیه ۵، سورة انبیاء) میفرماید «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ»؛ بلکه (مشرکان) گفتند: «(این قرآن) یک دسته خواب های پریشان است؛ بلکه آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است، بلکه او شاعر است؛ پس باید نشانه ای (معجزه آسا) برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیشینیان (از پیامبران با معجزه) فرستاده شدند.»

چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد:

مشرکین اتهام می بستند که: چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد؟! «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» (آیه ۱۳، سورة زخرف) و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکه، طائف) فرو فرستاده نشده است؟!».

چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!

اتهامات دیگر کفار و مشرکین این بود که می گفتند چرا الله پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشر فرستاده است؟! طوریکه در (آیه ۹۴ سورة اسراء) میفرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا؟» (و هیچ چیزی مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، و قتیکه هدایت به سوی آنان آمد، مگر اینکه گفتند: آیا الله انسان را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟!).

از آنجائیکه شخصیت و کرامت والای انسان، برای اشخاصی جاهلی ناشناخته بود، طوری فکر می کردند که انسان لیاقت نبوت را ندارد.

قرآن عظیم الشأن به رد و دفع و بی مفهوم و بی منطق دانستن این نقد با زیبای خاصی پرداخته و در سورة بعدی همین سورة میفرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» (آیه ۹۵ سورة اسراء)؛ (بگو: اگر در زمین فرشته های می بودند که به اطمینان راه میرفتند، البته بر آنها فرشته ای را از آسمان به عنوان پیغمبر نازل می کردیم!).

و به چه زیبای فرمود، اگر در زمین فرشته ها می بود به یقین پیامبر از جنس فرشته را از آسمان برای شان نازل می کردم.

در ضمن باید یاد آور شد که: تعیین رسالت و پیامبری از جانب الله تعالی میباشد و تعیین پیامبر و انتخابی نمی باشد، طوریکه مشرکین و کفار آنرا مطرح میکردند.

مشرکین و کفار روش اجداد خود را مقدس می شمردند:

آنان در مقابل دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم، استدلال می کردند و می گفتند که: ما نمی خواهیم مخالف روش اجداد خویش عمل کنیم:

قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۰۴، سورة مائده) میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (و هنگامیکه به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا فرود آورده، و به سوی فرستاده [اش] بیایید». در جواب میگویند: «آنچه را که اجداد ما برای به میراث گذاشته است و از آنان بدست آورده ایم همان بس ما است» اگر به طور مثال اجداد شان هیچ چیزی را نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آن ها پیروی می کنند)؟ آیا چند خدا را با یک خدا عوض کنیم؟! ع

آنان تصور می نمودند که خدا بخشی از کارهای خود مانند مغفرت و شفاعت را به خدایان دیگر واگذار کرده است؛ در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش واسطه ها سودی نمی بخشید.

چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!:

مشرکین و کفار بر اثر عدم درک مفهوم نبوت و رهبری الهی آن را در سطح رقابت های قبیله ای مطرح می کردند و می گفتند: ما با قبیله عبد مناف (قبیله پیامبر) بسان دو اسب مسابقه دوش به دوش هم پیش می رفتیم ناگهان قبیله عبدمناف با ادعای نبوت خواست بر ما سبقت بگیرد، نه! ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی گردد و آن چه بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می گردد بر ما نیز نازل شود، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ» (آیه ۱۲۴)

سورة انعام) (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی آوریم تا آنکه آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو: الله دانایتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید.

چرا معجزه‌ای مانند معجزه موسی (ع) ندارد؟!

برخی از اعراب کم و بیش از طریق اخبار یهود از معجزه‌های حضرت موسی اطلاع داشتند و به پیامبر صلی الله علیه و السلام اعتراض می کردند که: چرا معجزه‌ای مانند معجزه‌ای موسی با خود ندارد. «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» (آیه ۴۸: قصص)؛ (پس چون حق از جانب ما به سوی‌شان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه که به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد کفر نورزیده‌اند؟ گفتند: این دو (قرآن و تورات) جادویی‌اند که یکدیگر را تأیید می کنند. و گفتند: ما همه را انکار می کنیم) با در نظر داشت اینکه معجزه‌های مثل موسی علیه السلام ولی «و گفتند: ما همه را انکار می کنیم». استدلال همیشگی دشمنان، و منطق همیشگی شان همین است که؛ کلام حق را خدشه دار می کنند تا راه را برای انکار خود باز داشته باشند.

چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟!

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ» (آیه ۸ انعام)؛ (و [مشرکان] گفتند: «چرا هیچ فرشته‌ای بر او فرود نیامد.» ولی اگر (بر فرض) فرشته‌ای فرود می آوردیم، حتماً کار تمام شده بود؛ سپس (اگر مخالفت می کردند) مهلت داده نمی شدند).

مفاد این اعتراض این است که انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد. در حالیکه بر عکس است، اثر پذیری هم جنس از هم جنس به مراتب عملی تر و استوارتر است چنانچه در آیه بعد آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» (۲۵)؛ و اگر (بر فرض) او را فرشته‌ای قرار میدادیم، حتماً وی را [بصورت] مردی در میآوردیم. کفار در این بهانه گیر، خویش بدین باور اند که: انسان را شایسته مقام رسالت نمی دانستند و تقاضای دیدن فرشته را داشتند.

ولی سنت الهی چنین است که اگر قرار باشد معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و آنان بعد از دین و ملاحظه نموده معجزه انکار ورزند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد.

طرح درخواست نا معقول:

یکی از پیشنهادهای آنان این بود که آن‌ها در صورتی حاضرند خدای محمد را پرستند که او آلهه آنان را پرستد، خداوند متعال در جواب به این درخواست، سوره کافرون را نازل نمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (۲۶)؛ بگو: «ای کافران! آنچه را (شما) میپرستید (من) نمی پرستم، و آنچه را (من) می پرستم شما نمی پرستید».

درخواست تبدیلی قرآن:

بعد از اینکه بت ها و خدایان دروغین مشرکین عرب، مورد نقد، آیات قرانی واقع شد، این عمل موجب قهر و غضب مشرکین واقع شد، بناءً نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتند و تقاضای نمودند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، از خدایان شان به شیوه مورد نقد قرار نگرفته باشد: قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۵ سوره یونس) میفرماید: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ

لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بَقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛
(و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات ما امید ندارند، می گویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی می شود از آن پیروی می کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.)

باید یاد آور شد که مشرکین این حقیقت رانمی دانستند که: هیچ شخصی حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی تواند قانون الهی را تغییر دهد. هیچ بشری حتی پیامبر، در قرآن دست نداشته است. همچنان این مشرکین درک این را نداشتند که رسالت و پیامبری از جانب الله متعال است و انتخابی نمی باشد!

درخواست های جاهلانه:

یکی از بهانه جاهلانه، کفار مشرک قریش درمورد رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود، که چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم بشر مانند ما است، بناءً طرح و پیشنهاد جاهلانه را در مورد ایمان آوردن خویش به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش کشیدند و گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم» زیرا تو مثل ما بشر هستی. و ما غرض ایمان آوردن با تو پیشنهادات داریم، این درخواست و پیشنهادات مشرکین در سوره اسراء (آیات ۹۰-۹۳) یکجا با دلایل شان به شرح ذیل چنین فورمولبندی گردیده است:

«قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم)

۱- تا زمانی که: «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»؛ (تا اینکه از زمین چشمه ای برای ما جاری سازی!)

۲- ویا «أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا»؛ (یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و نهرها را در آن جاری سازی!)

۳- و یا «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا»؛ (یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا می کنی، پاره پاره بر سر ما بیندازی.!)

۴- و یا «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا»؛ (و یا الله و فرشتگان راروبه روی ما بیاوری.!)

۵- و یا «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ»؛ (یا اینکه خانه ای از زر و زیورات داشته باشی!)

۶- و یا «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ»؛ (و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی.!)

۷- و یا «وَلَنْ تُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا تَقْرُوهُ»؛ (و به بالا رفتن هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم!)

پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ (بگو: پروردگارم پاک و منزّه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟).

در این شک نیست که: هر شخص مطابق به فهم و دید فکری اش درخواست دارد، ملاک نبوت در دید و فهم مشرکان همان باغ و چشمه و مادیات و غیره و غیره بود، در حالیکه هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی گروهی از مردم به فکر باغ و طلا و نقره افکار و اندیشه های خویش را مصروف ساخته بودند.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ در حالیکه ما معیشت آنان را در زندگی دنیا بین آنان تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری هایی داده ایم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است. (۳۲) «سخریا»: مسخر. زیر فرمان. بکار گرفته شده.

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا»: تسخیر در اینجا به معنی بهره کشی ظالمانه نیست، بلکه منظور بکار گرفتن عموم مردم برای خدمت به یکدیگر و چرخاندن زندگی تعاونی و ایجاد نظم در اجتماع است.

در التسهیل در تفسیر آیه متذکر می نویسد: یعنی همان طور که روزی را در دنیا تقسیم کرده ایم، همان طور هم عطایای دینی را تقسیم کرده ایم. وقتی مسائل ناچیز و ناپایدار را نادیده نمی گیریم، بهتر و شایسته تر آن است که موارد شریف و پایدار را نادیده نگیریم. (التسهیل ۲۸/۴).

«وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» در بین خلق در امر روزی و معیشت تفاوت برقرار کرده ایم، و آنها را در مراتبی متفاوت قرار داده ایم، این یکی را ثروتمند می یابی و آن یکی را بینوا. و آن دیگری متوسط الحال.

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» تا عموماً در خدمت هم باشند و به یکدیگر خدمت کنند و امور زندگی سازمان یابد.

صاوی گفته است: منظور از اینکه انسان ها از لحاظ روزی تفاوت دارند، این است که بعضی از بعضی دیگر بهره گیرد، و اگر حال و وضع همه یکسان

می‌بود، هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی‌داد. آنگاه نظام عالم به نابودی و فساد می‌انجامید. (صاوی ۴/۴۸).

و ابوحیان گفته است: سُخْرِيًّا به ضم سین به معنی خدمت درآوردن است نه از سخریه به معنی استهزا و تمسخر. و حکمت آن، عبارت است از اینکه انسان‌ها به یکدیگر ارفاق و همیاری کنند تا هر کس به منافع خود نایل آید. و اگر هر کس تمام کارهای خود را به عهده بگیرد، توانایی آن را ندارد و نابود می‌شود. و گفته‌ی نَحْنُ قَسَمًا برای پرهیز از روآوردن به طلب دنیا آمده و توکل به خدا را یادآور است. (البحر ۱۳/۸).

حضرت قتاده (رض) گفته است: انسان ناتوان و کم‌درایت و گنگ را می‌یابی که در ناز و نعمت و روزی غرق است. و از طرفی انسان دیگری را با درک و تدبیر و فصاحت و شیوایی سخن می‌یابی که در تنگنای معاش درمانده است. امام شافعی گفته است: و من الدلیل علی القضاء و کونه بؤس اللیب و طیب عیش الأحمق. (البحر المحيط ۱۳/۸).

«از دلایل وجود قضا و وجود خدا این است که خردمند بینوا، و ابله در ناز و نعمت است».

فضیلت و برتری:

فضیلت به معنی نوعی برتری می‌باشد و در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که می‌فرماید، به بعضی نسبت به بعضی دیگر، فضیلت‌هایی دادیم. زن و مرد نسبت به یک دیگر فضیلت‌هایی دارند - کودک و بزرگسال نسبت به یک دیگر فضیلت‌هایی دارند - تصریح دارد که مؤمنان نیز نه تنها مساوی نیستند، بلکه برخی نسبت به برخی دیگر فضیلت‌هایی دارند و حتی تصریح دارد که به برخی از انبیا، نسبت برخی دیگر از انبیا، فضیلت‌هایی داده است، و البته همه آنها در مقابل داده‌ها و به تناسب آنها، مکلف و مسئول هستند. چه نبی و رسول باشند و چه مردمان عادی.

برتری میتواند در ساختار جسمی، فکری و استعدادها باشد که این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر و خدمت به همدیگر است و بدین وسیله جامعه تشکیل میشود. انسان در این برتری نقشی ندارد.

و نوع دیگر، برتری آن است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می کند، طوریکه در (آیه: ۱۱ سورة مجادله) آمده است: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (الله تعالی از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش اند، به درجاتی رفعت و بزرگی میدهد و خداوند به آنچه انجام می دهید به خوبی آگاه است). وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾

اگر (این) نبود که مردم (در گمراهی) همه یک امت شوند، ما برای کسانی که به الله مهربان کفر می ورزند خانه هایی با سقف هایی از نقره می ساختیم و برای آنان زینه های از نقره قرار می دادیم که به وسیله آنها بالا بروند. (۳۳) «سُقْفًا»: جمع سقف، آسمانه خانه.

«يَظْهَرُونَ»: بالا روند.

وَلِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ ﴿٣٤﴾

و برای خانه هایشان [نیز] درها و تخت هایی [از نقره می ساختیم] که بر آنها تکیه کنند. (۳۴)

«سُرُرًا»: جمع سریر، تختها.

وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

و انواع وسائل تجملی (برایشان قرار می دادیم)، اما همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است. (۳۵)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: (زخرف) یعنی طلا، یعنی سقف و درها و تخت هایی از طلا و نقره برای آنان قرار میدادیم. (تفسیر قرطبی ۸۷/۱۶)

«زُخْرُفًا»: زر و زیور. زینت آلات و وسائل تجملی. بعضی (زُخْرُفًا) را عطف بر (سُقْفًا) دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلی می دانند که در اختیار این همچو اشخاص گذاشته میشود. و برخی عطف بر (مِنْ فِضَّةٍ) دانسته و در اصل (مِنْ زُخْرُفٍ) بوده، سپس منصوب به نزع خافض شده است. در این صورت مفهوم جمله چنین می شود: سقفها و درها و تخته‌های خانه های آنان را بعضی از طلا و بعضی از نقره ترتیب می دادیم. «لَمَّا»: بجز. مگر. این واژه به معنی (إِلَّا) است.

همچنان مفسرین می نویسند که: در سیاق آیات حقارت و ناچیزی مکانت دنیا را نشان می دهد، و به اندازه‌ای بی‌ارزش است که اگر فتنه بر نمی‌خاست آن را به کافران اختصاص می داد و خانه و در و پلکان و سقف خانه‌ی کافران را از طلا و نقره قرار می داد، و تمام نعمت های دنیا را به آنان می داد؛ چون در آخرت نصیبی ندارند، اما خدا در مورد بندگان مهربان است.

از این رو بعضی از کفار را ثروتمند و بعضی را بینوا کرده است و به بعضی از مؤمنان ثروت عطا کرده و بعضی را فقیر قرار داده است. در حدیث آمده است: «اگر دنیا در نزد خدا به اندازه‌ی بال یک پشه ارزش می‌داشت، به کافر اجازه نمی‌داد که حتی یک جرعه آب از آن بنوشد». (اخراج از ترمذی و گفته است حسن صحیح می باشد).

زمخشری گفته است: اگر گفته شود: برخورداری بیش از اندازه‌ی کفار از نعمت نعمات و امکانات مادی موجب فتنه و رو آوردن مردم به کفر می‌شد، به همین خاطر خداوند تمام نعمت‌ها را به آنان اختصاص نداد، پس چرا آن را به

مسلمانان نداد تا مردم به اسلام رو آورند؟ در جواب گفته می شود: گشایش و فراخی نیز مفسده می باشد؛ زیرا در آن صورت مردم به خاطر دنیا، به اسلام می گرویدند و چنان دینی از آن منافقان است. پس حکمت در آن است که در هر دو گروه غنی و فقیر موجود بوده و فقیر بیش از غنی باشد. (تفسیر کشاف ۱۹۷/۴).

در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى منها كافراً شربة ماء». «اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش می داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی نوشانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطاب (رض) نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی بوریا سخت و درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارک شان مشهود بود پس بی اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده الله تعالی از خلق وی هستید...؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذت‌ها و نعمت‌های آنها در زندگانی دنیای‌شان به آنها داده شده است»، یعنی آنها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟».

واقعاً هم زر و زیور و زرق و برق دنیا، همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزگاران است.

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

و هر کس از یاد خدای رحمان غافل و روی گردان شود، برای او شیطانی بگماریم که او همنشین اوست. (۳۶)

«نُقِصْ»: آماده سازیم. فراهم می سازیم.

واقعاً کسی که از یاد الله (کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم) غافل و از آن روی گرداند، و با این دو منبع اساسی هدایت نشود و به آن عمل نکند، خداوند متعال شیطانی را مقرر می دارد که او را گمراه ساخته گناهان را برایش خوب جلوه میدهد و طاعات را زشت و بد معرفی مینماید. این شیطان، شب و روز با او یکجا می باشد، همراه و رفیق اوست و جز به وسیله یاد خداوند رحمن از آن نجات حاصل نخواهد کرد.

«يَعِشْ»: غافل شود، رخ بتابد و روی بگرداند، کور شود.

«ذِكْرٍ»: یاد. قرآن.

«ذِكْرِ الرَّحْمَنِ»: قرآن خدا، خدا را یاد کردن، تذکیر و اندرز خدا.

«نُقِصْ»: آماده می سازیم، فراهم می آوریم و تهیه می بینیم.

«قَرِينٌ»: همنشین و همدم.

شأن نزول آیه ۳۶:

۹۴۵- ک: ابن ابوحاتم از محمد بن عثمان مخزومی روایت کرده است: قریش گفت: برای هر کدام از اصحاب محمد (مردی را آماده کنید و پیشش بفرستید تا او را از این راه مانع شود. پس طلحه را به نزد ابوبکر صدیق (فرستادند. طلحه در حالیکه ابوبکر (در میان گروهی از مردم بود آمد.

ابوبکر صدیق به او گفت: مرا به چه چیز دعوت میکنی؟ گفت: تو را به عبادت لات و عزی دعوت می کنم. ابوبکر صدیق گفت: لات چیست؟

گفت: پروردگار ماست. گفت: عزی چیست؟ گفت: [بت‌های دیگر] دختران خدا هستند. گفت: پس مادر آن‌ها کیست؟ طلحه خاموش ماند و نتوانست جواب بدهد و به رفقای خود گفت: جواب این مرد را بدهید، آن‌ها خاموش ماندند. طلحه گفت: ای ابوبکر! برخیز من شهادت می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه و شهادت می‌دهم که محمد فرستاده اوست. پس خدا «آیه وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا» را نازل کرد.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾
و بی تردید شیطان‌ها چنین کسانی را از راه خدا باز می‌دارند، در حالیکه گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند. (۳۷)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾
تا آنکه به نزد ما آید [و به آن شیطان] گوید: ای کاش بین من و تو فاصله به اندازه مشرق و مغرب بود! و چه بد همنشینی است. (۳۸)

طبری گفته است: این از باب تغلیب است، همان طور که می‌گویند: قمران، عمران، ابوان، پس در اینجا مشرق بر مغرب تغلیب یافته است. (طبری).
ابو سعید خدری (رض) گفته است: وقتی کافر زنده می‌شود با همدم شیطان‌ش ازدواج می‌کند. و با او به آتش می‌رود و از او جدا نمی‌شود.

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾
هرگز این گفتگوها امروز (آرزوی دوری از شیطان) به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید، و همه در عذاب مشترک خواهید بود. (۳۹)

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٠﴾
پس آیا تو می‌توانی [دعوت را] به کران بشنوانی؟ یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکارند هدایت کنی؟ (۴۰)

در این هیچ جای شکی نیست که: یاری و همراهی شدن با شیطان، سبب کوری و کوری باطنی انسان می گردد.

قابل یاد آوری است؛ در یک جامعه که روحیه پذیرش حق ضعیف گردد، مطمئناً سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم دیگر هم تاثیری نخواهد داشت. در ایه متذکره خطاب به پیامبر صلی اله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! آیا می توانی شخصی را که خداوند از شنیدن حق ناشنوا ساخته بشنوانی، یا آنکس را که الله تعالی دلش را از راهیابی کور کرده رهنمایی کنی و یا کسی را که طور واضح در سرکشی و گمراهی واضح و آشکار به سر می برد هدایت کنی؟ تو توان این کار را نداری، تنها و تنها کارت رساندن پیام الهی است و هدایت بر دمه تو نمی باشد.

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿٤١﴾

پس اگر تو را از دنیا ببریم، یقیناً از اینان انتقام خواهیم گرفت. (۴۱)

أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

یا اگر به تو آنچه [از عذاب] به ایشان وعده داده ایم به تو نشان دهیم، زیرا ما بر آنان مسلط و مقتدریم. (۴۲)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: الله متعال آن را در روز بدر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد. و ابن کثیر گفته است: یعنی در حال حیات تو یا بعد از مرگت، حتماً از آنها انتقام می گیریم و آنان را کیفر می دهیم. تا خدا انتقام پیامبر را از دشمنان نگرفت و چشمش بدان روشن نشد، و در مورد بزرگان آنان به داوری نشست، جان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نگرفت. (مختصر ابن کثیر ۲۹۰/۳).

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

پس به آنچه به تو وحی شده است محکم چنگ بزن، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری. (۴۳)

توضیحات:

«إِسْتَمْسِكْ»: با تمام توان چنگ بزن و محکم بگیر. مراد ماندگاری بر قرآن و کاملاً عمل بدان است.

«الَّذِي أَوْحَىٰ إِلَيْكَ»: مراد قرآن است.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾

و به راستی که [قرآن] بر تو و قومت پندی است و از شما سوال خواهد شد. (۴۴)
یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» [انبیاء: ۱۰] «به تحقیق که ما به سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست»

در حدیث شریف به روایت معاویه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی کند جز اینکه خداوند متعال او را بر چهره اش در آتش می افکند تا آن گاه که (قریش) دین را برپا دارند».

به قولی: معنی آیه این است: قرآن یادآوری ای برای تو و قوم توست که به وسیله آن امور دین را به یاد آورده و بدان عمل می کنید «و به زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که الله متعال برای شما قرار داده است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت.

قرطبی می گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هر کسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن عباس (رض) استناد می کند که فرمود:

رسول الله صلى الله عليه وسلم از سفر جنگی ای برگشتند، سپس فاطمه را فراخوانده و به وی فرمودند: «یا فاطمة، اشترى نفسك من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئاً». «ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی توانم کرد». آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند این سخن را به زنان و اهل بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولي الناس بأمّتي، إن أولي الناس بأمّتي المتقون، و لا قریش بأولي الناس بأمّتي، إن أولي الناس بأمّتي المتقون، ولا الأنصار بأولي الناس بأمّتي، إن أولي الناس بأمّتي المتقون، ولا الموالي بأولي الناس بأمّتي، إن أولي الناس بأمّتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد فضل إلا بالتقوي». «بنی هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امت من اند، بی گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من اند، پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانه بر سر آن بالا می ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری جز به تقوی نیست».

وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾

و از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم بپرس، آیا غیر از پروردگار مهربان معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم؟ (۴۵)

تعداد از مفسرین در تفسیر این آیه می نویسند: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم پرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده ایم؟ هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم صلوٰه بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

ابو سعود گفته است: منظور این است که تمام پیامبران در امر توحید اجماع داشته‌اند، و نیز خاطرنشان می سازد که فراخوانی به سوی توحید، بدعت و امری نوظهور نیست تا تکذیب گردد و با آن مخالفت شود. (ابو سعود ۵/۴۵). و ابو حیان گفته است: ظاهراً شنونده مورد خطاب است و سؤال در اینجا مجاز است و منظور تأمل و اندیشه ورزیدن در ادیان پیامبران است که آیا در هیچ یک از ادیان آنها جواز پرستش بت‌ها آمده است؟ و این همان روشی است که شعرا پیش گرفته‌اند و از دشت و دمن و کوه و دیار سؤال کرده‌اند. از جمله: «از زمین پرس چه کسی رودخانه هایت را شکافته، و چه کسی درختانت را غرس کرده و چه کسی میوه‌هایت را چیده است؟ و اگر به طور شفاهی جوابت ندهد، به پند و عبرت جوابت را می‌دهد». و تمام اینها مجاز است. (البحر ۱۹/۸).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾

و به راستی ما موسی را با نشانه‌های خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم، پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم. (۴۶)
«مَلَئِهِ»: درباریان و بزرگان قوم فرعون

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

ولی هنگامی که با آیات ما (به سوی) آنان آمد، پس ناگاه آنان [از روی تمسخر] به آنان می خندیدند. (۴۷)

قرطبی گفته است: از این جهت به او خندیدند تا به پیروان خود وانمود کنند که آن دلائل و آیات سحرند و آنها نیز قدرت چنان اعمالی را دارند. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۶)

ملاحظه مینمایم زمانیکه موسی علیه السلام با براهینی که به قدرت و یگانگی الله متعال و بر راستی و درستی دعوتش دلالت می کرد به سوی فرعون و قومش آمد، او و سران قومش به چیزی که موسی علیه السلام آورده بود می خندیدند و مسخره میکردند و به معجزه ها و پند آموزیهایش استهزا مینمودند. وَمَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾

ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنان را به عذاب گرفتیم تا شاید باز گردند. (۴۸)

الله تعالی فرعون و قومش را به انواع مجازاتها مانند هجوم ملخ، پشه، بقه، خون، طوفان و دیگر چیزها گرفتار ساخت تا شاید از کفر و گناهان به سوی توحید و طاعت باری تعالی باز گردند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

و (به موسی) گفتند: ای جادوگر! پروردگارت را با آنچه که به تو عهد کرده است برای ما بخوان، ما حتماً هدایت تو را خواهیم پذیرفت. (۴۹)

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿٥٠﴾

هنگامی که عذاب را از آنان دور کردیم، ناگاه عهدشکنی کردند. (۵۰)

یعنی همینکه عذاب از نزد آنان مرفوع شد، بدون درنگ خیانت و به نقض عهد پرداختند و به کفر و گمراهی رو آوردند.

«کشفنا» کشف: زایل کردن و آشکار کردن

«ینکثون» نکث: شکستن. مثل نقض کردن انسان در سختی‌ها و شداید، دست از کفر و شرک بر میدارد و موحد می‌شود. ولی انسانها مشرک دیده شده است که به تعهدات خود در برابر خدا سخت بی وفا و غیر متعهد است.

الله تعالی در قرآن کریم، در آیات متعددی صفات برخی از بندگان را بیان میکند که در هنگام مصیبت به او روی می‌آورند، ولی همینکه به رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت و نعمت، به زندگی عادی بر می‌گردند، دوباره از آن روی میگردانند، در اینجا بطور نمونه به چند مثال قرآنی توجه خوانندگان را جلب میدارم:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ (الأنعام: ۶۳-۶۴) (بگو کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و بحر نجات دهد؟ در حالیکه او را به زاری و در نمان می‌خوانید که اگر از این تاریکی ما را نجات دهد، حتماً از شکرگزاران خواهیم بود. (۶۴) بگو: الله شما را از این تاریکی‌ها (بلکه) از هر مصیبتی دیگر، نجات می‌دهد. باز هم شما (به جای شکر) شرک می‌ورزید؟)»

قابل یادآوری است که: از بدترین انواع ناسپاسی انسان، همانا شرک است. راحتی و احساس رهایی و بی‌نیازی، زمینه‌ای غفلت از خدا و شرک به اوست. همچنان در (آیه ۷۵ - ۷۶ سوره التوبه) می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ

بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ (و از آنان (منافقین) کسانی هستند که با الله عهد کردند که اگر از فضل خود به ما (مال و ثروت) دهد، حتماً صدقه می دهیم و از نیکان خواهیم شد. (٧٦) پس چون (الله) از فضل خود به آنها داد، به آن بخل ورزیدند و اعراض کنان برگشتند.)

باید گفت که: انسان، ناسپاس و عهد شکن است. نباید به پیمان و قول های وی در حال فقر و بخصوص در حالات اضطرار، چندان اعتمادی نمود در این هیچ جای شک نیست که: برای انسان مال و ثروت ارزشمندی است که عامل سقوط انسان از مقام خویش نگردد، ولی اگر لیاقت و ظرفیت نباشد، نعمت های الهی برای انسان به عذاب و عقوبت مبدل می گردد.

همچنان طوریکه در (آیه: ١٢ سورة یونس) میفرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (و چون به انسان رنجی برسد (خواه) به پهلوی یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک می خواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود می رود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می دادند، زینت داده شده است.)

باید گفت که: ایمان به الله تعالی، در عمق روح انسان عجین می باشد، و حوادث تلخ، روزگار عامل بیداری وجدان و فطرت دین دوستی انسان می گردد. در ضمن باید گفت: آنده اشخاصیکه مصروف دعا، طاعت و عبادت به اصطلاح موسمی و فصلی می باشند، برای شان باید گفت که: ایمان و توبه موسمی و موضعی فایده ندارد. بخاطریکه شرع و عبادت را مطابق شرع و نقل نه موسمی و نه فصلی باید مطابق احکام شرع یعنی امر الهی و سنت رسول الله اجرا کرد. یقیناً باید داشته باشند که این کارشان بی ارزش و بی ثمر می باشد.

چنانچه الله تعالى در قرآن کریم در (آیه ۶۷، سورة الإسراء) میفرماید «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (و هرگاه در بحر سختی ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که میخوانید از نظرتان ناپدید میگردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان میشوید. و انسان بسیار ناشکر است).

واقعیت امر همین است که: جاذبه ها و زیبا های ظاهری دنیا به قدری دلفریب است که انسان پس از ساعتی نجات از مهلکه، همه چیز را فراموش می کند. ولی به تاسف باید گفت که انسانها این را فراموش نموده اند که: فراموش کردن خداوند پس از نجات، نشانه های روشن و واضح کفران نعمت می باشد. قرآن عظیم الشان از توجه های موسمی و موضعی انسان که به هنگام اضطرار پیش می آید و بعد فراموش می شود، انتقاد می کند.

و باز هم در (آیه: ۷۵ سورة المؤمنون) میفرماید: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ (و اگر بر آنها رحم می کردیم و آنچه از رنج و سختی که به آنان رسیده، برطرف می ساختیم، (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان میمانند). واقعیت امر همین است که: خدمت و محبت به اشخاص بی شخصیت، بی ثمر است.

همچنان در (آیه: ۸، سورة الزمر) آمده است: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّیُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ (و چون به انسان زیانی برسد، پروردگارش را می خواند در حالیکه با توبه روی به درگاه او آورده است، باز چون نعمتی از سوی خود به او ببخشد آن (مصیبتی)

را که به خاطر رفع آن به درگاه او دعا می کرد، فراموش می کند و برای الله شریکانی قرار می دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه سازد. بگو: مدتی اندک از کفر خود برخوردار شو، البته تو از دوزخیان هستی).

و باز هم در (آیه ۴۹، سورة الزمر) میفرماید: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نًا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (پس چون سختی و ضرری به انسان برسد، ما را می خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی دانند).

انسان از جمله مخلوقات است که؛ اساساً آسیب پذیر می باشد، انسان به قدری عاجز است که به مجرد رسیدن یک خطر جزئی به ناله و فغان آغاز می کند، ولی آنچه در این میان مورد انتقاد است نادیده گرفتن لطف الهی است. بسیاری از انسانها نمی دانند که؛ نعمت ها و تلخی ها وسیله برای آزمایش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

و فرعون در میان قوم خود ندا داد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت و پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر (قصر های) من جاری است، از من نیست؟ آیا (عظمت مرا) نمی بینید؟ (۵۱)

امام قرطبی فرموده است: مهم ترین این رودخانه ها عبارتند از چهار رودخانه: رودخانه ی «پادشاه»، رودخانه ی «طولون»، رود «دمياط» و رودخانه ی «تینس» که عموماً از نیل منشعب می شوند. (تفسیر صاوی ۴/۵۱).

و قتاده گفته است: باغ‌هایی در پای قصرش قرار داشت و رودخانه‌هایی جاری بود. (البحر المحيط ۲۲/۸).

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

مگر نه این است که من از این کسی که خوار و حقیر است و نمی تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم؟ (۵۲)

ابو سعود گفته است: فرعون براساس این که حضرت موسی زمانی لکنت زبان داشت، برای سبک نمودن ایشان در انظار مردم، این را به حضرت موسی نسبت می داد. اما چون وقتی از خدا طلب کرد زبانش را بگشاید و گفت: وَ أُحْلِلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي، خدا لکنت زبانش را برطرف کرد. (ابو سعود ۵/۴۶).

«أَمْ»: بلکه.

«مَهِينٌ»: حقیر. پست. مراد فرعون، فقیر و بی پول و بی دار و دسته و عشیره و قبیله و لشکر و سپاه و جاه و مقام است.

«لَا يَكَادُ يُبِينُ»: نمی تواند فصیح صحبت کند و مراد خود را واضح و روشن به دیگران بگوید. اشاره به لکنت زبان موسی پیش از پیغمبری است (ملاحظه شود سوره های: طه / ۲۷ - ۳۶، قصص / ۳۴). و یا این که اشاره به اختلاف زبان عبری و قبطی است. چرا که موسی دارای زبان عبری و فرعون و فرعونیان دارای زبان قبطی بودند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سوره زخرف) نوشته عبدالرؤوف مخلص هروی)

فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾

(اگر موسی راست می گوید) پس چرا دستبند های از طلا بر او آویخته نشده است؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تاءید کنند). (۵۳)

ابو حیان گفته است: بعد از این که فرعون خود را به داشتن عزت و ملک ستود، و خود را با حضرت موسی مقایسه کرد، و او را به ناتوانی و داشتن یاران اندک توصیف کرد، اعتراض نموده و گفت: اگر راست می گوید چرا خدایش به او ملک عطا نکرده و چرا به او بازوبند نداده و چرا فرشتگان را یاور و معین و مددکار او قرار نداده است؟! (البحر المحيط ۲۲/۸).

«فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ؟»: پس چرا برای او فرستاده نشده است؟

«أَسْوَرَّةٌ»: جمع سوار، دستبند، النگو. در میان آنان رسم بوده است که چون یکی را رئیس می کردند، دستبند و النگوی زرین به دستش می نمودند و گردن بند به گردنش می آویختند.

«مُقْتَرِنِينَ»: همراهان. همدمان. کسانی که در رکاب کسی و در کنار او خواهند بود.

قابل تذکر است که: زینت کردن مردان به طلا، کار فرعونی بود.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٤﴾

پس (فرعون) قوم خود را سبک و بی خرد شمرد، پس آنان از او اطاعت کردند. البته آنان قوم فاسق بودند. (۵۴)

به یقین که قوم فرعون به علت بدکاری خویشتن از طاعت و عبادت خداوند بیرون شدند و دعوت فرعون گمراه و گمراه کننده را پذیرفتند

«إِسْتَخَفَّ»: سبکسر و فرومایه کرد. کم خرد و بی خبر نمود (روم / ۶۰).

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾

چون ما را به خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم، پس همه را غرق کردیم. (۵۵)

خواننده محترم!

ملاحظه فرمودید کسی که به نهر آب افتخار می کرد، «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» در همان نهر غرق شد. و در برخی از حالات وضع طوری پیش میاید که، جزای و عذاب علاوه در روز قیامت در این دنیا هم صورت میگیرد.

«آسَفُونَا»: ما را خشمگین کردند. این نکته قابل توجه است که نه خشم و کین در باره خداوند مهربان مفهومی دارد، و نه رضایت و خوشنودی خدا بدان معنی که در میان ما مشهور و معروف است. بلکه خشم و کین او به معنی اراده مجازات، و رضایت و خوشنودی او به معنی اراده اجر و ثواب است. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالیکه آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آنگاه این آیه را تلاوت کردند: «فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اُنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ ۝۵۵» (الزخرف: ۵۵).

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿۵۶﴾
و هلاک آن قوم را مایه عبرت آیندگان قرار دادیم. (۵۶)
فرعون و قوم او را بعد از غرق نمودن پیشرو و پیشقدم کسانی ساخت که در قرنهای آینده مانند عملکرد آنان انجام دهند؛ یعنی همچنان جزایی برای شان داده می‌شود. به همین گونه آنان را عبرت و پندی برای همه دوره‌های آینده تا قیام قیامت ساخت.

به شهادت تاریخ، نابود کردن قدرت‌های جبار، سنت حتمی الهی است. و در ضمن باید گفت که: حوادث گذشتگان پند و عبرت برای آیندگان می‌باشد.

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿۵۷﴾
و هنگامی که درباره فرزند مریم (عیسی) مثال ذکر شد، ناگهان قوم تو از آن می‌خندیدند (و مسخره می‌کردند). (۵۷)

شأن نزول آیه ۵۷:

۹۴۶- احمد به سند صحیح و طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قریش گفت: بدون عبادت خدای عزوجل به عبادت هیچ مخلوقی خیر نیست، گفت: آیا تو نمی گفتی که عیسی پیغمبر و بنده صالح خداست، ما یقین داریم که عده ای او را پرستش کرده اند. آنگاه خدای عزوجل آیه «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...» را نازل کرد.

- احمد ۱ / ۳۱۷ ح ۲۹۲۱، طبرانی ۱۲۷۴۰، واحدی ۷۴۰ از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۷ / ۱۰۴ می گوید: «در این اسناد عاصم بن بهدله ثقه است، اما حفظ خوب ندارد و باقی راوی های احمد صحیح هستند» و آخر این «پس نازل شد...» سخن ابن عباس (رض) است. «تفسیر شوکانی» ۲۳۸۰ تخریج محقق.

وَقَالُوا أَلَّهِتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾
و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او (مسیح)؟ (اگر معبودان ما در دوزخند مسیح نیز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده!) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (ولجاج) برای تو نزدند، آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند. (۵۸)

«خَصِمُونَ»: جمع خصم، دشمن سر سخت.

در التسهیل آمده است: این مثال را جز به صورت جدل نزده اند. جدل یعنی اینکه انسان بخواهد طرف را مغلوب کند، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل. در حقیقت ابن زبیری و امثال او به خوبی می دانستند که حضرت عیسی مشمول فرموده ای: حَصَبُ جَهَنَّمَ نشده است. اما آنها قصد مغالطه داشتند، از این رو خدا آنها را به قومی مجادله گر توصیف کرده است. (التسهیل ۳۲/۴).

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

در حالیکه عیسی جز بنده ای نیست که بر او انعام کردیم و او را نمونه هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم. (۵۹)

امام فخر رازی گفته است: یعنی او را به صورت ضرب المثل در آوردیم و او را بدون پدر خلق کردیم. همانطور که آدم را خلق کردیم. (قرطبی ۱۰۵/۱۶). «أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ»: مراد نعمت نبوت است. «مَثَلًا»: نشانه‌ای از قدرت و عظمت خدا. چرا که تولدش از مادر، بدون پدر، آیتی از قدرت و نشانه بارزی از عظمت خداوند بود و بنی اسرائیل همچون مثل، آن را روایت می کردند. نمونه و الگوی عفت و پاکی و تقوا، و اسوه خداشناسی و یکتاپرستی.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ﴿٦٠﴾

و هر گاه بخواهیم به جای شما در زمین ملائکه ای قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند. (۶۰)

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و همانا او [عیسی] نشانه قیامت است، پس هرگز در (قیامت) شک نداشته باشید، و از من پیروی کنید، این راهی راست است. (۶۱)

احادیث وارده در باره فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت - که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می آید - متواتر میباشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرو می فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می آید در حالیکه دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می چکد و چون آن را بردارد، آب به

شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر این که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آنگاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش میرساند...».

وَلَا يَصُدُّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾

و شیطان شما را (از راه الله) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است. (۶۲).
وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٦٣﴾

و چون عیسی با معجزه‌های آشکار آمد، گفت: بدون شک برای شما حکمت آورده و آمده‌ام تا بعضی از امور را برای شما بیان و روشن کنم که در آنها اختلاف می‌ورزید، پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید. (۶۳)
ابن جوزی گفته است: از این جهت گفته است: «بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» و نگفته است تمام امور؛ زیرا پیامبران فقط امور دین را بیان می‌کنند نه امور دنیا را. (التسهیل ۳۲/۴).

امام طبری گفته است: یعنی امور دینی را نه امور دنیوی. (مختصر ۲۹۵/۳. ابن کثیر گفته است: نظر ابن جوزی نیکوست).
«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات، آیه‌های روشن.
«الْحِكْمَةِ»: نبوت، شریعت حکیمانه، برنامه راستین و عقائد درست (ملاحظه: آل عمران / ۴۸).

«بَعْضَ الَّذِي...»: احکام مورد اختلاف تورات. بخشهایی از اختلافات که در سرنوشت انسانها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثرند؛ نه اختلافات در اموری که سر نوشت ساز نیستند، همچون نظرات مختلفی که درباره منظومه شمسی و سایر کرات، و ماهیت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها است.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾

بی گمان خداوند پروردگار من است و پروردگار شماست، او را عبادت کنید که راه راست همین است. (۶۴)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾

از میان امت عیسی گروه هایی [درباره او و دینش] اختلاف کردند و بعضی او را خدا پنداشتند وای بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناک. (۶۵)
ملاحظه شده است که: آنده رفاقت ها و دوستی های که بر پایه و بنیاد تقوا استوار نباشد، اخیر الامر به دشمنی تبدیل می شود.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

آنها چه انتظاری می کشند؟ جز اینکه قیامت ناگهان و در حالیکه از آن بی خبرند به سراغ شان بیاید. (۶۶)

«بَغْتَةً»: ناگهانی

از فحوی آیه مبارکه معلوم می شود: که وقوع قیامت ناگهانی است و زمان وقوع آن بر کسی معلوم نیست.

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

دوستان درچنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگر باشند، مگر پرهیزگاران (۶۷)
ابن کثیر گفته است: هر نوع دوستی و محبت که برای خدا نباشد، در روز قیامت به عداوت مبدل می شود. جز آنکه به خاطر خدای عز و جل می باشد، که آن دوستی برای همیشه برقرار است و پایدار می ماند. (مختصر ۲۹۵/۳).
حضرت ابن عباس (رض) گفته است: دوستی به طور کلی در روز قیامت به دشمنی مبدل می شود، جز دوستی پرهیزگاران که به منظور شرافت و مشعوف کردن قلوب آنها، پایدار می ماند.

«اخلاء»: خُلّه (بضم خ): دوستی و مودت خالص خلیل دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت باهم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یک دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقوای پیشه‌گان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنانکه در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی يوم القيامة بينهما، یقول: هذا الذي أحبته فی». «اگر دو شخص در راه رضای خداوند متعال باهم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی گمان الله تعالی روز قیامت آن دو را باهم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست میداشتی». در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دوستی‌هایی که اساس و بنیاد آن به تقوا استوار نباشد، اخیرالامر به دشمنی تبدیل می‌شود.

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که باهم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول الله صلی الله علیه وسلم همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول الله نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

(مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سورة زخرف) نوشته عبدالرؤوف مخلص هروی تأریخ، چاپ (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾

ای بندگان من! امروز بر شما هیچ ترسی و شماغمگین نخواهید شد. (۶۸)
برای گروه پرهیزگاران نیکوکار که به خاطر رضای الله با هم دوستی دارند گفته می شود: از عذابم نترسید و به خاطر چیزهایی که از زندگی دنیا از دست تان رفته اندوهگین م باشید؛ یعنی که از آینده خوفی ندارند و بر گذشته ها اندوه و تأسفی متوجه شان نمی باشد.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و همیشه تسلیم حق بودند. (۶۹)

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

شما و همسران تان به بهشت در آئید در حالیکه شادمان و مسرورید. (۷۰)

«تُحْبَرُونَ»: غرق شادمانی می گردید.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾

بر ایشان ظرفها و جام های طلایی چرخانده می شود و هر چه دل بخواهد و هر چه چشم از آن لذت ببرد در بهشت موجود است و شما در آن جاودانه هستید. (۷۱)

ابو سعود گفته است: این است نعمت فراوان شادی و سرور کامل؛ زیرا هر نعمت ناپایدار موجب ترس و هراس می شود. (ابو سعود ۵/۴۹).

«بِصِحَافٍ»: جمع صحفه، کاسه، ظرف.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾

این همان جنتی است که شما وارث آن میشوید به خاطر اعمالی که انجام میدادید. (۷۲)

ابن کثیر گفته است: یعنی اعمال صالح شما سبب شده است که مشمول رحمت خدا شوید؛ زیرا هیچ کس به سبب عملش وارد بهشت نمی شود، بلکه به سبب رحمت و فضل خدا بدان نایل می آید، اما درجات آن بر مبنای اعمال صالح است. (مختصر ۲۹۶/۳).

در حدیث آمده است: هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد. کافر منزل مؤمن را در آتش به ارث می برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت به ارث می برد. و این مفهوم گفته ی خدا می باشد که فرموده است: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (حدیث از ابن ابی حاتم است).

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

برای شما در آنجا میوه های بسیار هست که از آنها می خورید. (۷۳)

در حدیث است: «در بهشت انسان میوه ای را نمی خورد مگر اینکه در جای آن دیگری می روید» (ابو سعود ۵/۴۹).

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾

بی تردید گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانه اند. (۷۴)

صاوی گفته است: منظور از مجرمین کفار است؛ زیرا ذکر آنان در مقابل ذکر مؤمنان آمده است. (صاوی ۴/۵۴).

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

[عذاب] از آنان تخفیف نمیاید و آنها در آنجا ناامید شده و خاموش هستند. (۷۵)

«لَا يُفْتَرُ»: کاسته نمی گردد و سبک نمی شود. تخفیف داده نمی شود.

«مُبْلِسُونَ»: ناامیدشدگان. اندوه گینان. خاموشان از فرط اندوه و از شدت گرفتاری (ملاحظه شود: انعام / ۴۴، مؤمنون / ۷۷، روم / ۱۲ و ۴۹).

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾

و ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان خود ظالم بودند (۷۶).

وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ ﴿٧٧﴾

و فریاد می کشند: ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. می گویند: شما در اینجا ماندنی هستید! (۷۷)

«مَالِكُ»: نام فرشته ای است که رئیس و مسئول فرشتگان دوزخ است.

«ما کتون»: درنگ کنندگان. توقف کنندگان.

با تأسف باید گفت که رزوگاری برخی از انسانها در نهایت به لحظاتی میرسد که از مأمور و مسئول دوزخ محتاج به استمداد کمک می شود، و صدا میزند: «یا مَالِكُ» ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. دیده می شود که آرزو و خواهش دوزخیان مرگ و نابودی است. الهی ما را از این روزگار و لحظات دشوار نگاه داری.

«مالک»، نام محافظ و مسئول دوزخ و «رضوان» نام مسئول و محافظ بهشت است. محققان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ میباشد چنانکه دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند متعال، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه گونه صلاح و فلاح میباشد.

مالک دوزخ «پاسخ می دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست. و دوزخیان در عذاب دردناکی ماندگار می باشند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٨﴾

قطعا حقيقت را براي تان آورديم ليكن بيشتر شما حقيقت را خوش نداشتيد. (٧٨)

أَمْ أَمْرًا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾

بلکه آنها تصميم محکم بر توطئه گرفتند ما نيز اراده محکمی (درباره آنها) داريم. (٧٩)

مقاتل گفته است: در مورد تدبير حيله به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در دارالندوه نازل شده است. (قرطبي ١١٨/١٦)

«أَمْرُؤُا»: عزم را جزم کردند، تصميم محکمی گرفتند.

«أَمْرًا»: مراد حيله و نيرنگ و توطئه قتل پيغمبر اسلام است.

«مُبْرِمُونَ»: تصميم گيرندگان، عزم را جزم کنندگان.

ابو الحسن مقاتل بن سليمان بن بشير مفسر ومحدث مشهور قرن دوم هجري در بيان شأن نزول آيه کریمه می گوید: اين آيه درباره توطئه ای که سران قریش عليه جان رسول اکرم صلى الله عليه وسلم در دارالندوه پلان نموده بودند، نازل شد.

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

آيا شايد گمان کنند که ما راز و رازگویی شان را نمیشنويم؟ بلی (میشنويم)، و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند. (٨٠)

آيا کافران گمان میکنند که خداوند امور پنهانی ضمائر و سخنانی را که با همدیگر به گونه راز مطرح میکنند نمیشنود؟ چنین نمی باشد؛ زیرا حق تعالی می شنود و می داند، به همه امور آگاه است و هیچ امر پوشیده یی از او پنهان نمی باشد، بلکه فرشتگان بزرگوار که فرستادگان الله تعالی هستند، سخنان و اعمال آنان را می نویسند تا از جانب حق تعالی در روز قیامت مورد محاسبه قرار گیرند.

شأن نزول آیه ۸۰:

۹۴۷- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سه نفر بین کعبه و پرده های آن قرار داشتند. دو نفر قریشی و یکی ثقفی و یا دو نفر ثقفی و یکی قریشی بود. یکی از آن میان گفت: آیا فکر می کنید که خدا سخنان ما را می شنود؟ دیگری گفت: اگر آشکار سخن گفتید می شنود و اگر پنهان گپ بزنید نمی شنود. پس خدای بزرگ آیه «أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» را نازل کرد. (طبری ۳۱۰۰۲ و این مرسل و ضعیف است.).

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾

بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی میبود، من اولین عبادت کنندگانم. (۸۱) «الْعَابِدِينَ»: پرستندگان، عبادت کنندگان.

قرطبی گفته است: این همانند آن است که به طرف می گویی: اگر آنچه را که گفתי به دلیل ثابت شود، من اولین فردی خواهم بود که به آن ایمان می آورم، که در واقع مبالغه در بعید بودن، و داشتن نرمش در سخن گفتن است. (قرطبی ۱۱۹/۱۶)

و طبری گفته است: عبارت است از ملاطفت در خطاب. و بیضاوی گفته است: از این کلام وجود فرزند برای خدا و پرستش پیامبر برای آن لازم نمی آید، بلکه منظور نفی هر دوی آنها به بلیغ ترین وجه است. و انکار کردن فرزند از جانب او برای عناد و ریا نیست، بلکه منظور این است که چنانچه برای خدا فرزندی بود، او اولین فردی می بود که به آن اعتراف کند؛ زیرا پیامبر در مورد خدا آگاهتر است و می داند چه امری برای او درست و چه امری درست نیست. (در مورد معنی آیه گفته ی نیک و درست همین است. و بنا به قول ضعیفی «ان» به معنی ما می باشد؛ یعنی خدا دارای فرزند نیست، و سخن در این باره به اتمام می رسد. سپس گفته است: فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ و این قولی است ضعیف.)

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

پاک و منزّه است پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش، از آنچه [درباره او] توصیف میکنند. (۸۲)

یعنی از داشتن همسر، فرزندی، شریک و دیگر اوصاف باطلی که کافران او را بدان توصیف می کنند منزّه است و نامهای مقدس دارد.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾

پس آنان را به حال خودشان رها کن تا در یاهه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می شوند ملاقات کنند. (و نتیجه کار خود را ببینند). (۸۳)

«يَخُوضُوا»: فرو روند، سرگرم یاهه و بیان اباطیل شوند.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

و او ذاتی است که در آسمان معبود است و در زمین (نیز) معبود می باشد و او حکیم و علیم است. (۸۴)

در التسهیل آمده است: یعنی معبود ساکنان آسمان و زمین است. (التسهیل ۳۳/۴)

و ابن کثیر گفته است: یعنی خدای ساکنان آسمان و زمین است که ساکنان آن دو او را پرستش می کنند و در پیشگاه با عظمتش سر فروتنی و ذلت فرو می نهند. (مختصر ۲۹۸/۳)

«إِلَهٌ»: معبود.

«الْحَكِيمُ»: کسی که تمام کارهایش از روی حساب و حکمت است.

«الْعَلِيمُ»: کسی که از همه چیز آگاه و باخبر است.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾

و خجسته است کسی که پادشاهی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن اوست و علم قیامت مخصوص اوست و به سوی او برگردانیده میشوید. (۸۵).

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

و کسانی را که به جای خدا می پرستند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی که شهادت به حق داده باشند و به خوبی آگاهند. (۸۶)
«يَدْعُونَ»: به فریاد می خوانند، می پرستند.

«الْحَقُّ»: وحدانیت خداوند متعال عدل، انصاف، راست و درست.
«وَهُمْ يَعْلَمُونَ»: درحالیکه می دانند، یعنی گواهی و شهادتشان از روی علم و آگاهی بوده، یا این که میدانند اگر خدا بدیشان اجازه دهد، شفاعت میکنند، و میدانند برای چه کسی یا کسانی شفاعت کنند. ذکر (شَهِدَ) به صورت مفرد، و (يَعْلَمُونَ) به صورت جمع، با توجه به لفظ و معنی (مَنْ) است.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾
و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده ؟ مسلما خواهند گفت الله! پس چگونه [از حقیقت] باز گردانیده می شوند! (۸۷)
«أَنَّى»: چگونه؟

«يُؤْفَكُونَ»: باز گردانده می شوند، از حق منحرف و به سوی چیزهای دیگری رهنمود می شوند.

وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾
آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: پروردگارا! بدون شک اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند. (۸۸)

حضرت قتاده گفته است: این گفته‌ای پیامبرتان می باشد که از دست قومش به خدای عز و جل شکایت می برد. (مختصر ۲۹۸/۳).
«وَقِيلَ»: گفته و سخن.

خواننده محترم!

پیامبران همیشه در برابر اشخاص لجوج به الله پناه می بردند، و می گفتند: «يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ» بناءً مبلغان دینی در کار زار تبلیغی و تنویری و کار دعوت خویش نباید از لجاجت اشخاص لجوج خسته و نا امید و مایوس شوند، در ضمن توقع پذیرش حق را از جانب همه مردم هم نداشته باشند. لجاجت در لغت، به معنی پا فشاری در انجام کاری که، مخالف میل طرف مقابل باشد، و در اصطلاح، به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد و دشمنی که، از انجام آن نهی شده، گفته میشود.

یکی از پلیدترین صفاتی که در قرآن از آن به صراحت یا به صورت مفهومی یاد شده و مورد سرزنش قرار گرفته، لجاجت و اصرار ورزیدن بر سخنان و عقاید باطل است که، در نتیجه به تکذیب انبیاء، کتب آسمانی، و حتی منجر به قتل انبیای الهی گردیده است.

یکی از عواملی که برای لجاجت متصور است، همانا تقلید بی چون و چرا از عقاید دیگران است؛ چرا که، گاهی با استناد به آن حکم عقل را سرکوب کرده و جلوی واضح ترین برهان ها و معجزات ایستادگی میکنند، قرآن عظیم الشأن اینگونه تقلید اشخاص لجوج را مردود شماریده و میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (آیه ۱۰۴، سورة مائده) (و چون به آنها گفته شود که به آنچه الله نازل کرده و به سوی پیغمبر

بیایید، میگویند: آن رسم و رواجی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است، اگرچه پدران شان چیزی را نمی دانستند و به حق هدایت شده نبوده‌اند).

زمانیکه کفار به سوی کتاب الله و رسول او دعوت میشدند، به دلیل تقلید بی قید و شرط از آداب نیاکان خویش، در قابل این دعوت ایستادگی کرده و از پذیرش آن خود داری می کردند.

عامل دیگر لجاجت همانا تکبر و استکبار است، مستکبر به کسی گفته میشود که بخواهد با ترک پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه داده و خود را بزرگتر از آن بداند که حق را بپذیرد.

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

اکنون که چنین است از آنها روی برگردان و بگو سلام، (وداع با شما)، اما به زودی خواهند دانست! (که چه سرنوشتی دارند!). (۸۹)

در فرهنگ عرب، دو موقع سلام می کنند؛ یکی هنگام ورود و ملاقات و دیگری هنگام خروج و خداحافظی. چنانکه در پایان هر نماز میگوییم: «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته». مراد از سلام در این آیه نیز سلام خدا حافظی و متارکه است.

صاوی گفته است: به معنی دوری جستن و تبری کردن از آنها می باشد. و در آیه مشروعیّت سلام بر کفار مقرر نیست. (حاشیه صاوی ۴/۵۶).

و قتاده گفته است: به او امر شد از آنان صرف نظر کند. و بعدا به او امر شد که با آنها بجنگد، در نتیجه صرف نظر کردن با آیهی شمشیر منسوخ گشت. (تفسیر قرطبی ۱۲۴/۱۶)

خواننده محترم!

در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! گذشت را در پیش گیر، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و با سلام و ترک

انتقام با آنان روبرو شو. این روش ابرار نیکوکار با نادانان و جاهلان است؛ زیرا ابرار نیکوکار با کافران به بدی مقابله نمی کنند و مانند آنان کارهای جاهلانه را انجام نمی دهند. در نهایت کافران خواهند دانست که روز قیامت چگونه عذابی در انتظارشان است.

وظیفه مسلمانان است که حتی با مشرکان، هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، دین اسلام اساساً دین صلح و دین همزیستی مسالمت آمیز است، و پیروان خویش را به همزیستی مسالمت آمیز اجتماعی دعوت می نماید، و هدایت می فرماید: مشرکان لجوج را به حال خویش رها کنید و با آنان منازعه نکنید.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الدخان

جزء ۲۵

سورة دخان در مکه مکرمه نازل شده، دارای پنجاه و نه آیه و سه رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره را بخاطر «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن به قحطی و خشک سالی ای تهدید میشوند که وضع و حالت شخص گرسنه را چنان برهم میزند که؛ از شدت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می بیند. همچنین این سوره، متضمن تهدید نسلهای بعدی به ظهوردودی در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه‌های قیامت میباشد.

ابن جریر از ابو مالک اشعری روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من شما را از سه چیز می ترسانم یکی دخان (دود) که برای مؤمنان نوعی زکام پدید می آورد، و در تمام بدن کافر داخل میشود تا جایی که هر مسمع. و مشام او بیرون می آید، و دوم دابه (دابة الارض) که نوعی حیوان عجیب از زمین بیرون می آید و سوم دجال، این روایت را ابن کثیر نقل کرده و فرمود: «هذا اسناد جيد».

محتوای سوره:

طوریکه یاد آور شدیم سورة دخان در مکه نازل شده و اهداف اولی و اساسی سوره‌های مکی را که مستحکم کردن عقیده و تثبیت پایه‌های ایمان، توحید، رسالت، و زنده شدن بعد از مرگ مورد بحث قرار میدهد.

- آغاز سوره از حروف مقطعه (حم) و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می کند. قرآن عظیم الشان که به ذات خود معجزه ابدی، و ماندگار بر روی زمین است، در شبی پربرکت و بالاتر از تمام شب های عمر یعنی «شب قدر» نازل گردیده است.

سورة «الدخان» مبحث را در مورد موضع گیری مشرکان در مقابل قرآن مورد بحث گرفته است.

- بخش مهمی این سوره از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن می گوید.

- در بخش دیگری این سوره برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، نابودی و هلاکتشان، بحث می کند.

- مسأله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پادشاهای جالب و روحپرور پرهیزگاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهند. - همچنان در این سوره در مورد هدف خلق، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین اشاره بعمل آورده است.

- سرانجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان میدهد.

و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از دخان مبین به میان آمده این سوره به عنوان سورة دخان نام گرفته است.

هدف کلی سورة دخان:

هدف و غرض کلی این سوره را میتوان در یک کلمه خلاصه نمود، و آن این است که می خواهد کسانی را که درباره کتاب الله (قرآن عظیم الشأن) شک دارند از عذاب دنیا و عذاب آخرت انذار کند. و این غرض را در این سیاق بیان می کند که: قرآن کتابی است روشن که از جانب الله تعالی نازل شده بر کسی که او به سوی مردم گسیل داشته، تا انذار شان کند. و به این منظور نازل کرده تا رحمتی از او به بندگانش باشد. و در بهترین شب نازل کرده، شب قدر که در آن شب هر امری بطور خلل ناپذیری تقدیر میشود.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الدخان:

درمورد تعداد آیات سورة دخان علماء نظریات مختلفی را ارایه داشته اند؛ مطابق قرائت اهل کوفه تعداد آیات آن پنجاه و نه میباشد. بنابر قرائت اهل بصره تعداد آیات این سوره پنجاه و هفت آیه میباشد. بنابر قرائت دیگر قراء، پنجاه و شش آیه است. اختلاف آیات در چهار مورد است:

۱- «حم» از نظر اهالی کوفه

۲- «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ» (آیه ۳۴) از نظر کوفی

۳- «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ» (آیه ۴۳) از نظر عراقی، شامی و مدنی اول.

۴- «فِي الْبُطُونِ» از نظر عراقی، مکی و مدنی اخیر.

باین ترتیب مینیم که اختلاف در مورد مسایل بنیادی نیست. الله تعالی در ثقه بودن دقیق بودن قرآن کریم خود تضمین داد. تفاوت در مسایل فرعی و طریق حساب است.

تعداد کلمات سوره:

این سوره دارای سیصد و چهل و شش کلمه بوده. و تعداد حروف این سوره دارای هزار و چهارصد و هشتاد و یک حرف می باشد. (لازم به تذکر است که: اقوال در تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند.)

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط سوره دخان با سوره قبله:

خداوند متعال سوره زخرف را به وعده های عذاب و تهدید ها ختم کرد و سوره دخان را نیز با وعده های عذاب و هشدارهای الهی جلّ جلاله شروع کرده است.

تلاوت سوره دخان در شب جمعه:

تعدادی از مسلمانان بدین عقیده و باور اند که تلاوت سوره دخان در شب قدر سنت می باشد، غرض معلومات باید به عرض رسانید که؛ هیچ گونه روایت صحیحی در فضل قرائت سوره دخان وارد نشده است و تمام روایاتی که در مورد و یا فضیلت سوره دخان وارد شده یا این روایات موضوع هستند و یا ضعیف، من جمله روایتی که میگوید: «من قرأ الدخان ليلة الجمعة أصبح مغفورا له» (روایت ترمذی)، یعنی: (هر کسی که شب جمعه سوره دخان را بخواند صبح نمیکند مگر اینکه گناهایش آمرزیده باشد). این روایت موضوعی است و ابن الجوزی آنرا در کتاب موضوعات ذکر کرده است، بنابر این نباید به روایات ضعیف و یا موضوع متکی شد، ولی در مورد فضائل اعمال اگر روایات ضعیفی وارد شده باشد و کسی آنها را عملی کند در مورد ممانعتی وجود ندارد و جایز می باشد.

ترجمه و تفسیر سورة الدخان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿١﴾

حا، میم؛ (مفهوم این دو حرف به الله معلوم است، از جمله از حروف مقطعه اند). (۱)

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

قسم به این کتاب آشکارا، و بیانگر (حق و باطل که دارای معانی واضح و الفاظ فصیح است، احکام مفصل دارد و در وعده و وعید خود صادق است). (۲)

مبین (آشکار) از جمله یکی از صفات قرآن عظیم الشان میباشد، والله تعالی با این توصیف می خواهد هر چه بیشتر کتاب خود را به مردم معرفی نماید و یکی دیگر از امتیازاتش را نسبت به دیگر کتاب های آسمانی روشن نماید؛ زیرا هدایت ها و دستورات هیچ کتابی همانند قرآن آشکار و مبین نیست.

قرآن مجید و یا قرآن کریم:

خود قرآن صفات متعددی برای خود بیان داشته است، از جمله:

- در قرآن مجید صفات متعددی بخود بیان داشته است که برخی از این صفات عبارتند از:

- «وَالْقُرْآنُ الْمَجِيدُ» [ق/۱] (با شکوه)

- «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» [واقعہ/۷۷] (کریم به معنی ارجمند)

- «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» [فصلت/ ۴۱] (عزیز به معنی قوی و محکم)
- «وَ الْقُرْءَانَ الْحَكِيمَ» [یس/ ۲] (حکیم به معنی حکمت آموز)
- «وَ الْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ» [حجر/ ۸۷] (عظیم به معنی بزرگ)
- «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» [فصلت/ ۴۱] (عزیز به معنی قوی و محکم)
- «وَ هَٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» [انبیاء/ ۵۰] (مبارک به معنی خجسته)
- «وَ قُرْءَانٍ مُّبِينٍ» [حجر/ ۱] (مبین به معنی روشن گر)
- «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا» [یوسف/ ۲] (عربی به معنی زبان روشن، گویا و فصیح)
- «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» [زمر/ ۲۸] (غیر ذی عوج به معنی هیچ کجی.)
- «الْقُرْءَانَ ذِي الذِّكْرِ» [ص/ ۱] (ذی الذکر به معنی پراندرز)
- «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» [فصلت/ ۴] (بشیر به معنی بشارت گر و نذیر به معنای هشدار دهنده.)

- «فَیْمًا» [کهف/ ۲] (قیم به معنی راست و درست)

ولی در میان این همه صفات که برای قرآن عظیم الشأن آمده اند، دو وصف بی نهایت مشهور می باشد که همانا؛ «کریم» و «مجید» می باشد.

«کریم» از ماده کرم (بر وزن فرس) است و کرامت بمعنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است. پس کریم بمعنی سخی است همچنین بمعنی نفیس و عزیز نیز است و هر چیزیکه در نوع خود شریف است با کرم توصیف میشود. و قرآن کریم: یعنی قرآن شریف، محترم و گرانقدر.

مفسرین در صفت کریم می نویسند که:

- قرآن کریم بیانگر آن است که قرآن عزیز و گرامی است، چون سخن الله است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده است.
- برخی از مفسرین گفته اند کریم است، چون عطاء و بخشش آن زیاد است.

قرآن به صفت کریم نامیده شده، چون دلایلی را که به حق میرساند، به خوبی ارائه کرده است.

- برخی گفته‌اند: کریم اسم جامع و شامل است برای هر چیز که مورد ستایش قرار می‌گیرد و قرآن به خاطر پدیده‌های مورد ستایشی که در آن قرار دارد (مانند هدایت و نور و بیان و حکمت) کریم نامیده شد.

«مجید» از ماده «مجد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است، و این معنی در باره قرآن کاملاً صادق می‌باشد، چرا که محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، و هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و وسنن.

صفت مجید بیانگر یکی دیگر از خصوصیات کلام الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است، و آن اینکه این کتاب مجد و عظمتی به انسان می‌بخشد که هیچ کتابی دیگری بخشیده نمی‌تواند، زیرا کلام الهی است که بالاتر از او چیزی نیست؛ نیز کتابی است که باطل در آن راه ندارد و دست تحریف بدان نرسیده، همچنین زیاده و کاستی در آن راه نیافته است (اخذ شده از: تفسیر ثعلبی، جلد ۹، صفحه ۲۱۹) نوشته: از ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی نیشابوری مشهور ترین مفسر، محدث و زبان‌شناس سده چهارم و پنجم هجری قمری).

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ﴿٣﴾

که ما آنرا در شبی پُربرکت نازل کردیم، ما همواره انداز کننده بوده ایم. (۳)
«مُبَارَكَةٌ»: پُرخیر و برکت.

«لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»: یعنی قرآن را در شبی با فضیلت و کرم، یعنی شب قدر و در ماه مبارک رمضان نازل کردیم. هدف از آن شب قدر است که آغاز نزول

وحی در آن بوده است. قرآن عظیم الشأن در آن شب از لوح محفوظ از آسمان هفتم به آسمان دنیا نازل شد. ویا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت العزة» نازل شده است.

«لَوْحٌ مَّحْفُوظٌ»

کیفیت و چگونگی لوح محفوظ معلوم و مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و «لَوْحٌ مَّحْفُوظٌ» لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می باشد.

خداوند متعال در سوره ی بروج میفرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی)

بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخُلِقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید». بخاری (۳۱۹۱).

«بیت العزة»:

کیفیت «بیت العزة» آن مشخص نیست، فقط می دانیم که در آسمان اول یا همان آسمان دنیا قرار گرفته است، و مشهور است که خداوند تبارک و تعالی

در شب قدر قرآن را به بیت العزّه نازل فرمود و سپس در طول بیست و سه سال از بیت العزّه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد. چنانکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «فصل القرآن من الذکر، فوضع فی بیت العزّه فی السماء الدنیا، فجعل جبریل علیه السلام ينزله علی النبی صلی الله علیه وسلم، ویرتله ترتیلاً» مستدرک حاکم (۲۸۳۵).

یعنی: قرآن از لوح محفوظ جدا گشت و در بیت العزّه که در آسمان دنیاست قرار گرفت، و سپس جبریل علیه السلام آنرا (به مرور) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد و آیات آنرا برایش بصورت ترتیل تلاوت کرد.

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابه الدوسي (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۶۸۰-۷۳۶ م) میفرماید: قرآن تماماً در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزّه» که در آسمان دنیاست نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست و سه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرود آورد. (تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، آیه ۳ از سوره ی دخان).

ابن جزى (محمد بن أحمد بن عبد الله بن يحيى بن يوسف بن عبد الرحمن بن جَزَى الكلبي الغرناطي) (متولد سال ۶۹۳ هجری موافق به ۸ مارچ سال ۱۲۹۴ میلادی وفات ۷۴۱ هجری، موافق اواخر اکتوبر، سال ۱۳۴۰ میلادی) مؤرخ، فقیه و خطیب مشهور جهان اسلام می نویسد: کیفیت نزول قرآن در شب قدر چنین است: در آن شب آن را به آسمان دنیا نازل کرد و بعداً جبرئیل آن را کم کم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد. بناءً به قول ضعیفی ابتدای نزولش را در شب قدر شروع کرد. (التسهیل ۳۴/۴).

امام قرطبی گفته است: از این رو شب قدر را شب به برکت توصیف کرده است که در آن شب خیر و برکت و ثواب را بر بندگان نازل می کند.

نزول همه کتب آسمانی در رمضان:

حدیثی را که حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تاریخ سوم رمضان، تورات به تاریخ ششم، انجیل به تاریخ سیزدهم و زبور به تاریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تاریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، پیامبر اسلام، نازل شده است.

مسئله ی نزول قرآن بصورت تدریجی:

قرآن در لوح محفوظ ثبت شده است و سپس بصورت یکجا در شب قدر که در ماه مبارک رمضان است بر بیت العزة در آسمان دنیا نازل گشت و سپس در طی مدت بیست سه سال و به مرور بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج ۲۰-۲۱) یعنی: (این آیات، سحر و دروغ نیست) بلکه قرآن با عظمت است... که در لوح محفوظ جای دارد!

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان ۳) یعنی: که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره اندازکننده بوده ایم! اکثر علما می گویند قرآن دارای دو نزول است:

الف: یک نزول در شب قدر انجام گرفته و قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است.

ب: و نزول دوم که بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات بوده از آسمان دنیا به زمین و بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل گشته است.

که این امر از مضمون حدیث ابن عباس رضی الله عنه برداشت می شود که طبرانی در معجم خویش روایت کرده است.

خلاصه اینکه؛ نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان می باشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد (نه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) ولی نزول آن از آسمان دنیا (بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) بصورت تدریجی بود که برحسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید.

چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟

شب خصوصیت های بخصوصی منفرد به خود را دارد که: «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» (آیه: ۹۶ سورة انعام) شب را برای این که شما آرام بگیرید و مورد آرامش و سکون قرار گیرید. شب یعنی سکوت و سکون و خلوتی برای رو آوردن به معبود یگانه. چشم انداز دیگر قرآن نسبت به شب، تاریکی است. ظلمتی که باید از آن عبور نمود و به سَمَتِ صُبح رهایی و روشنایی رفت. با آنکه بعد از آن شب، بارها در روز، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در سفر یا حضر بودند، یا در اثنای جنگ، بر ایشان وحی نازل می شد. ظاهراً آنچه در شب قدر اتفاق افتاد، بعد از سال ها شب زنده داری های طولانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است. بعد از آن نیز بارها به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان داده شده تا قسمتی از شب را بیدار بماند: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» پاره ای از شب را شب زنده داری کن، نَافِلَةً لَّكَ، به منزله کاری داوطلبانه و به نفع خود، عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. باشد تا بر انگيخته شوی و به مقام ستوده ای صعود کنی. یعنی روح و روانت ساخته شود و رُشد کنی. پیامبر صلی الله علیه وسلم تا دو ثلث شب یا نیمی از شب را بیدار می بودند. برای ما هم این فرصتی است که باید غنیمت بشمریم.

به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب شده که: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (آیه ۵ سوره مزمل) ما به زودی گفتار سنگینی بر تو القاء خواهیم کرد؛ پس پاره‌ای از شب را برخیز، دو ثلث شب یا نیم شب را، کمتر یا بیشتر، و به خدای خود روی کن.

در سورة «مُزْمَل» و «مُدَّثِّر» آمده است که یکی از راه‌های آمادگی دریافت الهامات ربّانی تمرکزهای خاص شبانه است. از همین جاء است که فرو آمدن نخستین وحی، عمدتاً در شب به دنبال تمرکزهای فوق العاده پیامبر صلی الله علیه وسلم رُخ داده است.

بر همگان روشن است که دو چیز عامل رُشد و تعالی انسان است. یکی امکانات بیرونی، دیگری هم استعداد خود انسان. مفسرین کوشیده اند روح را جبرئیل تفسیر نموده، آنرا از فرشتگان متمایز سازند و اگر فرشتگان را که اسباب هدایت الهی برای بشر اند در این شب بدانیم آیا لازمه و مکمل آن بکار بردن استعداد درونی که خداوند متعال از روح خود در ما دمیده است: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي نیست؟ همان استعداد خاصی که در ما (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) نهاده شده. ما انسان را در عالی ترین «تقویم»، یعنی استعداد بالا آمدن و قیام آفریدیم. هیچ موجودی جز انسان نمی تواند رشد و تعالی پیدا کند. قرآن کریم درباره حضرت عیسی (ع) میگوید: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (سوره بقره آیه ۸۷) ما او را با نیروی مقدسی نیرومند ساختیم.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (آیه ۵ سوره قدر) (آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.

این «سلام» در واقع همان «سلامت» است. میدانیم که قرآن بهشت را «دارالسلام» گفته است.

اسم دین ما هم «اسلام» است که با «سلام» و «تسلیم» از یک ریشه است. «اسلام» یعنی خودت را به سلامت برسانی؛ با اسلام است که انسان روح خود را با سلامت و «سلم» و آشتی آشنا میسازد. یا: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ». (آیه ۴۶ سوره حجر) (به آنان خطاب می شود:) با سلامت و امنیتی به باغها وارد شوید. سراسر قرآن همه سخن از سلم و سلامت است. می گوید پیامبران آمده اند تا شما را به وادی سلامت «دار السلام» رهنمای نماید. پس، در شب قدر تا مطلع فجر، هیچ ناسالم و خطاء و اشتباهی امکان وقوع ندارد. تا طلوع فجر همه سراسر سلم و سلامت است.

از این فرصت بی نظیر فیض ببرید.

فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾

در آن (شب مبارک) هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد. (۴) یعنی در شب قدر انجام هر امر حکم شده ثابتی، از جمله؛ مدت عمرها و رزق و روزی بندگان و همچنان حوادثی که در همان سال به وقوع می پیوندد در لوح محفوظ مُقَدَّر میشود؛ بدون اینکه در آن تغییر و تبدیلی صورت گیرد. (تفصیل در تفسیر مسیر، از عایض بن عبد الله القرنی).

ابن عباس (رض) فرموده اند: یعنی امور دنیا را از قبیل حیات و مرگ و روزی تا سال بعد مشخص می کند.

سایر مفسرین گفته اند: یعنی الله متعال در شب قدر ماجرای آن سال از جمله روزی و اجل بندگان و تمام امور خیر، شر، نیک و بد آنان را از لوح محفوظ پاک می کند. «شب قدر» شبی است طوریکه یاد آور شدیم در آن شب؛ قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین

میگردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که به معنی پاس داشتن یک شب تا صبح است.

«يُفَرِّقُ»: جدا می شود و بیان می گردد.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

امری است از سوی ما، بی گمان ما فرستنده بودیم. (۵)

از فحوی آیه مبارکه چنین استنباط می شود که: این امر مُحکم و حکم نافذ به اساس فرمان است که از جانب حق تعالی صادر شده است. بنابر این هر چیزی به قضا و قدر الله تعالی صورت می گیرد و آنچه را به سوی پیامبران وحی می فرستد، به اذن و علم الهی انجام می یابد. یقیناً الله تعالی پیامبران را به سوی مردم به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده می فرستد. (تفصیل در تفسیر مسیر، مؤلف: عایض بن عبد الله القرنی).

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾

رحمتی است از سوی پروردگارت، که او شنوای داناست (۶)

(نزول کتاب و فرستادن انبیاء) از طرف پروردگار رحمت بزرگی برای بندگانی است که به سوی شان فرستاده می شوند؛ زیرا پیامبران علیهم الصلوٰه مردم را به استوارترین راه رهبری می کنند و ایشان را از گناهان و معاصی تزکیه می نمایند. هدف از نزول کتاب، همراه با پیامبر هشدار دهنده، تربیت و رحمت است. خداوند متعال سر چشمه رحمت است، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، هم پیامبر مایه رحمت است، «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (سورة انبیاء: ۱۰۷) و هم قرآن، کتاب رحمت است. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»

در عظمت قرآن عظیم الشأن همین قدر باید گفت که: این کتاب در شب مبارک قدر نازل شده است. «فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ» کتابی است روشنگر و برای هشدار.

«الْمُؤْمِنِينَ» رحمتی است از طرف خداوند. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین هستید. (۷)
شما ای اهل مکه (یقین دارید) به آن که او تعالی پروردگار آسمانها و زمین
است پس وی را به یگانگی عبادت کنید و به او چیزی را شریک نیاورید.
همچنان یقین داشته باشید به این که محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده الله
تعالی است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

هیچ معبودی جز او نیست، زنده میکند و میمیراند، پروردگار شما و پروردگار
پدران پیشین شماست. (۸)

بنابراین تنها ذات الله تعالی مستحق عبادت می باشد و واجب است عبادت
برای او خالص ساخته شود، از پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم پیروی
صورت گیرد و از کتابش یعنی قرآن عظیم الشأن هدایت خواسته شود.
امام فخر رازی گفته است: منظور از این آیه این است که وقتی نازل کننده و
فرستنده به چنین جلال و عظمتی موصوف باشد، نازل شده و فرستاده شده -
که قرآن باشد - در غایت شرف و رفعت قرار دارد. (تفسیر کبیر ۲۴۱/۲۷).

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

ولی نه آنها در شک عمیق (با حقایق) بازی می کنند. (۹)
ولی آنان (کفار و مشرکین) با غفلت به محبت دنیا مصروف اند، در شهوات
مشغول می باشند و نمی دانند که چه چیزی در انتظار آنان است.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾

پس به انتظار روزی باش که آسمان دودی آشکار پدید آورد. (۱۰)

«ارتقب»: منتظر باش.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم از قریش زیاد اذیت و آزار دیدند، دست دعا به درگاه الهی بلند کرد و گفت: «بار خدایا! عذابت را بر قوم «مضر» تشدید فرما، و سالهایی مانند سال های یوسف بر آنان مقرر فرما».

آنگاه با تنگی معیشت و قحطی مواجه شدند، تا جایی که مردار را خوردند، و دود آن طور شدید شد که انسان با برادر خود صحبت می کرد و صدایش را میشنید اما از بس که دود شدید و غلیظ در بین آسمان و زمین پخش و منتشر شده بود، او را نمی دید.

ابن مسعود (رض) گفته است: پنج علامت از علامت های قیامت تاکنون به تحقق پیوسته اند: «الدخان، الروم، القمر، البطشه، و الزام». (البحر ۸/۳۴). ابن عباس (رض) گفته است: دخان هنوز متحقق نشده است بلکه از علائم قیامت است. و کمی قبل از قیامت می آید، به مؤمن مانند زکام اصابت میکند. اما سر کافران و منافقان را داغ می کند و آن را می پزد. تا جایی که سر هر یک از آنها بسان کله پاچه پخته می شود، و مانند مست می دود و تلوتلو می خورد. در حالیکه دود سینه اش را پر می کند و از بینی و دو گوش و عقبش بیرون می آید. (گفته ی ابن مسعود روشن تر است و ابو سعود آن را برگرفته و گفته است: سیاق نظم قرآن کریم چنان مقتضی است. و ابن کثیر هر دو نظر را ادا کرده و سپس رأی ابن عباس را ترجیح داده و گفته است: در آنچه که آورده است دلایل قانع کننده مقرر است وانگهی دخان جزو علایم منتظره می باشد و ظاهر قرآن نیز همین مطلب را تأیید می کند. ابن کثیر ۱۳/۳۰۰).

خواننده محترم!

طوریکه یاد آور شدیم علایم و نشانه‌های قیامت با هم متفاوتاند. برخی از این علایم به زمین مربوط می‌شوند، از قبیلی فرو رفتن در زمین خشک سالی و برخی به انسان‌ها مرتبط میشوند چون افزایش جمعیت زنان و کاهش جمعیت مردان. برخی نیز به اخلاق تعلق دارند از قبیل گسترش زنا و برخی به آسمان و فلک وابسته‌اند، مانند پدید آمدن دود.

منظور از دود چیست؟

آیا این نشانه تا هنوز اتفاق افتاده است؟ وبصورت کل منظور از دود چیست؟ طوریکه در (آیات ۱۰ - ۱۳ سورة الدخان) خوانیدم: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ۱۰ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۱ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۱۲ اِنِّیْ لَهُمُ الذِّكْرٰی وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مُّبِیْنٌ ۱۳». «منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند. * دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک است. * (مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا، عذاب را از ما برطرف گردان، زیرا ما ایمان آورده ایم. * چگونه بیداری برای آنان فایده دارد در حالیکه پیامبری روشنگر به نزدشان آمده است؟».

نظریات مفسرین در مورد این دود:

علماء ومفسرین در مورد دودیکه در این آیه به آن اشاره شده است، دو دیدگاه دارند.

۱- برخی معتقدند که منظور از این دود همان تنگی و گرسنگی است که قریش بر اثر دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم به آن گرفتار شدند. به آسمان چشم میدوختند و در اثر شدت بلا و مصیبت چیزی جز دود نمیدیدند.

این دیدگاه حضرت عبدالله بن مسعود (رض) و گروهی از علمای سلف است. علامه ابن جریر طبری همین دیدگاه را ترجیح داده است. (تفسیر طبری، ۲۲۸/۱۱).

مسروق بن اجدع میگوید: ما در مجلس عبدالله بن مسعود (رض) نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن، واعظی داستان سرایی میکند و معتقد است که دودی می آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می داند، سخن بگوید. و کسی که نمی داند، بگوید: خداوند بهتر می داند. زیرا یکی از نشانه های علم، آن است که انسان، چیزی را که نمی داند، بگوید: نمی دانم. خداوند به پیامبرش فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۸۶» [ص ۸۶]. «ای پیغمبر (بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی طلبم، و از زمره ی مدعیان (دروغین نبوت نیستم). آن حضرت (ص) چون دید مردم به دین الله متعال پشت کرده اند، فرمود: «خدایا، آنان را به قحط سالی، هم چون قحط سالی، زمان یوسف گرفتار کن.» آنان گرفتار چنان خشک سالی شدند که همه چیز را نابود کرد، تا جایی که مردم بر اثر گرسنگی، گوشت و پوست مردار را می خوردند. (بخاری: ۴۷۷۴) و مسلم، ۷۲۴۴).

همچنین ابن مسعود میگوید: پنج مورد از این پیشین گوئی ها «عذاب ملازم» «روم» «مؤاخذه کبری» «ماه» و «دود» است.

«عذاب ملازم» منظور از «الزم» این آیه مبارکه است: «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» [الفرقان: ۷۷]. «چون آیات خداوند را تکذیب کردید، پس عذاب خداوند بر شما لازم شد و در هیچ حالتی آنان را رها نخواهد کرد».

«روم» اشاره به این آیه دارد: «الْم ﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾» [الروم: ۱-۳]. «الم، روم شکست خورد* آنان نیز پس از چند سالی پیروز خواهد شد».

«مؤاخذه کبری» اشاره به آیه‌ی مبارکه است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿۱۶﴾» [الدخان: ۱۶]. یعنی: «روزی که با گرفتی سخت (در جنگ بدر) آنان را گرفتار کنیم، براستی که ما انتقام گیرنده هستیم».

«ماه» اشاره به این فرموده‌ی خداوند است: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾» [القمر: ۱]. «قیامت هرچه زودتر فرا می‌رسد».

۲- برخی از علماء معتقدند که دود یکی از نشانه‌هایی است که هنوز به وقوع نپیوسته است و در قرب قیامت به وقوع می‌پیوندد و این دیدگاه حضرت علی بن ابی طالب و ابن عباس و ابو سعید خدری (رض) است. حافظ ابن کثیر رحمه الله این دیدگاه را ترجیح داده و به احادیثی که پیش از این ذکر شد، استدلال کرده است.

برخی از علماء این آثار را با هم تلفیق کرده‌اند، به این شکل که دو دود خواهد بود، یکی پدیدار گشته و دیگری در آخرالزمان پدید خواهد آمد. اولین نشانه که آشکار شده همان است که قریش آن را به شکل دود میدیدند و این غیر از آن دود حقیقی‌ای است که از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید. ابن مسعود می‌گفت: دو دود خواهد بود که یکی گذشته (یعنی آن که بر قریش ظاهر شد) و دیگری باقی مانده است. این دود فاصله زمین و آسمان را پر می‌کند و برای مؤمن مانند سرماخوردگی خواهد بود و منافذ و چشم و گوش کافران را سوراخ می‌کند» (تذکره، (صفحه ۶۵۵).

نظر راجح در این مورد آن است که دود یکی از نشانه های به وقوع نپیوسته ایست که در آخرالزمان به وقوع می پیوندد. منظور این آیه ی مبارک نیز همین است: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾». «چشم به راه روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می کند».

یعنی این دود به صورت واضح در آسمان پدید می آید و هر فردی می تواند آن را ببیند.

بنابر این، منظور سخن ابن مسعود در مورد آن چه قریش گرفتار آن شده اند. محض خیال و توهمی است که آنان بر اثر شدت گرسنگی و سختی دچار آن شدند. همچنین این آیه مبارک: «يَغْشَى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾» [الدخان: ۱۱]. «حقیقتاً این دود آنان را فراگرفته بود و در حالیکه مردمان را به وحشت انداخته، به مردم گفته می شود: این عذابی دردناک است».

احادیث وارد شده در مورد دود:

حذیفه بن اسید (رض) می گوید: در حالیکه سرگرم گفتگو و مذاکره بودیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد و پرسید: در مورد چه چیزی سخن می گوئید؟ گفتیم: در مورد قیامت. فرمود: قیامت تا آن گاه برپا نمی شود که قبل از آن ده علامت را مشاهده کنید و سپس آن ها را بر شمرد: دودی که عالم را فرا می گیرد. دجال... صحیح مسلم، (۷۶۶۷).

حضرت ابو هریره (رض) روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَا دُرُوءَا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا، طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا أَوْ الدُّخَانَ أَوْ الدَّجَالَ أَوْ الدَّابَّةَ أَوْ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ أَوْ أَمْرَ الْعَامَّةِ». «با اعمال نیک بر شش چیز پیشی گیرید: طلوع آفتاب از مغرب، دود، دجال، دابه، مرگ، وقوع قیامت» مسلم، (۷۵۸۴).

عبدالله بن ابی ملیکه گفت: «روزی نزد ابن عباس (رض) رفتم. گفت: دیشب تا صبح خوابم نبرد. من عرض کردم: چرا؟ گفت: گفته‌اند ستاره‌های دنباله‌داری پدیدار گشته است. من ترسیدم که دود نیز پدید آمده باشد و تا صبح نخوایدم» (روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم. ابن کثیر گفته است: اسناد منسوب به ابن عباس (رض) صحیح است).

شأن نزول آیه ۱۰:

روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان شأن نزول آیه کریمه از ابن مسعود (رض) نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول الله صلی الله علیه وسلم را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت دشوار آمد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف». «بار خدایا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سال‌های یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوان‌ها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ [الدخان: ۱۰] پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

مفسران درباره ی مراد از این دود اختلاف کرده اند؛ گفته شده است که این همان دودی است که مجرمان را به هنگامی که در روز قیامت به نزدیک آتش برده می شوند فرا می گیرد. و خداوند به پیامبرش دستور داده تا برای آنها منتظر همان روز باشد. و این معنی را این امر تاکید می نماید که طریقه و روش قرآن در تهدید کردن کافران و مهلت دادن به آنها این گونه است و آنها را از آن روز و عذابش میترساند و مومنان و پیامبران را دلجویی میدهد که کسانی که آنها را اذیت و آزار می رسانند، باید منتظر آن روز باشند. و نیز مؤید آن است که خداوند متعال در این آیه فرموده است: «أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ» چگونه یادآوری برای آنان فایده ای دارد؟ در حالیکه پیامبری بیانگر نزد آنان آمده است. و این در روز قیامت به کافران گفته می شود؛ آنگاه که آنها درخواست می کنند که به دنیا باز گردند: زمان بازگشت تمام شده است.

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

که همه مردم را فرا می گیرد، این عذابی دردناک است. (۱۱)
«هَذَا»: این عذاب قیامت. این قحطی و خشکسالی شدید.
«يَغْشَى» می پوشاند، فرا می گیرد.

شیخ ابن کثیر نظریات و آرای مختلف درباره «دخان» را نقل نموده، و در پایان مجموعی این روایات چنین نتیجه گیری نموده است:
این قول که «دخان» از نشانه هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل میکند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری (رض) است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم از عرفه بر ما فرود آمدند و در حالیکه ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی شود تا آن گاه که شما ده نشانه رانینید:

- ۱- طلوع آفتاب را از مغرب آن.
 - ۲- ظهور دخان.
 - ۳- ظهور دابه الارض.
 - ۴- خروج یاجوج و مأجوج.
 - ۵- نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).
 - ۶- خروج دجال.
 - ۷- وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.
 - ۸- خسوفی در مغرب.
 - ۹- خسوفی در جزیره العرب.
 - ۱۰- آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می آید و همه مردم را می میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می گذرانند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می شود اما کافر را چنان فرو می گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می شود...».
- رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾
- [می گویند] پروردگارا! این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان می آوریم. (۱۲)
- بیضاوی می نویسد: که مشرکان قریش نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: اگر الله متعال این عذاب را از ما برطرف و دور گرداند، ما مسلمان می شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی ای بود که به سبب آن این دود را میدیدند. (بیضاوی ۳/۳۱۲).
- أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴿١٣﴾
- [اما] چگونه پند گیرند؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق با معجزات و منطق روشن) نزد آنان آمده بود. (۱۳).

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾

سپس از او روی گردان شدند، و گفتند: او دیوانه است که دیگران به او تعلیم میدهند! (۱۴)

امام فخر رازی گفته است: کفار مکه در مورد پیدایش قرآن از جانب حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم دو نظر داشتند: بعضی می گفتند: محمد این سخنان را از یک نفر می آموزد، و بعضی دیگر می گفتند: محمد مجنون است و جن در حالت اضطرابش این سخنان را بر او القا میکند. (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷). به رسول الله صلی الله علیه و سلم اتهام می بستند که: یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است.

«مُعَلِّمٌ»: تعلیم شده، یاد داده شده.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

ما این عذاب را اندکی از شما بر میداریم [ولی شما] در حقیقت باز (به شرک خود) بر میگردید! (۱۵)

از عادت همیشگی گنهکاران همین است، هرگاه قهر الهی را مشاهده و لمس می نمودند می گفتند: ما ایمان آوردیم.

«إِنَّا مُؤْمِنُونَ» ولی همین که خطر از سرشان بر طرف می شد دوباره به شرک خویش مراجعه و از اسلام روی گردان میشدند.

«إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ...»: این جمله، اگر مربوط به آخرت باشد، متضمن معنی شرط است. ولی اگر راجع به دفع قحطی و خشکسالی و رفع بلا از قریش باشد، معنی چنین است: ما مدت کمی عذاب را از شما به دور میگردانیم، ولی شما دوباره به کارهای زشت و پلید قبلی خویش مراجعه، و به اذیت و آزار مسلمانان دست اقدام دوباره می کنید.

امام فخر رازی گفته است: هدف از یادآوری این نکته اینست که: آنها به وعده های خویش وفا نمی کنند، و آنها در حالت درماندگی دست تضرع و زاری به درگاه خدا بلند می کنند، و به محض اینکه خوف و خطر از ایشان برطرف شود، آنها به کفر و تقلید از پیشینیان باز می گردند (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷).

ابن مسعود (رض) گفته است: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آنان طلب باران کرد و عذاب از آنها برطرف شد، آنها به تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره باز گشتند.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

روزی که گیر و داری سخت و سترگ آغاز کنیم، [آنگاه] ما انتقام گیرنده ایم (۱۶) باید گفت که الله تعالی سرچشمه رحمت است، ولی نباید این را فراموش کرد که در برخی از موارد دارای قهر سختی هم می باشد، بخصوص در مورد آن عده از اشخاصی که وحی الهی را به بازی و تمسخر بگیرند، گرفتار قهر شدید از جانب پروردگار با عظمت می گردند.

«يَوْمَ»: روز قیامت. روز جنگ بدر.

«نَبْطِشُ»: آن را به تندی می گیریم: (ملاحظه شود سورة: اعراف / ۱۹۵، شعراء / ۱۳۰، زخرف / ۸).

«الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى»: یورش تند، حمله شدید. مراد مجازات سخت است.

ابن مسعود (رض) گفته است: «البطشة الكبرى» یعنی روز «بدر». و ابن عباس گفته است: عبارت است از روز قیامت.

ابن کثیر گفته است: ظاهر آن است که روز قیامت است، هر چند روز بدر نیز روز «بطش» بود (مختصر ۳۰۲/۳).

وامام فخر رازی میفرماید که: گفته دوم صحیح تر است؛ زیرا تهاجم روز بدر به این حد نمی رسد که به چنین وصفی عظیم موصوف گردد، و چون انتقام کامل فقط در روز قیامت حاصل میشود. و به دلیل اینکه آن را به «کبری» توصیف کرده است باید عظیم ترین انواع بطش باشد و آن هم فقط در روز قیامت تحقق می یابد. (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷). بعد از آن کفار قریش را متوجه مصایبی میکند که گریبانگیر گردنکشان قوم فرعون شده و میفرماید:

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار برایشان آمد. (۱۷)

«فَتَنَّا»: آزمایش و امتحان است. (لغویون می نویسند که: کلمه «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش است، تا از ناخالصی ها تصفیه شود، سپس برای هرنوع آزمایش سختی که جوهره انسان را نشان دهد بکار رفته است.)

در این هیچ جای شکی نیست که: آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی دست به لجاجت میزنند، و از دعوت برحق شان روی می گرانند. قابل یاد آوری است که: آزمایش الهی سنتی مستمر و حتمی است.

«کَرِيمٌ»: بزرگوار.

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

[و با ایشان گفت] که بندگان خدا (بنی اسرائیل) را به من بسپارید، که من پیامبری امین برای شما هستم. (۱۸)

یکی از وظایف اساسی، بنیادی و ضروری که در برابر انبیا و پیامبران علیهم السلام قرار دارد، همانا امانت داری در گرفتن وحی و رساندن آن به مردم

است. در ضمن باید گفت که: رمز موافقت شان همین است که باید در جامعه اعتماد مردم را نیز بخود جلب نمایند.

همچنان باید؛ در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام در خواست رهایی بنی اسرائیل را از الله تعالی بعمل آورد، براساس و بنیاد وظیفه رسالت اوست نه به خاطر حمایت از قوم و قبیله خاصی خودش که به وی تعلق داشت.

یهودیان چه کسانی اند؟

قبل از بحث در مورد قوم بنی اسرائیل، میخواهم بیان بدارم که: یهودیان چه کسانی اند و چرا اساساً بدین نام مسمی شده اند:

در تفسیر «المحرر الوجیز ابن عطیه» که یکی از تفاسیر معتبر در جهان اسلام می باشد در این بابت می نویسد:

منظور از «وَالَّذِينَ هَادُوا» (سورة البقرة: آیه ۶۲). یهودیان هستند. و بدین خاطر به این نام، مسمی شده اند که؛ گفته اند: «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» [الأعراف: ۱۵۶]. «به سوی تو باز گشتیم». بنابراین کلمه یهود از «هَادَ يَهُودُ» یعنی بازگشت، گرفته شده است.

عده هم گفته اند: یهود منسوب به یهودا پسر یعقوب است که بر اثر تعریب دچار تغییر شده و به صورت یهود درآمده است.

زهرای هم حکایت کرده است که یهود از تهوید به معنی نرم و با وقار سخن گفتن گرفته شده است. و یا کلمه «هادوا» یا از «هَادَ» به معنی بازگشت، و یا از یهودا پسر یعقوب گرفته شده و بر اثر تعریب تغییر کرده است و یا اینکه از «تَهُودَ» به معنی آرام و با وقار سخن گفتن یا حرکت کردن، گرفته شده است. آلوسی (شهاب الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۰۲-۱۸۵۴) در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ هَادُوا» (سورة البقرة: ۶۲) می فرماید: یعنی کسانی که یهودی شدند.

و کلمه «یهود» یک لفظ عربی است که از «هَاد» به معنی بازگشت و توبه کرد، گرفته شده است که در این صورت علت نامگذاری یهودیان به این اسم این است که آنان از عبادت گوساله توبه کردند، و این توبه کردن دشوارترین کار بود برای آنها، و یا اینکه کلمه «یهود» معرب «یهودا» است که در این صورت نام بزرگترین فرزند یعقوب بر یهودیان اطلاق گردیده است. (تفسیر ابن عطیه: جلد ۱، صفحه ۳۲۶ و جلد ۴، صفحه ۸۷، تفسیر آلوسی: جلد ۱، صفحه ۲۷۸).

اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرموده است: «يٰۤاَيُّهَا اِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ» (البقرة: ۴۷). «ای فرزندان اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید».

در تفسیر آلوسی آمده است که: «اسرائیل» یک اسم غیر عربی و مرکب است از «ایل» که یکی از اسماء خدا است، و «اسرا» که به معنی عبد، برگزیده، انسان یا مهاجر است. و اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است. سپس آلوسی گفته است که خداوند یهودیان را به اسرائیل نسبت داده است نه به یعقوب تا آنان را به طاعت و عبادت تشویق کند، چرا که کلمه اسرائیل بیش از لفظ یعقوب در برگیرنده این مفهوم است. همانطور که اگر گفته شود ای پسر صالح از خدا اطاعت کن نسبت به ای پسر زید از خدا اطاعت کن تشویق بیشتری در بردارد، چون انسان به طور طبیعی تمایل دارد که از آثار نیاکان خود پیروی کند حتی اگر ناپسند باشد. (تفسیر آلوسی: ج ۱، ص ۲۴۲-۲۴۱). پس منظور از بنی اسرائیل ذریه حضرت یعقوب از دوازده پسرش است. (تفسیر المنار: جلد ۱، ص ۲۸۹) و اولین کسی که از بنی اسرائیل وارد مصر

شد، حضرت یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود که بعد ها برادرانش هم به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نسل او در آنجا رو به افزایش گذاشت تا جائیکه گفته شده وقتی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، نفوس آنان ششصد هزار نفر بود، و این افزایش جمعیت در مدت چهارصد سال صورت گرفته است. (تفسیر المنار: جلد ۱، ص ۳۱۲).

خروج موسی علیه السلام با قوم بنی اسرائیل از مصر:

چون اقامت موسی علیه السلام در مصر به طول انجامید و فرعون و قوم فرعون هم به کفر و گمراهی خود ادامه دادند، خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که شبانه با بنی اسرائیل مصر را از مسیری که برایشان تعیین شده است ترک کنند، پس حضرت موسی علیه السلام هم این فرمان الهی را اجابت کرد (و راهی سرزمین موعود شدند) ضمناً خداوند به موسی علیه السلام اعلام کرده بود که فرعون با لشکریانش آنان را دنبال خواهند کرد. خداوند متعال میفرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَن أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِلَيْكُمْ مُّتَّبِعُونَ» ﴿۵۲﴾ (الشعراء: ۵۲). «ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا کوچ بده، بی گمان شما تعقیب میشوید».

وقتی که فرعون از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر اطلاع پیدا کرد، قهر و غضب وجودش را فراگرفت و لشکریان خود را از شهرهای مختلف جمع آوری کرد. «فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» ﴿۵۳﴾ [الشعراء: ۵۳]. «پس فرعون (مأموران خود را) به شهرها فرستاد تا (لشکریانش را) جمع کنند».

وقتی که لشکریان فرعون جمع شدند، فرعون آنان را به حرکت درآورد و موسی علیه السلام و قومش را دنبال کردند. خداوند متعال میفرماید: «فَاتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ» ﴿۶۰﴾ فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿۶۱﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ

الْبَحْرِ فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ [الشعراء: ٦٠-٦٣]. «پس (فرعون و فرعونیان) بنی اسرائیل را در هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند. هنگامیکه دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار میشویم. (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است و او قطعاً مرا (به راه نجات) رهنمایی می کند. پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به بحر بزن، پس بحر از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید».

ابن عباس (رض) گفته است: در سطح بحر دوازده راه بوجود آمدند که هر راه به قبیله از بنی اسرائیل تعلق داشت. خداوند متعال این راهها را در سطح بحر خشک و سهل العبور قرار داده بود بطوریکه بنی اسرائیل توانستند به آسانی از آن بگذرند. خداوند در سوره ی طه به این نکته اشاره کرده و فرموده است: «فَأَضْرِبْ لَهُمُ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخْفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى» [طه: ٧٧]. «راهی خشک برای آنان در بحر بگشا. (راهی که چون در آن گام بگذاری) نه از فرعونیان می ترسی که به تو برسند و نه (از غرق شدن در آب) هراسی خواهید داشت».

سپس فرعون و لشکریانش، موسی و بنی اسرائیل را در بحر تعقیب کردند و موج بحر آنان را در برگرفت و خداوند همه آنان را غرق کرد و به هلاکت رسانید. «فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِّنْ أَلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ» ﴿٧٨﴾ [طه: ٧٨]. «فرعون با لشکریانش آنان را دنبال کرد و بحر بطور شگفت انگیزی آنان را در (میان امواج) خود گرفت»

«وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾» [الشعراء: ٦٥-٦٦].

«موسی و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران (= فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم».

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿١٩﴾

و بر خدا برتری مجوید که من برای شما دلیل آشکار آورده ام. (۱۹)
 «لَا تَعْلُوا»: تکبر نورزید و بزرگی نکنید. طغیان، سرکشی و مخالفت نکنید.
 (ملاحظه فرماید سوره های: مؤمنون آیه: ۹۱، قصص آیه: ۴، اسراء آیه ۴، نمل آیه ۳۱).

پیامبرش را تکذیب نه نماید، در حالیکه با دلیل واضح معجزه آشکاری که بر درستی رسالت آن دلالت می کند به نزد شما آمده. این برهان و معجزه آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نهگانه آن.
 واقعیت امر اینست که: اگر یکبار ریشه گناه و فساد و بشکل عام انحراف از راه حق در تار و پوت انسان رسوخ و نفوذ کند، انسان را به مرحله می رساند که؛ دیگر ارشاد الهی و دعوت انبیا هم به وی اثری نخواهد داشت.
 «سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت. معجزه.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگسار کنید. (۲۰)

فرعونیان موسی علیه السلام را تهدید به مرگ نموده و می خواستند که؛ با سنگسار او را بقتل برسانند، پس حضرت موسی علیه السلام از آزارشان به خدای منان پناه برد.

از دروس این آیه مبارکه یکی هم اینست که: تهمت ها، تهدید ها و شکنجه نباید مانع کار تبلیغی مبلغین گردد، انسان در همه احوال به الله بزرگ خویش پناه ببرد و در کار خویش از الله طلب کمک و یاری کند، تکیه بر الله تعالی و پناه جستن به الله تعالی به انسان قوت و متانت نصیب میفرماید تا در برابر ستمگران، جهلا و ظالمین ایستادگی و مقاومت کند.

«عُذْتُ»: به الله پناه برده‌ام.

«تَرْجُمُونَ»: اینکه مرا سنگسار کنید. تکیه روی مسأله رجم، یعنی سنگسار کردن بدین خاطر است که اغلب پیغمبران و مردان خدا را بدین نحو تهدید و در نهایت به قتل رساندند.

(برای مزید معلومات مراجعه به سوره های: کهف آیه: ۲۰، یس آیه: ۱۸، هکذا داستان: شعیب علیه السلام (درسوره: هود آیه: ۹۱) و حضرت ابراهیم علیه السلام (در سوره: مریم، آیه ۴۶) و درمورد نوح علیه السلام (به سوره: شعراء آیه: ۱۱۶).

«رَجَمَ»، به معنی مطلق قتل نیز استعمال شده است (ملاحظه شود: معجم الفاظ القرآن الکریم).

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ ﴿٢١﴾

و اگر به من ایمان نمی آورید، پس از من کناره گیری کنید. (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید). (۲۱)

«اعْتَرِلُونِ»: اگر به من ایمان نمی آورید و به نبوت من اقرار نمی نمایید؛ پس از من کناره گیری کنید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید و از جنگ با من دست بردارید و به کاری من کاری نداشته باشید.

ابن کثیر گفته است: یعنی به من تعرض و پرخاش نکنید و بگذارید کار به صورت مسالمت آمیز برگزار شود، تا خدا در بین ما حکم کند. (مختصر ۳۰۲/۳).

قابل یاد آوری است که: حضرت موسی علیه السلام با داشتن معجزه ها، خواهان درگیری مسلحانه و مقابله با مخالفان خویش نبود، بلکه او میخواست با یک پلان منظم و منطقی در مقابل مخالفین خویش به اهداف عالی خویش نایل شود.

در این در خواست حضرت موسی علیه السلام دو خواست اساسی را مطرح میکند:

اول: فرعون و فرعونیان، او را نیازارند و آزادش بگذارند.

دوم: مزاحم ایمان آوردن مردم نشوند و سدّ راه دعوت شان را نگیرند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾

آنگاه به درگاه پروردگارش ندا در داد که یقیناً آنها قوم مجرم اند. (۲۲)

«دَعَا»: به فریاد خواند. ندا داد. (در این شکی نیست که: بعد از طی چندین مرحله دعوت و هدایت، نفرین جایز است).

«مُجْرِمُونَ»: گناهکاران. در اینجا هدف همان کافران است.

فَأَسْرَ بَعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٢٣﴾

(به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما میآیند. (۲۳)

بعد از اینکه فرعون و قومش دعوت موسی علیه السلام را رد کردند، پروردگار را دعا نمود و گفت: پروردگارا! این گروه، قومی کافر و بدکاراند و پروردگار با عظمت از آنان انتقام گرفت. در همین هنگام بود که خداوند متعال به موسی علیه السلام هدایت فرمود: تا قوم بنی اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ دعای موسی علیه السلام را پروردگار با عظمت استجاب نمود، و قوم خویش شبانه بیرون آورد.

الله تعالی به موسی علیه السلام وحی فرموده بود که: بندگانم را شب هنگام در تاریکی کوچ و حرکت دهند، تا حالشان پوشیده تر باشد. الله تعالی به حضرت موسی وحی نموده بود که: من چنان تدبیری را اتخاذ نموده ام که؛ فرعون و لشکریانش شما را تعقیب کرده نتواند، آنگاه شما را نجات داده و فرعون و یاران شان را در آب غرق خواهم ساخت.

«أَسْرٍ بَعَادِي»: «اسراء» به معنای کوچ دادن در شب است.
و «رهو» به معنای راه باز و آرام و گسترده است، (مراجعة شود به سورة هود آیه ۸۱، حجر آیه ۶۵، طه، آیه ۷۷، شعراء، آیه ۵۲).
«لَيْلًا»: ذکر این کلمه برای تأکید است.

«مُتَّبِعُونَ»: تعقیب شوندگان. دیده شده که حرکت شبانه بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی علیه السلام نوعی از مبارزه بی سر و صدا است که فرعون تحمل آن را نداشت بناءً سربازان خویش را که در آن ثروتمندان، باغداران، و صاحبان قصرهای مجلل حضور داشتند، به تعقیب آنان و غرض قلع و قم آنان فرستاد. در این داستان دیده شد که: داشتن ثروت و دارایی و داشتن، امکانات مادی که فرعونیان از آن برخوردار بودند، در برابر قهر الهی عامل نجات دهنده نمی باشد. سنت پروردگار با عظمت، انقراض و هلاکت اقوام ستمگر، ظالم و خدا ناشناس، و روی کار آمدن قومی دیگر است. با تمام صراحت باید گفت که: کامیابی‌های دنیا زود گذر است. و نه باید به آن مغرور شد.

زندگی دنیوی برای انسان از نظر قرآن عظیم الشأن چیزی جز خسران نیست؛ مگر به آنده اشخاصیکه «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (تین: ۶) (مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است).

یکی از مهم ترین خطراتی که انسان در دنیا با آن مواجه است، محبت جاه، مقام چوکی و منصب است که از جمله زینت های دنیوی بحساب می آید.
درنهایت باید عرض داشت که: دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هرگونه خطاها، پستی و نزول های تباه کن میباشد.

باید گفت که: انسان در اصل خلقت خودپستی ندارد ولی سقوط اش به وادی بدبختی اش در طی عمل که در طی مراحل زندگی اش که انجام می دهد، واقع میشود.

انسان که از جمله بهترین و اشرف ترین مخلوقات الهی در روی زمین میباشد، ولی اگر یکبار سقوط و انحرف کند، سقوطش از همه موجودات پست تر است. که الله تعالی همه ما و شما را از آن نگاه بدارد.

وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهَوًّا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾

و بحر را هنگامی که آرام است رها کن، زیرا ایشان لشکری اند غرق شدنی اند. (۲۴)

الله تعالی در خطاب به حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهَوًّا»: بحر را به حالت خودش ساکن و گشاده پشت سر بگذار، و با عصا بر آن زن تا دوباره یکجا شود، زیرا موسی علیه السلام می خواست همینکه بنی اسرائیل در جانب دیگر از آب خارج شوند، آب را دوباره با عصای خویش بزنند که رود نیل دوباره به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و سربازان فرعون حایلی ایجاد شود، و دیگر نتوانند به تعقیب آنان بپردازند، اما الله تعالی به حضرت موسی علیه وسلم دستور فرمود، که بحر را همان طور آرمیده و ساکن به حال خودش بگذار، تا فرعون به تصور این که بحر خشک است، به آن داخل و گرفتار بلا شوند. همینکه موسی علیه السلام از ضمانت پروردگارش خویش اطمینان حاصل کرد، و دلش آرام گرفت و اضطرابش از بین رفت، بحر را به حالت خویش باقی گذاشت و در نتیجه فرعون و سربازان فرعون غرق دریا شدند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْر (۲۱ - ۱۰۴ هجری) - (۶۴۲ - ۷۲۲ میلادی) که اکثراً به «جُبیر» شهرت دارد واز جمله تابعین می باشد در معنی این آیه مبارکه میفرماید: «بحر

را همچنان با راه‌های خشک شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان داخل آن شوند و چون همه آن‌ها به آن داخل شدند، آنگاه ما بحر را به هم می‌آوریم که همه غرق شوند».

در اینجا می‌خواهم توجه خوانندگان را بک مطلب جلب نمایم که: هر راه بازی که در پیشروی انسان قرار دارد، نشانه لطف الهی نیست، در داستان تعقیب بنی اسرائیل توسط سربازان فرعون ملاحظه نمودیم که الله تعالی برای شان راه بحر را هم باز گذاشت تا فرعونیان به تعقیب بنی اسرائیل داخل بحر شوند، همینکه داخل شدند، همه شان را در آب غرق ساختند. الله تعالی آنان را درآبی و دریایی غرق نمودند که به آن آب باغ‌های آنها سر سبز میشد مینازیدند، در نهایت در همان آب غرق شدند.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾

(پس از غرق شدن) چه بسیار باغها و چشمه‌ها که از خود به‌جای گذاشتند. (۲۵)
«کَم»: چه زیاده!

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

و کشت و زرعه‌ها و مقام و قصرهای عالی رها کردند و رفتند. (۲۶)

«مَقَامٍ»: اقامتگاه. جایگاه. هدف از آن قصرها و یلاها و منازل مجلل است.

«کَرِيمٍ»: پرارزش و گرانبها.

در واقعیت باید گفت که: ثروت، و سرمایه مایه سعادت انسان نمی‌شود، بلکه در بسیاری از موارد همین ثروت و دارایی؛ مایه و موجبات تباهی و هلاکت و مصیبتی برای انسان می‌گردد. و در این هم شکی نیست که غرق شدن در عیاشی، و دوری از کتاب الله و سنت رسول الله انسان را در صف مخالفان و معاندین راه حق و انبیاء قرار میدهد.

حضرت قتاده گفته است: که هدف از «وَمَا مَقَامُ كَرِيمٍ» همان اماکن نیکو و قشنگ و سراها و منازل مسکونی و غیره است. (البحر ۳۶/۸).

وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ ﴿٢٧﴾

و چه نعمتی که در آن شاد و خرم بودند. (۲۷)

«فَکَاهِينَ»: «فاکه» این اصطلاح به اشخاصی خطاب میشود که: در ناز و نعمت و آسودگی زندگی بسر می برند، و به اصطلاح از جمله اشخاص متنعمان میباشند، آنان: از انواع لذت های دنیوی مستفید می باشند.

فرعونیان هم که به اصطلاح «فکاهین» خوانده شده، وقتی که کافر شدند به هلاکت و نابودی گرفتار آمدند؛ زیرا گناه را مرتکب شدند که موجب زوال نعمت های داده شد و در نتیجه عذابی الیم گرفتار و غرق در آب شدند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾

این طور (شد) و ما همه ای این نعمت ها را از آنها گرفتیم و به قوم دیگری دادیم. (۲۸)

«قَوْمًا آخَرِينَ»: گروه دیگری، مراد بنی اسرائیل است.

پروردگار با عظمت نعمت هایی را که به فرعون و قومش باقی گذاشتند از آنان سلب کرده و به قوم دیگری از بنی اسرائیل بخشید.

ابن کثیر گفته است: منظور از آنها بنی اسرائیل است که (بعد از غرق شدن فرعون و قومش) بر سر زمین قبطی ها و دیار مصر تسلط پیدا کردند.

طوری که الله تعالی میفرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾». (سورة اعراف) (و آن قوم مستضعف (بنی اسرائیل را

در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر زمین شام) وارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (وعده نیک) که پروردگار تو به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و آنچه را که فرعون و قومش می ساختند و آنچه از باغها را که بر پایه‌ها افراشته بودند، نابود کردیم. و در جای دیگر میفرماید: «وَأَوْزَنَّاَهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (الشعرا- ۵۹) (مختصر ۳/۳۰۳).

سرزمین‌هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که یک سر آن در شرق قرار داشت و سر دیگر آن در غرب، این سر زمین ها دارای محصولات و برکات مادی و معنوی بسیاری بود، زیرا محل بعثت انبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود.

در نتیجه ملاحظه نمودیم: آنانیکه سعادت خویش را در مال و مادیات زیاد می سنجیدند، وبه حالاتی و اوضاعی مواجه شدند که همین مال مایه هلاکت شان را هم مهیا ساخت.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴿٢٩﴾

پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و [هنگام نزول عذاب هم] مهلت نیافتند. (۲۹)

«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شده گان.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه فرعون و قومش به هلاکت رسیدند، و الله متعال عقوبت و جزایی را که بر آنان مقدر کرده بود به تأخیر نه انداخت، بلکه در وقتش اجرا و واقع شد. نه آسمان و نه زمین به حال شان گریه کرد، زیرا؛ آنان از این ناچیزتر و حقیرتر بودند که کسی به هلاکت و نابودی شان گریه کند. «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ...»: اعراب زمانیکه شخصی مهم و بزرگی وفات مییافت، در توصیف

شان میگفتند: «بکت علیه السماء والأرض، وبکته الريح وأظلمت له الشمس». «آسمان و زمین و باد بر او گریستند و آفتاب بر درگذشت وی تاریک شد».

همچنان اعراب عادت داشتند که برای اهمیت داده مرده های خویش می گفتند: آسمان و زمین بر حال او گریه کردند. آفتاب کسوف کرد (آفتاب گرفتگی) و ماه خسوف (ماهتاب گرفتگی). از همین قبیل اصطلاحات متعددی در بین مردم مروج بود، ولی در مورد هلاکت فرعون و قومش نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریه کرد و نه اهل زمین و نه کسی بر حال شان دلسوزی و تاثر نشان نداد و نه قطره اشکی را هم به حال رقتبار شان ریختند. در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات فی غربته غابت فیها بواکیه إلا بکت علیه السماء والأرض». «هیچ مؤمنی نیست که در غربت بمیرد؛ مگر اینکه آسمان و زمین بر او می گریند».

همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «ما من عبد إلا وله فی السماء بابان، باب یخرج منه رزقه وباب یدخل منه عمله وکلامه، فإذا مات فقدها وبکیا علیه». «هیچ بنده ای نیست مگر اینکه برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم میکنند و بر او می گریند». سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی آید که مراد، بندگان مؤمن اند.

امام مجاهد می گوید: «هیچ مؤمنی نمی میرد، جز اینکه آسمان و زمین چهل صبح بر او می گریند. راوی می گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می گرید؟ گفت: آیا تعجب می کنی؟ چرا زمین بر بنده ای که آن را با رکوع و سجده

خویش آباد می کرد، نگریست؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگریست؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی در بین مردم به وجو نیامد، بر خلاف مؤمنان که با مرگ شان، جای نماز خواندن شان از زمین و محل عروج و صعود اعمال شان از آسمان، برای شان میگریست. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی بیند زیرا نفس وی بزرگ‌ترین چیز در چشم وی است لذا خداوند در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾

و البته ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلّت و خواری نجات دادیم. (۳۰)

«الْعَذَابِ الْمُهِينِ»: یعنی از عذاب ذلّت بار، همانا از: شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی، کشتن پسران، و زنده نگاه داشتن دختران شان برای خدمتکاری و هوسرانی، بیگاری و کارهای بسیار سنگین و غیره (ملاحظه شود سورة های: بقره، آیه: ۹۰، آل عمران، آیه: ۱۷۸، نساء، آیه: ۱۴).

مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

از فرعون که متکبری سرکش از زمره اسراف کاران بود. (۳۱)

«عَالِيًّا»: متکبر: برتری جوی متجاوز (سورة: یونس، آیه ۸۳، مؤمنون، آیه: ۴۶)

قوم بنی اسرائیل از جانب فرعون و زورمندان شان به عذاب های مختلف که از حدود الهی تجاوز می کرد مجازات میشدند. بنی اسرائیل از جانب فرعونیان در قید بردگی و غلامی، خواری و ذلالت، در عذاب و شکنجه‌ای سخت

زندگی خویش را پیش میبردند، بر آنان کارهای شاقه خلاف کرامت انسانی بر آنان تحمیل می شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنان شان را برای خوشگزرانی خویش زنده نگه می داشتند.

امام صاوی میفرماید: این از جمله برشمردن نعمت هایی است که به بنی اسرائیل عطا کرده بود و مقصود از آن تسلی خاطر و مژده دادن به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است که خود او و قومش را از دست مشرکین نجات خواهد داد؛ زیرا آنها در ستمکاری به پای فرعون نرسیده اند. (صاوی ۶۰/۴۸).

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلٰی الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾

و آنها را در آن دور بر عالمیان به علم و دانش (کتاب آسمانی تورات) برگزیدیم و برتری دادیم. (۳۲)

«اخْتَرْنَاهُمْ»: ایشان را برگزیدیم و امت منتخب کردیم.

«عَلٰی عِلْمٍ»: آگاهانه از روی شناخت. یعنی خدا می دانست که بنی اسرائیل مردمان مؤمنی بودند و استحقاق گزینش داشتند، و دیگران اغلب بت پرست و اهل فسق و فجور بودند. ولی بعدها راه خلاف و نزاع در پیش گرفتند و از صراط مستقیم منحرف شدند

(مراجعه شود: آل عمران / ۱۰۵، یونس / ۹۳، جاثیه / ۱۷) و خداوند برای همیشه کسانی را بر ایشان گماشت که آنان را شکنجه سخت و عذاب بد برسانند. (ملاحظه شود سورة: اعراف آیه: ۱۶۷).

بسیاری از مفسرین رمز این برتری بنی اسرائیل و تعداد کثیری از پیامبران در این قوم و در ضمن صبر و پایداری شان با موسی علیه السلام در راه دین و دعوت بود، اما وقتی که آنها این اوصاف را ترک نمودند الله تعالی هم وضع را بر آنان دگرگون ساخت و آنان را از این جایگاه برگزیده محروم ساختند.

بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند:

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۲۴، سورة الأنعام) میفرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ». (و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو: خداوند بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ‌ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله است و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که و هر کجا که بخواهد میبخشد.

واقعاً هم بیشترین انبیایی که ذکر آنها در قرآن عظیم الشأن آمده اعم پیامبران اولوالعزم و غیره برای بنی اسرائیل فرستاده شده اند، و دلیلش هم اینست که بنی اسرائیل قومی سرکش و طغیانگر بودند و زیر بار انبیاء نمیرفتند و به آسانی تسلیم حق نمیشدند، و اهل غدر بودند، و عهد و پیمان الهی را میشکستند، و انبیاء را قتل و عام میکردند، مثلاً آنها هفتاد نفر از پیامبرانشان را کشتند، و کارشان به جایی کشیده میشد که فحش و ناسزا به پروردگارشان میگفتند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۰۰، سورة بقره) میفرماید: «أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند) (یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیر پا نهادند؟) «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند).

حسن بصری گفت: «قطعاً هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعداً آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهده می بندند و فردا آن را می شکنند».

وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾

و آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که در آن آزمایش آشکار بود. (۳۳) امام فخر رازی گفته است: آیات و دلایلی از قبیل شکافتن دریا و سایه انداختن ابر بر آنها و نازل کردن من و سلوا و مرغ های بریان و سایر آیات درخشان را به آنان عطا کرد که خدا آن را به احدی دیگر نداد. (تفسیر کبیر ۲۴۸/۲۷).

«الآيات»: معجزات. دلائل.

«بَلَاءٌ»: آزمایش قبل از همه باید گفت که: داده های الهی، وسیله ابتلا و آزمایش میباشد. الله تعالی به قوم بنی اسرائیل معجزه های آشکار و روشنی را به دست موسی علیه السلام عطا کرد؛ معجزه هایی که با آن ها در فراوانی و تنگدستی و در آسانی و دشواری مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند تا شکر گزاران از کافران باز شناخته شوند. تا بنگریم که چگونه عمل میکنند، بنی اسرائیل از غرق شدن در بحر نجات یافتند، آب بحر به چند شق تبدیل شد، ابر بمثابة سایه بان بر سر شان آمد، خوراک من و سلوی برا این قوم نازل شد، این و سایر معجزات که بر این قوم فرود آمده است، باز هم انحراف و ناشکری مینمودند.

إِنَّ هَؤُلَاءَ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾

البته این (مشرکان) می گویند. (۳۴)

«هؤلاء»: مشرکان و کفار مکه.

إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ﴿٣٥﴾

غیر از این مرگ اول ما (زندگی دیگر) نیست و ما بار دیگر زنده نخواهیم شد. (۳۵)

«بِمُنْشَرِّينَ»: زنده شدگان. برانگیخته شدگان.

باید با تمام قوت بیان داشت که: ایمان داشتن به قیامت و روز جزا، مرز اساسی بین ایمان و شرک است. مشرکین که: خالقیت الله را قبول نداشتند، بدین عقیده و باور بودند، که زندگی همین چند روز در دنیا می باشد، و مرگ همین یکبار است که صورت میگیرد، دیگر چیزی بنام مرگ و مردن وجود ندارد، و به اصطلاح این مرگ اولین و آخرین خواهد بود، زنده شدن دوباره، حساب اعمال، پاداش و جزایی در میا نیست.

فَاتُّوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾

اگر راست میگوئید پدران (مردۀ) ما را زنده کنید. (۳۶)

«فَاتُّوا بِآبَائِنَا...»: مشرکان در خطاب به مؤمنان می گفتند، اگر شما در این عقیده که الله تعالی مرده ها را از قبر دوباره زنده می کند راستگوی هستید، پس پدران و نیاکان ما را برای ما زنده گردانید. مشرکین می خواستند به طرح استدلال های بی بنیاد و غیر منطقی خویش معاد و روز قیامت را در این دنیا داشته باشند، و نمی خواهند تا بر پای قیامت انتظار بکشند.

در روایتی آمده است که: کفار قریش روزی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا خداوند متعال در همین دنیا مردگان را برایشان زنده کند و سران قوم شان از جمله قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و روز بر پای قیامت صحبت و مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.

امام فخر رازی گفته است: کفار مکه در مورد نفی حشر و نشر چنین استدلال کرده و گفته اند: اگر حشر و نشر ممکن و معقول است، پس پدران مرده ای ما را زنده کنید تا در مورد درستی ادعای شما راجع به حشر و نشر روز قیامت، برای ما دلیل باشد (تفسیر کبیر ۲۷/۲۴۹) و قرطبی گفته است: گوینده ای این

سخن ابو جهل بود، او به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: ای محمد! اگر در گفته خود صادق هستی، دو نفر از پدران ما را زنده کن. اول قصی بن کلاب که مردی راستگو بود، تا از او بپرسیم بعد از مرگ چه میشود؟ (تفسیر قرطبی ۱۴۴/۱۶).

أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾
آیا آنان (مشرکان مکه) بهترند یا قوم «تبع»؟ و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنان را به خاطر اینکه قوم مجرم بودند، نابود کردیم. (۳۷)

«تُبِعَ»: تبع حمیری، یکی از شاهان یمن و شخصی صالحی به شمار میرفت. داستان قوم او برای اهل مکه بکلی روشن و شناخته بود (ملاحظه شود: المصحف المیسر). قوم تبع جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و دارای حکومت وسیع و گسترده.

در تفسیر نمونه در مورد «تُبِعَ» می نویسد، این لقب عمومی برای تمام ملوک و شاهان یمن مورد استعمال قرار می گیرد.

در مورد اینکه قوم قریش در نیرومندی و مکت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. باید متذکر شد که: قریش، عرب عدنانی اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدینیتی عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند.

طوریکه یاد آور شدیم که: «تبع» لقب تعدادی از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

امام قرطبی در مورد قوم «تبع» مینویسد: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه هدف از آن شاهان یمن اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است.

امام قرطبی میافزاید: اما ظاهراً از آیات قرآنی چنین بر می آید که این سخن الله تعالی ناظر بر یکی از شاهان تابعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد.

اما قرطبی اضافه می کند: این تبع (والله اعلم) همان «ابو کرب» جهان گشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار مریضی حادی گردید و از تصمیم خویش منصرف گشته و برای اولین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد (ص)» است پس از مدینه نیز دست برداشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿٣٨﴾

وما آسمانها وزمین و آنچه را بین آنهاست بیهوده و بی هدف خلق نکردیم. (۳۸) «لعب» به کار بی هدف، بی پروگرام و بی نتیجه اطلاق می شود. یعنی اینکه الله تعالی زمین و آسمان و موجودات میان آن ها را بی فایده و بی هدف خلق نه نموده، بلکه بر مبنای حکمت عظیم و مقصد بزرگی افریده شده است. هدف خلقت دارایی هدف برحق است، از اینکه ما به کنه این هدف پی نمی بریم مشکل در فهم محدود بشری ما نهفته است، علم واقعی، پی بردن به حقایق و حکمت کارهای الهی است. طوریکه در آیه بعدی میفرماید:

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

ما آن دو را جز به حق نه آفریدیم لیکن بیشترشان نمی دانند. (۳۹) در این شک نیست که: بیشتر از مردم به علت نادانی از حق روی گردان اند و نمی اندیشند و از مشاهده نشانه ها و شنیدن موعظه ها پند نمی گیرند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾

همانا روز قیامت که روز فصل و جدایی (مؤمن و کافر) است وعده گاه جمیع خلائق است. (۴۰)

«يَوْمَ الْفَصْلِ»: روز عدل الهی میان محقّ و مبطل. روز جدائی بین حق و باطل است (ملاحظه شود سورة: صافات آیه: ۲۱). روز قیامت روز فاصله حقّ از باطل و نیکان از بدان است. دراین روز روابط بی اثرند جز شفاعت. در این روز نه شخص به شخص چیز کمک رسانده میتوانند و نه جماعتی به جماعت دیگری با در نظر داشت اینکه در روز قیامت، همه جمعند و انسان در جمع است، اما تنهاست.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿٤١﴾

روزیکه هیچ دوستی از دوستی (دیگر) چیزی را دفع نکند و آنان مدد نمیشوند. (۴۱)

«لَا يُغْنِي»: یعنی سودی نمی رساند. بی نیاز نمی گرداند (ملاحظه شود سورة: یونس آیه: ۳۶، یوسف آیه ۶۸، مریم آیه: ۴۲). در روز قیامت، هیچ همنشینی برای همنشیش دیگری فایده نمی رساند، هیچ رفیقی به رفیق خویش یاری کرده نمی تواند، و هیچ خویشاوندی از خویشاوندش ضرری را دفع کرده نمی تواند. بصورت کل در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می تواند به نزدیکانش هیچ گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند.

«مولى»: کلمه است که معنی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر، کاکا، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾

مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۴۲)

«الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»: اشاره به رحمت در عین قدرت خداوند ذوالجلال است. پروردگار با عظمت ما در پادشاهی و حکمش با عزت، در انتقام از دشمنانش نیرومند و به دوستانش مهربان است.

غیر الله متعال، نه می تواند خطر را رفع کند و نه آن را به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.

پروردگار با عظمت ماهمان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمیتواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش بی نهایت مهربان است.

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿٤٣﴾

البته درخت زقوم. (۴۳)

«الزُّقُومُ»: عبارت از درختی تلخ و بد بو و خوراک گناه پیشه در جهنم میباشد. (ملاحظه شود سورة: صافات آیه: ۶۲).

به تعریف دیگر «زقوم» خوراک انسانها «أثیم» اشخاصیکه داری گناه بسیاری، مذنب و مجرم بزرگ است میباشد. از جمله مذنبین کفار میتوان از ابوجهل، ویارانش و امثال شان از ملحدان مجرم در هر عصری که هستند یاد نمود، زیرا آیه مبارکه برماقبل و ما بعد خویش، بر این معنی دلالت می کند.

همچنان «زقوم»: درختی است که الله تعالی آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، زمانیکه دوزخیان گرسنه میشوند، به سوی این درخت آمده و از آن تناول مینمایند. طوریکه همچو عبارتی در سورة صافات آیات (۶۲ - ۶۴) تذکر یافته است: «أَذْلِكَ خَيْرٌ نُزْلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ ﴿٦٢﴾ إِنَّهَا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾» (آیا این (نعمت جنت) برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم. (۶۳) بدون شک ما آن را وسیله شکنجه و رنج برای ظالمان قرار داده ایم. (۶۴) آن درختی است که از قعر دوزخ می روید).

درخت زقوم طوریکه یاد آور شدیم در دوزخ می روید، همان طوریکه انسان مجرم در دوزخ همیشه میماند، درخت زقوم هم به اراده‌ی الله تعالی همیشه باقی میماند.

شان نزول آیات ۴۳ - ۴۴:

۹۴۹- ک: سعید بن منصور از ابو مالک روایت کرده است: ابو جهل خرما و مسکه می آورد و می گفت: بخورید این زقومی است که محمد شما را از آن می ترساند. پس آیه «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿۴۳﴾ طَعَامُ الْآثِمِ ﴿۴۴﴾» نازل شد.

طَعَامُ الْآثِمِ ﴿۴۴﴾

خوراک گنهگاران است. (۴۴)

ابو حیان گفته است: «آثِم» صفت مبالغه می باشد و به معنی «کثیر الاثم» است و به مشرک تفسیر شده است. (البحر ۳۹/۸).

«الآثِم»: بسیار گناهکار (ملاحظه شود سورة های: بقره آیه: ۲۷۶، نساء آیه: ۱۰۷، شعراء آیه: ۲۲۲).

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿۴۵﴾

مانند مس گداخته شده در شکم ها می جوشد. (۴۵)

«المُهْل»: میوه درخت زقوم مانند، مس و یا نقره‌ای است که با آتش ذوب شده باشد، در شکم های کافران میجوشد و روده های بدکاران را قطع میکند. (برای معلومات مزید ملاحظه شود سوره های: کهف آیه: ۲۹، معارج آیه: ۸). «يَغْلِي»: میجوشد.

كَغَلِي الْحَمِيمِ ﴿۴۶﴾

همانند جوشش آب گرم. (۴۶)

در این آیه مبارکه میفرماید که: جوشش میوه درخت زقوم در شکم های مجرمان، مانند جوشش آبی است که بسیار داغ باشد.

«الْحَمِيم»: آب جوش و آب بسیار داغ (ملاحظه شود: سورة ها انعام آیه: ۷۰، یونس آیه: ۴، حج آیه: ۱۹).

خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿۴۷﴾

(به مأموران دوزخ هدایت داده میشود) او را بگیرید پس وی را به سختی به سوی قعر دوزخ پرتابش کنید. (۴۷)

«فَاعْتَلُوهُ»: او را روی زمین بکشید. او را به قعر دوزخ پرت کنید.

«فَاعْتَلُوهُ»: او را روی زمین بکشید. او را پرت کنید. از ماده (عتل).

«سَوَاءَ»: وسط (ملاحظه شود سورة: بقره آیه: ۱۰۸، صافات آیه: ۵۵)

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿۴۸﴾

سپس بر بالای سرش از عذاب آب جوشیده فرو ریزید. (۴۸)

«صُبُّوا»: بریزید.

«عَذَابِ الْحَمِيمِ»: عذاب آب جوشان و بسیار گرم.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿۴۹﴾

(به او گفته میشود: عذاب را) بچش، چون تو بسیار عزت مند و (گرامی) و بزرگوار هستی. (۴۹)

«ذُقْ»: بچش.

باید گفت: گناه را که انسان مرتکب میشود؛ سبب قهر و عذاب الهی قرار میگیرد، و دوزخیان که به این قهر الهی گرفتار شده اند، هم از درون میسوزند و هم از بیرون، و در این هیچ جای شکی نیست که: عذاب قیامت شامل عذاب جسمی و عذاب روحی است (عذاب جسمی همانا سرب داغ و جوشان و عذاب روحی، شنیدن تحقیر و تمسخر که برای شان گفته میشود: شما بودید که در دنیا تنها برای خود عزت و کرامت قائل بودید. و به اصطلاح مقام جایگاه با کرامتی داشتی، و دیگران از خود کرده ذلیل میدانستید، ولی امروز

اینست حال و نتیجه اعمال شما در دنیا، البته این سخن ها به طور تمسخر و توهین امیز برای شان گفته می شود.)

همچنان در روایات آمده است که: فرشتگان بالای سر دوزخیان با گریزی از آهن میکوبند به طوری که دماغش شکافته میشود، سپس بر سرش آب جوشان میریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک میسوزاند و میروبد.

شأن نزول آیه ۴۹:

۹۵۰- اموی در مغازی از عکرمه روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (با ابوجهل ملاقات کرد و گفت: خدای عزوجل به من دستور داده است تا که که به تو بگویم: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۚ ۳۴ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۚ ۳۵» [القیامه: ۳۴-۳۵] یعنی: سزاوارتر برای آن است که به راه حق پیوندی...!

ابو جهل لباس خود را از دست پیامبر کشید و گفت: نه تو می توانی بر ضد من کاری بکنی و نه خدای تو، تو خود میدانی که من قوی ترین و استوارترین مرد اهل بطحاء هستم، کسی تاکنون بر من پیروز نشده است و در کرم و سخاوت همتا ندارم. خدای عزوجل او را به سبب این سخن در جنگ بدر به قتل رساند و خوار و ذلیلش ساخت. و آیه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» در باره او نازل گردیده است. (ابن کثیر ۶۰۰۵ به شماره گذاری محقق اسناد اموی از عکرمه را بیان کرده که مرسل است.).

۹۵۱- ابن جریر از قتاده به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، همان منبع، جلد ۲۵، صفحه ۱۳۴.).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿۵۰﴾

به یقین این همان چیزی است که همیشه درباره آن تردید می کردید. (۵۰)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿۵۱﴾

بی گمان پرهیزگاران در مقامی امن هستند. (۵۱)

پرهیز گاران که با انجام طاعات و اجتناب از گناهان از الله تعالی می ترسند، در جایگاه و مقام راستینی و بهشت برین قرار دارند بهشت که از تمام آفات هراس ها، غم ها در امان اند و همه انواع شادمانی ها را در می یابند.

بزرگترین نعمت الهی، امنیّت است، زیرا «مَقَامِ اَمین» قبل از سایر نعمت ها مطرح شده است. ناگفته نباید گذاشت که: امنیّت در بهشت یک امنیّت جامع است، نه در آن ترس از مرگ است، نه در آن رقیب است، نه در حسادت، نه در آن زوال و انقراض. و این نعمت ابدی و زول ناپذیر را اشخاصی کمایی مینماید و کسانی مستحق آن می شوند که متقی باشد.

«أَمین»: بدون ترس و خوف. دارای امن و امان.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾

در (میان) باغها و (در کنار) چشمه سارها. (۵۲)

مطابق روایات اسلامی بهشت بوی معطر و پاکیزه ای دارد که در گوشه گوشه ی آن می پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور استشمام می کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنْ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هرکس شخصی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی کند». (صحیح الجامع الصغیر (۳۵۵/۵) شماره (۶۳۲۴))

در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنْ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نمیکند». صحیح الجامع الصغیر (۳۳۷/۵) شماره (۶۳۳۳)

روشنایی در بهشت:

امام قرطبی به نقل از سایر علماء در مورد روشنایی در بهشت مینویسد: در جنت شب و روزی وجود ندارد و جنتیان همواره در یک نور همیشگی هستند و اوقات شب را با پایین آوردن پرده‌ها و بستن درها و ساعات روز را با بلند شدن پرده‌ها و باز شدن درها می‌شناسند. ابو الفرج بن جوزی این مطلب را بیان کرده است. (التذکره، قرطبی (۵۰۴))

ابن کثیر در تفسیر آیه ی «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» ﴿۶۲﴾ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿۶۳﴾ [مریم: ۶۲-۶۳]. مینویسد: (در آن جا هیچ سخن بیهوده نمی‌شوند، بلکه سلام (میشنوند)، روزی شان صبح و شام برایشان آماده است. (۶۳) این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می‌دهیم.) در آیه ی یادشده از عبارت «صبح و شام» استفاده شده است. منظور تمام اوقات است و این گونه نیست که صبح هوا روشن شود و شب تاریک. ابن تیمیه در این مورد می‌فرماید: «وَالْجَنَّةُ لَيْسَ فِيهَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ، لَكِنَّ تَعْرِفُ الْبُكْرَةَ وَالْعَشِيَّةَ بِنُورٍ يَظْهَرُ مِنْ قَبْلِ الْعَرْشِ» (در بهشت آفتاب و ماه و شب و روز وجود ندارد؛ البته صبح و شام با نوری که از طرف عرش میتابد، شناخته می‌شوند). (مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام ابن تیمیه (۳۱۲/۴)).

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿۵۳﴾
لباس هایی از حریر نازک و ضخیم میپوشند، و درمقابل یکدیگر مینشینند. (۵۳)
«سُندُسٍ»: تکه های ابریشمی لطیف و نازک.
«إِسْتَبْرَقٍ»: پارچه های ابریشمی ضخیم و درخشان.

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

این چنین (است مقام پرهیزگاران) و حورهای گشاده چشم را همسر آنان قرار میدهیم. (۵۴)

طوری که یاد آور شدیم در بهشت، نعمت‌ها متعدد و متنوع برای استفاده جنتیان آماده گردیده است، الله تعالی با همسران زیبا و خوش چهره‌ای که دارای چشم‌های فراخ‌اند کرامت‌شان می‌بخشد.

«حور»: جمع حوراء، به معنی زن سپیدفام سیمین بدن است. به قولی: حوراز (حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی آن) گرفته شده است.

«عین»: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می‌باشد.

مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آن‌ها، سرگشته می‌ماند و خیره می‌شود».

بیضاوی گفته است: یعنی آنان را با حورالعین، و حوریان سفید و دارای چشمانی بزرگ قرین و همدم می‌کنیم. «حوراء» یعنی زن سفید اندام، و «عیناء» یعنی زن چشم درشت.

(تفسیر بیضاوی ۱۸۲/۲).

گفته‌اند: سه چیز غم و پریشانی را ازدل بیرون می‌کند: «آب، سبزه و صورت زیبا».

اما مهر حوران بهشتی:

در حدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهوور الحور العین».

«بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است».

در حدیث شریف دیگری به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کنس المساجد مهوور الحور العین». «جارو کردن مساجد، مهرهای حورعین است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «مهور الحور العین قبضات التمر، و فلق الخبز». «مهرهای حورعین؛ مشت‌های خرما و پاره‌های نان است»، که در راه خدا انفاق میشود. پس میتوان گفت که: هر سه اینها جزء مهر حور عین است.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴿٥٥﴾

آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار میگیرد، و در نهایت امنیت به سر میبرند. (۵۵)

یعنی: جنتیان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می طلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر و در اختیارشان قرار می گیرد.

«آمِنِينَ»: در امن و امان. زندگی بسر می برند.

میوه های بهشتی:

در جنت درختان بسیار، پاکیزه و گوناگون وجود دارد؛ از جمله: درخت تاک انگور، خرما، انار، صدر و طلح. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ [النبا: ۳۱-۳۲].

«بی گمان بهره‌ی پرهیزکاران رستگاری، باغ‌های خرم و درختان انگور است». «فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ [الرحمن: ۶۸]. «در آن دو - بوستان - انواع میوه ها و از جمله خرما و انار است».

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ [الواقعة: ۲۷-۳۲]. «و افراد نیک بخت و نیک بختان چه وضعیتی دارند؟ در - سایه‌ی - درختان سدر بی‌خارند و - در کنار - درختان انبوه و

پُربار موز و - زیر - سایه‌ی گسترده و - در کنار - آبی جوشان و روان و میوه های فراوان هستند».

«فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾ [الرحمن: ٥٢]. «در آن دو - بوستان - از هر میوه‌ای دو گونه است».

ابن کثیر به نکته‌ی بسیار جالبی اشاره دارد که بر عظمت و فراوانی میوه‌های بهشت دلالت دارد. وی بیان میدارد که درخت «سدر» که در دنیا میوه‌ی بسیار کوچک و خارهای بسیار دارد و «طلح» که در دنیا تنها از سایه‌ی آن استفاده می شود، در بهشت دارای میوه های بسیار و لذیذی دارند. آن گونه که یک میوه از آن ها، هفتاد رنگ و طعم دارد. پس در باره‌ی درختانی که در دنیا میوه های خوب و زیبا دارند چه گمان کنیم، درختانی مانند: سیب، خرما، انگور و...؟ و چه می پنداریم در باره‌ی گل‌های بهشت؟ حاصل سخن این که، در بهشت نعمت‌هایی وجود دارد که: «لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»

درختان بهشت همواره میوه می دهند. مانند درختان دنیا نیستند که در زمان خاصی میوه دهند. میوه‌های درختان بهشت ماندگار هستند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾
در جنت مرگ را نچشند، به جز مرگ نخستین را که قبلاً چشیده بودند و الله آنان را از عذاب دوزخ حفظ نموده است. (٥٦)

همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می باشند.

«الْمَوْتَةُ الْأُولَىٰ»: مراد مرگ بعد از فرا رسیدن اجل در دنیا است.

جاودانگی جنت و جنتیان:

از فحوی آیه (۵۶ الدخان) بر می آید جنت و زندگی در جنت همیشگی است و از بین نمی رود و بهشتیان نیز در آن جاودانند، نه از بهشت کوچ می کنند و نه در آن می میرند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه: ۱۰۷ - ۱۰۸ سورة الکهف) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ ﴿١٠٨﴾ لَا يَغْنَوْنَ عَنْهَا حَوْلًا»

(بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیثی متعددی در مورد نبود مرگ در بهشت و دوزخ از پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان گردیده است که در ذیل به چند حدیث اکتفا می‌داریم: - پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» «ای بهشتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید». این نوشتارها بیان گر این است که بهشت و بهشتیان، فنا پذیر نیستند.

- در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَيْئَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» «هرکس وارد بهشت شود خوشحال می گردد، آسیب نمی بیند، لباس هایش کهنه نمی شوند و جوانیش از بین نمی رود.» (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (۲۱۸۱/۴)، شماره (۲۸۳۶).

از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرماید که بهشتیان را پس از داخل شدن به بهشت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبُّوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنَعَّمُوا فَلَا تَبْتَسُّوا أَبَدًا، فذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ﴿٤٣﴾ [الأعراف: ٤٣]. «منادی ندا می‌دهد: دیگر تندرست میمانید و هرگز بیمار نمیشوید، زنده هستید و هرگز نمی میرید، جوان میمانید و هرگز پیر نمیشوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمیشوند. آری این گونه الله متعال می‌فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن را به خاطر کارهای - شایسته‌ای - که انجام دادید، به ارث می‌برید».

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

این فضل و بخششی از سوی پروردگار توست، این همان رستگاری بزرگ است. (۵۷)

این نعمت های بزرگ و بینظیری که از جانب پروردگار در جنت نصیب جنتیان گردیده است، همه ای آنها از لطف پروردگار با عظمت و رهنمود های گرانهای رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد. سعادت واقعی برای مؤمن مسلمان اینست که در سایه تقوا توانسته است از آتش جهنم نجات یابد. که: «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و این همان رستگاری بزرگی برای مؤمنان متقی است.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

جز این نیست که ما قرآن را به زبان تو به آسانی روان ساخته‌ایم، تا شاید که پند گیرند. (۵۸)

یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند. یعنی از تهدیداتش پند بگیرند و از احکامش سودمند شوند.

زبان قرآن:

زبان قرآن عظیم الشأن زبان عربی است که تمامی این اعجاز و بلاغت را بر انسانها عرضه می‌کند و این قدرت زبان عربی است که سایر زبان‌های دیگر از آن برخوردار نیستند و حتی متفکران و مستشرقین نیز بدان اعتراف نموده‌اند که هیچ زبانی در دنیا بمانند قدرت ادبی زبان عربی نیست.

و ما این قدرت را در سایر زبانها نمی‌بینیم و لذا چه زبانی مناسبتر از عربی که قرآن با آن زبان نازل گردد چنانکه الله تعالی میفرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سورة الزمر ۲۸) یعنی: قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

و باز میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف ۲) یعنی: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). برای اینکه معنی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با غنی‌ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین مکان زمین (مکه) نازل کرد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

اعجاز قرآن:

مسلمانان بدین باور و عقیده اند که قرآن عظیم الشان کتاب مقدس و کلام پروردگار است، قرآن کلام الهی است، و توسط جبرئیل بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بزبان عربی نازل شده است.

مسلمان بصورت مطلق بدین باور و عقیده اند که در قرآن تحریفی صورت نگرفته و کتابی که اکنون در دست بشریت قرار دارد عبارت از همان کتابی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی گردیده است. تعداد کثیری از علماء و دانشمندان مسلمان تأکید می کنند که برای حفظ هیچ کتابی اعم از آسمانی و غیر آسمانی، به اندازه قرآن عظیم الشان سعی و تلاش صورت نگرفته است. و امروز پانزده قرن از نزول آن میگذرد در جهان دو جلد قرآنی را یافته نمیتوانیم با هم حتی یک کلمه اختلاف داشته باشند.

قرآن عظیم الشان در پنج مورد از انسانها خواسته است که اگر شکی در آسمانی بودن وحی این کتاب، دارند بیایند با هم متحد شوند و مانند آنرا بیاورند. (سوره های اسراء-۸۸/هود-۱۳/بقره-۲۳ و ۲۴/یونس-۳۸) قرآن مردم را از راهی آشکار به مقابله با خود فرا خوانده است.

یکی از محققین اسلامی میفرماید: «...می دانیم که پس از ظهور اسلام و قرآن در سرزمین عربستان، مبارزه با دین جدید شروع شد و اعراب مشرک در این راه از بذل جان و مال دریغی نداشتند و نیز می دانیم که هم زمان با ظهور اسلام یگانه هنر اعراب فصاحت و بلاغت در شعر و سخن بود که هفت قصیده ممتاز آویخته در کعبه نمونه ای از این هنر به شمار میرفت. با این حال

در مقابله با قرآن از آوردن یک سطر عربی نظیر آن فرو مانده و بناچار دست به شمشیر بردند.».

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

(اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست باشند). (۵۹)
«فَارْتَقِبْ»: پس منتظر آن خیر و پیروزی باش که خداوند به تو وعده داده است.

الله تعالی با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشید.

و من الله توفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الجاثیه

جزء ۲۵

سورة جاثیه در مکه نازل شده دارای سی وهفت آیه و چهار رکوع است.

وجه تسمیه:

نام این سورة مبارکه از آیه: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» [الجاثیه: ۲۸] آخذ گردیده است.

سورة «جاثیه» بعد از سورة «دخان» نازل شد و محور اساسی این سوره را، بیان روش مشرکان در رویا رویی با حُجّت ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویا رویی قرآن عظیم الشان با آنان در جهت درمان شان و بیان فرجام کارشان میباشد.

نامگذاری سوره:

سوره به خاطر تخوف (ترساندن)، انذار، هیبت خوفناک که؛ انسان در روز حساب با آن روبرو میشود به نام سورهی «جاثیه» موسوم شده است؛ زیرا در آن روز مردم هراسان و آشفته، دست به زانو در انتظار حساب و به اصطلاح سرنوشت خویش نشسته اند. و بیم و اضطرابی همه انسانها را فرا گرفته، و هیچ کس اساساً وقوع همچو روز را در ذهن خویش هم متصور نمیکردند: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». (در آن روز هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هرامتی به‌سوی نامه اعمال خود فرا خوانده میشود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید به شما میدهند).

ترس بیم و وحشتی که در آن روزبندگان را فرامی گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیر خوارش را فراموش می کند، زنان باردار سقط جنین میکنند و مردم دچار مستی و گیجی میشوند. گویی عقل شان را از دست داده اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾» (سورة الحج، آیات ۱ - ۲).

(ای مردم! از پروردگارتان بترسید، چون زلزله قیامت چیز بس بزرگ است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده ای از آن کس که شیر میدهد، غافل میشود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را مینهد. و مردم را مست میبینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.

ملاحظه میشود که؛ حوادث سخت و خوفناک روز قیامت، هم عاطفه را میگیرد، «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» هم عقل را.

در این آیات مبارکه، قرآن عظیم الشأن با در خطاب قرار دادن همه عالم بشریت، با تمام صراحت و هشدار سخت و تکان دهنده تذکر داده است که راه نجات از همه خطرات روز قیامت همانا تقوا است.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر مردم قرائت فرمود، و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر. (تفسیر صفوة التفاسیر).

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم؛ این سوره دارای (۴) رکوع، و (۳۷) سی و هفت آیت، و (۴۹۲) چهار صد و نود و دو کلمه، و (۲۱۳۱) دو هزار و یک صد و سی و یک حرف، و (۹۸۷) نه صد و هشتاد و هفت نقطه است.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سورة طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سورة الجاثیه با سورة قبلی:

بعد از اینکه الله تعالی سورة دخان را با یاد قرآن به پایان رسانید، سورة جاثیه را نیز با یاد قرآن شروع کرده است.

محتوی سورة:

سورة جاثیه در مکه نازل شده و مباحث عقیده اسلامی، مسائل توحید، رسالت و اثبات آخرت و منظره حشر و نشر و مبارزات با بت پرستان بوده و ایمان به خدای متعال و یگانگی، و ایمان به قرآن و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به آخرت و بعث و جزا را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است و محور سورة عبارت است از اقامه دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان.

سورة با بحث در مورد منبع و منشأ قرآن عظیم الشان شروع شده که عبارت است از خدایی که در ملکش مقتدر است و در خلقت و آفرینش جهان هستی حکیم است، آن که قرآن مجید را از روی مهر و رحمت بر بندگان نازل کرده است، تا چراغی پر فروغ فرا راه آنان باشد، و راه سعادت و خیر را برای بشریت روشن گرداند.

سورة بعد از آن، دلایل منتشر در این جهان گسترده و بیکران را یاد آور شده است.

مثلاً، در آسمان های شگفت انگیز دلایل مقرر است، و در زمین پهناور آیات موجود است. و در خلق انسان و دیگر جانداران و مخلوقات، و در پشت سر هم آمدن شب و روز و مسخر کردن باد و باران، آیات فراوانی را میتوان

مشاهده نمود. و تمام آنها گواه و گویای عظمت خدا و جلال و عظمت او می‌باشند و قدرت و یگانگی را نشان می‌دهند. بعد از آن درباره مجرمان تکذیب‌کننده قرآن سخن به میان آورده است. آنان که آیات پر فروغش را می‌شنوند، اما جز تکبر و طغیان و گردنکشی چیزی نمی‌اندوزند. و سوره آنها را به عذاب دردناک در اعماق دوزخ تهدید کرده است.

همچنان در این سوره درباره نعمت‌های گرانقدری که خدا به بندگانش ارزانی فرموده، سخن به میان آورده است، تا او را سپاسگزار باشند و در مورد نعمت‌هایی که به آنها اعطا شده، باندیشند و دریابند که منبع و مصدر این نعمت‌های ظاهری و باطنی تنها ذات الله تعالی می‌باشد، و جز «الله» خالق و روزی دهنده‌ای نیست.

در این سوره در مورد انواع عطایا و بخشش‌های خداوند متعال به بنی اسرائیل، و انکار و نافرمانی آنها در مقابل آن همه فضل و احسان زبان گشوده و موضع گیری تبه‌کاران سرکش در مقابل دعوت پیامبران علیهم السلام را یادآور شده و روشن کرده است که در بازار عدل و عدالت الله متعال، مجرمان و نیکوکاران یکسان نبوده و اشرار و رادمردان برابر نیستند. بعد از آن سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده که عبارت است از ستمکاری و برگرفتن هوی و هوس خود به عنوان خدا و معبود، تا اینکه بصیرتشان محو و تیره گشت و هرگز به حق هدایت نشدند.

هکذا در این سوره با یادآوری جزای عادلانه‌ی روز قیامت که در آن روز انسان‌ها به دو فرقه تقسیم می‌شوند: گروهی در بهشت جا می‌گیرند و گروهی روانه‌ی دوزخ میشوند، خاتمه یافته است. (تفسیر صفوۃ التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورة الجاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿١﴾

حم [حا میم] از حروف مقطعات است و خداوند متعال به مراد خویش در معنی آن دانایتر می باشد. (۱)

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

این کتاب نازل شده از سوی خداوند عزیز و با حکمت. (۲)

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

بی گمان در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است. (۳)

«آیات»: دلایل و نشانه های فراوان بر وجود خداوند متعال، و نشانه های بزرگ بر یگانگی او.

در این هیچ جای شکی نیست که: آفرینش آسمان های هفتگانه و زمین، براهین و دلایل واضحی است که هر که به الله تعالی و رسولش ایمان داشته باشد در آن می اندیشد و از اثرش ایمانش فزونی می یابد.

آسمان و زمین و هر آنچه در آن است، همه نعمت ها و نشانه های قدرت خداوند است. هر آنچه موجود است، چیزی جز نشانه ی او نمی باشد و هیچ کس را توان بر شمردن همه آنها نیست. خداوند در قرآن کریم بارها انسان را به دیدن این نشانه ها دعوت کرده است. ما در این جا به بعضی از این نشانه ها اشاره میکنیم:

نشانه های عظمت او در آسمان و زمین:

نشانه های عظمت پروردگار در آسمان و زمین را میتوان در آیات ذیل مورد مطالعه مزید فرماید: (آل عمران، ۱۹؛ بقره، ۱۶۴؛ روم، ۲۲؛ جاثیه، ۳؛ عنکبوت، ۴۴؛ یونس، ۳؛ عنکبوت، ۶۱؛ غافر، ۵۷؛ ذاریات، ۴۷-۴۸؛ انبیاء، ۳۲؛ رعد، ۲).

همچنان: بزرگی، گستردگی، وسعت و بیشمار بودن کرات آسمانی و کیهانشان ها آشکارترین نشانه بر قدرت بی انتهای خداست که به گوشه ای از این عظمت اشاره می کنیم:

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هایی است برای قومی که یقین می کنند. (۴)

«فِي خَلْقِكُمْ»: در خلقت شما از زمان پیدایش حیات در شکم مادران تا زمان ممات و خدا حافظی از این جهان.

«يَبُتُّ»: پراکنده می دارد.

«دَابَّةٍ»: جنبنده.

«لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: برای کسانی که در پی رسیدن به یقین باشند.

خواننده محترم!

و در آفرینش شما - ای انسان - از نطفه و بعد از آن از خون لخته شده، و مراحل مختلفی که برای آفرینش شما مقرر شده، و در آنچه الله پخش و پراکنده میکند از مخلوقات متنوع و مختلفی که بر روی زمین می جنبند، نیز برای افرادی که به طور یقین و قطع قدرت پروردگار عالمیان را تصدیق میکنند، دلایلی متجلی مکنون است.

«و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختن آن به [طور] انسانی تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی ای که خداوند در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنندگان پراکنده میگرداند» یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمینهای مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری که اهل یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آن‌ها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾

و (در) اختلاف شب و روز و در آنچه از روزی که الله از آسمان نازل کرده و زمین را به وسیله آن پس از خشک شدنش زنده گردانیده است و (نیز) در وزش بادهای، برای قومی که اهل تفکرند نشانه‌هایی است. (۵).
«إِخْتِلَافٍ»: دگرگونی. آمد و شد.

«رِزْقٍ»: یعنی روزی که شامل (باران و برف و نور و اشعه‌های گوناگون کیهانی). میشود.

ابن کثیر گفته است: خدای متعال باران را به روزی نام برده است؛ زیرا به وسیله‌ای آن روزی فراهم میشود. (مختصر ۳۰۸/۳)

«تَصْرِيفٌ»: وزش بادها و تغییر جهت آنها، و بالطبع جابه جایی هوا یک بار به جهت جنوب و بار دیگر به جهت شمال می وزد و یک بار گرم و دیگر بار سرد است.

احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) مینویسد: الله تعالى در سه آیه شش دلیل را ذکر کرده است: آیه ی اول را به يُؤْمِنُونَ و دومی را به يُوقِنُونَ و سومی را به يَعْقِلُونَ ختم کرده است. وجه تفاوت تعبیر آنها این است که وقتی انسان در آسمان و زمین بیندیشد و این که باید صانعی داشته باشند، ایمان می آورد. و وقتی در آفرینش خود نظر کند ایمانش افزایش میابد و یقین حاصل میکند. و وقتی در دیگر موجودات دقت کند، عقلش کامل و علمش مستحکم میگردد. (تفسیر صاوی ۴/۶۳)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾
این ها آیات خداست که به حق و راستی بر تو می خوانیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان میآورند! (۶)
«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ»: مراد آیات قرآن است.

«بِالْحَقِّ»: به حق و حقیقت، راست و درست.

«بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ»: بعد از سخن خدا و آیه های او. بغیر از خدا، که همه چیز دالّ بر بودن او است، بعد از سخن خدا قرآن، و بعد از نشانه های موجود در گستره جهان.

یعنی اینها دلایل و براهین دال بر یگانگی و توانایی او می باشند و آن را به صورت حق و یقین بدون ابهام و اشتباه، بر تو بازگو میکنیم. «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (آیه: ۶ جاثیه) وقتی کفار مکه گفته خدا و دلایل و آیاتش را تصدیق نمیکنند، پس چه سخن و گفته ای را تصدیق کرده و به آن

ایمان می آورند؟ منظور بزرگ جلوه دادن تکذیب قرآن است از جانب آنان که با وجود روشنی بیان و اعجازش آن را تکذیب می کردند.

وَيَلُّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾

وای بر هر دروغگوی گنهکار، (۷)

«أفَّاك»: بسیار دروغگو، شخصی که دروغگو ماهر و فنی باشد.

«أثیم»: بسیار گناهکار. یعنی گناهکار افراط گر.

نابودی و هلاک از آن هر دروغگو و جنایتکار افراطگر است.

امام فخر رازی میفرماید: این تهدید و وعیدی است بس عظیم. «أفَّاك» یعنی بسیار دروغگو. «أثیم» یعنی آنکه در ارتکاب گناه افراط میکند. (تفسیر کبیر ۲۶۱/۲۷).

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾

که آیات الهی را که بر او خوانده می شود، می شنود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آنرا نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناک مژده بده! (۸).

«يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا» مستکبرانه اصرار میورزد. از روی تکبر بر کفر و فسق پافشاری و پایداری می کند.

«ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» یعنی سپس به کفر خود ادامه داده و در انحراف و گمراهیش بیشتر فرو میرود و از ایمان آوردن به آیات امتناع میورزند، و به اصطلاح خود را طوری وانمود میسازند که گویا اصلاً چیزی را نه شنیده اند.

«فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» پس ای محمد! مژده ی عذابی دردناک را به او بده. به عنوان ریشخند آن را مژده نام نهاده است؛ زیرا مژده برای خبر خوش می آید.

در التسهیل آمده است به منظور بزرگ جلوه دادن اصرار بر کفر چنین فردی آن را به ثَمَّ عطف کرده است، تا نشان دهد که بعد از شنیدن آیات خدا، باز بر کفر اصرار می‌ورزد که چنین امری از عقل و طبیعت دور است (التسهیل ۳۸/۴).

شأن نزول آیه ۸:

مفسران در مورد شأن نزول این آیه می‌فرمایند که در مورد: «نضر بن حارث» نازل شده است، که قصه های عجم را بازگو می‌نمود و مردم را مشغول می‌کرد و نمی‌گذاشت به قرآن گوش کنند. اما آیه عام است و شامل تمام افراد متصف به صفت مذکور می‌شود.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾
و هنگامی که به چیزی از آیات ما آگاه می‌شود، آن را به مسخره گیرد؛ اینانند که برای آنان عذاب اهانت کننده است. (۹)

«إِتَّخَذَهَا هُزُوًا»: آیات الهی را به تمسخر می‌گیرد و با بی‌اعتنائی از کنار آنها می‌گذرد. آیات الهی را مایه استهزاء دیگران و بازیچه قرار دادن ایشان می‌سازد. «هُزُوًا»: (ملاحظه شود سورة: بقره / ۶۷ و ۲۳۱، مائده / ۵۷ و ۵۸).

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

پیش رویشان دوزخ است، و آنچه [از ثروت، و متاع دنیا] به دست آورده اند و آنچه غیر از الله را دوستان خود گرفته‌اند، چیزی از عذاب را از آنان دفع نمی‌کند، و برای آنان عذابی بس بزرگ است. (۱۰)

«وَرَائِهِمْ»: این کلمه؛ از اضداد است و میتواند به معنی: پشت سر ایشان، یا پیش روی ایشان باشد. به هر حال، هدف اینست که دوزخ (بر سر راه آنان) است (ملاحظه شود: سورة های: انسان. ۲۷، ابراهیم / ۱۶ و ۱۷، مؤمنون / ۱۰۰).

ابو سعود در باره جمله «وَلَا مَا اتَّخَذُوا» گفته است: آوردن نفی در وسط آیه: با در نظر داشت اینکه فایده نرساندن بت‌ها از فایده نرساندن اولاد روشن‌تر و جلی‌تر است، بر مبنای گمان فاسد آنها است؛ چون از آنها انتظار شفاعت دارند، و نیز متضمن استهزا به آنها می‌باشد. (ابو سعود ۵/۵۸).

بصورت کل باید گفت:

دوزخ در پیشاپیش آنان قرار دارد، و ورود آن در دوزخ حتمی است، یکجا با عذاب و عقوبت و زنجیرهای دوزخ انتظار آنان را میکشد. دیگر مال و ثروت که جمع آوری کردند و فرزندانی که از خود باقی گذاشتند به درد شان نمی‌خورد و عذاب جهنم را از آنان دفع کرده نمی‌تواند. همچنین بُتان و خدایانی که برای خود گرفته بودند و شب و روز به عبادت آن مصروف بودند، و آنها را به جای خداوند جلّ جلاله می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زیانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند، بلکه آنچه را که کسب کرده‌اند و آن حاصل را که به دست آورده‌اند، نتیجه و ثمره آنرا می‌بینند. «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ ﴿١١﴾

این (قرآن) سراسر هدایت است؛ و کسانی که به آیات پروردگارشان کفر ورزیده‌اند، آنان را عذابی است از نوع عذابی بسیار سخت و دردناک. (۱۱)

«هُدًى»: هدایت و راهنمایی. هادی و راهنما.

«رَجْزٌ»: عذاب. شکنجه. رنج (ملاحظه شود سورة‌های: اعراف آیه: ۱۳۴ و ۱۳۵، انفال آیه ۱۱).

«رَجْزٍ أَلِيمٍ»: سخت‌ترین عذاب. بدترین شکنجه. طاقت‌فرساترین رنج (ملاحظه شود سورة: سبأ آیه ۵).

طوری‌که زمخشری در مورد کلمه «رَجْزٌ» می‌فرماید: یعنی شدیدترین عذاب. و منظور از آیات ربهم قرآن است. (تفسیر کشاف ۲۲۷/۴).

قرآن کتاب هدایت است:

قرآن عظیم الشأن، سراسر و یک پارچه هدایت است: فرامین و نواهی آن، داستان ها و تشبیهات آن، همه و همه مایه هدایت است.

قرآن کریم که از جانب خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده کتابی است که از جانب حق تعالی غرض نجات انسانها از گمراهی و دستیابی به هدایت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی گردیده است.

قرآن شریف کتاب زندگی است، کتاب نجات است، کتاب عزت است، کتاب جهاد است، کتاب اخلاق است، کتاب عرفان است، کتاب پروگرام است، کتاب نظم است، کتاب جوابگوی به ضروریات بشری تا روز قیامت است، کتاب قانون است، کتاب حقوق است، کتاب خانواده و زندگی خانوادگی است، کتاب جامعه بشری است.

قرآن عظیم الشأن «اعجاز» است، و معجزات متعددی همراه دارد، بطور مثال پروردگار با عظمت که فرستنده این کتاب است به تمام صراحت و وضاحت به همه مخالفین خویش در همه قرون و اعصار خطاب نموده میفرماید: که شما مشکوک در ارسال این کتاب از جانب الله تعالی میباشید، شما مانند این کتاب و یا هم ده (۱۰) سوره مانند این کتاب بیاورید این مبارزه در طول پانزده قرن تا هنوز از جانب مخالفین قرآن، لاجواب مانده است. هیچ شخصی، هیچ گروهی هیچ پوهنتونی و هیچ اکادمی نتوانسته؛ یک سوره مانند این قرآن کریم را به جهان ارائه کند. بنابراین کتاب معجزه است، قرآن کتاب ادب است، قرآن کریم آنقدر شیرین است، کتاب آهنگ است، هیچ شاعری در جهان نتوانسته است تمام اشعار خود را با یک آهنگ به سراید و دارای یک نظم باشد، تنها «کتاب الهی» است که از اول تا آخر دارای یک نظم و اعجازی میباشد.

قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی در (آیه ۸۲، سورة نساء) میفرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمیکنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می یافتند).

اگر در نوشته ها و تالیفات نویسندگان با دقت نظر اندازیم به وضاحت در مییابیم که مطالب نوشته شان هم از لحاظ ادبی و هم از لحاظ فهمی دارای فراز و نشیب میباشند، برخی نوشتهها دارای مطالب قوی و برخی از آن ضعیف است، و هم از نظر آهنگ و وزن گاهی اشعار بهم نمی خوانند، اما تنها کتابی که هم معانی آن یکدیگر را حمایت می کند، مجموعه ای کتاب یک مطلب را تعقیب می کند، و همه در این معنی هماهنگ هستند، و چنین الفاظ و آیات هم از نظر الفاظ و فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بگونه ای است که مثل دانه ای تسبیح، مثل دانه های مروارید در رشته چیده شده است و خیلی زیبا و موزون است، چنین هنری دارد، هیچ کجای آن ناموزون و ناهماهنگ نیست. قرآن عظیم الشان است که در ذات خود معجزه است و اعجاز آن درجهات مختلف می باشد.

قرآن کریم کتاب هدایت است: هدایت قرآن کریم هدایت همه جانبه است، هم راه و آدرس برای زندگی ما ترسیم نموده و نشان میدهد.

قرآن کریم فن رهبریت و قیادت دارد، قرآن کریم جاذبه دارد، قرآن کریم انرژی بخش قوت انسان است، قرآن کریم نور است، عظمت و قوت نور قرآن چنان معجزه آساء است که اگر یکبار در قلب انسان جا گیرد، انسان را به سوی پروردگار با عظمت همراهی میکند.

قرآن عظیم الشأن در (۲۸ سورة حدید) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد و برایتان نوری قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و تا شما را بیامرزد و الله آمرزنده مهربان است.).

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشأن برای اثبات اعجاز خود، ساده ترین راه را مطرح می کند که دعوت از مردم برای آوردن سوره ای مثل آن است. «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» نه تنها کل قرآن، بلکه حتی یک سوره از آن هم دارای معجزه عظیمی است. قرآن عظیم الشأن در مقابله خویش با دشمنان اش، تخفیف هم قایل شده، و به آوردن یک سوره مثل قرآن هم قانع نموده است.

همچنان در این مبارزه و مقابله خویش زمان بندی نه نموده و مکان معینی را نام نه برده است، برای انسان ها تا روز برپای قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است.

در مبارزه طلبی قرآن، اشخاص و نفرات خاصی را تعیین نکرده است، در این مقابله مخصوص عوام الناس نیست، بلکه در این مقابله از همه دانشمندان، حقوقدانان، ادیبان و نوابغ همه و همه دعوت بعمل آورده که در این مبارزه و مقابله اشتراک نمایند.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

الله ذاتی است که بحر را برایتان مسخر ساخت تا کشتی ها به حکم او در آن روان شوند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمت هایش را بجا آورید. (۱۲)

فضل و مرحمت از جانب پروردگار با عظمت است، که همه ابحار و دریا ها را برای استفاده انسان ها مسخر گردانیده است، تا در آن کشتیها خویش را برای مسافرت و انتقال اموال بار بری به فرمانش در روی آن به حرکت در آیند و مردم به وسیله آنها به طلب روزی و تجارت پردازند.

امام فخر رازی میفرماید: سطح آب را به صورت صاف و نرم خلق کرده است که کشتی بر آن حرکت کند، و چوب را طوری خلق کرده است که سبک باشد و بدون این که در آب فرو رود، بر سطح آن باقی بماند، و جز خدا هیچ کس بر چنین امری قادر نیست. (تفسیر کبیر ۲۶۲/۲۷).

در این شکی نیست که: این نعمت ها از فضل و رحمت خداوند است، ولی انسان نیز باید برای بدست آوردن آن سعی و تلاش خویش را بخرچ دهد. باید با انجام طاعات و حسن عبادات شکر گزاری کنند، در الوهیت یگانه بشناسند و با انجام طاعات و ترک نواهی یگانگی را مخصوص او دانند.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال کمال قدرت خود را بیان کرده و تمام نعمت هایش را بر بندگان یادآور شده و روشن کرده است که هر چیز را برای منافع آنان خلق کرده است و از فضل و کرم او نسبت به بندگان سرچشمه گرفته است. (قرطبی ۱۶۰/۱۶). در ضمن قابل یادآوری است که: توجّه به نعمت ها، روحیه‌ی شکر را در انسان زنده و تقویه میکند، همان طوری که اقیانوس ها را پروردگار با عظمت برای استفاده انسان رام ساخته است، باید انسان ها هم برای پروردگار خویش و هدایت و رهنمود های قرآنی و هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رام، مطیع و فرمانبردار شوند.

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و همه آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است از سوی خود برای شما مسخر و رام کرد؛ یقیناً در این نشانه هایی است برای کسانی که میاندیشند. (۱۳)

«جَمِيعاً مِنْهُ»: جملگی این تسخیر از سوی خدا حاصل میگردد (ملاحظه شود: تفسیر کبیر). همه آنچه ذکر شده است، از فضل و لطف خدا بر شما است (ملاحظه شود: المختصر). همه این‌ها با تمام خصوصیات که: دارند، از سوی خدایند و به فرمان او در خدمت انسانها بوده، همه این نعمت‌ها براهین و نشانه‌های آشکار و واضحی است که به یگانگی و عظمت حق تعالی دلالت میکند؛ البته برای کسانی که در براهین بیندیشند، از آنها پند گیرند و فایده مند شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند جزا دهد. (۱۴)

«يَغْفِرُوا»: ببخشند و صرف نظر کنند و گوش به اذیت و آزار کافران و مشرکان ندهند.

در این آیه مبرکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم وظیفه داده شده است، تا شیوه و نوع برخورد با کفار را به مؤمنان تعلیم دهد در این آیه مبارکه آمده است که یا رسول الله بگو: از کافران که دریافت پاداش و رحمت حق تعالی را اراده ندارند و از عذابش نمی‌ترسند، عفو و گذشت نمایید. مسلمانان مگه در زمانیکه گرفتار دشمنی و آزار مشرکان مگه بودند، خواستند در مقابل کفار معامله بالمثل کنند، اما پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدایت فرمود که به مسلمانان بگوید عجله نکنید که هنوز شما قوی نیستید و آنان را به من واگذار کنید. زیرا الله تعالی در برابر آزار و اذیتی که به مسلمانان رسانده اند و تدبیر سنجیده اند به حساب آنان رسیدگی میکند و عذاب شان مینماید.

همچنان در این آیه مبارکه درسی است برای مسلمانان که: لازمی ایمان، گذشت و بزرگواری عفو بخشش است، و زمانیکه انسان هدف به رسیدن به به اهداف بلند دینی، در برابر خود مطرح میکند، ضرورت مبرم است تا از شتابزدگی پرهیز کند. در ضمن باید گفت؛ آنچه که موجب غضب و قهر الهی میگردد، استمرار و اصرار بر انحراف و خلاف است که کفار و مشرکین مکه بدان آغشته بودند.

مقاتل گفته است: یک نفر در مکه به حضرت عمر رضی الله عنه ناسزا گفت. حضرت عمر خواست او را بزند، اما خدا دستور عفو را داد و این آیه را نازل کرد. (تفسیر کبیر ۲۶۳/۲۷).

امام ابن کثیر گفته است: به مسلمانان امر شده بود که در مقابل اذیت و آزار مشرکان و اهل کتاب صبور و شکیب باشند تا از این راه انس و الفت آنان را به دست آورند، اما وقتیکه آنان بر دشمنی خود اصرار ورزیدند خدا برای مؤمنان جنگ و جهاد را مشروع کرد. (مختصر ۳۰۹/۳).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾
وهر کس که کار نیک انجام دهد به سود خود اوست و هر کس که کار بد کند به زیان خود اوست، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده میشود. (۱۵)
قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی به این اصل عالی اشاره به عمل آورده میفرماید: نتیجه عمل به خود انسان برمی گردد، بطور مثال در (آیه ۱۲، سورة لقمان) میفرماید: «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (و هر کس (الله را) شکر گزارد در حقیقت به نفع خود شکر گزاری می کند و هر کس ناشکری کند (بداند که) الله بی نیاز ستوده است).

همچنان در (آیه: ۴۱ ، سورة زمر) میفرماید: «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» هر کس هدایت پذیرفت، به نفع خود اوست و هر کس گمراه شد، به ضرر خود اوست.

باید یاد آور شد که: نظام مکافات و مجازات عدل الهی بی نهایت عادلانه و بر اساس عملکرد نیک و بد خود انسان است. انسان ها در برابر قانون الهی مساوی هستند. (انسان، هر که باشد و عمل، هر چه باشد، مورد مکافات و مجازات قرار میگیرد. پروردگار با عظمت انسان را آزاد خلق نموده است. در ضمن باید گفت که: خداوند، به کار خیر انسان اصلاً نیازی هم ندارد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ الْكِتَآبَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

و همانا ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم، و از پاکیزه ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر جهانیان [و مردم عصر خویش] برتری بخشیدیم. (۱۶)

صاوی گفته است: منظور از آن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است. طوریکه میفرماید: ای محمد! از کافر بودن قومت غمگین مشو؛ چون نعمت های بس بزرگ را به بنی اسرائیل دادیم، اما آنها سپاسگزار نشدند، بلکه بر کفر خود اصرار ورزیدند، پس قوم تو هم مانند آنها می باشند. (تفسیر صاوی ۴/۶۵).

«الْكِتَابَ»: جنس کتاب مراد است. از جمله: تورات و انجیل.

«الْحُكْمَ»: حکومت و فرماندهی. قضاوت

«فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»: ایشان را به سبب ایمان قوی و یقین صادق بر دیگر مردمان روزگار خود برتری داده بودیم.

ایمان به کتاب‌های آسمانی:

خواننده محترم!

ایمان به کتاب‌های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده است، از جمله سومین رکن از ارکان ایمان بحساب می‌آید، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبرانش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان کتاب‌هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان محقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال در (آیه ۲۵، سورة الحديد) این هدف چنین بیان فرموده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» ﴿۲۵﴾ (البته ما پیغمبران خود را با دلایل واضح فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم در میان خود عدالت را قایم کنند. و آهن را که در آن نیروی سخت و منافع برای مردم است نازل کردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را نادیده یاری میکند، زیرا الله قوی (و) غالب است.)

همچنان در (آیه ۲۱۳ سورة البقره) آمده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» (مردم (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیغمبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند).

حقیقت ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام وحی فرموده، که این کتابها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی داند.

حکم آن:

ایمان به همه کتاب هایی که خداوند متعال بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می شود. خداوند متعال میفرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ ءَ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلِكَّتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾ [النساء: ١٣٦]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بداند که) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت انسان به کتاب:

ایمان داشتن بر کتب آسمانی فواید بیشماری و متعددی دارد که از جمله میتوان:

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر مرجع عدلی الهی باشد، که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

- تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

- و تا اینکه این کتابها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دایره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: ۲۱۳]. «مردم یک امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبرانش علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است، یعنی بشکل خلاصه بدون اینکه شرح شود ایمان داشته باشد.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتابهایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که الله متعال علاوه از اینکه نیز، کتابهایی بر پیامبرانش علیهم السلام نازل فرموده که نامها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی داند.

- همه این کتابها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به

یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتاب‌های آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ ۖ وَكُتُبِهِ ۖ وَرُسُلِهِ ۖ» [البقرة: ۲۸۵]. «رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هریک به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند».

همچنان میفرماید: «اَتَّبِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ ۚ اُولٰٓئِكَ قَلِيْلًا ۚ مَا تَذَكَّرُوْنَ ﴿۳﴾» [الأعراف: ۳]. «آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی نکنید چه اندک پند می پذیرید».

وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۷﴾

و به آنان دلائل واضح و روشن در باره دین دادیم. پس اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه حقیقت برای‌شان حاصل شد (آن اختلاف هم) از روی عداوت و حسادت بود که در میان‌شان وجود داشت، البته پروردگار تو روز قیامت در میان‌شان درباره چیزی که در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (۱۷)

«بَيِّنَاتٍ»: معجزاتی دالّ بر حقانیت پیغمبران و صداقت دین الله. دلائل و براهین روشن.

«الْأَمْرِ»: کار و بار دین و احکام آن، و امر نبوت و شریعت.

«بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ»: معجزاتی که حَقَّانیت پیغمبران بنی اسرائیل و صداقت دین آسمانی ایشان را نشان می‌داد و می‌نمایاند. دلیل ها و حجت های روشنی که کارو بار دین و شریعت خدائی را به اثبات می رساند. دلائل و براهینی که صفات پیغمبرخاتم و درستی دین اسلام را ثابت می کرد (ملاحظه شود سورة: بقره / ۸۹ و ۱۴۶).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی موضوع نبوت پیامبر و شواهد نبوتش را بیان کردیم، که از تهامه به یثرب هجرت میکند و مردم یثرب او را یاری میدهند. (حاشیه‌ی جمل ۱۱۶/۴).

«الْعِلْمُ»: آگاهی از دین خدا واحکام و قوانین آن. آگاهی از نبوت خاتم الانبیاء و اطلاع از ظهور اسلام.

«بَغْيًا بَيْنَهُمْ»: به سبب حبّ ریاست و برتری جوئی و عداوت و حسادت میان خود (ملاحظه شود سورة: بقره / ۲۱۳، آل عمران / ۱۹، شوری / ۱۴).

«إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ»:

از مضمون آیات تا اینجا دوامر مستفاد می گردد، یکی با اعطای کتاب و نبوت به بنی اسرائیل، نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم، تأیید گردید، دوم اینکه به آنحضرت تسلی داده شد که همان علل اختلافی که به بنی اسرائیل پیش آمده بود، همان نیز در اختلاف قوم تو با تو، وقوع یافته است، یعنی حب دنیا و حسد و انانیت، نه اینکه در دلائل شما نقضی وجود دارد لذا غمگین نباشید. (معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح).

ایمان به پیامبران علیهم السلام:

ایمان به پیامبران یکی از ارکان (ششگانه) ایمان است که ایمان بدون آن کامل نمیشود.

ایمان به پیامبران علیه السلام عبارت از اعتقاد جازم به این امر است که خداوند متعال پیامبران و رسولانی دارد که جهت تبلیغ و رساندن دستوراتش آنانرا برگزیده است، کسی که از آنان پیروی کند رستگار میشود و کسی که از آنان نافرمانی کند خوار و ذلیل می گردد.

بر مسلمان است که بر تمام انبیاء و پیامبران ایمان داشته باشد. فرق نمی کند چه کسانی که خداوند از آنان نام برده و چه کسانی که نام نبرده است، کما اینکه هر پیامبری در باره پیامبر بعد از خود مژده می دهد و پیامبر بعدی، پیامبر قبلی را تصدیق می کند.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه: ۱۳۶، سورة البقرة) میفرماید: «قُولُوا ءَمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾» (شما بگویند که ما ایمان آوردیم به الله و به آنچه نازل شده به ما، و به آنچه نازل شده به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و به نوادگان یعقوب، و ایمان آوردیم به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه پیغمبران از جانب پروردگارشان دریافت کرده اند، و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما تنها به او تعالی منقادیم و بس).

کسی که یک پیامبر را تکذیب کند این بدین معنی است که گویا تمام پیامبران را تکذیب کرده است، و کسی که از یک پیامبر نافرمانی کند بدین معنی است که گویا از تمام پیامبران نافرمانی کرده است.

طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِٖ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِٖ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۵۰﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿۱۵۱﴾» [النساء: ۱۵۰-۱۵۱]. «به راستی آنان به خدا و

فرستادگانش کفر می ورزند و میخواهند در میان خدا و فرستادگانش جدائی بیندازند و می گویند به برخی ایمان می آوریم و برخی (دیگر) را انکار می کنیم و می خواهند بین این (و آن) راهی برگزینند این گروه در حقیقت کافرنند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته ایم».

حقیقت نبوت چیست؟

نبوت واسطه بین خالق و مخلوق در تبلیغ شریعت اوست، که خداوند متعال بر هر کسی بخواهد منت می گذارد و هر کسی را بخواهد از میان مخلوقاتش (بندگانش) بر می گزیند، هیچ کس دیگری غیر از ذات پاک او اختیاری در این باره ندارد لذا میفرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾» [الحج: ٣]. «خداوند از فرشتگان و (نیز) از مردمان رسولانی بر می گزیند، خداوند شنوای بیناست».

نبوت بخشیده میشود کسب نمیشود، با کثرت طاعت و عبادت بدست نمیآید، و نه با اختیار پیامبر یا طلب او، این فقط انتصابی است که هر کسی را خداوند متعال بخواهد برمی گزیند، لذا میفرماید: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾» [الشوری: ١٣]. «خداوند به سوی (حقیقت) خویش هر کس را که بخواهد برمی گزیند و هر کس را که رو به سوی او می نهد، به سوی خویش هدایت می کند».

حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام:

- نجات دادن انسانها از عبادت و بردگی مخلوق و ترغیب آنان به سوی آزادی و پرستش خالق، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾» [الأنبياء: ١٠٧]. «و تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم».

- شناساندن هدف یا انگیزه آفرینش انسانها به آنان، و بیان اینکه هدف آفرینش فقط یکتا دانستن و پرستش ذات باری تعالی است که جز بوسیله پیامبران علیهم السلام که خداوند متعال خودش آنان را برگزیده و بر جهانیان برتری داده شناخته نمیشود، چنانکه میفرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ ﴿٣٦﴾» [النحل: ٣٦]. «به یقین در میان هر امتی رسولی را بر انگیختم (با این دعوت) که خداوند را بندگی کنید و از طاغوت پرهیزید».

- اینکه با فرستادن پیامبران بر انسانها اتمام حجت کند. لذا میفرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾» [النساء: ١٦٥]. «رسولانی مژده آور و بیم دهنده (فرستادیم) تا برای مردم پس از (ارسال) رسولان بر خداوند حجتی (در میان) نباشد و خداوند پیروزمند حکیم و دانا است».

- بیان بعضی غیباتی که انسان ها نمی توانند با عقل خودشان آنها را در یابند مانند اسم ها و صفات خداوند، شناخت فرشتگان و روز آخرت و غیره.

- اینکه خداوند پیامبران را اخلاق فاضله و کامل عنایت فرموده و آنان را از هرگونه شبهات و شهوات پاک و معصوم قرار داده و سپس الگو و سرمشق امت هایشان گردانید. چنانکه میفرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّ لَهُمْ أَقْتَدِهِ» [الأنعام: ٩٠]. «اینان (پیامبران) کسانی اند که خداوند (آنان را) هدایت کرده است، پس به شیوه آنان اقتدا کن».

- اصلاح و تزکیه و تطهیر نفوس انسانها و بر حذر داشتن آنان از همه آنچه که برای آنان عیب شمرده میشود. طوریکه میفرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

[الجمعة: ۲]. «اوست که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان میخواند و آنان را پاک میدارد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» «جز این نیست که من مبعوث شده‌ام تا اینکه پایه‌های اخلاق را تکمیل کنم».

(سند امام احمد و مستدرک حاکم).

مسؤولیت أنبياء:

پیامبران علیه السلام مسؤولیت های بسیار والا و ارزشمندی دارند از جمله:

- تبلیغ شریعت و دعوت مردم به سوی پرستش خدای یکتا و ترک پرستش غیر او. چنانکه میفرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» [الأحزاب: ۳۹]. «همان) کسانی که پیام های خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند، و خدا (به عنوان) حسابرس، بس است».

- بیان آنچه که خداوند بعنوان دین نازل فرموده، چنانکه می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [النحل: ۴۴]. «و به تو قرآن نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی آنچه را که بر آنان فرو فرستاده شده است و باشد که اندیشه کنند».

- راهنمایی امت به سوی خیر و باز داشتن آنان از هرگونه شر و بشارت دادن آنان به اجر و پاداش و آنان را ترساندن از سزا و عقاب چنانکه میفرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» [النساء: ۱۶۵]. «رسولانی مژده آور و بیم‌دهنده».

- اصلاح انسان‌ها با رهبری پاک و الگوی نیک در گفتار و کردار.

- اقامت شریعت و تطبیق آن در میان بندگان.

- گواهی آنان در روز قیامت بر امت هایشان به اینکه آنان رسالت خویش را به بهترین و کامل ترین وجه ممکن رسانیده‌اند.

چنانکه خداوند متعال میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾» (النساء: ۴۱). «پس (حالشان) چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی (در میان) آوریم و تو را بر این امت گواه بیاوریم».

اسلام دین همه انبیاء است:

اسلام دین همه پیامبران و رسولان است. طوریکه در (آیه ۱۹ سورة آل عمران) آمده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (بی گمان دین (حق) نزد خداوند، اسلام است). همه انبیاء علیهم السلام مردم را به سوی یکتا پرستی و ترک پرستش غیر الله دعوت می نمودند، اگر چه شرایع و احکام شان با هم متفاوت بود، اما در اصل که توحید است با هم متفقند چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَاتٍ» «پیامبران با یکدیگر مثل برادر مادری اند». (مسند امام احمد و مستدرک حاکم).

خواننده محترم!

جا دارد که بگوییم:

دعوت همه انبیاء الهی بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه اشراف و ستمگران است و به همین دلیل است که، اشراف نسبت به سایرین با انبیاء علیهم السلام در مخالفت و دشمنی قرار گرفته اند.

- همچنان آنان چون جرئت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، شعار میدهند که گویا: انبیاء لایق آن اصلاحات نیستند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾
سپس تو را بر شریعت و دین حقی قرار دادیم، از آن پیروی کن و از خواهشات آنان نمی دانند پیروی مکن. (۱۸).

امام بیضاوی میفرماید: یعنی از آراء جاهلانی که دنباله رو شهوات و هوس هایشان هستند، پیروی مکن. منظور رؤسای قریش است که می گفتند: به دین پدرانت برگرد. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۲۳).

«شَرِيعَةً»: دین و پروگرام، راه، مسیر و طریقه.

«الأمر»: کاروبار دین. هدف اینکه دین اسلام است که دین همه پیغمبران الهی می باشد. (ملاحظه شود سورة آل عمران / ۱۹ و ۸۵، شوری / ۱۳).

از فحوی این آیه مبارکه بر می آید که: احکام شریعت برای مسلمانان کفایت میکند، و بر مسلمانان واجب است از آن پیروی نمایند.

همچنان بر پیامبران صلوات علیهما نیز واجب می باشد که مانند سایر مردم از شریعت پیروی می کنند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم با یک پروگرام جهانی برای همه عالم بشریت مبعوث گردیده است. نه برای یک قوم و یا هم یک منطقه. شریعت اسلام در برگیرنده عرب و عجم است سیاه و سفید، و در نهایت برای عالم بشریت بوده، و قرآن عظیم الشان نیز میفرماید «دین اسلام برای همه جهانیان مبشر و منذر است»؛ همچنین در آیه ۱۹ سوره انعام، به پیامبر خطاب شده است که «بگو این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او برسد، هشدار دهم».

دین مقدس اسلام علاوه بر ادعای خاتمیت، مدعی جاودانگی را نیز مینماید. ادعای خاتمیت با جاودانگی ملازمه ای ندارد، زیرا ممکن است خداوند با ارسال آخرین پیامبر خود دفتر نبوت و شریعت را ببندد و طی نمودن ادامه راه را به عقول مردم بسپارد. پس بحث جاودانگی دین و اثبات آن خود مسئله ای مهم و از مباحث تکمیلی و ضروری بحث خاتمیت می باشد.

شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی:

ایمان داریم که اسلام عقیده و شریعت است، و شریعت اسلام با هر زمان و مکانی سازگاری دارد، و اینکه هیچ چیزی برای انسان پیش نمی‌آید مگر اینکه در قرآن برای آن راهنمایی وجود دارد، رد کردن هر حکمی از احکام اسلام مانند تکذیب آن است و این هر دو، موجب بیرون رفتن از دایره‌ی اسلام میشوند. الله متعال میفرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾» [النحل: ٧٩]. «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله‌ای هدایت و مایه‌ای رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است». هر چیزی که امت اسلامی بدان دچار شود در قرآن راه حلی برای آن بیان شده است، این بیان هم دو گونه دارد:

۱- نص صریحی در مورد آن در قرآن وجود دارد.

۲- ارجاع آن به دلایلی که قرآن آنها را مشروع و حجت قرار داده است. طوریکه میفرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾» [الجاثیه: ١٨]. «سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آیین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه‌ای تو و همه‌ای انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس از این آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آیین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوس‌های کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حق) آگاهی ندارند». قرآن شریعتی را با خود آورده که از گمراهی معصوم است، شریعتی که پیروی و اجرای آن واجب است، هیچ نقطه‌مقابلی به غیر از هوای نفس ندارد، یا هدایت قرآن یا هوای نفس.

طوری که الله متعال میفرماید: «وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» [المائدة: ۴۹]. «و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به اینکه) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند)».

در این آیه به حکم کردن به تمامی آنچه که خداوند نازل کرده امر شده و از پیروی هوا نهی کرده است.

در جای دیگر بیان میفرماید که پیروی از هدایات الله متعال تنها راه نجات از گمراهی و شقاوت و پشت کردن به آن موجب سختی معیشت در دنیا و عذاب دردناک در قیامت است: «قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» ﴿۱۲۳﴾ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى» ﴿۱۲۴﴾ [طه: ۱۲۳-۱۲۴]. «خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حوا و اهریمن!) از بهشت فرو آید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندان) دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (وسخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدا دادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه‌ی قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم».

در آیه‌ای دیگری به کفر کسانی که به فرامین نازل شده‌ای خداوند حکم نمی‌کنند صحنه می‌گذارد و می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» ﴿٤٤﴾ [المائدة: ٤٤]. «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند».

و در جای دیگر سوگند یاد میکند که افرادی که پیامبر را در تمام کارهایشان حکم قرار ندهند ایمان ندارند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» ﴿٦٥﴾ [النساء: ٦٥]. «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ رَسُولِهِ». [رواه مسلم]. «میان شما دو چیز به جا گذاشته‌ام، که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسولش». [مسلم آن را روایت کرده است].

إِنَّهُمْ لَنْ يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾

آنان از (عذاب) الله چیزی را از تو دفع کرده نمی‌توانند و ظالمان دوستان یکدیگرند و الله هم یار و مددگار پرهیزگاران است. (١٩)
در صورتی که با کافران در امور باطل موافقت کنی و در گمراهی از آنان پیروی نمایی، به یاد داشته باشید که آنان هیچ خطری و عذابی را به هنگام قهر الهی از تو دفع کرده نمی‌توانند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیروی از هوسهای جاهلان به منزله پذیرش ولایت آنان و در مدار ظالمان قرار گرفتن است. از هوسهای مردم دوری کن و نگران تنهایی نباش.

تقوا را پیشه کن زیرا تقوا سبب دریافت امدادها و حمایت های الهی است. خداوند یار و یاور پرهیزگاران است، به کمک ویاری شان می رسد، از آنان دفاع می نماید و در امور دنیوی و اخروی شان تصرف می نماید و چنین ولایتی جز با طاعت الهی حاصل نمی گردد.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: بسیاری از مطالب را تنها می توان از راه وحی شناخت، عقل و تجربه نمی تواند به آن دسترسی یابد.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیله بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند. (۲۰)

الله تعالی بصیر است. قرآن عظیم الشان در (آیه ۹، سورة احراب) می فرماید «كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» (و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست) رسول الله صلی علیه وسلم نیز بصیر است. طوریکه در (سورة یوسف، آیه ۱۰۸) می خوانیم: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ﴿۱۱۸﴾ (ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و الله متعال (از هر شریکی) منزّه است و من از مشرکان نیستم.

همچنان طوریکه در آیه: (۲۰) خواندیم «این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیله بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند.».

واقعاً قرآن عظیم الشان که؛ به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده کتاب است که انسان را به سوی حق و حقیقت هدایت و رهنمایی می کند، این کتاب، به امور خیر امر نموده و حق و باطل را از هم جدا می سازد، همچنان رحمتی برای مؤمنان است که با باورمندی به مقتضای آن عمل مینمایند و از هدایتش پیروی می کنند.

تعریف قرآن:

کلمه قرآن مصدر ماده ی «قرأ» به معنای تلاوت و خواندن می باشد و اطلاق آن بر کلام خداوند عزوجل از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. خداوند عزوجل فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ [القیامه: ۱۷]. «جمع و خواندن آن بر ماست.» و فرماید: «فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ [القیامه: ۱۸]. «وقتی آن را خواندیم تو از خواندنش پیروی کن.»

اما در اصطلاح برای قرآن تعریفی که جامع شرایط تعریف منطقی باشد ارائه نشده، جزاینکه بگوییم: قرآن کتابی است که به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ [الفاتحه: ۱-۳]. شروع میشود و به «مِنْ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ - ۶» [الناس: ۶]. خاتمه می یابد. در تعریف قرآن گفته اند: کلام خداوند عزوجل که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده و تلاوت آن عبادت است.

اولین و بزرگ ترین معجزه ای قرآن مجید دین اسلام است:

قرآن مجید آخرین هدایت نامه مذهبی و عقیدتی برای جهان بشریت می باشد. هدایت نامه ای که تا به امروز نیرومند و مفصل تر از آن دیده نشده است. اما ادیان قبلی به دلیل اینکه برای ازمنه خاصی آمده بودند امروزه ناقص تلقی میشوند. اما قرآن کریم آخرین هدایت نامه ای است که از هر گونه نقص

و کمبودی پاک است. قرآن کریم کتابی است که انسان ها را از انواع ضلالت و انحراف نجات می دهد و در زندگی شان اخلاص و معنویت به وجود می آورد و در این خصوص هیچ کتابی بهتر از آن در تصور انسان نمی گنجد. قرآن مجید عملاً در زندگی انسان ها انقلاب و تحول آورد و بهترین نمونه جامعه مدنی و اخلاقی را به جهانیان ارائه کرد که تاکنون بهتر از آن دیده نشده است.

قرآن کریم تمام مسایل و مشکلاتی را که تاکنون پیش آمده یا در آینده تا قیامت پیش خواهد آمد با روش معجزانه ای حل مینماید. و چنان اصول و قوانینی بیان میکند که بر اساس آن میتوان در هر زمان بهترین جامعه را پایه گذاری کرد و در هر نقطه ای حیات انسانی را به شکل نوینی تنظیم نمود. و از آن جایی که قرآن کتاب الهی است از هر گونه اشتباهات بشری و نقایص قانونی پاک و مبرا است و چون آخرین کتاب است لذا از هر گونه اضافه و تجدید نظری نیاز میباشد. و چون جاودانه و دایمی است لذا نیازی به تغییر و نسخ ندارد و از آنجایی که کامل است به پیوست و تبصره ضرورتی ندارد.

«يَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: ۳]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به اتمام رسانیدم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

چنانچه قوانین قرآن مجید به اجرا درآید، مشکلاتی که تا هزاران سال مغز متفکران و جامعه شناسان را به خود مشغول کرده است و هیچ گاه آخرین حل آن ارائه نشده پیش نخواهند آمد، و بسیاری از مشکلات اقتصادی و سیاسی در چنان محیطی بروز نخواهد کرد. بلی، آنچه که امروز بعد از هزاران سال تجربه و اشتباه، متفکران جهان به آن دست یافته اند قرآن مجید ۱۴۰۰ سال قبل آن را به زبان پیامبر درس نخوانده بیان نموده است. بدون تردید این هدایت نامه و این

قانون که نامش اسلام می باشد نمونه اعلام قدرت الهی است. «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» [النمل: ۸۸]. (صنعت خداست که همه چیز را محکم و استوار ساخته است).

وبه دلیل اینکه اصول و قواعد اسلامی از قرآن برگرفته شده‌اند معجزه میباشند. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾» [الجمعة: ۲]. (او کسی است که رسولی را در بین ناخواندگان و بی سوادان از میان خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه بگرداند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد. گرچه پیش از بعثت پیامبر آنان در گمراهی آشکاری به سر می بردند).

شرح و توضیح این بعد اعجازی قرآن مجید در واقع شرح و توضیح خود اسلام است، که برای آن کتابخانه‌هایی در کار است. در زمینه عقاید، اخلاق و معاشرت لازم است جامعیت اعجازآمیز قرآن مجید و حکمت‌های گوناگونش مورد تدبر عمیق قرار بگیرد اگر چه دسترسی کامل به نکات و اسرار و زیبایی‌های شگفت‌انگیز آن برای هیچ انسانی در هیچ زمانی ممکن نیست.

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمَ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾» [لقمان: ۲۷]. «اگر چنین شود که تمامی درختان زمین قلم و تمام آب دریا مرکب شوند و هفت دریای دیگر به آن افزوده شود و تبدیل به مرکب شوند سخنان خدا یعنی صفات او به پایان نرسند به راستی که خدا غالب با حکمت است». «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ»

مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ [الکھف: ۱۰۹]. «بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه سخنان پروردگارم به انتها برسد دریا ته خواهد کشید گرچه دریایی دیگر به کمکش بیاوریم».

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾

آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند، گمان کردند که ما آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند؟ تا زندگانی و مرگ شان برابر باشد؟ چه بد حکم می‌کنند! (۲۱)

امام مجاهد گفته است: مؤمن در حالت ایمان مرگ را میپذیرد و با ایمان زنده میشود، و کافر بر کفر می‌میرد و بر کفر زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۱۶۶/۶).

«اجْتَرَحُوا»: بدست آورده‌اند. مرتکب شدن قابل تذکر است که:

«اجْتَرَحُوا»: و «اكتساب» یکی است. جز این که اجترّاح در به دست آوردن گناهان، و اکتساب در بدست آوردن حسنات و سیئات هر دو به کار می‌رود. «سَوَاءً»: یکسان، برابر. حال (هُمْ) در فعل (نَجْعَلُهُمْ) است.

«مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ»: زندگی و مرگ‌شان.

«سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» مساوی قرار دادن خود و مؤمنان حکم و قضاوتی بی‌نهایت بدی است.

ابن کثیر در تفسیر خویش در این مورد می‌نویسد: یعنی نسبت به ما و به عدالت ما در مورد یکسان قرار دادن نیکان و تبهکاران گمانی بسیار بد برده‌اند. همان طور که از خار خرما به دست نمی‌آید، همان طور هم تبهکاران به مقام رادمردان نیک نائل نمی‌آیند. (مختصر ۳۱۱/۳).

در این هیچ جای شکی نیست که: ارتکاب گناه، خطر است ولی بیشترین خطر متوجه آن‌عده از انسانها می‌گردد، که به سراغ گناه می‌روند.

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه میفرماید: آیا کسانی که با ارتکاب گناه بسیار سرکشی می کنند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت دارند، می پندارند که خداوند متعال آنان را مانند کسانی مقرر می دارد که با ایمان به حق تعالی اعمال نیکو را انجام می دهند، در طاعات شان به پروردگار اخلاص دارند و در بندگی او تعالی صداقت کار اند؟ این پندار باطلی است و الله هرگز مؤمنان را با کافران و نیکوکاران را با بدکاران در دنیا و آخرت برابر نمی سازد. و حکم کردن در مورد مساوت این دو گروه بسیار ناپسند است.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

والله آسمانها و زمین را به حق آفریده است تا هر کس به موجب آنچه کسب نموده سزا و جزا داده شود و آنان مورد هیچ گونه ظلمی واقع نمیشوند. (۲۲) «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»: خداوند آسمانها و زمین را بر محور قانون حق آفریده است، و در همه جا حق و عدل و نظم و ترتیب حاکم است. مفسر محی الدین شیخ زاده محمد بن مصطفی گفته است: چون به منظور اظهار حق، آسمان و زمین را خلق کرد و خلق آن دو از جمله حکمت و عدلش بود، انتقام گرفتن از ظالم به خاطر مظلوم، از آن لازم آمده و بدین ترتیب حشر و جزا ثابت میشود. (شیخ زاده ۳/۳۲۵). حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضوی.

باید یاد آور شد که: نظام هستی بر اساس حق بنا شده است، و در آیه هیچ جای شکی نیست که: با انسانها هم بر بنیاد حق رفتار می شود.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾

پس آیا دیدی آن را که هوی و هوس خود را معبود خویش گردانیده و الله او را با وجود آگاهیش گمراه ساخته و بر گوش و دل او مهر نهاده، و بر چشمش

پرده قرار داده است؟ پس چه کسی بعد از الله او را هدایت کند؟ آیا عبرت نمی گیرید؟ (۲۳)

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» ای انسان! آیا پند و عبرت نمی گیرید؟ صاوی گفته است: الله تعالی کفار را به چهار صفت توصیف کرده است:

اول: پرستش هوس.

دوم: گمراهی آگاهانه.

سوم: زدن مهر بر شنوایی و قلوب آنها.

چهارم: کشیدن پرده بر بینایی آنها. و هر یک از آن اوصاف موجب گمراهی است. پس رساندن هدایت به آنها به هیچ وجه امکان پذیر نیست. (تفسیر صاوی ۴/۶۷).

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان در باره دو گروه از مردم تعبیر «خَتَمَ اللَّهُ» را بکار بسته است یکی در باره کفار مکه که میفرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» (سورة بقره، آیه ۷) و دیگری هواپرستان که میفرماید: «خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» (آیه: ۲۳ سور: جاثیه).

هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست:

«هَوَاهُ» هوی به معنی تمایل نفس به شهوت است و گفته شده که در اصل، به معنی سقوط از بلندی گرفته شده است؛ زیرا سبب می شود انسان سقوط کند و در دنیا گرفتار انواع مصائب و در آخرت گرفتار آتش دوزخ شود و جهنم را از این حیث هاویه گفته اند که قعر آن به قدری پایین است که حساب ندارد. بعضی برای این کلمه، دو معنی ذکر کرده اند؛ بالا بردن و ساقط کردن و گاهی ترکیبی از هر دو را ذکر کرده اند (بالا بردن و سپس فرو افکندن)

هدف از هوی پرستی نادیده گرفتن رسالت اساسی انسان و توجه و پیروی از غریزه است. هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می اندازد، نه چشم حقیقت را می بیند و نه گوش حق را می شنود و نه دل درک صحیح دارد. یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادیات است. چنانکه در (آیه ۱۷۵، سورة اعراف) میفرماید: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (هوا پرستی اساس محنت هاست).

علماء میفرماید که: هوی پرستی نوعی شرک و هوی پرست سزاوار توبیخ است. انسان ذاتاً موجودی پرستش گر است اما در انتخاب معبود منحرف میشود و به جای خداوند متعال به سراغ هوس ها میرود. هوی پرستی، سبب مسدود شدن درهای هدایت به روی انسان است.

پیروی از هوای نفس و وسوسه های شیطان، یکی از انحرافات فکری و عملی انسان است. غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هوی پرستی، موجب اعراض و تنفر از خداوند متعال و دین و همه معنویات می شود. غرق شدن در شهوات پست حیوانی به هر گونه احساسی تعالی - اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا عملی یا هنری - منافات دارد. همه آنها را می میراند.

آدم شهوت پرست، نه تنها نمی تواند احساسات عالی مذهبی را در خود پیروراند؛ احساس عزت و شرافت و سیادت را نیز از دست می دهد؛ احساس شهامت و شجاعت و فداکاری را نیز فراموش میکند. آن که اسیر شهوت است، جاذبه های معنوی اعم از دینی و اخلاقی و علمی و هنری، کمتر در او تاثیر دارد.

هوی پرستی و پیروی از خواهش های نفس، نقش پررنگی در عدم گرایش انسان به معنویت و دین ایفا می کند. قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی به این واقعیت اشاره نموده است: از آن جمله در آیه ۲۳، سورة جاثیه مطالعه نمودیم.

حضرت ابو امامه فرموده است، که من از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمود: معبودانی که زیر آسمان دنیا عبادت می شوند مبعوض ترین آنها در نزد خداوند متعال «هوا» یعنی خواهش های نفسانی است.

از حضرت شداد بن اوس روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دانشمند کسی است که نفس خود را در کنترل بگیرد، و برای پس از مرگ عمل کند، وفاجر کسی است که نفس خود را پشت سر خواهش ها قرار دهد، و با وجود آن، آرزوی، بهتری قیامت را داشته باشد، و حضرت سهل ابن عبدالله تستری فرموده است: مرض شما خواهش های نفسانی شماست، بلی، اگر شما با آنها مخالفت کنید، همین مرض خودش مداوای شما هم هست. (تفسیر قرطبی).

شأن نزول آیه ۲۳:

۹۵۲- ک: ابن منذر و ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده اند: قریش مدتی یک سنگ را عبادت می کردند و چون سنگ خوبتر از سنگ اول به دست می آوردند، اولی را به دور می انداختند و به عبادت سنگ برتر می پرداختند. در این خصوص الله تعالی آیه: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...» را نازل کرد.

ولی برخی از مفسرین در شأن نزول این آیه می نویسند که: این ایه مبارکه دو سبب نزول دارد: اول: مربوط به این بخش از آیه است: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [الجاثیه: ۲۳] که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را می یافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می پرستیدند.

به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی-یکی از تمسخر کنندگان دین حق- نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، میپرستید. برخی از مفسرین در باب شأن نزول دوم میفرمایند: سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: «وَحْتَمَ عَلَيَّ سَمْعِيَّ وَقَلْبِيَّ» [الجاثیه: ۲۳] که در باره ابو جهل نازل شد زیرا شبی او و ولید بن مغیره به خانه کعبه طواف میکردند؛ در این اثنا باهم درباره رسول الله صلی الله علیه وسلم به گفت و گو پرداختند، ابو جهل به ولید گفت: به خدا قسم؛ من خوب می دانم که محمد صلی الله علیه وسلم در ادعای نبوت راستگواست.

ولید بر آشفت و به او گفت: خاموش باش! مگر چه چیزی تو را به این باور کرده است؟ ابو جهل گفت: ای ابا عبد شمس! ما او را در کودکی اش «راستگوی امین» مینامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو مینامیم؟! به خدا قسم که من خوب میدانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز میدارد، چرا درنگ کرده ای و به او ایمان نمیآوری؟ ابو جهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر لقمه نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئَتْ بِهِ». «یکی از شما ایمان ندارد تا آن گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه (رض) آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «مَا عَبْدٌ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضَ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْهَوَى». «در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام:

عرب های ساکن در جزیره عربی به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته ای از دین های گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می کردند و دسته دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحي خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا نمود که اهل شام بت می پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی از بت ها آورد، و با حفاری بت های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنمایی های شیطان پیدا کرد؛ آن ها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردن شان داد. آن ها نیز آن را قبول کردند.

بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم علیه السلام تغییر یافت و چهار پایان برای بت ها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در آتش دیدند که روده هایش را در آتش به دنبال خود می کشد که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده اند. (بخاری (حدیث ۳۵۲۱) و مسلم (حدیث ۲۸۵۶).

جهان قبل از اسلام:

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امیها و بقیه ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی مانده بودند ولی آن ها

نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود.

در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ، [یعنی: أَبْغَضَهُمْ] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» «الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود و برهمگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد». (رواه مسلم). در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دین‌های آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد ص را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکی‌های جهل و گمراهی به نور و روشنائی راهنمایی کند: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ﴿١٦٤﴾ [آل عمران: ١٦٤].

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». منظور از: «وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ» قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می‌شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین، هرچیزی که به جاهلیت منسوب باشد مذموم و نکوهیده است.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

و گفتند: جز همین زندگانی دنیوی، زندگی دیگری نداریم، می‌میرم و زنده می‌شویم و جز زمانه ما را هلاک نمیسازد. حال آنکه ایشان هیچ علمی به این (ادعا) ندارند، بلکه تنها گمان می‌کنند. (۲۴)

«الدَّهْرُ» «روزگار، طبیعت».

«نَمُوتُ وَنَحْيَا»: میمیریم و زنده میشویم. یعنی ما میمیریم و فرزندان ما جایگزین ما میشوند، و زندگی به همین شکلی پیش میرود (ملاحظه: مؤمنون / ۳۷).

«مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»: ما را جز مرور روزگار و گذشت عمر از میان بر نمیدارد.

شان نزول آیه ۲۴:

۹۵۳- ک: ابن جریر از ابو هریره (روایت کرده است: مشرکان می گفتند: این شب و روز است که باعث هلاکت ما می شوند. آنگاه خدا: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» را نازل کرد.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده شود، بهانه‌شان جز این نیست که گویند اگر راست می گوید پدران ما را زنده کرده) بیاورید. (۲۵)

«بَيِّنَاتٍ»: روشن، مستدل. (آیات) است.

«مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا...»: کلمه (حُجَّت) خبر (كَانَ) و جمله (أَنْ قَالُوا) اسم آن است. گفتار بی اساس ایشان را (حُجَّت) نامیدن، کنایه از این است که آنان دلیلی جز بی دلیلی ندارند.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

بگو: الله [ست که] شما را زندگی می بخشد سپس می میراند آنگاه شما را به سوی روز قیامت که شکی در آن نیست گرد می آورد ولی بیشتر مردم [این را] نمی دانند. (۲۶)

«إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: در روز قیامت.

«فِيهِ»: درباره گردآوری، درباره روز قیامت.

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! برای کافران بگو: خداوند بزرگ شما را برای گذراندن مدت عمری که برای تان مقدر کرده است زنده می سازد، بعد از آن می میراند، باز در روز محشر دوباره زنده می نماید تا از اعمال تان حساب بگیرد. اما بیشتر بندگان حقیقت زنده شدن بعد از مرگ را نمی دانند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

فرمانروایی و حاکمیت آسمانها و زمین مخصوص برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند. (۲۷)

«تَقُومُ السَّاعَةُ»: قیامت برپا می شود.

«الْمُبْطِلُونَ»: مدعیان باطل. باطل گرایان (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه ۱۷۳، عنکبوت آیه ۴۸، روم آیه ۵۸، غافر آیه ۷۸).

وَتَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَآئِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هر امتی به سوی نامه اعمال خود فرا خوانده می شود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما میدهند. (۲۸)

«أُمَّةٌ»: جماعت. ملت.

«جَآئِيَةً»: از جثو مشتق است که به معنی نشستن به زانو، بر سر زانوها نشستن برای خشوع و خضوع در برابر قاضی القضاات دادگاه قیامت، و به خاطر ترس و هراسی است که مردمان را فرا می گیرد.

امام ابن کثیر گفته است: این وقتی است که جهنم احضار می شود؛ چون از اولین نعره اش همه کس به زانو می نشیند. (مختصر ۳/۳۱۲).

حضرت سفیان فرموده است که جثو آن نشستن را می گویند که تنها زانو و ظرف پایین پاها به زمین بخورند، و اینگونه نشستن در صورت خوف و بیم میباشد، و ظاهر لفظ امه، این است که این صورت خوف بر تمام اهل محشر چه مؤمن باشند یا کافر نیک باشند یا بد بر همه عارض می گردد، و آنچه در بعضی آیات و روایات دیگر انبیاء و صلحا از این خوف و نزاع اهل محشر مستثنی شده اند، با این منافی نیست، زیرا امکان دارد که این دهشت و خوف به مدت کوتاهی بر انبیاء، صلحا هم عارض گردد، اما به علت خیلی کوتاه بودن مدتش در حکم عدم قرار داده شده است، و این هم می تواند باشد که مراد از کل امه عموم آن محشر نباشند، بلکه مراد از آن اکثر آن باشند، چنانکه لفظ کل بسا اوقات به معنی اکثر گفته می شود، و بعضی جاثیه را به آن نشستن اطلاق کرده اند که به وقت نماز می نشینند، پس این اشکال خود به خود پایان می یابد، زیرا این نشست بنابر خوف نمی باشد، بلکه نشست مؤدبانه است.

(معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«تُدْعِي إِلَي كِتَابِهَا»: برای دریافت نامه اعمال خود با دست راست و یا دست چپ فراخوانده میشود، و برابر آن محکمه می گردد، و سعادت و یا شقاوت میبیند.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۴، سورة اسراء) میفرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾» (در روز قیامت به انسان گفته میشود: کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خودت باشی). قابل تذکر است که از لفظ «اقْرَأْ» آیه مبارکه معلوم می شود که: در قیامت، همه ی مردم قادر به خواندن اعمال نامه خوشان می باشد و قیامت یگانه محکمه است که: مجرم علیه خودش حکم می کند.

سختی های روز رستاخیز:

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، از جمله روز های است که؛ بندگان هرگز چنین روزی را در زندگی خویش مشاهده و تصور هم نه نموده اند، و نخواهند دید. روز رستاخیز یکی از ترسناک ترین روز بحساب می آید: - پروردگار با عظمت ما در (سورة: المطففین: آیات: ۲-۶) روز رستاخیز را با خصوصیات بزرگش چنین تعریف، توصیف و فورمولبندی نموده است: «الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» ﴿۲﴾ «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» ﴿۳﴾ «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» ﴿۴﴾ «لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» ﴿۵﴾ «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ﴿۶﴾. «کسانی که وقتی برای خود پیمانه می کنند، تمام و کمال و افزون بر اندازه ی لازم دریافت می دارند و چون برای دیگران پیمانه یا وزن می کنند، از آن می کاهند. آیا اینان گمان نمی برند که دوباره زنده می گردند در روز بسیار بزرگ و هولناک، همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان برپا میایستند».

همچنان میفرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجْبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» ﴿۲۷﴾ [الإنسان: ۲۷]. «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می دارند و به روز سنگین بی توجهی می کنند».

«فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ» ﴿۹﴾ «عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» ﴿۱۰﴾ [المدثر: ۹-۱۰]. «پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

ترس بیم و وحشتی که در آن روز بندگان انسان ها را فرا می گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیرخوارش را فراموش می کند، زنان باردار سقط جنین می کنند و مردم دچار مستی و گیجی می شوند. گویی عقل شان را از دست داده اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» ﴿۱﴾

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾ [الحج: ١-٢].

«ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی گمان زلزله روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می بینید، (آن چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می کنند و مردمان را مست می بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ستمکاران از شدت ترس خیره می شود. به چپ و راست نگاه می کنند و قلب های شان بر اثر ترس زیاد، از علم و دانش خالی می گردد. هیچ چیزی در آنها جای نمی گیرد و چیزی نمی فهمند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفَدَتْهُمْ أَهْوَاءُ ﴿٤٣﴾» [ابراهیم: ٤٢-٤٣]. «گمان مبر که الله از کارهایی که ستمگران انجام می دهند، بی خبر است. (نه، بلکه مجازات) آنان را در روزی قرار می دهد که چشم ها (از ترس) باز می ماند. (ستمگران از ترس) سرهای خود را بالا گرفته و تنها (به سوی ندادنده) می شتابند و چشمان شان (از دیدن عذاب) بسته نمی شود و دل هایشان (از فهم و اندیشه) تهی می گردد».

قلب های ستمگران از شدت ترس به حلقوم شان میرسد، نه بیرون می آید و نه در جای اصلی خود ثابت می ماند: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ ﴿١٨﴾» [غافر: ١٨]. «آنان را از روز نزدیک بترسان. آن زمان که دل ها (از ترس) به گلوگاه میرسند و

تمام وجودشان آکنده از خشم و اندوه می گردد. ستمگران نه دوست دلسوزی دارند و نه میانجی گری که میانجی او پذیرفته گردد».

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می گسلد. الله میفرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» ﴿١٠١﴾ [المؤمنون: ١٠١]. (هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی پرسند).

- در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی کند حتی از محبوب ترین دوستان خود فرار می کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است. الله میفرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ [عبس: ٣٣-٣٧]. «هنگامی که صدای گوش خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندان فرار میکند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می کند».

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» [لقمان: ٣٣]. «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می دهد و نه فرزندی پدرش را. پیمان الله حق است».

- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنم، می خواهند هر چه دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ» [یونس: ٥٤]. «اگر آن چه در زمین است از آن کسی باشد که ستم کرده است و آن را (برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ) فدا کند».

طولانی بودن روز رستاخیز، بر شدت ترس و وحشت آن میافزاید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾ فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾ وَنَرِيَهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾» [المعارج: ۴-۷].

«فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می روند، در مدتی که مقدارش پنجاه هزار سال است. به خوبی صبر پیشه کن. آنان آن روز را دور و ناممکن میپندارند و ما آن را ممکن و نزدیک می دانیم».

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾
این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند) ما آنچه را که شما می کردید نسخه برداری کرده می نوشتیم. (۲۹)
«يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ»: برای شما صحبت می کند. مراد از نطق، نوشته هائی است که با چشم دیده می شود و مطالب را بازگو می نماید.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا گاهی کتاب را به آنها و باری دیگر آن را به خدا نسبت میدهد؟ در جواب گفته میشود: از این رو به آنها نسبت داده میشود که حاوی اعمال آنها می باشد و از این جهت آن را به خدا نسبت می دهد که مالک آن است و همو است که به فرشتگان دستور نوشتن آن را داده است. (التسهیل ۴/۴۰).

«كُنَّا نَسْتَنْسِخُ»: نگارش را می طلبیدیم. کاملاً می نگاشتیم. استنساخ، طلب نگاشتن، و یا مبالغه در نگاشتن است. «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: نگارش کارهائی را از فرشتگان میخواستیم که می کردید. آنچه را می کردید کاملاً با دقت می نگاشتیم و ثبت و ضبط می کردیم (ملاحظه شود سوره های: یونس / ۲۱، زخرف / ۸۰).

مفسران گفته‌اند: در اینجا «تنسخ» به معنی تکتب است. و حقیقت نسخ عبارت است از انتقال دادن یک متن از جایی به جایی دیگر. و ابن عباس (رض) گفته است: فرشتگان اعمال بندگان را می‌نویسند، آنگاه آن را به آسمان می‌برند، در آنجا فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال بندگان هستند آن را به دقت بازبینی می‌کنند و در دیوانی ثبت می‌کنند که در هر «لیلة القدر» از «لوح المحفوظ» برای آنها نمایان می‌شود که الله متعال در روز ازل آن را در اعمال بندگان رقم زده است و یک حرف کم و زیاد نمی‌شود. این است معنی «استنساخ». و ابن عباس (رض) گفته است: مگر شما عرب نیستید؟ آیا استنساخ جز نسخه برداری از اصل، چیزی دیگر است؟ (البحر ۵۱/۸ و مختصر ابن کثیر ۲۱۳/۳).
 فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿٣٠﴾

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پس پروردگارشان آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است. (۳۰).

مفسرین کلمه «فوز» به معنی پیروزی و دست‌یابی به خیر همراه با سلامت و رسیدن به آرزو است آورده اند.

قابل تذکر است که کلمه «فوز» در قرآن عظیم الشأن، همیشه با کلمات «مبین»، «عظیم» و «کبیر» آمده است.

در ضمن از آیه مبارکه معلوم می‌شود که: در کنار ایمان، عمل صالح مطرح است ولی در کنار کفر، کار خیری نیست.

قابل یاد آوری است که کامیاب و رستگار اشخاصی اند که: ایمان، و نه تنها عمل صالح داشته باشند بلکه عمل صالح اش گسترده و وسیع و جامع باشد.

و طوریکه یاد آور شدیم؛ دریافت رحمت الهی بدون ایمان و عمل صالح امکان پذیر نمی‌باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٣١﴾

و اما کسانی که کفر ورزیدند [به آنان گفته می شود:] مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد؟ ولی شما [نسبت به پذیرش آن] تکبر ورزیدید و قومی گنهکار بودید.؟ (۳۱)

انسان به طور طبیعی خواهان رستگاری می باشد، و این دین مقدس اسلام، و قرآن عظیم الشأن است که برای انسان راه واقعی برای رسیدن به رستگاری حقیقی را رهنمایی و نشان می دهد. درضمن قابل یاد آوری است که؛ ریشه کفر همانا تکبر است. و ریشه جرم و گناه، همانا کفر و تکبر است.

«غرور»: (به فتح غین) و «غرور» (به ضم غین)؛ به معنی هر چیزی است که انسان را می فریبد و در غفلت فرو می برد خواه مال باشد، خواه مقام باشد یا شهوت و شیطان (راغب اصفهانی).

«غرور»: چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند، مجهول و تاریک است (طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، جلد ۳، صفحه ۴۲۱).

و یا هم «غرور» و «غرّة» به معنی فریب دادن و تطمیع به باطل کردن است. ریشه اصلی این کلمه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل، فریب، نیرنگ، نقصان، شکست و... میباشد.

در کتب علم اخلاق در معنی اصطلاحی «غرور» مینویسند: «غرور»؛ یعنی اطمینان و آرامش قلب نسبت به آنچه که با هوای نفس موافق بوده و طبیعت الأماره بالسوء انسان به آن تمایل داشته باشد.

همه مفسرین بر این امر متفق اند که: منشأ این گرایش، جهالت یا وسوسه های شیطانی اند. در آیه (۲۴ سورة آل عمران)، در مورد نکوهش غرور آمده

است: «این روی گردانی به خاطر آن است که گفتند: هرگز آتش (دوزخ در روز قیامت) جز چند روزی به ما نمی رسد و آنچه همواره افتراء و دروغ (به الله) می بستند، آنان را در دینشان مغرور کرده است».

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی در (آیه ۳۳، سورة لقمان) میفرماید: «ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، و بترسید از روزی که هیچ پدری چیزی (از عذاب دوزخ را) از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی برطرف کننده چیزی از (عذاب) پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به (کرم و رحمت) خدا مغرور کند».

و باز هم در (آیه ۱۴، سورة حدید) میفرماید: «ای مؤمنان: آیا ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می گویند: چرا، ولی شما خود را (به سبب نفاق و دشمنی با الله و رسول) در بلا و هلاکت افکندید و به انتظار (خاموش شدن چراغ اسلام و نابودی پیامبر) نشستید و (نسبت به حقایق) در تردید بودید و آرزوهای (دور و دراز و بی پایه، و بی اساس) شما را فریفت، تا فرمان خدا (به نابودی شما) در رسید و (شیطان) فریبنده، شما را فریب داد».

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۵، سورة فاطر) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبد و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند).

قرآن کریم زندگی دنیا را یکی از عوامل غرور و فریب میداند و به انسان هشدار میدهد تا متاع وزر و برقههای فریبنده این جهان او را غافل نکند.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ ﴿٣٢﴾

وچون می گفتند: یقیناً وعده خدا حق است و در وقوع قیامت هیچ شکی نیست، می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست، ما تنها گمانی (درباره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم. (۳۲)

«قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ»: «مَا نَدْرِي»: «ما نمی دانیم». از بس که سرکش و خیره سر بودید، می گفتید: قیامت چیست؟ آیا درست است یا باطل؟ بیضاوی گفته است: این را می گفتند؛ چون به نظر آنها عجیب و غریب و بعید بود. (حاشیه الجمل علی شرح المنهج ۴/۱۲۲)

«مُسْتَقْنِينَ»: باور دارندگان. یقین دارندگان

«مَا السَّاعَةُ»: قیامت چه چیز است؟ قیامت چیست!

در آیه مبارکه برای کافران گفته شده است که: وعده خداوند پاک در مورد زنده شدن بعد از مرگ حق است، قیامت قطعاً واقع میشود و در وقوع آن شکی و شکاکایت وجود ندارد.

ایمان داشتن به قیامت:

قابل یاد آوری است که: ایمان داشتن به روز آخرت رکنی از ارکان ایمان بشمار می آید، ایمان به روز آخرت و آنچه که در آن روز بوقوع می پیوندد و همچنین نشانه های آن از امور غیب محسوب میشود. اموری است که انسان نمی تواند با عقل خودش آنها را درک بکند، بلکه راه شناخت آن ها فقط همانا وحی الهی است.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۷۷ سورة البقرة) میفرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نیکو

کاری این نیست که چهره هایتان را بطرف مشرق و مغرب متوجه سازید، و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان آورد به خدا و روز قیامت...».

و میفرماید: «ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: ۲] «با این حکم کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، پند داده میشود».

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث متعددی ایمان به خدا و روز آخرت را یکجا ذکر می کند و به هم ربط می دهد، و میفرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...». کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد،....

روز آخرت مرحله بسیار مهمی در زندگی انسان میباشد «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا» ﴿۳۹﴾ [النبا: ۳۹]. «آن است روز حق، (و هر حقیقتی آشکار می گردد) پس هر کسی که راه نجات خود را می خواهد، راه باز گشت به درگاه پروردگار را بگیرد».

زندگی در تصور و جهان بینی اسلامی تنها زندگی کوتاه دنیوی نیست و تنها زندگی در همین عمر کوتاه انسان خلاصه نمی شود بلکه انسان مسلمان این دنیا را مرحله ای برای رسیدن به زندگی جاویدان و سعادت ابدی تلقی می کند و از زندگی دنیا و عمر محدودش برای زاد آخرتش توشه می گیرد و می داند که دنیا کشتزار آخرت است و برای آن روز زاد و توشه می گیرد «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ» [البقرة: ۱۹۷] «و توشه بر گیرید؛ که بهترین توشه پرهیزگاری است».

و فرد مسلمان از آنجای که به روز آخرت ایمان دارد و می داند که در ازای خوبی و نیکی پاداش و در ازای بدی عقاب دارد، برای انجام اعمال نیک و صالح کوشش و تلاش میکند، و برای بدست آوردن اجر و پاداش و خوشنودی پروردگارش در دنیا جهاد و تلاش میکند، و مشکلات و سختی ها

را متحمل می‌گردد، و بر بلاها صبر میکند، و می‌داند آنچه که نزد پروردگارش در آن جهان دارد، بهتر و پا برجاست. قرآن کریم در آیات بسیاری بر ایمان داشتن به روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ تأکید نموده است.

و از مقتضیات ایمان به روز آخرت ایمان داشتن به قرب وقوع قیامت می‌باشد و بر هر فردی واجب است خود را برای آن آماده سازد بدون اینکه خودش را به وقت وقوع آن، مشغول بسازد، زیرا که وقت آن از علم غیب است، که نه رسول مرسل، و نه فرشته مقرب آنرا می‌داند، و برای حکمتی که خداوند خودش به آن آگاه‌تر است، وقت حادثه قیامت را منحصر بخود گردانید.

هنگامی که شخص اعرابی از پیامبر خدا از قیامت پرسید حضرت در جواب فرمود: «ماذا أعددت لها؟» «چه چیزی بر آن روز آماده کرده ای؟» (صحیح بخاری (۵۸۱۵) و صحیح مسلم (۲۶۳۹)).

و در حدیث جبریل هنگامی که پرسیده شد قیامت چه وقتی است؟ فرمودند: «سوال کننده و پاسخ دهنده در این امر یکسان هستند». یا کسی که از وی سؤال شده از سؤال کننده آگاه‌تر نیست، ولی من تو را به نشانی‌های آن آگاه می‌سازم...» (صحیح بخاری (۵۰) و صحیح مسلم (۱۰)).

قیامت نزدیک است:

خداوند بزرگ قبل از ۱۴ قرن در قرآن کریم فرموده است که قیامت نزدیک است، و وقت بوقوع پیوستن آن آمده است. «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾ [القمر: ۱]». «قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت».

و می‌فرماید: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ [الأحزاب: ۶۳]». «ای پیامبر! مردم تو را از (زمان

قیام) قیامت می‌پرسند، بگو: «علم آن تنها نزد الله است» و تو چه می‌دانی شاید که قیامت نزدیک باشد».

و از آنجای که وقت وقوع آن بسیار نزدیک شده قرآن کریم چنان برای ما به تصویر می‌کشد که گویا اکنون آمده و حاضر شده است: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» [النحل: ۱]. «فرمان خدا فرارسیده است، پس برای آن شتاب نکنید».

شاید کسی پرسد: چگونه قیامت نزدیک است در حالیکه از خبر آمدنش، بیش از ۱۴۰۰ سال می‌گذرد؟!

باید در جواب آن‌ها عرض کرد: در علم خدا و تقدیر الهی بسیار نزدیک است، اگرچه بشر با میزان و مقیاس خودش آنرا دور می‌پندارد.

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ۖ وَنَرَاهُ قَرِيبًا» ﴿۷﴾ [المعارج: ۶-۷]. «بی‌گمان آن‌ها آن (روز) را دور می‌بینند. و ما آن را نزدیک می‌بینیم»

و می‌فرماید: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» [محمد: ۱۸].

«پس آیا آن‌ها (= کافران) جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد؟ به راستی نشانه‌هایش آمده است».

خداوند تبارک و تعالی بخاطر لطف و مرحمتش به بندگان خود، برای قرب قیامت، و همچنین برای وقت وقوع پیوستن آن نشانه‌ها و علامات، قرار داده تا اینکه افراد غافل بخود آیند و بسوی پروردگارشان رجوع و توبه کنند، و افراد متقی و پرهیزگار به اطاعت و عبادت خویش بیافزایند. اولین علامت و نشانه‌های قرب و نزدیک بودن قیامت، بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد. که فرموده است: «من و قیامت چنین مبعوث و برانگیخته شده‌ایم». و با انگشت شهادت و میانه اشاره فرمودند. (امام بخاری (۶۵۰۲) و مسلم (۲۹۵۱) روایت کرده است).

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٣﴾
 در آن روز همه اعمال بدی که مرتکب شده اند، برای آنان آشکار میشود و عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را فرا گرفت. (۳۳)
 در روز قیامت اعمال بد و اعمال گناه و تکذیب کافران، برای آنان گفته میشود، و در نهایت، جزای تمسخر و استهزا به روز قیامت آنان را فرا خواهد گرفت.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمُ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ ﴿٣٤﴾
 و به آنها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ مددگاری نیست. (۳۴)

«نَنْسَاكُمُ»: فراموشتان میکنیم. مراد از فراموش کردن، در عذاب رها کردن، و بی اعتنائی بدی شان و نادیده گرفتن آنان است. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه ۵۱، توبه آیه ۶۷، سجده آیه ۱۴، طه آیه ۱۲۶).
 ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٣٥﴾

این (عذاب) به خاطر آن است که شما آیات الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دادید و زندگانی دنیا مغرورتان کرد، پس امروز از آن (دوزخ) بیرون آورده نمی شوند و نه از آنها خواسته می شود که الله را بخشود سازند. (۳۵)
 «ذَلِكُمْ»: گرفتار شدن شما بدین سرنوشت غم انگیز و عذاب دردناک.
 «غَرَّتْكُمُ»: شما را فریب داده (سوره های: انعام آیه ۷۰ و ۱۳۰، اعراف آیه ۵۱)
 «يُسْتَعْتَبُونَ»: خشنود سازند (سوره های: نحل آیه ۸۴، روم آیه ۵۷، فصلت آیه ۲۴).

عذابی که اکنون بر سر شما آمده بنابر علتی است که؛ شما به آیات و براهین الهی تکذیب نمودید و با قوت و متانت و قبول آنها را نگرفتید، زرق و برق دنیای که فنا پذیر است، شما را فریب داد و با مظاهر آن به فتنه افتادید. اکنون از آتش بیرون نمی شوید و به سوی دنیا باز نمی گردید تا ایمان آورید و از کفر و تکذیب توبه کنید.

واقعاً هم کفر و عناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره گیری از ابزار شناخت میشود. و نتیجه ی تکذیب آیات الهی، اضلال و قهر الهی میگردد.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾

پس سپاس تنها مخصوص الله است پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان است. (۳۶)

الله تعالی دارای صفات کمال، احسان بی پایان و افعال نیکوست. او که آفریدگار، صاحب اختیار و تدبیرکننده آسمانها و زمین و موجودات میان آنهاست و اوست که آفریدگار همه مخلوقات و صاحب تصرف در کائنات است.

ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می یابد:

ایمان به الله تعالی با اسباب ذیل تحقق می یابد:

اول: اعتقاد به اینکه این جهان یک آفریدگار یکتایی دارد که در آفرینش، ملک، تدبیر، اداره امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ پروردگاری جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام میدهد و هر گونه بخواهد حکم می راند، هر کس را بخواهد عزت میبخشد و هر کس

را بخواهد ذلیل میسازد، اختیار و کنترل آسمان‌ها و زمین فقط در دست اوست او برهر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادت در دست اوست، در افعال و کردارش شریک و همتا ندارد و امر او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائره ملک و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجانند. و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شریک است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ﴿٢٢﴾ [البقرة: ۲۱-۲۲]». «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان تان را آفریده است، پرستش کنید، ذاتی که زمین را (مانند) بساط و آسمان را (مانند) سقفی برایتان قرار داد. و از آسمان آبی باراند، سپس با آن از انواع فرآورده‌ها برای روزی شما بر آورد».

و میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ [آل عمران: ۲۶]». «بگو خداوند! ای دارنده فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامی داری و هر کس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی».

و میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾ [هود: ٦]». «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی‌اش بر (عهده) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را میداند. هر یک (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است». و میفرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ [الأعراف: ٥٤]». «بدان که فرما نروایی خاص اوست، پس بزرگ است خداوند، پروردگار جهانیان».

دوم: اعتقاد به اینکه خداوند یکتا بهترین اسماء و کامل‌ترین صفات را دارا است، که منحصر به ذات خودش است و بعضی از آن را در کتاب مقدسش یا توسط پیامبر گرامی‌اش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که خاتم پیامبران و رسولان است بیان داشته است. چنانکه ذات پاکش میفرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾ [الأعراف: ١٨٠]». «و خداوند نام‌های نیک دارد، پس به آن (نام‌ها) او را به (دعا) بخوانید و آنان که در نامهایش کجروی می‌کنند سزای آنچه را کرده‌اند، خواهند دید».

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

و کبریایی و عظمت در آسمان‌ها و زمین مخصوص اوست، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۳۷)

«الْكِبْرِيَاءُ»: عظمت و رفعت. شاهی و والائی (ملاحظه شود سورة: یونس/ ۷۸). یکی از صفات الهی اول بودن خداوند متعال است که هیچ آغاز و ابتدایی برای او تعالی نیست و همیشه زنده است؛ نه می‌میرد و نه نهایت و پایانی دارد؛ بی‌نیاز و قائم به ذات خویش است و به هیچ‌کس نیازی ندارد؛ یکتاست و شریکی ندارد؛ خداوند متعال میفرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ

أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
 أَحَدٌ ﴿٤﴾ [الإخلاص: ۱-۴] ((۱) ای پیغمبر! بگو: او الله یگانه است. (۲) (و)
 الله از هر چیز بی نیاز (و بر طرف کننده نیازها) است. (۳) نه کسی را زاده و نه او
 زاده شده است. (۴) و هیچکس مانند و همتای او نیست.)).

چون کفار از سید المرسلین راجع به صفات خداوند سوال کردند، الله متعال
 این سوره را نازل کرد. و در این سوره رسول الله صلی الله علیه و سلم را امر
 نمود که برای آن ها بگوید: الله یکتاست، شریکی برای او نیست؛ الله همیشه
 زنده‌ای مدبر است؛ سیادت مطلق بر هستی و انسان ها و هر چیزی تنها برای
 اوست؛ و واجب است که انسان ها در برآورده کردن نیازهای شان تنها به او
 مراجعه کنند.

نه (فرزندی) زاده و نه زاده شده است و نه پسری دارد نه دختری نه پدری و نه
 مادری؛ بلکه در این سوره و سوره‌های دیگر همه این ها را به شدت از خود
 نفی کرده است. چرا که تسلسل در نسل و ولادت از صفات مخلوقات است؛ و
 خداوند متعال این سخن نصاری را رد می کند که گفتند: مسیح پسر خداست؛
 چنانکه این سخن یهودیان را رد می کند که گفتند: عزیر پسر خداست. و نیز
 سخن کسانی را رد می کند که گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند و این
 سخن باطل را به شدت بر آن ها انکار و تقبیح نمود.

و خبر داده اوست که مسیح علیه السلام را با قدرتش بدون پدر از مادرش
 خلق کرده است. چنانکه آدم پدر بشر را از خاک خلق نمود و همچون خلقت
 حواء مادر بشر که او را از استخوان دنده آدم آفرید. و آدم او در کنار خود
 دید. سپس فرزندان آدم را از آب مرد و زنی خلق نمود. درحقیقت خداوند
 متعال هر چیزی را در ابتدا از عدم خلق نمود. و پس از این مرحله برای

(خلقت) مخلوقاتش نظام و قانونی قرار داد که هیچ کس را یارای تغییر دادن آن نیست. اما چون خداوند متعال بخواهد این نظام و قانونی را که خود در نظام کائنات قرار داده تغییر دهد، چنین می کند. چنانکه عیسی علیه الصلاه والسلام را از مادرش و بدون پدر آفرید و چنانکه به او اجازه داد که در گهواره سخن بگوید و نیز عصای موسی علیه الصلاه والسلام را به ارادهایی متحرک تبدیل نمود، عصایی که چون آن را به بحرزد، بحر شکافته شد و موسی و قومش از آن عبور کردند. و از این قبیل است آنجا که ماه را برای خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم به دو نیم کرد و به درختان امر نمود که به او سلام کنند و به حیوانات فرمان داد با صوتی که آن را مردم نیز می شنیدند به رسالت پیامبر گواهی دهند. چنانکه می گفتند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی؛ و بلکه شبانه سوار بر براق از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد و از آنجا به آسمان عروج داده شد درحالیکه جبرئیل همراه او بود تا اینکه به بالای آسمان رسید و الله متعال با او سخن گفت و نماز را بر او فرض نمود و پس از آن به مسجد الحرام در زمین بازگشت و در مسیر بازگشت اهل هر آسمان را مشاهده نمود؛ و همه ای این ها تنها در یک شب اتفاق افتاد و قبل از طلوع فجر به پایان رسید؛ قصه اسرا و معراج در قران و احادیث نبوی و کتاب های تاریخ مشهور است.

از جمله صفات خداوند متعال شنوایی، بینایی، علم، قدرت و اراده است. خداوند متعال همه چیز را می بیند و میشنود؛ و هیچ چیزی مانع شنیدن و دیدن او نمی شود. و از آنچه در رحم زنان است آگاه بوده و آنچه در سینه ها پنهان است، می داند. و بلکه آنچه را رُخ داده و اتفاق می افتد می داند. و او توانایی است که چون چیزی را اراده کند به آن می گوید: باش، پس میشود.

یکی دیگر از صفات خداوند متعال که ذات مقدسش را به آن توصیف نموده، کلام و سخن گفتن چنانکه بخواهد و هرگاه که بخواهد انجام میدهد. چنانکه با موسی علیه الصلاة والسلام سخن گفت و نیز با رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن گفت؛ و قرآن کریم با حروف و معانی اش کلام الله متعال می باشد که آن را بر رسولش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است؛ و آن صفتی از صفات خداوند متعال است و مخلوق نیست چنانکه معتزلیان گمراه می گویند.

یادداشت:

پایان جزء بیست و پنجم به دنبال آن جزء بیست و ششم قرار می گیرد که با سوره ی احقاف می آغازد.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأحقاف

جزء ۲۶

سورة الأحقاف در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی و پنج آیه و چهار رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

نام گذاری این سوره به «احقاف»، بر اساس آیه ۲۱، در بیان ماجرای حضرت هود و قوم عاد است. که خداوند متعال به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. محل سکونت آنها در احقاف واقع در سرزمین یمن بود: «وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ».

همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم این سوره در مکه مکرمه نازل شده است، جز آیه های ۱۰ و ۱۵ و ۳۵ که مدنی اند، و آیه هایش ۳۴ یا ۳۵ است. این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل و مسکن قوم عاد در یمن بود و الله تعالی به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. «وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ».

این سوره، آخرین سوره از سوره های هفتگانه ای است که با حروف مقطعه «حم» شروع شده و در تمامی آنها بعد از این حروف، سخن از نزول قرآن و اهمیت آن است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

تعداد آیات این سوره به ۳۵ آیه، تعداد کلمات آن به (۶۴۸) کلمه، تعداد حروف آن به (۲۶۶۸) حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سورة طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط این سوره با سورة قبلی:

پس از آنکه الله تعالی سوره قبلی را با یادی از توحید، و مذمت اهل شرک و وعده های عذاب نسبت به آنان ختم نمود، این سوره را نیز ابتدا با توحید و سپس با وعده های عذاب نسبت به گناهکاران شروع نموده است.

محتوی سورة احقاف:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سورة احقاف در مکۀ معظمه نازل شده، و اهدافش را همان اهداف سوره های مکی تشکیل میدهد؛ یعنی اصول عقیده که عبارتند از: «توحید، رسالت، بعث و جزا».

- موضوعات مورد بحث در این سوره؛ عبارتند از: «رسالت» و «رسول»، تا درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و درستی قرآن را ثابت کند.

- این سوره در آغاز در مورد قرآن عظیم الشان بحث خویش را آغاز نموده و بعداً به بررسی و بحث در مورد موضوع پرستش بُت ها که هیچگونه سودی را برای بُت پرستان ببار آورده نمیتواند و نه اینکه ضرری را از آنان دفع نماید با دقت و زیبای خاصی بیان میدارد.

- در سورة متبرکه که در مورد شبهۀ مشرکان در باره ای قرآن سخن به میان آورده است، و با دلایل کوبنده آن را رد می کند.

- همچنان در این سوره دو نمونه از انسان ها را در زمینه ای هدایت و گمراهی مورد بررسی قرار داده و در این راستا فرزند صالح را ذکر کرده است که فطرتش سالم است و نسبت به والدین خود نیکوکار است، و هر اندازه در عمر پیشرفت کند به همان اندازه پرهیزگاری و صلاح و نیکیش نسبت به

والدین افزایش می یابد. و نمونه‌ای فرزند شقاوتمند و ناصالح و منحرف از فطرت را نیز یادآور شده است که با والدین خود بدرفتاری می کند و ایمان و حشر و نشر را مسخره می کند، و عاقبت هر یک از آن دو را بیان مینماید.

- در این سورة به منظور برحذر داشتن قریش از بغاوت و گردنکشی از فرمان الله متعال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصه‌ای «هود» علیه السلام و قوم سرکش و نافرمانش یعنی «عاد» را بازگفته است که در زمین به طغیان پرداختند و با نیروی جبروتی که داشتند مغرور گشتند، و نتیجه و سرانجام آنها را خاطر نشان می سازد که خدا به وسیله‌ای باد عقیم آنها را نابود کرد.

- همچنان سوره با داستان چند نفر از جن خاتمه مییابد که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و به میان قوم خود برگشته و آنان را برحذر داشته و به ایمان دعوت کردند، تا مخالفان و منکران انس یادآور شوند که جن در پذیرفتن اسلام از آنها پیشی و سبقت گرفته‌اند. (صفوه التفاسیر محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سورة الأحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿١﴾

حم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)
 (حم) خدا به هدف آن، خود دانایتر است. (تفسیر جلالین: علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی).
 همچنان «حم» بیانگر آن است که قرآن عظیم الشأن از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است. (تفسیر صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).
 و ضمن قابل تذکر است که قرآئت «حم» عبارت است از: «حاء، میم». طوری که گفتیم: این دو حرف، از حروف مقطعه است.
 مفسرین مینویسند که: پروردگارا عظمت ما برخی از سوره ها را بدین حروف آغاز کرده است تا بدین وسیله اعجاز قرآن را بنمایاند و نشان دهد که این قرآن با وجود این که از همان حروفی فراهم آمده است که عربها سخن خویش را از آنها فراهم می نمایند ولیکن از ارائه کتابی چون قرآن، و حتی سوره های همانند آن، عاجز و ناتوان میباشند.
 شیخ سید قطب رحمه الله در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» درباره سوره احقاف می نویسد: روند سوره در چهار مرحله ای مرتبط به پیش می رود، به گونه ای که گویا یک مرحله است و دارای چهار بند می باشد.
 مرحله نخستین می آغازد. همراه با آن، سوره با دو حرف: حاء، میم، شروع میشود، هم بدان گونه که شش سوره ای قبل آن آغاز گردیده است. به دنبال دو حرف: حاء، میم، به کتاب قرآن و وحی آن از سوی الله متعال اشاره میشود.

اعجاز قرآن کریم:

اعجاز در اصطلاح: وصفی را گویند که بالاتر از توان انسان در آوردن چیزی باشد، چه عمل باشد یا رأی یا تدبیر. و معجزه وصفی و پدیده است که بر آیات و براهین انبیاء و رسولان علیهم الصلاوت دلالت دارد، و این لفظ در قرآن کریم وارد نشده بلکه نشانه‌ها و براهین و نحوی آنرا آورده است.

قرآن کریم کلام الله تعالی است که در آن کمال و معانی آن، و زیبایی در آیات و کلمات و ساختار آن وجود دارد، که بشر از آوردن آن عاجزند، الله متعال می فرماید: «الر کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾» (سورة هود: ۱). «الر. این کتابی است که آیات آن استوار و محکم گردیده، سپس از سوی ذات حکیم و آگاه تشریح و بیان شده است».

مشرکان صدر اسلام همه ای سعی و تلاش خویش را بخرچ دادند، تا مردم را در مورد مصدر و منبع قرآن کریم مشکوک سازند و با جعل نمودن دروغ‌ها و پخش شبهات توجه ایشان را از قرآن دور و آنان را رویگردان سازند. اما الله تعالی آیاتی را نازل فرمود و ایشان را به مقابله و چالش کشانید که اگر به راستی توان دارند پس مانند قرآن را بیاورند، یا ده سورة آنرا بیاورند و یا یک سورة آنرا بیاورند، اگر در دعوای خود صادق هستند.

ولی ایشان از آوردن آن عاجز و ناتوان بودند و اعتراف نمودند که با آن که قرآن کریم به زبان عربی است، اما مقابله با آن و آوردن چیزی همانند آن امکان ندارد، الله متعال میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾» (سورة یونس: ۳۸). «آیا می گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست میگویند پس سورة ای مانند آن را بیاورید و در این کار هر کس را که میتوانید به جز الله را به کمک بطلبید».

قرآن کریم با آواز بلند و صراحت تام اعلام نمود که بشر چه انس و چه جن، همگی از آوردن مانند قرآن کریم عاجزاند، هر چند بعضی از ایشان همکار و همیار بعضی دیگر باشند چنانکه میفرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (سوره الإسراء: ۸۸).

«بگو: اگر انس و جن گرد آیند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی توانند مانند آنرا بیاورند، هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند».

قرآن کریم کتاب پر معجزه می باشد، زیرا کلام الله متعال است که سخن مخلوقات با آن هیچگونه شباهتی ندارد، و خود نشانه قدرت الهی و برهانی است که کلمات و عبارات و آیات و فصاحت و تصویرهای بیانی و بلاغی اش و آنچه از اخبار و حکایات واقعی و حقیقی که در آن ذکر شده، این حقیقت را ثابت می کند، همچنان مشتمل بودن آن بر احکام و تشریعات و قوانین، و قوت تأثیر آن بر روان و وجدان، و در برداشتن آن به حقائق علمی درخشان و شگفت آور، دلیلی واضحی بر اعجاز آن است.

و چه بسا دانشمندان طبیعت و فلک و متخصصان علوم جامعه شناسی و علوم طبی و غیره را حیران و شگفت زده ساخته است، چون قرآن کریم از حقائق علمی و نشانه های کونی که با علوم و تخصصات ایشان ارتباط دارد با عبارات دقیق و علمی سخن گفته است که تصور آن از پیامبری ناخوان در میان امت ناخوان نمی رود؛ آن هم در جهانی که از همچو پدیده های علمی و کونی اندک آگاهی نداشتند. همین امور باعث گردید تا برخی از این دانشمندان مسلمان شوند، زیرا ایشان به مرحله یقین رسیدند و درک کردند

که آنچه را قرآن بیان می کند ناممکن است کلام بشر باشد بلکه کلام خالق کون و مکان و بشر است.

و چه بسا آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که دلالت آشکار بر وحدانیت الله متعال و ابتکار در خلاقیت او می کند، چنانکه میفرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾» (سوره فصلت: ۵۳).

«به زودی نشانه های خود را در کرانه های عالم و (هم) در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن شود که آن حق است. آیا این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟».

حروف مقطعات:

امام قرطبی می نویسد: «حروف مقطعه ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، رمز الله متعال در قرآن عظیم الشان است و جز خداوند متعال کسی دیگر این رمز را نمی داند. سپس میافزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعات نهان است، جويا شویم و از معنی ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده اند که در اینجا به مشهور ترین آن بسنده می کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعات به مبارزه با قرآن فرامی خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی

آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ تر و رساتر می گردد زیرا با وجود آنکه قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد.

زمخشری میفرماید: «حروف مقطعات همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و همآورد خواهی قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن کثیر می گوید: «از این رو، هر سوره ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم ﴿۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ ﴿۳﴾ (آل عمران: ۱-۳)، «المص ﴿۱﴾ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ ﴿۲﴾ (الأعراف: ۱-۲)، «الر كِتَابٌ أُنْزِلْنَا إِلَيْكَ ﴿۱﴾ (إبراهيم: ۱)، «الم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ (السجدة: ۱-۲) حم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ [فصلت: ۱-۲]، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعات آغاز شده اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مفسر بزرگ معاصر در کتاب خویش چنین نوشته: «در مورد حروف مقطعات که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این

حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمیدانیم.»

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز و حکیم است. (۲)
این کتاب مقدس از جانب پروردگار با عظمت نازل شده که در ملکش مقتدر و در آفرینش و هستی دادن به اشیا حکیم است.
یعنی: قرآن عظیم الشأن از طرف خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترا بی در حق وی نیست.

قرآن کریم کتابی است که خداوند متعال آن را به طور وحی بر پیامبرش نازل فرموده است. الله تعالی ذات باعزتی است که دوستانش را عزت می دهد، دشمنانش را خوار و ذلیل می سازد.

در این آیه متبرکه که الله تعالی کتاب خود را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و آن را به بزرگی یاد می کند. و درضمن بندگانی را راهنمایی می نماید تا در پرتو نور آن راهیاب گردند و به اندیشیدن در آیات آن روی آورند و گنجینه های آن را استخراج نمایند.

«تَنْزِيلُ» به معنی نزول تدریجی است. یعنی قرآن به تدریج نازل شده است، کلام و سخن پروردگار با عظمت عزیز و نفوذ ناپذیر است این بدین معنی است که: هیچ منطقی بشری قدرت و توانمندی آن را ندارد که آنر بشکند، و یا هم به مثل آن بیاورد. قرآن برای رهنمای مخلوقات (اعم از انس و جن) نازل شده، و وسیله عزت بشریت بشمار میرود. قرآن کتابی است که راه برای کمال انسان و رسیدن آنان را به الله مساعد میسازد. قرآن کتابی است برای شناخت مبدأ و معاد است.

«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد.

«حکیم»: صاحب حکمت است در همه امور.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ﴿٣﴾

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و تا وقت معین نه آفریده ایم. اما کافران از آنچه انداز میشوند رویگردان هستند. (۳)

این حقانیت و عدل در امور جهان تا وقت محدود و معینی که در نزد پروردگار معلوم است اقامه میشود. اما کسانی که با تکذیب آیات الهی و انکار از الوهیتش از آنچه قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را بیم داده رو گردان اند، بدان ایمان نمی آورند و آن را نمی پذیرند.

در اخیر باید گفت که: در عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حق یافته نمی شود، و این مجموعه، همان گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرا رسیدن آن دنیا فانی می شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع میگردد، و نتایج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده میشود (ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی پذیرند و) از آنچه از آن بیم داده می شوند (که فرا رسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می گردانند. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: سرآمد معین که قیامت است (ملاحظه شود: سورة یونس آیه ۴، سورة روم آیه ۸).

«عَمَّا أُنذِرُوا»: از آنچه بیم داده شده اند. هدف از آن روز رستاخیز و روز عدل الهی و حسابرسی و مکافات و مجازات آخرت است که با کتاب مقروء

و تدوینی قرآن، و با کتاب منظور و تکوینی جهان، کافران هشدار و بیم داده می شوند، ولی نه به این توجّهی می کنند و نه به آن.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتُّنَوِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾

[به مشرکان] بگو: به من خبر دهید [و نشانم دهید] معبودانی که به جای خدا می پرستید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راستگو هستید، پس کتابی پیش از این یا نشانه ای از علم (گذشتگان) را برای من بیاورید. (۴)

«أَرَأَيْتُمْ»: آیا دیده اید و دقت کرده اید؟

«أَرُونِي»: نشانم دهید. به من بنمائید.

«شِرْكٌ»: مشارکت. شرکت (ملاحظه شود: سوره: سبأ / ۲۲، فاطر / ۴۰).

«أَثَارَةٍ»: باقیمانده و اثری که روایت گردد و گفته شود.

«اتُّنَوِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا»: در این قسمت، از کفار دلیل نقلی منقول از زبان وحی آسمانی خواسته شده است. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).

«أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ»: در این بخش، از کفار دلیل عقلی و منطقی منقول از دانشمندان خواسته شده است.

خواننده محترم!

انحرافات فکری و اعتقادی، از جمله شایع ترین انحرافات در بشریت می باشد. در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: بگو: آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود

آفریننده‌ای همراه با الله گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾

و کیست گمراه تر از آن کس که به جای الله کسی را (به دعا) می خواند که تا روز قیامت (دعای) او را اجابت کرده نتواند و آنها (معبودان باطل) از دعایشان غافل و بی خبراند؟! (۵)

زیرا آنها جامد، مرده و ناتوان اند، بلکه سنگها و چوبهایی اند که از دعای عبادت گران خود غافل اند و چیزی را نمیدانند، نفعی را جلب کرده نمیتوانند و ضرری را دفع نمی کنند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾
و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار میکنند! (۶)

مفسرین مینویسند که: الله تعالی در روز قیامت در بتان حیات می آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام براءت میکنند «و به عبادتشان انکار می ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم میکنند، منکر و تکذیب کننده آنان هستند و میگویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم. (انوار القرآن عبد الروؤف مخلص هروی).

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به محض این که حق و حقیقت بدیشان می‌رسد فوراً درباره آن می‌گویند: این جادوی آشکاری است. (۷)

در البحر آمده است: فرموده‌ی لَمَّا جَاءَهُمْ یادآور این مطلب است که در چیزی که بر آنان خوانده شد، دقت و تأمل به کار نبردند، بلکه در همان لحظه‌ای اول که آن را شنیدند، به انگیزه‌ی دشمنی و ظلم، آن را سحر آشکار نامیدند؛ یعنی سحر بودن آن آشکار است و شبهه‌ای در آن نیست. (البحر ۵۶/۸).

شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی:

از مجموع آیات قرآنی این حقیقت و واقعیت با صراحت معلوم می‌شود که: منکران، زمانی که آیات قرآن را می‌شنیدند، در مقابل آن عکس العمل‌های گوناگونی از خود تبارز میدادند: بطور مثال میگفتند:

- همچو کلام را ما قبلاً هم شنیده ایم، اگر شما بخواهید ما مثل آنرا برای شما باز گو میکنیم: طوریکه در (آیه: ۳۱ سوره انفال) آمده است: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود، گویند: شنیدیم، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می‌گوییم، این چیزی نیست مگر افسانه‌های مردمان پیشین)

- در آیات متبرکه که در آن واقعیت و طرد بُت‌ها مطرح می‌شد، کفار میگفتند این آیات را تغییر دهید، ما حاضریم قرآن را بپذیریم: طوریکه در (آیه ۱۵، سوره یونس) آمده است: «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» (میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن)

- همچنان در (آیه: ۷۳، سوره مریم) میخوانیم: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» ﴿۷۳﴾ (و چون آیات واضح ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است).

موضوع مهم برای کفار کسب ثروت بود نه چیزی دیگری.

- بادر نظر داشت اینکه آیات قرآنی به آنان قرائت می گردید ولی آنان بطور متکبرانه به پشت پا میزدند: «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكِرُ صَوْنَ» (مؤمنون، ۶۶). (زیرا) آیات من بر شما خوانده می شد، ولی شما بر عقب تان باز می گشتید).

- و یا هم آنرا مورد تکذیب قرار میدادند: «أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (مؤمنون، ۱۰۵). (آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد، ولی شما آنها را دروغ می پنداشتید؟)

- و یا هم خود را به کری می می انداختند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۷، سوره لقمان) این حالت را چنین بیان می دارد: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» (و چون آیات ما بر او تلاوت شود، تکبرکنان روی می گرداند، چنانکه گویا آن را نشنیده است، گویی در گوش هایش سنگینی و پرده است، پس او را به عذاب دردناک مژده بده).

- یا هم این آیات را افترا و بدعت می دانستند. «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» ﴿۴۳﴾ (سوره سبأ، ۴۳) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این (شخص) جز مردی نیست، که می خواهد شما را از آنچه پدران شما پرستش

می کردند باز دارد و می گویند: این جز دروغ خودساخته نیست (که به الله نسبت داده شده است). و کافران (درباره) حق چون به آنان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

- در نهایت باید گفت که با آیات قرآنی در مخالفت بودند، و این مخالفت ناشی از تعصب جاهلانه شان نسبت به آیات قرآنی بود؛ طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۲۵، سوره جاثیه) میفرماید: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾» (و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان تلاوت شود، دلیل و حجتی ندارند جز اینکه میگویند: اگر راست میگوئید پدران ما را (زنده کرده) بیاورید.) با تأسف باید گفت: کافران، به جای اندیشه در آیات خدا، آبا و اجداد خود را طلب میکنند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۸﴾

آیا کافران می گویند: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از خود ساخته و وحیی از جانب خداوند نیست؟ ای پیامبر! برای آنان بگو: اگر آن را از خود ساخته باشم، آنگاه که الله تعالی تعذیبم را اراده کند، شما هرگز نمیتوانید عذابش را از من دفع نمایید. آنچه را در باره قرآن کریم و پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم میگوئید و در آن فروروی میکنید همه را الله تعالی میداند. درباره آنچه به شما تبلیغ کردم و شما بدان پاسخ دادید گواهی پروردگار سبحان کافی است و بر شما شهادت می دهد. خداوند پاک برای کسی که توبه کند آمرزگار است و به کسی که اخلاص ورزد و دعوت حق را بپذیرد مهربان میباشد. (۸)

یعنی: خدای عزوجل به تکذیب تان و این سخن که قرآن جادو و فال بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می گوید و می پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من شهادت می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» و او بخشنده‌ی توبه کار است و نسبت به مؤمنان مهربان است. ابو حیان گفته است: در صورتی که از کفر برگردند، به آنها وعده‌ی بخشودگی و رحمت داده است. و آیه بیانگر حلم و حوصله‌ای خدا در قبال آنان می باشد؛ چرا که عذاب عاجل و زودرس را بر آنان نازل نکرده است. (البحر المحيط ۵۶/۸).

آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾

بگو: من از بین رسولان، اولین پیغمبر نیستم و نمی دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد؟ من جز آنچه بر من وحی می شود پیروی نمی کنم و من جز بیم دهنده آشکار نیستم (۹)

«بدْعاً»: به معنی نو بر. نوظهور. اولین چیزی که پیش از آن چنین چیزی دیده نشده باشد.

«بَدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ»: نو بر و اولین شخص از پیامبران.

«بدع» و «بدیع» یعنی چیزی که قبلاً نظیرش دیده نشده است، نوظهور. ابن کثیر گفته است: یعنی من بر امری قرار ندارم که بی نظیر باشد و امری نوظهور نیاورده‌ام تا ایراد بگیرید و انکار کنید و آوردن آن را از من بعید بدانید؛ چون قبل از من پیامبران بسیاری در میان ملت‌ها مبعوث شده‌اند.

امام رازی رحمه الله علیه می‌گوید: «بدع» و «بدیع» به معنی «مبدع» است. و «بدعت» براساس آنچه که در سنت رسول صلی الله علیه و اله وسلم آمده است، یعنی آوردن حکمی جدید که قبلاً وجود نداشته است. (تفسیر کبیر ۷/۲۸).

«مَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بَكُمْ»: این بخش از آیه بیانگر بشریت پیغمبر است، و او بنده‌ای از بندگان است و غیب نمی‌داند، و مالک نفع و ضرری برای خود و برای دیگران نمی‌باشد جز بدان اندازه که خدا بخواهد. (ملاحظه شود سورة: انعام/۵۰، اعراف/۱۸۸، هود/۳۱، نمل/۶۵). (تفسیر نور: دکتور خرم‌دل). «نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: (ملاحظه شود سورة: اعراف/۱۸۴، حجر/۸۹، حج/۴۹).

پیامبر علم غیب ندارد:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما را به یک اصل و یک قاعده اساسی که در دین مقدس وجود دارد، اشاره نموده و ضرور است که این قاعده را، باید هر مؤمن موحدی درک و برآن عقیده داشته باشد: احدی از مخلوقات خداوند علم غیب ندارند و غیب فقط و فقط نزد الله تعالی است و بس.

دلیل اساسی و قرآنی در این مورد عبارت اند از: الله تعالی میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورة نمل آیه: ۶۵). «بگو در آسمانها و زمین جز خداوند کسی غیب نمی‌داند» و میفرماید: «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سورة کهف ۲۶). «غیب آسمانها و زمین نزد خداوند است» و میفرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (سورة رعد، آیه

۹). «عالم و دانای عالم نهان و ظاهر خداوند بزرگ و متعال است». جز خداوند هیچ کس، نه ملائکه مقرب، نه پیامبر فرستاده شده چه برسد به کسی که در مقام پایین تر از آن دو باشد، غیب نمی داند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۳۱، سوره: هود) از زبان نوح علیه السلام؛ میفرماید: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» «به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که علم غیب می دانم» و از زبان هود؛ میفرماید: «قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ» (سوره احقاف / ۲۳). «گفت جز این نیست که علم نزد خداست و آنچه بخاطر آن ارسال شده ام به شما ابلاغ میکنم»

همچنان به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه ۵۰، سوره انعام) میفرماید که بگوید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ». «بگو به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که غیب میدانم» و میفرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾» (سوره بقره ۳۱-۳۲). «خداوند تمام نامها را به آدم یاد داد سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: به آن اسمها مرا خبر دهید اگر میدانید؟ گفتند: خداوندا تو پاک و منزهی ما جز آنچه به ما آموخته ای نمیدانیم همانا تو علیم و حکیم هستی».

بنابر همین احکام صریح قرآنی است که؛ هر مسلمانی واجب است که از شیادان و دروغگویان که ادعای علم غیب دارند و بر خداوند دروغ می بندند دوری جویند کسانی چون ساحران، دروغگویان و ستاره شناسان و غیر آنها که خود و بسیاری دیگر را گمراه نموده و از راه راست منحرف شده اند.

خواننده محترم! طوریکه گفته شد بجز ذات باری تعالی احدی از مخلوقاتش غیب نمی دانند. ولی یک اصل را نباید فراموش کرد که: هرگاه الله تعالی اراده نماید بوسیله وحی «رسولانش» را از غیب آگاه می سازد، طوریکه این اصل را (آیات ۲۶-۲۷ سوره جن) چنین بیان فرموده است:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾». (یعنی: دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار میدهد.

اما باید دقت داشت که در این آیه نفرموده که هر کدام از مخلوقاتش را بخواهد از غیب آگاه می سازد! بلکه فرموده «رسولانی که آنان را برگزیده» و رسولان شامل دو صنف از مخلوقات باری تعالی میشوند:

۱- ملائکه

۲- انبیاء الهی

غیر این دو صنف شامل رسول نمی شوند.

بنابراین الله تعالی اگر بخواهد اخبار غیبی گذشته یا آینده را به این دو صنف می دهد چنانکه می بینیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد نشانه های قیامت و احوال امتش در آینده خبر میدهد و تمامی این اخبار توسط وحی و از جانب الله تعالی به او القاء شده است. و اگر از طریق وحی نمی بود، او یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد گذشته و آینده چیزی نمی دانست چنانکه قرآن میفرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف ۱۸۸) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب میدانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و

هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان میآورند نیستم. و در ورد سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾» (نجم ۳-۴) یعنی: «و (محمد) از سر هوای نفس سخن نمیگوید» یعنی: محمد صلی الله علیه وسلم از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی کند. «این سخن جز و حیی که به او فرستاده میشود نیست» یعنی: آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم بدان نطق می کند و حیی از جانب الله تعالی است که به سوی او فرستاده میشود و او نه در آن کم میکند و نه میافزاید.

پیامبر جز آن چه از هدایت و پرهیزگاری که بر او وحی می شود پیروی نمی کنند، و این دلالت مینماید که سنت و حدیث از جانب خدا بر پیامبرش وحی می شود. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و خداوند کتاب و حکمت = سنت را بر تو نازل فرموده است. و بر این دلالت می نماید که پیامبر در آن چه از خداوند خبر می دهد و در تبیین شریعت الهی معصوم است چون کلام او از روی هوی و هوس صادر نمی گردد، بلکه از وحی بر می آید که بر او وحی میشود.

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»

هدف و مقصد آیه فوق (آیه ۲۷، سوره جن) اینست که: «مگر کسی که پسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد.

همچنان علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (آیه ۲۷، سوره جن) مینویسد: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» خداوند دانای پنهان است و هیچ کسی از مردم را بر غیب خود آگاه نمیسازد بلکه فقط خداوند به راز دل ها و اسرار پنهانی آگاه است.

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» مگر کسانی را از رسولانی که خود بپسندد، پس او را به آن چه که حکمتش اقتضا نماید خبر میدهد. چون پیامبران مانند دیگران نیستند و خداوند آن ها را با چیزهایی کمک کرده که هیچ کس از مردم را چنان چیزی نداده است و آنچه را که خداوند به آن ها وحی نموده حفاظت می نماید تا آن را به صورت واقعی برسانند بدون آن که شیطان هایی نزدیک او گردند و چیزی را به وحی اضافه کنند یا از آن بکاهند. بنابراین فرمود: «فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» و از میان فرشتگان محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد».

خلاصه کلام: بر طبق نصوص صریح آیات قرآن احدی از مخلوقات غیب نمی دانند، ولی گاهی الله تعالی برخی از پیامبران خود را از اخبار غیب آگاه می سازد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد آینده برای امتش بازگو نموده است و قطعاً آن اخبار از سوی الله تعالی است که از طریق ملائکه ای وحی به او القاء شده است. بنابر این هر کس از غیر انبیاء الهی در مورد آینده غیب گویی نمود، بدون شک او کذاب و کافر است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾
 بگو: به من خبر دهید اگر این [قرآن] از سوی الله باشد و شما بدان کافر شده باشید، در حالیکه گواهی از بنی اسرائیل، بر مانند آن (تورات) گواهی داده و ایمان آورده، ولی شما همچنان تکبر می ورزید (پس آیا ظالم نیستید؟) حقا که الله قوم ظالم راهدایت نمی کند. (۱۰)

شأن نزول آیه ۱۰:

۹۵۴- ک: طبرانی به سند صحیح از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است: نبی کریم (ص) روز عید یهودیان در حالیکه من نیز همراه مبارک بودم به کنیسه یهودان داخل شد. آن ها از ورود ما به کنیسه نفرت کردند. رسول الله گفت: ای گروه یهود، دوازده نفر را از جمع خود به من نشان بدهید، که شهادت بدهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. خدا (برای همه یهودیانی که در زیر سقف آسمان زندگی دارند غضب خود را کم می کند. همه آن ها ساکت شدند و هیچکس جواب نداد. پیامبر برگشت، نزدیک بود از آنجا خارج شود که یکی از یهودان گفت: ای محمد همین جا بمان، پیامبر اکرم رو به سوی آن ها کرد. آن یهودی گفت: ای گروه یهود، مرا در بین خود چه مردی می دانید، گفتند: به خدا در بین خود کسی را سراغ نداریم که از تو و از پدر و پدر بزرگ آگاه تر به کتاب خدا و عالمتر به احکام شرع باشد. گفت: من شهادت می دهم این همان رسول موعود است که صفاتش را در تورات خوانده اید. یهودان گفتند: دروغ می گویی، سخنان او را رد کردند و ناسزاش گفتند. آنگاه خدای بی همتا آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ» را نازل کرد.

(احمد ۶ / ۲۵، طبرانی ۱۸ / ۴۶، حاکم ۳ / ۴۱۵ از عوف بن مالک روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح شمرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۳۷ می گوید: «رویان طبرانی رویان صحیح هستند» سیوطی نیز این حدیث را در «در المنثور» صحیح گفته است.

اسناد این حدیث چنانچه گفته اند صحیح است. «تفسیر شوکانی» ۲۴۰۴. ۹۵۵- بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص (روایت کرده اند: این کلام ربانی «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ» در باره عبدالله بن سلام نازل شده است.

صحیح است، بخاری ۳۸۱۲. مسلم ۴ / ۱۹۳۰ ح ۲۴۸۳ از سعد بن وقاص روایت کرده اند. در صحیح مسلم نزول آیه ذکر نشده است و نزول آیه در صحیح بخاری آمده اما به شک طوریکه عبدالله بن یوسف - راوی همین حدیث از مالک - میگوید: «نمی دانم که مالک نزول آیه را خود گفته و یا در حدیث بوده» «فتح القدیر» ۵ / ۱۶ از قرطبی نقل کرده. طبری ۳۱۲۴۵ تا ۳۱۲۴۸ از چند طریق از مسروع و شعبی روایت کرده که این آیه به شان ابن سلام نیافته، زیرا آیه مکی و او به مدینه مسلمان شده است. (تفسیر «کشاف» ۱۰۲۷)

۹۵۶- ابن جریر از عبدالله بن سلام روایت می کند که فرموده: این آیه در مورد من نازل شده است.

طبری ۳۱۲۵۰ از محمد بن یوسف بن عبدالله بن سلام روایت کرده، اسناد این ضعیف است، چون بین محمد و جدش ابن سلام ارسال است. ابن را ترمذی ۳۲۵۶ و طبری ۳۱۲۵۱ روایت کرده اند، در این اسناد راوی است که نامش معلوم نیست.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾

و کافران در باره مؤمنان گفتند: اگر [دین محمد] بهتر [از دین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]. و چون [خودشان به خاطر کبر و عنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی است. (۱۱)

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» کفار مکه به مؤمنان می گفتند: اگر این قرآن ودین خوب بود آن بینوایان از ما سبقت

نمیگرفتند. ابن کثیر گفته است: منظور کفار، «بلال» و «عمار» و «صهیب» و «خباب» و دیگر مسلمانان مستضعف و برده و کنیز بود که به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آوردند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۱۸). یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمیگرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر میگزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده‌اند: «الکبر بطر الحق و غمط الناس: کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است.»

«و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه های پیشینیان است. (تفسیر انوار القرآن: عبد الروؤف مخلص هروی)

شأن نزول آیه ۱۱:

۹۵۷- ابن جریر همچنین از قتاده روایت کرده است: گروهی از مشرکان گفتند: ما گرامی تر و عزیزتریم و ما... و ما... اگر ایمان آوردن به قرآن خیر و نکیو میبود فلان و فلان در این کار از ما سبقت نمی جست. پس وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نازل شد (طبری ۳۱۲۶۰ و ۳۱۲۶۱ این مرسل است).

۵۸- ک: ابن منذر از عون بن ابوشداد روایت کرده است: عمر فاروق کنیزی به نام زینین داشت که قبل از آن بزرگوار به اسلام مشرف شده بود. عمر (تا که توان داشت او را مورد شکنجه قرار می داد. کفار قریش می گفتند: اگر در پذیرش اسلام خیر و صلاحی بود زینین در این کار از ما پیشی نمی گرفت. پس خدا (در خصوص زینین آیه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا - را نازل کرد.

۹۵۹- ابن سعد از ضحاک و حسن به همین معنی روایت کرده است.
وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾

و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، و این کتابی است تصدیق کننده (آن) که به زبان عربی نازل شده است، تا ظالمان [مشرک] را بترساند، و بشارتی برای نیکو کاران باشد. (۱۲)

قرآن عظیم الشأن با تصدیق کتب آسمانی قبلی که به زبان عربی نازل گردیده بود تصدیق و بدین ترتیب؛ حق بزرگی را به سایر کتب الهی به جا میآورد، و آنرا تصدیق و پیروان آنرا به متابعت از حق دعوت میکند قرآن برای اینکه کافران را از عذاب دوزخ بیم دهد و نیکوکاران را به بهشتهای جاودان در جایگاه راستین و مطمئنی مژده دهد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾
بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [درمیدان عمل برایین حقیقت] استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین میشوند. (۱۳)
در این آیه مبارکه واقعیت را بیان نموده است که: تنها کسانی از گذشته خویش نادم و پشیمان نمیشوند که همیشه بطور صادقانه و اخلاصمندانه در راه الله حرکت میکنند.

بناءً کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است از این خوف و ترس ندارند که گویا گرفتار، سختی و مشقت شوند، و یا اینکه گویا چیز محبوب و دوست داشتنی ای را در زندگی خویش از دست بدهند، نیز غمگین نمی شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

قابل تذکر می دانم که: هدف از گفتن «رَبَّنَا اللَّهُ»، تنها ادای لفظ نیست، بلکه به گفتن «رَبَّنَا اللَّهُ» گوینده اش برای خود راه را انتخاب میکند، و به یک خط مشی واضح، حق و پایداری در حرکت می افتد، به مفهوم دیگر قبل از اینکه اظهار ایمان و اقرار به توحید، نماید، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» و با این قوت میتواند با استقامت و پایداری براه خود ادامه دهد.

باید راه را که در پیش میگیرد «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» باید خوف و ترس نسبت به آینده «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» و به گذشته خویش نباید غمگین باشد. در این هیچ جای شکی نیست که: پایداری برحق مشکل است، ولی با پاداش بزرگی مثل جنت نعیم پر نعمت و دور از حزن و غم را، آسان می سازد. لذا باید کارهای سخت را با پاداش های بزرگ جبران کرد.

جمله زیبا «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِ» ما را به یک واقعیت انکار ناپذیر میرساند که: ایمان به الله، خوف از دیگران را در ذهن انسان از بین میبرد. باید گفت: که: جنت را اشخاص مستحق می گردند که: اهل عمل باشند نه اهل سخن.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

اینان اهل بهشت اند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام میدادند. (۱۴)

این بدین معنی است که: بهشت، پاداش اهل عمل است، نه اهل سخن. وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را به دنیا آورد، زایید. و دوران بارداری و از شیر جدا کردن او سی ماه را در بر می گیرد، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید: ای پروردگارا! به من توفیق ده تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم بخشیده ای شکر گزارم و کار نیک انجام دهم که از آن راضی شوی و فرزندانم را نیز برایم نیک بگردان. همانا من به سوی تو باز گشته ام و از جمله مسلمانانم. (۱۵)

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: ما انسان را سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند، توجه باید کرد که حق مادر بیش از پدر است. پس از کلمه «والدین»، سخن از رنجهای مادر است. «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا» در اولین قدم میفرماید مادرش او را با سختی حمل کرد و با سختی به دنیا آورد و دوران حمل تا از شیر گرفتنش سی ماه (به طول کشد)، تا آنگاه که به رشد کامل رسد و چهل ساله میرسد.

«كُرْهًا» به معنای سختی درونی و «كره»، سختی از بیرون است. (مفردات راغب)

«أَوْزَعْنِي» به معنای ایجاد علاقه و عشق برای انجام کاری است که به آن توفیق الهی گویند.

در دین مقدس اسلام احسان به والدین، از مقام خاصی نزد پروردگار با عظمت برخوردار است. در قرآن عظیم الشأن، پنج بار کلمه «وَصَّيْنَا» مورد استعمال قرار گرفته است که ؛ سه بار آن مربوط به والدین است.

«بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه مبارکه به دوران جنینی و نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سن، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» «تا آن گاه که چون به کمال رشد خود

رسید»

«أشده»: یعنی: تا آن گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی و سه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیه السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند. از جانب دیگر بلوغ جسمی و کمال عقلی، بستر بلوغ معنوی است. و چهل سالگی قلّه توانمندی و رشد انسان است.

ابن کثیر میگوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی میرسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد».

در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند متعال حساب او را آسان می گرداند و چون به شصت سالگی رسید، الله تعالی توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، الله تعالی حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند متعال همه گناهان گذشته و آینده وی را می آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع می گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته میشود: او اسیر خداست در زمین وی». (ذکر ابن کثیر عن ابی یعلی و مسند احمد وغیره).

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از

شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکی ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن» و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب خویش تعلیم میدادند تا در تشهّد چنین بخوانند: «اللهم ألف بین قلوبنا، وأصلح ذات بیننا، واهدنا سُبُل السلام، ونجنا من الظلمات إلى النور، وجنبنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثنين بما عليك قابليها وأتمها علينا».

بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلهای و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

خواننده محترم!

در آیه مبارکه همچنان به مقام مادر به دلیل دشواری دوران حمل ولادت و دوران شیردهی، اشاره بعمل آمده است که بنابر همین عامل است که بر اولاد تاکید و اهتمام بیشتر در ادای احسان به مادر بعمل آمده است.

خاطر نشان می شود که حد اقل مدت حمل شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیر خوارگی می باشد.

ابن عباس (رض) میفرماید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی ماه معرفی کرده است».

در آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر میباشد زیرا مادر او را به دشواری به حمل گرفته، و به دشواری وسختی وضع حمل نموده است، و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است در حالی که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هرچند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنج های مادر همانند و برابر نیست.

در این هیچ شکی نیست که؛ سفارش احسان به والدین، در طول تاریخ بشریت و بخصوص در تمام ادیان بوده است. زیرا کلمه «وَصَّيْنَا» در قالب ماضی مورد استعمال قرار گرفته است

استحکام بنیاد خانواده و حفظ جایگاه والدین، مورد توجه خاص پروردگار میباشد.

جمله «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» این مفهوم را میرساند که؛ احسان به والدین، از حقوق انسانی است که هر پدر و مادری بر گردن فرزندشان دارند. توجه باید داشت که در ادای در احسان به والدین، مسلمان و غیر مسلمان بودن شرط نیست.

در ضمن قابل یاد آوری می دانم که کلمه «إِحْسَانًا» به صورت نکره آمده که شامل هر نوع احسانی شود. یعنی اینکه، نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلکه هر نوع نیکی نسبت به والدین لازم و واجبی است. در ضمن احسان به والدین باید متداوم و برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت و مقطعی. و کمال احسان به والدین، در آن است که بی واسطه انجام گیرد. «بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (حرف «ب» در «بِوَالِدَيْهِ» نشانه آن است که احسان به والدین بادست خود باشد. نباید فراموش کرد که: ارزش عمل صالح به آن است که پیوسته و دائمی باشد. «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا» (فعل مضارع «اعمل»، نشانه دوام و استمرار است). تشکر فرزند از نعمت هایی که الله تعالی به والدین او داده، وظیفه و نوعی احسان به والدین است. بهترین راه تشکر از نعمت های خداوند، انجام کار نیک است.

نیکی به والدین:

در احادیث نبوی مبحث نیکی به والدین مورد توضیح همه جانبه قرار گرفته است، نیکی به والدین را از بهترین اعمال بحساب آورده و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرفی داشته است. از جمله در حدیث شریف آمده است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به الله، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». (الیمین الغموس؛ سوگند دروغ که صاحب خود را در گناه فروبرد سپس آن در دوزخ. یا سوگند دروغ که صاحبش دیده و دانسته کذب کند و سوگند خورد تا مال غیر را تلف نماید. (منتهی الارب). قسم دروغ یا «یمین غموص به صاد نیز گویند. سوگندی که در این آیه از آن منع شده است: لَا يَأْخُذْكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يَأْخُذْكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ. (قرآن ۵/۸۹)

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی أسید (رض) آمده است که فرمود: «ما روزی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آن‌ها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! «این‌ها بر ذمه‌ات باقی مانده است» دعاء نمودن برای آن‌ها، آمرزش خواستن برای آن‌ها، به اجراء گذاشتن عهد آن‌ها، صله رحمی که جز به سبب آن‌ها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آن‌ها».

همچنان ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت» عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت» پرسید: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «مادرت» او باز عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «پدرت». (صحیح بخاری ۵۹۷۱).

اگر هدایات، دساتیر، احکام قرآن عظیم الشان و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با دقت و اهتمام خاص و منصفانه مورد مطالعه قرار دهیم، بو ضاحت تام در خواهیم یافت که دین اسلام در مورد احترام به مقام مادر و پدر هدایات خاصی را صادر نموده است.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِمَّا يَلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها حتی «اوف» مگو و به آنها پرخاش مکن و با آنها سخنی نیکو و شایسته بگو و بزرگوانه با آنان باید سخن گفت» (سورة اسراء: آیه ۲۳).

همچنان پروردگار با عظمت میفرماید: «و وصینا الانسان بو الدیه حسانا» (وما به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادر خویش به احسان رفتار نماید). (احقاف: ۱۵)

و باز میفرماید: «وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين إحسانا» و در همین سوره باز میفرماید «فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریماً» (سورة اسراء، آیه متبرکه ۲۳) خداوند پاک به ما دستور ارشاد فرموده است (که به جز از او کسی دیگری را پرستش نه کنیم و به پدر و مادر نیکی نمایم و هرگاه یکی از این دو یعنی پدر و یا مادر به سن پیری رسند باید با ایشان نیکی نمایم و کمترین اهانت نباید با ایشان صورت گیرد، انسان با مدار و بزرگوane با آنان باید سخن زند).

همچنان پروردگار (سورة لقمان: آیه ۱۴) میفرماید: «أن اشکر لی ولوالدیک» (شکر گزار من و پدرت و مادرت باش).

خداوند پاک بعد از اینکه از زحمات پدر و مادر یاد آوری بعمل میآورد، بطور جداگانه از زحمات مادر ذکری بعمل آورده و میفرماید «ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حمله امه کرها و وضعته کرها وحمله وفصاله ثلاثونه شهراً» (قرآن زحمات سی ماه مادر یا دهانی میکند، دوران بارداری و حمل، دوران وضع حمل، دوران شیر خواری که برای مادر دشوار است همه و همه را به عنوان شرح خدمات مادر ذکر میکند).

اگر احکام الهی در قرآن عظیم الشأن در مورد حقوق والدین مورد بررسی قرار گیرد، با تمام وضاحت در خواهیم یافت که این حقوق و احکام بر دو قسم تقسیم می یابد و یک قسمت آن حق شناسی مشترک پدر و مادر را بیان میدارد، و قسم دیگری آن مخصوص حق شناسی مادر است.

بطور مثال در برخی از آیات احکام خاصی را بیان میدارد، و در ضمن میخواهد وظایف ما را در مورد مشخص سازد، بطور مثال (در آیه ۲۳۳، سورة بَقَرَه) میفرماید: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (خوراک و پوشاک مادران به طور شایسته به عهده پدر فرزند است).

مگر زمانیکه سخن از تجلیل و بیان زحمات است، اسم مادر را بالخصوص ذکر میکند.

حضرت عیسی علیه السلام میفرماید: «وبرا بوالدتی ولم يجعلنی جبارا و شقیاً» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده و جبار و شقی نگردانید).
 پروردگار با عظمت ما میفرماید «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و یاطوریکه: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» (سورة لقمان، آیه: ۱۴) (و انسان باید به پدر و مادر نیکی کند).
 خواننده محترم!

در آیات متبرکه و احادیث متعدد بوضاحت مشاهد میکنیم که مقام و منزلت مادر و پدر به اندازه اهمیت دارد که خداوند متعال بعد از عبادت و اطاعت بندگی به ذات خود، هشدار تکان دهنده به فرزندان داده است و به آنان هدایت میفرماید: که با مادران خود نیکی بعمل آرید.

اگر به طور کلی هدایات الهی در قرآن عظیم الشان را مطالعه فرمایم در خواهیم یافت، که تعداد زیاد از آیات قرآنی در مورد حق شناسی از والدین و بخصوص در مورد حق شناسی از حقوق مادر تذکر رفته است.

در حدیث شریف آمده است که: روزی شخصی نزد پیغمبر بزرگوار آمده و گفت: ای رسول خدا! مادرم پیر و ظهیر شده و نزد من زندگی میکند، او را همیشه در پشت خود حمل کرده و برای رفع ضروریات و حوائجش آنها را به این طرف و آن طرف می برم، واز معاش و در آمد خویش تمام حوائج و

ضروریات آنرا برآورده می سازم. نمیگذارم که ازار و آذیت ببیند، بانهایت کمال، احترام و تعظیم با او رفتار میکنم. آیا بدین ترتیب گفته میتوانم که حق او را بجا آورده باشم؟

پیغمبر اسلام در جوابش فرمود: نه خیر، بخاطر آنکه شکم مادر محل تواست، پستانهای او منبع تغذیه تو، قدم های او وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش پاکش اش گهواره تو بوده است. او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داده و آرزو میدارد که تو زنده بمانی؛ ولی تو حالا همه این خدماتی را در برابر او انجام میدهی در حالیکه انتظار آنرا داری که او بمیرد.

و همچنان میفرماید: «بر أملك وأباك وأختك و أخاك، ثم أدناك فأدناك» (با مادر و پدرت، با خواهر و برادرت نیکی کن سپس به ترتیب هر کسی را که نزدیک تر است مورد محبت و احسان و نیکی قرار ده:

«در حدیث که روایی آن امام بخاری است میفرماید که: شخصی از نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله؟ به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. سایل گفت! دیگر به چه کسی؟ فرمود: با مادرت. برای بار سوم پرسید: دیگر به چه کسی؟ مجدداً فرمود با مادرت. مجدد گفت چه کسی؟ فرمود با پدرت.

سقراط می گوید: با پدر و مادر چنان رفتار کن که تواز اولاد خویش توقع آنرا داری.

و بصورت کل باید گفت: فرزند و نسل صالح، افتخاری برای والدین است. احسان به والدین و شکر از پروردگار با عظمت، زمینه قبولی اعمال صالح انسان است.

همچنان احسان به والدین و شکر الهی، کلید جنت است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصَّادِقُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، و از گناهانشان در می گذریم، و در میان جنتیان جای دارند، این همان وعده راستی است که به آنان وعده داده میشد. (۱۶)

این وعده از جانب خداوندی است که وعده اش را خلاف نمی کند؛ وعده راستینی است که در آن شک و شبهه یی وجود ندارد.

قبولی اعمال دارای مراتبی است:

قرآن عظیم الشأن در مورد قبولی اعمال مراتبی را بیان فرموده است:

اول: قبولی عادی: طوریکه در (آیه ۲۷ سورة مائده) میخوانیم؛ «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (الله تعالی فقط از اهل تقوا می پذیرد).

دوم: قبول نیکو: طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیه ۳۷ سورة آل عمران) می فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» خداوند، مریم را به خوبی پذیرفت.

سوم: قبول احسن. «نَقَبِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (احقاف: ۱۶)
در واقعیت هم اگر کارهای انسان مورد قبول پروردگار با عظمت واقع نشود، حتی ساختن خانه خدا کعبه هم بی فایده است. بطور مثال زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام تهدب خانه کعبه را بالا میبرد، به خود و کار ی را که انجام داده بود افتخار نکرد، بلکه گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» (سورة بقره: ۱۲۷)
(پروردگارا! از ما پذیرا باش). «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (و یاد آور شوید) وقتی که ابراهیم و اسماعیل اساس و پایه های خانه کعبه را بلند میکرد و گفتند: ای پروردگار ما! (بنای کعبه را) از ما قبول کن، چون تو شنوا و دانایی).

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي
وَهُمَا يَسْتَعْثِمَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

و کسی که به پدر و مادرش می گفت اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که [از گور زنده] بیرون آورده شوم، حال آنکه پیش از من اقوام و ملت هایی از جهان رفته اند (و زنده نشده اند) و آن دو (پدر و مادر) الله را میخوانند (و میگویند): وای بر تو! ایمان بیاور، بی گمان وعده الله حق است. اما او می گوید: این جز افسانه های مردمان گذشته نیست. (۱۷)

«أُفٍّ»: به معنای اعلام بی زاری و ابراز ناخشنودی و نوعی توهین و تحقیر و بی ادبی است.

مفسر تفسیر «انوار القرآن عبد الرورف مخلص هروی» می نویسد: «آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند جلّ جلاله فریاد بر میآوردند و به فرزندشان میگویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی گمان وعده الهی راست است» و هیچ خلافتی در آن نیست «ولی او» در تکذیب سخنشان «پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما در باره زنده شدن پس از مرگ می گوید، جز افسانه ها و دروغبافی هایی که پیشینیان در کتاب های خود به هم بافته اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی پذیرد.»

خواننده محترم!

در آیه قبل، آثار احسان به والدین و ایمان به خداوند متعال و شکر نعمت های الهی که همان بهشت جاودان است، مطرح گردیده بود، ولی در این در مورد فرزندان نا صالح و یاغی صفت را غرض شناخت اولاد صالح و اولاد غیر صالح به مقایسه قرار دهد.

در این آیه مبارکه اولاد نا اهل به والدین خود بدگویی و بی ادبی می کند، ولی در مقابل دیده می شود که: ولی والدین با ایمان و دلسوز، برای هدایت فرزند خود، هم از خداوند متعال استمداد می کنند و هم او را به خوبی ها امر و از بدی ها نهی میکنند. در ضمن قابل یاد دهانی است که: والدین، در کنار رشد و تغذیه جسمی فرزند، مسئول رشد معنوی اولاد خویش نیز می باشد، او نیز هستند.

فرزندان باید درک کنند که؛ بدگویی و گستاخی بی احترامی در مقابل والدین، عذاب قطعی را به دنبال دارد. همچنان لجاجت فرزندان در کفر، مانع استجاب دعاى والدین در حق آنان میشود. گستاخی در برابر والدین، حتّی با گفتن کوچکترین حرفی، جرمی بزرگ و مورد نکوهش قرآن و مایه ی خسارت انسان است.

اسباب و شأن نزول آیه ۱۷:

۹۶۰- ک: ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: ابوبکر (و همسرش پسر خود عبدالرحمن را که از اسلام سرکشی می کرد دستور دادند که ایمان بیاورد اما او سخن آنها را نمی پذیرفت و تکذیب شان می کرد و می گفت: بزرگان قریش که سال ها قبل مرده اند، کجا هستند. آنگاه در باره او آیه: (وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا)، نازل شد. پس از مدتی اسلام آورد و به اسلام پابندی خوبی نشان داد. خداوند متعال پذیرش توبه او را در آیه: (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا) (احقاف: ۱۹) نازل کرد.

۹۶۱- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس همینگونه روایت کرده است. طبری ۳۱۲۷۵ از عطیه عوفی از ابن عباس روایت کرده که می گوید: «این پسر ابوبکر است» صحیح نیست، زیرا عطیه عوفی ضعیف و کسی که از وی روایت کرده شناخته نشده است. «زاد المسیر» ۱۲۶۵ به تخریج محقق.

۹۶۲- ک: لیکن بخاری از طریق یوسف بن مالک روایت کرده است: مروان در مورد عبدالرحمن پسر ابوبکر (گفت: این همان کسی است که خدا در باره اش آیه: (وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُيْهُ أَفْ لَكُمَا) را نازل کرد. عایشه (رض) از پشت پرده گفت: خدا (در مورد ما وحی نفرستاده است، مگر آن که عذر مرا در کتاب عزیز خود بیان فرموده (بخاری ۴۸۲۷ از یوسف بن ماهک روایت کرده است).

۹۶۳- عبدالرزاق از طریق مینا روایت کرده است: از عایشه (رض) شنیدم که می گفت: این آیه در مورد عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق نازل نشده، بلکه در مورد مرد دیگری نازل شده است - نام آن مرد را هم می گرفت (عبدالرزاق ۲۸۶۰ از مینا روایت کرده است، اسناد این به خاطر یمنا واهی است زیرا او متروک است).

حافظ ابن حجر می گوید: سخن عایشه (رض) در این موضوع قابل قبول و دارای اسناد صحیح تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿١٨﴾

آنها کسانی هستند که وعده عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، یقیناً آنان زیان کار بودند. (۱۸) قرطبی گفته است: یعنی عذاب بر آنان واجب آمده است، و کلمه ی خدا همان است. در حدیث آمده است: «آنها در آتش اند و من به آنها اهمیت نمی دهم». (قرطبی ۱۹۸/۱۶).

ابن کثیر می گوید: «کسی که پنداشته است این آیه در باره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید».

حافظ ابن حجر هم میگوید: «عائشه رضی الله عنها نزول این آیه درباره عبد الرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤید آن، صحیح تر و به پذیرفتن سزاوارتر است».

قرطبی می گوید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُوفيَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾

و برای هر یک (از آنها) درجاتی است به (حسب) آنچه عمل کرده اند، تا به این وسیله، الله سزای اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد و آنها مورد ظلم قرار نگیرند. (۱۹).

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشی هایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید، و از آن بهره مند شدید، پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می ورزیدید و به خاطر گناهایی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود. (۲۰).

در البحر آمده است: در اینجا «طیبات» عبارت از خوردنی ها و نوشیدنی ها و لباس و فرش و وسیله ای سواری و سایر نعمت هایی است که افراد مرفه از آن برخوردارند و از آن استفاده می کنند. (البحر المحيط ۲۵/۲۸).

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه سرنوشت نهایی و ننگین کفار به بیان گرفته شده، و بصورت کل این حقیقت را واضح و روشن می سازد که بهره برداری آنان از نعمت های دنیا به خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است.

قابل تذکر است که: آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می آورد لذا او در بهره گیری از نعمت های دنیا مورد سرزنش نیست.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و و سلم نزد اصحاب صفه رفتند در حالیکه آنها مشغول پینه زدن جامه های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه ای از جنس پارچه نمی یافتند. پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده میشود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است» به سزای آنکه در روی زمین به ناحق تکبر میورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتا پرستی اش «و به سبب آن که فسق می کردید» یعنی: از طاعت خداوند جلّ جلاله خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی های وی می گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

وَإِذْ كَرُّ أَخَا عَادٍ إِذْ أُنْذِرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ الْنُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢١﴾

و (هود) برادر (قوم) عاد را یاد کن وقتی که در منطقه ریگستان احقاف قوم خود را (از عذاب الله) بیم داد، و به راستی پیش از او و پس از او نیز بیم

دهندگانی گذشته بودند (با این پیام) که جز الله را نپرستید. چون من از عذاب روز بزرگ بر شما می ترسم. (۲۱)

«الْأَحْقَافِ»: نام سر زمینی است در جنوب شرقی جزیره العرب، برخی از باستان شناسان، از روی نوشته هائی که به دست آمده است، احقاف را در شرق عَقَبه می دانند و با إرم مذکور در قرآن یکی می شمارند (ملاحظه شود: المنتخب).

احقاف، از لحاظ لغوی، جمع حَقَف، ریگزار. دارای ریگ های روان.
«مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»: مراد گذشته های نزدیک است. یا مراد پیغمبرانی است که هم عصر با او بوده و از همان چیزهائی قوم خود را بیم داده اند که او بیم داده است.
«مِنْ خَلْفِهِ»: مراد گذشته های دور است.

«عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: عذاب ریشه کن کننده و از میان برنده دنیوی، یا عذاب سخت و طاقت فرسای اخروی. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرمدل).

عایض بن عبد الله القرآنی مؤلف تفسیر مسیر درمورد ترجمه و تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «ای پیامبر! از روزی یاد آور که پیامبر الهی هود (ع) برادر نسبی قوم عاد، نه برادر دینی آنان، قومش را در صورتی که ایمان نیاورند به عذاب خداوند بیم داد؛ در حالیکه آنان در دیار خویش احقاف، در جنوب جزیره العرب موقعیت داشتند. این در حالی بود که پیش از هود علیه السلام پیامبران دیگری نیز آمدند، اقوام شان را در صورت عدم ایمان از عذاب الهی ترساندند و به سوی توحید الهی و تخصیص عبادت برای او تعالی فراخواندند. هود علیه السلام برای شان گفت: اگر به خداوند ایمان نیاورید و او را به یگانگی شناسید، از نزول عذاب الهی بر شما می ترسم؛ از عذاب روزیکه سخت دشوار و بسیار هولناک است.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُؤْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٢﴾
 آنها گفتند: تو آمده ای تا ما را از [پرستش] خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راستگویی هستی آنچه را که به ما وعده می دهی، برای ما بیا. (۲۲)
 «لِنُؤْفِكَنَا»: تا ما را منصرف کنی و برگردانی.

ابن کثیر گفته است: چون تحقق عذاب خدا را بعید می دانستند تعجیل آن را طلب کردند.

(مختصر ۳/۳۲۲).

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾

گفت: علم (زمان رسیدن عذاب) تنها نزد الله است، من چیزی را به شما ابلاغ می کنم که به تبلیغ آن فرستاده شده ام، ولی شما را قومی جاهل می بینم. (۲۳)
 «الْعِلْمُ»: آگاهی. هدف از آن آگاهی از وقوع قیامت، یا اطلاع از موعد عذاب استیصال دنیوی است.

«تَجْهَلُونَ»: نمی دانید. یعنی وظیفه انبیاء را نمی دانید، یا چون نادانید شتاب دارید که عذاب خدا هر چه زودتر در رسد.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمְطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾

پس هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابری که رو به راه وادیهایشان است دیدند، (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما (باران) می بارد» (هود گفت: نه) بلکه این همان (عذابی) است که در آمدنش شتاب میکردید، بادی است که عذاب دردناکی در آن است. (۲۴)

«عَارِضًا»: ابر. ابری که در عرض آسمان، یعنی در کرانه های افق پهن میشود و سپس بالا می آید چه بسا از نشانه های ابرهای بارانزا باشد.

«مُسْتَقْبَلٌ»: رو آورنده، آینده.

«أَوْدِيَّةٌ»: جمع وادی، دره‌ها (ملاحظه شود سورة: رعد. ۱۷). مراد سرزمینها است (ملاحظه شود سورة: ابراهیم / ۳۷، نمل / ۱۸، قصص / ۳۰، توبه / ۱۲۱).
«مُمَطَّرٌ»: بارنده.

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه ابری را در آسمان میدیدند، به جلو و عقب میرفتند، و به خانه می آمدند و بیرون میشدند، و چهره اش دگرگون میشد، و همین که باران میبارید، این حالتش بر طرف میشد، ام المؤمنین عایشه سبب جویا شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «نمی دانم، شاید این همانند ابری باشد که چون قوم عاد آن را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران میبارد....» (صحیح بخاری ۳۲۰۶).

تُدْمَرُ كُلُّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

همه چیز را به دستور پروردگارش نابود می کند پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین گروه مجرمان را سزا میدهیم. (۲۵)
امام فخر رازی گفته است: منظور از آن ترساندن اهل مکه میباشد. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۸)

«تُدْمَرُ»: درهم می کوبد. ویران و نابود می سازد.

«أَصْبَحُوا»: گشتند و شدند.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می وزید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: «اللهم إني أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بك من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به».

بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾

و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش و چشمان و دلهایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم و [لی] چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان به هیچ وجه به دردشان نخورد و آنچه که به آن تمسخر می کردند، آنان را احاطه کرد. (۲۶).

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

و به راستی چه بسیار از قریه ها را که در اطراف شما قرار داشتند؛ نابود کردیم و آیات [خود] را به صورت های مختلف بیان کردیم، تا (از کفر خود) باز گردند. (۲۷).

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ ﴿٢٨﴾

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب [به خدا] اختیار کرده بودند آنان را یاری نکردند؟ بلکه از نزد آنان محو شدند و این بود (عاقبت) دروغ و افترای شان. (۲۸)

ابوسعود گفته است: آیه متضمن ریشخند به آنها می باشد. گویا کمک نکردن شان به سبب غایب بودن شان بود. (ابو سعود ۵/۶۹).

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٢٩﴾

و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که تا قرآن را بشنوند پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند خاموش باشید پس چون (تلاوت قرآن) تمام شد به سوی قومشان باز گشتند تا آنها را بیم دهند. (۲۹)

این آیه روشن می کند که:

- ۱- رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به سوی جن و انس هردو فرستاده شده اند.
 - ۲- گروهی از جنیان به آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایمان آورده اند.
 - ۳- رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از این که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی بود، آنها قوم خویش را بیم نمی دادند. پس ملاقات آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان در دو شب انجام گرفت.
- گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده اید؟ گفت: خیر! هیچ یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می گفتیم: آیا ایشان ترور شده اند؟ آیا ربوده شده اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی میگذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم از سوی «حراء» می آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما

سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِي دَاعِيَ الْجَنِّ فَأَتَيْتُهُمْ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ: صَوْرَتُ وَاقِعِهِ أَيْنَ بُوْدَ كِه دَعْوَتِگَر جَن نَزْد مَن آمَد پَس نَزْد آنْهَا رِفْتِه و بَرای آنْهَا قُرْآنِ خَوَانْدَم». آن گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن ابی شیبہ در بیان شأن نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان در حالی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمدند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در «بطن نخله» قرآن میخواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

شأن نزول آیات ۲۹ - ۳۲:

۹۶۴- ابن ابوشیبہ از ابن مسعود (روایت کرده است: رسول الله (در حال قرائت قرآن کریم بود که نه نفر از جنیان که زوبعه (از ملوک جن یا رئیس جنیات) نیز در میان آنان بود، خدمت آنحضرت رسیدند. هنگامی که جنیان آیات روح پرور قرآن را شنیدند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید، پس الله آیات ذیل را نازل کرد: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾ وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾».

حاکم ۲ / ۴۵۶ و بیهقی در «دلائل» ۲ / ۲۲۸ از عاصم بن بهدله از زرین حبیش از ابن مسعود روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح گفته اند. ترجمه

آیات: «و چون گروهی از جنیان را متوجه تو ساختیم، قرآن را می شنیدند. آن گاه چون [در نزد] او (پیامبر اکرم) حضور یافتند، گفتند: خاموش باشید. پس چون [تلاوت قرآن کریم] به پایان آمد، بیم کنان به سوی قومشان بازگشتند. گفتند: ای قوم ما، به راستی ما [تلاوت] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده است. تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است. به حق و به راه راست رهنمون می شود. ای قوم ما، [دعوت] دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید. تا برخی از گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را از عذاب دردناک در امان دارد. و کسی که [دعوت] دعوتگر خدا را نپذیرد، در زمین [راه] گریزی نداشته و او در برابر خدا دوستانی ندارد. اینان در گمراهی آشکارند».

- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با تنی چند از یارانش به سوی بازار عکاظ براه افتادند، و این در زمانی بود که از دسترسی شیاطین (جن ها) به اخبار آسمانها جلوگیری شده بود، و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کرد، پس شیاطین (جن ها) نزد قوم خود بازگشتند، قوم شان از آنها پرسیدند: شما را چه شده، چرا برگشتید؟ گفتند: بین ما و اخبار آسمان ها جلوگیری شده است، و شهاب های آسمانی به تعقیب ما فرستاده شده است، آنها گفتند: حتماً اتفاق مهمی بوقوع پیوسته است، بروید شرق و غرب زمین را بگردید، تا ببینید سبب جلوگیری چیست؟ پس آن عده (از جنی ها) که مأمور تحقیق بودند، گروهی بسوی تهامه رفتند، در آنجا با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مواجه شدند که عازم بازار عکاظ بودند، و در محلی بنام نخله با یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند، پس چون جن ها صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، این (قرآن) همان چیزی است که بین ما و اخبار

آسمان ها مانع شده است، این بود که به سوی قوم خود برگشتند، و گفتند: ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی شنیدیم... بعد از آن خداوند آیات سورة جن «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» بر پیامبر (ص) نازل فرمود. (صحیح بخاری ۷۷۳).

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾

گفتند: ای قوم ما! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. (۳۰)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: جن در مورد حضرت عیسی علیه السلام چیزی را نشنیده بودند. (ابو سعود ۷۰/۵).

این آیه دلالت می کند بر این که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها مکلف هستند.

حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسان های اند و چنان که در قبال گناه مورد مجازات قرار می گیرند، در مقابل نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند.

نیشاپوری می گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می آشامند». قشیری می گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند جلّ جلاله است».

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرَكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾

ای قوم ما دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [الله] [برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پر درد پناهتان دهد. (۳۱)] اگر دعوت انبیاء را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که؛ انبیا مردم را به الله واحد دعوت می کنند یعنی «داعی الله» هستند، و در تبلیغات شان هیچ وخت دیده نشده که مردم را به سوی خود دعوت نموده باشند. از فحوی این آیه مبارکه این حقیقت را با زیبای خاصی بیان می دارد که؛ ایمان، برخی از گناهان مانند کفر و شرک را برطرف میکند، اما برخی گناهان مانند تضییع حق مردم، حساب دیگری دارد. زیرا در جمله «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» از کلمه «من»، یعنی بخشی از گناهانتان که بخشیده میشود. را بیان میدارد.

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾

و هر کس دعوت کننده الهی را نپذیرد، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و برای او جز الله هیچ ولی و یاورى نیست، (بلکه) ایشان در گمراهی آشکارند. (۳۲)

قبل از همه باید گفت که؛ هر راهی را انسان، به جز راه الله تعالی، انتخاب کند، بحيث راه گمراهی واضح بشار می رود. در ضمن باید گفت که: کفر، انسان را در بن بست جدی و دشواری قرار میدهد، که در نهایت؛ حالتی پیش میاید که خودش می تواند از آن فرار کند، و نه کسی دیگری می تواند او را از این مصیبت تباہ کن نجات دهد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُخَيِّبَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾

آیا آنها نمی دانند که الله همان ذاتی است که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها عاجز و خسته نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ بلی؛ او بر هر کاری قادر است. (۳۳)

«لَمْ يَعْيَ» از «عی» به معنای ناتوانی می باشد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (به آنها گویند) آیا این وعده دوزخ حقیقت نبود؟ گویند: بلی به پروردگارمان قسم که حق بود. الله (به ایشان) می فرماید: پس امروز به سبب آنکه کفر می ورزیدید سختی عذاب دوزخ را بچشید. (۳۴)

کفار با در نظر داشت اینکه در قیامت به ربوبیت الله تعالی و حقایقیت روز رستاخیز و قیامت اعتراف می کنند. ولی این اعتراف شان، باز هم سودی به آنان نمی رساند، و از سختی عذاب جهنم که شامل عذاب جسمی، روحی و روانی، شان میگردد، نجات نخواهند یافت.

امام فخر رازی گفته است: منظور از آیه سرزنش آنها میباشد. و در مقابل استهزایشان به وعده و وعید خدا و این که می گفتند: مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ آنها را توبیخ کرده است. (تفسیر کبیر ۳۴/۲۸).

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَعَلُ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ﴿٣٥﴾

پس صبر کن طوری که پیغمبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند، گویی

(در دنیا) جز ساعتی از روز نمانده‌اند، [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز گروه فاسقان هلاک می شوند؟ (۳۵)

لجاجة کفار و مشرکین در برابر پیامبران:

لجاجة، اذیت و آزار کفار و مشرکین در طول تاریخ بشریت، در برابر همه پیامبران، بخصوص پیامبران **أُولُوا الْعَزْمِ** و از جمله به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به قدری شدید، ظالمانه و غیر انسانی بود که پیامبر بزرگوار اسلام واقعاً به دل‌داری و تسلی پروردگار با عظمت ضرورت داشت: طوریکه میفرماید «**فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ...**» (پس صبر کن طوری که سایر پیغمبران اولوالعزم صبر کردند) قابل تذکر است: همانطوریکه تمام انبیاء در یک درجه نیستند، بناً صبر «**أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**» هم یکسان نمی باشد.

صبر انبیاء علیهم السلام:

قرآن عظیم الشان درباره صبر انبیاء آیات متعدد و فراوانی را ذکر فرموده است که از جمله در (آیه ۳۴ سورة انعام) میخوانیم: «**وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا**» (و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت‌های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. و برای (مصدق) سخن‌های الله هیچ تغییر دهنده نیست، و البته در این کتاب از خبر پیغمبران (پیشین) به تو آمده است). همچنان در (آیه ۸۵ سورة انبیاء) تمام پیامبران را از صابران میدانند. و میفرماید: «**وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ۝۸۵**» (و نیز یاد کن اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را که هر یک از صابران بودند).

پیامبران «أُولُو الْعَزْمِ» صاحب شریعت:

کلمه «عزم» هم به معنای اراده و تصمیم آمده بوده، وهم به معنای عزیمه و شریعت می باشد، وهدف از «أُولُو الْعَزْمِ»، همانا پیامبران صاحب شریعت است. صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند.

پیامبران «أُولُو الْعَزْمِ» عبارتند از:

- ۱ - حضرت نوح علیه السلام،
- ۲ - حضرت ابراهیم علیه السلام،
- ۳ - حضرت موسی علیه السلام،
- ۴ - حضرت عیسی علیه السلام،
- ۵ - حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

طوریکه در (آیه ۷، سورة احزاب و آیه ۱۳، سوره شوری) آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى اَنْ اَقِيْمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيْهِ» (از (احکام) دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نوزید).

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة محمد

جزء ۲۶

سورة محمد در مدینه نازل شده و دارای سی و هشت آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را از آن جهت سورة «مُحَمَّد» می گویند که: در آیه دوم از آن بیان فرو فرستادن قرآن کریم بر مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سورة «قتال» نیز نامیده می شود.

این سوره متصل بعد پس از هجرت رسول اکرم صل الله علیه و سلم به مدینه منوره فوراً نازل شد.

طوری که صحابی جلیل القدر حضرت عبد الله بن عباس (رض) فرموده که آیه ۱۳ «كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ» آیه مکی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به عزم هجرت از مکه بیرون آمده بود و به آبادی مکه ویت الله نگاه می کرد و میفرمود: ای مکه از تمام شهرهای جهان تو پیش من محبوب تر هستی و اگر اهل مکه مرا از اینجا بیرون نمی کردند، من به اختیار خودم مکه را ترک نمی کردم، و در اصطلاح مفسرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکی می گویند.

خلاصه: این سوره متصل پس از هجرت نازل شده و پس از تشریف فرمایی آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفار نازل شده است.

«صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مراد از «سَبِيلِ اللَّهِ» اسلام است، «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» مراد از اعمال کفار در جمله کفار، در جمله «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، آن اعمالی است که فی نفسه و به ذات خود نیک باشند، مانند کمک به مساکین، حمایت و نگهداری از همسایه، صدقه و خیرات و غیره که اگرچه این اعمال فی نفسه نیک و خوب هستند؛ اما مفید و مثمر بودن آنها در آخرت وابسته به شرط ایمان است و چون شرط ایمان در کفار یافت نمیشود، پس این اعمال نیز در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید. البته پاداش اعمال نیک شان در دنیا به صورت آرامش و استراحت به آنان می رسد.

«وَأَمِنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» اگرچه در جمله گذشته ضمن بیان ایمان و عمل صالح، رسالت آن حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، اما هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیین از صمیم قلب و صدق دل می باشد. «وَأَصْلَحَ بِأَلْهِمْ» لفظ «بال» گاهی به معنی شأن و حال می آید و گاهی به معنی قلب می آید، و در اینجا میتوان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اول مراد باشد، مقصود آیه این می باشد که: خداوند متعال حال یعنی امور دنیا و آخرت شأن را درست و اصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که: الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کار های آنان را درست کرد؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم میباشند. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات این سوره به سی و هشت آیه، و تعداد کلمات آن به ۵۴۲ کلمه (با در نظر داشت اقوال متفاوت علماء در این باب) و تعداد حروف آن به ۲۴۲۴ حرف (با در نظر داشت نظریات متفاوت علماء در این باب) میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

نام مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم در قرآن کریم:

باید یاد آور شد که نام «مُحَمَّد» در قرآن عظیم الشان صرف در چهار سوره به نام مُحَمَّد یاد آوری شده که عبارتند از:

- ۱- در سوره (آل عمران: آیه: ۱۴۴) «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»
- ۲- در سوره (احزاب: آیه: ۴۰): «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»
- ۳- در این سوره (محمد: آیه: ۲): «وَعَامِنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ»
- ۴- در سوره (الفتح: آیه: ۲۹): «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (الفتح: ۲۹). اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

ارتباط سوره محمد با سوره قبلی:

الله تعالی سوره احقاف را با عذاب های کافران ختم کرد و سوره محمد را نیز با کفار شروع کرده است.

فضیلت سوره محمد:

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب سوره محمد را میخواندند».

محتوی سوره:

سوره محمد چون در مدینه منوره نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی، به احکام تشریعی توجه واهتمام نموده است.

محور و محتوی اصلی سوره محمد برشمردن صفات مؤمنان و کافران و مقایسه عاقبت کار هر دو طائفه در قیامت و مسئله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام است. سوره محمد آغازی شگفت انگیز دارد، جنگی بی پروا را علیه کفار و دشمنان الله تعالی و پیامبرش اعلان کرده است، آنهایی که با اسلام سر ستیز و مقابله داشتند و با مسلمانان جنگیدند، و پیامبر را تکذیب کردند، و در مقابل دعوت محمدی صلی الله علیه وسلم ایستادند، تا از ورود مردم به دین الله (ج) جلوگیری کنند: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ...» (سوره محمد: ۱)

- بعد از آن به مؤمنان دستور و هدایت داده شده است، که با جنگ کافران برخیزند، و با شمشیر جهاد آنها را درو کنند، تا عرصه زمین از ناپاکی آنها پاک شود. و شوکت و شأن و نیروی آنها را به کلی از میان بردارند. آنگاه مؤمنان را فرا خوانده است که بعد از این که جمعی از کفار را کشتند و تعدادی را زخمی کردند، آنها را به اسارت خود درآورند: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنتَحَمْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا...» (محمد: آیه ۴)

- همچنان این سوره مبارکه احکام قتال و اسیران و غنائم جنگی و احوال منافقین را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ولی طوریکه یاد آور شدیم محور اصلی سوره همانا «جهاد در راه الله جل جلاله» می باشد.

- دلیل پرداختن به موضوع جنگ در بیشتر آیات این سوره را به دلیل همزمانی نزول آن با غزوه اُحُد دانسته‌اند. (غزوه اُحُد در نزدیکی کوه احد در مدینه بین مسلمانان و مشرکین قریش به رهبری ابو سفیان بود. جنگ احد دومین جنگی بود که بین مسلمانان و مشرکین قریش پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر به ۶۲۵ میلادی صورت گرفت).

- سوره مبارکه محمد بعد از آن طریق سرفرازی و پیروزی را بیان کرده و برای برخورداری مؤمنان از یاری و نصرت خداوند متعال شروطی را قرار داده است که با تَمَسُّک و دست‌آویزی به شریعت و نصرت دینش میسر می‌گردد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ...» (سوره محمد، آیه ۷).

- این سوره صفات منافقین را که برای اسلام خطری جدی به شمار می‌آمد، به تفصیل مورد بحث قرار داده و تخریب و اعمال پلید آنها را بر ملا کرده است تا مردم از حيله و ناپاکی آنها بر حذر باشند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ...» (محمد آیه ۳۰).

- این سوره برای کفار مکه، که مغرور و ستمگر بودند، ملت‌های پیشین را مثال آورده که چگونه خداوند متعال به سبب تبهکاری و طغیانشان آنان را نابود و ریشه کن نمود: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا.» (محمد آیه ۱۰).

- و در خاتمه سوره مؤمنان را به پیش گرفتن راه سرفرازی و پیروزی فرا خوانده، و آنها را به جهاد در راه خداوند متعال دعوت کرده است، و این که در مقابل نیروی شر و طغیان ضعف و سستی از خود نشان ندهند، و به خاطر بقای حیات و حفظ جان با دشمنان صلح نکنند؛ زیرا حیات دنیا ناپایدار و

رفتنی است و آنچه در نزد الله تعالی می باشد برای نیک مردان بهتر است: «فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ، إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ إِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ.» (محمد آیات ۳۵-۳۶).

- بدین ترتیب سوره با دعوت به جهاد خاتمه یافته، همان طور که با دعوت به آن شروع شده بود، تا عزم و تصمیم مؤمنان را به جنبش درآورده و آن را تحریک نماید، و شروع و پایان کاملاً با هم متناسب باشند.

- استفاده مکرر از دو اصطلاح «اضلال» یعنی گمراه ساختن و «احباط» یعنی باطل گردانیدن و هم به معنی تباه شدن و سود بخش نبودن اعمال کافران را در این سوره به کفر و نفرت کفار از قرآن کریم مرتبط دانسته اند.

ترجمه و تفسیر سوره مُحَمَّد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾

آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه الله منع کردند، (الله) اعمال شان را تباه کرد. (۱)

کفار که صد و مانع عن سبیل الله و راه الله جل جلاله می کنند و مانع اعمال عبادی مسلمانان یا مانع گسترش پیام حق میشوند (و در مکه مسلمانان را ازار و اذیت زیادی کردند و پس از هجرت نیز اموالشان را مصادره و غصب کردند)، اعمالشان تباه است زیرا که از افکار و نیات باطلی پیروی مینمایند.

مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنا بر این، الله متعال اعمال نیک و مکارم اخلاقی ای - مانند صلّه رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می دهند؛ ابطال نموده و هدر می گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه الله، مورد پذیرش قرار نمی گیرند.

امام زمخشری فرموده است: حقیقت «اضلال اعمال» یعنی ضایع کردن آن به طوری که کسی آن را نپذیرد و موجب ثوابی نشود؛ مانند شتری گم گشته و بی صاحب که هیچ کس به حفاظت و پرستاری آن نمی پردازد. و منظور از اعمالشان اعمالی است که در کفر انجام داده اند و آن را «مکارم اخلاق» مینامیدند. از قبیل صلّه ی رحم و آزاد کردن اسیران و پذیرایی از میهمان و حفظ حقوق همسایگی. (تفسیر کشاف ۲۵۰/۴).

اسباب نزول آیات ۱ - ۲:

۹۶۵- ک: ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «آیة الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در باره مشرکان مکه و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شان انصار نازل شده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۲﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد نازل شده است، ایمان آوردند، چون که آن حق است و از سوی پروردگارشان آمده است، (الله) گناهانشان را از آنان محو می کند و حال و وضعشان را برای کارهای نیک اصلاح و سامان می بخشد. (۲)

ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند و بر آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده ایمان دارند، خدا گناهانشان را می پوشاند و حال آنها را اصلاح میکند چرا که از حق پیروی و متابعت میکنند.

در این هیچ جای شک نیست که: ایمان و عمل، از یکدیگر جدا شده نمیتواند، و ایمان هم زمان دارای ارزش و قیمتی است که به اطاعت کامل از دستورات الهی بیانجامد. و پیروی از دستورات انبیاء علیهم الصلوٰه أجمعین، طبق ملاک و معیار حق است. و در یک جمله باید گفت: احکام و شریعت دین مقدس اسلام، برای رشد و تربیت انسان است. و معیار حق و حقیقت، مطابقت با وحی و دستورات الله تعالی است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ﴿۳﴾

این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این چنین الله برای مردم مثال های ایشان را بیان می دارد. (۳)

عاقبت خوبی و بدی انسان، تابع افکار و اعمال اوست، هر راهی که در مقابل حق قرار گیرد، باطل و بی اساس است و میان حق و باطل، راه سومی وجود ندارد.

باطل، از جانب انسان است و به خدا نسبتی ندارد ولی حق از سوی الله تعالی است و حقایق آسمانی پوچ نیستند.

و نباید فراموش کرد که: باطل گرایی، در نهایت انسان را به کفر سوق میدهد. فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْبَثْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مِمَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ ﴿٤﴾ هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو میشوید گردنهایشان را بزنید، تا آنکه آنها را مغلوب سازید (و چون در دست شما اسیر شوند) پس آنان را محکم ببندید. باز آنان را به احسان یا در بدل فدیة رها کنید تا جنگ بارهای سنگین خود را بگذارد و پایان یابد، این است (حکم الله) و اگر الله میخواست از آنان انتقام میگرفت ولی میخواهد برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید. و کسانی که در راه الله کشته شدند الله هرگز اعمالشان را ضایع نمیکند. (۴)

در تفسیر التسهیل لعلوم التنزیل: آمده است: در اصل «فاضربوا الرقاب ضرباً» بوده، بعداً فعل حذف و مصدر جانشین آن شده است. منظور این است که آنها را بکشید و از پا در بیاورید. اما به «ضرب الرقاب» بیان شده است که در غالب اوقات، قتل چنین است. (مراجعه شود به تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل: ۴/۴۶، تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جَزَى (متوفی ۷۴۱ ق)).

«حَتَّىٰ إِذَا أَثَخَّنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ» تا وقتی که آنها را شکست داده و کشته و زخمی فراوان از آنان گرفتید و نیروی مقاومتشان به آخر رسید، آنگاه از کشتن آنها دست بردارید و آنها را به اسارت بگیرید.

مفسر زمخشری فرموده است: در عبارت «فَضْرَبَ الرِّقَابَ» غلظت و شدتی مکنون است که در لفظ «قتل» نیست؛ زیرا قتل را به فجیع ترین وجه به تصویر میکشد. «ضرب الرقاب» یعنی قطع کردن گردن، و پراندن سر از بدن. سپس در مورد این غلظت افزوده و گفته است: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ». ومعنی «أَثَخَّنْتُمُوهُمْ» یعنی بسی را کشتید و با آنان با خشونت برخورد کردید. «فَشُدُّوا الْوَثَاقَ» یعنی آنها را اسیر کنید. وثاق یعنی بند، اعم از این که ریسمان باشد یا غیره فرقی ندارد. (تفسیر کشاف ۲۵۱/۴).

تشریح کلمات آیه:

«رقاب»: رقبه: گردن. جمع آن رقاب است.
 «فَضْرَبَ الرِّقَابَ»: مصدر در معنی امر است. یعنی گردن های شان را بزنید و ایشان را بکشید. مفعول مطلق فعل محذوفی است.
 «أَثَخَّنْتُمُوهُمْ»: ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف کردید و از پای درآوردید.

«حتى تضع الحرب أوزارها»: تا جنگ به پایان می رسد.

«شدوا»: فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.

«أَثَخَّنْتُمُوهُمْ»: ثخن (بر وزن عنب) غلیظ شدن و محکم شدن است. راغب گوید: «ثخن الشيء» آن گاه گویند که چیزی غلیظ شود و از جریان باز ماند (مثل غلیظ شدن شیر) و به آنکه زخم زنند و از حرکت باز ماند به طور استعاره گویند «ثخنه ضربا» منظور از آن در آیه زخمی کردن و عاجز نمودن است.

«شدوا» فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.

«الوثاق»: ريسمان و طنابی که اسیران و بندگان با آن محکم بسته می شوند.
و یا هم «وثاق»: (بفتح واو و کسر آن) چیزی یا وسیله بستن مثل طناب است
که با آن می بندند مانند زنجیر و ريسمان. به معنی بستن نیز آید نظیر «وَلَا
يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ».

«أَثَخْتُمُوهُمْ»: از «ثخن» به معنای غلبه کامل و زمین گیر کردن دشمن است.
یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف نموده واز پای در آوردید
(ملاحظه شود: (سورة: انفال آیه ۶۷).

«منا»: منت گذاشتن، تقدیر آن «تمنون منا» است.
«مَنَّا»: مَنّت نهادن. مراد آزاد کردن اسیر بدون عوض و تاوان و غرامت جنگی
از دشمن است. مفعول مطلق فعل محذوفی است.
«فداء»: «فداء و فدیة: عوض، مصدر نیز آید به معنی عوض گرفتن تقدیر آن
«تفدون فداء» است.

«فِدَاءٌ»: فدیة تاوان و غرامت جنگی.

«حتى تضع الحرب أوزارها»: تا جنگ به پایان می رسد.
«اوزار»: اوزار در آیه مبارکه به معنی اسباب و سلاحهای جنگ است.
«أَوْزَارُ»: جمع وزر، بارهای سنگین نیز آمده است. (ملاحظه شود: سورة:
نحل، آیه ۲۵، سورة طه، آیه ۸۷).

«حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»: تا جنگ به پایان می رسد.

«ذَلِكَ»: پروگرام این است. به همین منوال است.

«إِنْتَصَرَ مِنْهُمْ»: بر آنان غالب و از ایشان انتقام گرفت.

«فَلَن يَصِلَ...»: (ملاحظه شود سورة: محمد، آیه ۱) (تفسیر مرحوم نور دکتور
مصطفی خرمدل).

اسباب نزول آیه ۴:

۹۶۶- ابن ابو حاتم از قتاده روایت می‌کند: در روز احد رسول الله (در گردنه کوه قرار داشت و عده‌ای از یارانش زخمی و شهید شده بودند. مشرکان در آن روز به صدای بلند گفتند: اعلی هبل، مسلمانان فریاد زدند، الله اعلی و اجل: خدا برتر و بزرگوارتر است. مشرکان گفتند: ما عزری داریم و شما عزری ندارید. رسول الله به مسلمانان دستور داد بگویید: الله مولانا ولا مولی لکم: پروردگار یار و یاور ماست شما الله و یاور ندارید. بنابر این در آن روز «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد.

«فَضْرَبَ الرَّقَابَ» «گردنهایشان را بزنید» چرا در آیه مبارکه برزدن گردن تأکید بعمل آمده است، مفسران به فهم اعجازی این جمله اشاره نموده می‌فرماید: اکثراً قتل‌ها با قطع گردن صورت می‌گیرد، و نیز بریدن گردن و درو کردن عضوی که رأس بدن که یکی از بالاترین و نیکوترین عضو بدن میباشد، دلیل واضح است به قیام و برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است.

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که: «من»: به معنی رها کردن بدون عوض است و «فداء»: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت می‌رهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد» یعنی: تا آن که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آنکه دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند.

خاطر نشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان اینکه بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان اینکه به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا اینکه از آنان فدیة (عوض) به خواهد اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیة (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی جنگی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ» (سورة الأنفال: ۶۷). «بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

فلسفه جهاد در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: «جهاد» به معنی کوشش در راه شناساندن دین الله اسلام به مردم جهان و نشر آن بین جهانیان. جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین الله تعالی. جهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت است. در اصطلاح فقهاء «الجهاد قتال الکفار لنصرة الاسلام». این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد. جهاد در راه الله یک سال بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره مشروع شد. اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. طوریکه در (آیه: ۲۱۶ سورة البقرة) که بر مشروعیت جهاد دلالت دارد، میخوانیم: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (فرض شد بر شما جهاد).

ودر (آیه ۳۶، سورة التوبه) آمده است: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً». (با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما می‌جنگند). همچنان در حدیثی آمده است: «الْجِهَادُ مَا ضِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: (جهاد تا روز قیامت بر قرار است و ادامه دارد. احادیث بی شماری نیز وجود دارد که فرضیت جهاد را می‌رسانند. از جمله در حدیث صحیحین آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که بگویند لا اله الا الله: نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله.

اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه الله دلالت دارد. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دین حق جهاد است، با قلم ثابت کردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال:

جهاد در راه الله (بعد الهجرة فرض کفایه کل سنه) یعنی جهاد بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایی است در هر سال بر قسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهاد کردن فرض بود و همه به جهاد می‌پرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل میشد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت، و غیره میرسد. در آیه ۹۵، سورة النساء آمده است: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». (برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان وعده‌ی بهشت داد).

اگر جهاد فرض عین بود آنانیکه به جهاد نمی رفتند عاصی می شدند و عاصی هیچگاه وعده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می شود که امام و خلیفه المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و با کفایت پر سازد، قلعه ها و خندق ها اطراف قریه های هم مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه ها را معمور بدارند. همچنین فرض کفایی جهاد حاصل می شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزت از آن مسلمین باشد و کافران را یاری تعدی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفایی است:

جهاد چه وخت فرض عین می شود:

جهاد زمانی فرض میشود (الا ان یحیط العدو بنا فیصیر فرض عین) یعنی در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه ای ما مسلمانان فرض عین می شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم شدن درست نیست مگر برای کسیکه آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم شدن و جنگیدن مخیر است. زن مسلمان وقتی می تواند تسلیم شود که بداند به ذلت نمی افتد.

«و یقاتل اهل الردة قبل اهل الحرب مقبلن ومدبرین ولا یقبل منهم الا الاسلام او السیف». با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای

اینکه رده زشت ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی شود. یعنی اول مطالبه می شود به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می شود.

و يجب عرض الاسلام أولاً على الكفار:

واجب است که ابتداء اسلام را بر کفار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که میدانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند.

اسلام می خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ای مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. وقتی که مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ای نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» [البقره: ۲۵۶]. «اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است».

اختیار در دست مردم است، وقتی که اسلام این را نشان داد از همه‌ای آن‌هایی که اسلام را قبول کرده اند دفاع می نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در حفظ حقوق شان، خواهان آزادی انتشار اسلام است.

کافران بر دو قسمند: ذمی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آن‌ها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل‌اند.

شأن نزول آیه مبارکه:

در مورد شأن نزول این آیه مبارکه ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (محمد: ۴) در روز أُحُد درحالی نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

حکم قرآن عظیم الشأن در باره اسراء جنگی غیر مسلمان:

حکم قرآن عظیم الشأن در باره‌ی اسیران جنگی غیر مسلمان، نه به برده گرفتن است و نه کشتن؛ بلکه آزاد نمودن ایشان است بدون عوض یا در قبال چیزی! قبل از همه باید گفت که: به هیچ وجه درست نیست غیرمسلمانان بیطرف یا غیر جنگجو و صلح طلب، توسط مسلمانان آزار داده شده و با ایشان وارد جنگ شوند؛ اما غیر مسلمانانی که به امت اسلامی تعدی نموده و با آنان وارد جنگ شوند، مسلمانان می‌توانند مقابله به مثل کرده و از خود دفاع نمایند، طوریکه (آیه ۱۹۴ سوره بقره) میفرماید: «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» (پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید).

برخورد با اسراء:

۱ - قرآن عظیم الشأن در آیات (۹۸-۹۹) سوره انسان) میفرماید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ

جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» (و طعام را با وجود محبت و حاجت خود، به بینوا و یتیم و اسیر می دهند). (۹) (و می گویند) ما برای رضای الله به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و تشکری نمی خواهیم).

رسول الله صلی الله علیه وسلم با زیبای خاصی میفرماید: «استوصوا بالأُساری خیرا» (با اسیران به نیکی رفتار کنید). (رواه الطبرانی فی الصغیر ۴۰۹).

واضح است که همه‌ای علماء بر این مسأله اتفاق نظر دارند، که لازم است از لحاظ خوراک و پوشاک و محل اسکان و هر گونه نیاز دیگر با اسیران به خوبی رفتار شده و احترام شان حفظ شود و شکنجه نگردند.

حضرت علی کرم الله وجهه فرموده که آخرین الفاظی که بر زبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم جاری بود و پس از آن به خالق حقیقی پیوست این بود: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» به فکر باشید، به فکر نماز باشید، و در خصوص بردگان وزیر دستان از خدا بترسید. (بخاری، مسلم، ابو داؤود و غیره).

۲- آزاد نمودن اُسرَاء، بدون عوض یا در قبال چیزی. طوریکه خداوند متعال در آیه ۴ سورة محمد حکم فرمود.

خداوند متعال پس از فرمان اسیر کردن کفار جنگجگو، برای رفتار با آنان فقط یک روش را تعیین می کند، که آن هم عبارت است از آزاد نمودن ایشان بدون عوض یا در قبال چیزی؛ زیرا کلمه «مَنًّا» به معنای رفتار خوب و منت گذاشتن بر اسیر به خاطر آزاد نمودن وی می باشد بدون اینکه در قبالش چیزی گرفته شود؛ هم چنین کلمه‌ای «فِدَاء» به معنی آزادی در قبال گرفتن چیزی است و تفاوتی ندارد که آن، معاوضه با اسیران مسلمان باشد یا گرفتن پول و دارایی و یا انجام کار و خدمتی مفید که اسیر برای مسلمانان انجام بدهد.

عن ابن عباس قال: «كان الناس من أسرى يوم بدرٍ لم يكن لهم فداءٌ، فجعل رسول الله فداءهم أن يُعلموا أولاد الأنصار الكتابة.» (رواه أحمد: ۲۲۱۶ و الحاكم و قال صحيح الإسناد، وافقه الذهبي.) برخی از اسرای جنگ پول و وثیقه‌ای برای آزادی خود نداشتند، سپس رسول الله فدیة‌ی آنان را آموزش خواندن و نوشتن فرزندان انصار قرار داد.

برای پایان دادن به رسم بردگی و یا کاستن آن در خصوص آزاد کردن بردگان آن قدر فضایل در قرآن عظیم الشأن و احادیث نبوی بیان شده که شاید کمتر نیکی بتواند با آن مساوی باشد و برای آزاد کردن بردگان راههای مختلفی در احکام فقه تلاش شده است، مانند كفارة‌ی صوم، كفارة قتل، كفارة ظهار و كفارة یمین که در تمام این صورت ها اولین دستور آزاد کردن برده است تا جایی که در حدیثی آمده که اگر کسی ناحق به برده‌ای خود سیلی بزند، كفارة اش آن است که او را آزاد بکند. (صحیح مسلم باب الممالیک)

همچنان صحابه‌ای کرام در این میدان چنان پیشی گرفتند که کثرت آزاد کردن ایشان را می توان از این اندازه گیری کرد که صاحب «النجم اوهاج» آمار بعضی از بردگان آزاد شده توسط بعضی صحابه را نقل فرموده است: حضرت عایشه ۶۹ نفر، حضرت عباس ۷۰ نفر، حضرت حکیم بن حزم ۱۰۰ نفر، حضرت عبد الله بن عمر ۱۰۰۰ نفر، حضرت عثمان غنی ۲۰ نفر، حضرت ذوالکلاع حمیری (فقط یک روز) ۸۰۰۰ نفر، حضرت عبد الرحمن بن عوف ۳۰۰۰۰ نفر.

(فتح العلام شرح بلوغ المرام از نواب صدیق حسن خان، جلد دوم صفحه ۲۳۲. کتاب العتق)

از این معلوم میشود که تنها هفت نفر صحابه سی و نه هزار و دوصد و پنجاه و نه (۳۹۲۵۹) برده را آزاد کرده اند و واضح است که هزاران اصحاب دیگر چندین برابر بیش از این آمار، برده آزاد فرموده اند (تفسیر معرف القرآن سوره محمد علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خواننده محترم!

لازم به ذکر است برخی از علماء گفته اند: آیه ی ۴ سوره ی محمد با آیه ی ۵ سوره ی توبه - که برخی آن را آیه شمشیر نام نهاده اند - نسخ شده است.

«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» توبه/۵. پس چون ماه های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید.

اما بدون تردید این رأی نادرست است؛ زیرا آیه ی ۵ سوره ی توبه به صورت خاص درباره ی اعراب مشرک نازل شده است که با مسلمانان عهد و پیمان داشتند؛ اما از هر فرصتی برای شکستن پیمان و ضربه زدن به مسلمانان استفاده می کردند، به همین دلیل به آنان چهار ماه فرصت داده شد تا درباره ی رفتارشان بیاندیشند و پس از آن چهار ماه مسلمانان برای برخورد شدید با آنان آزادند، البته نه به خاطر مسلمان نبودنشان؛ بلکه به خاطر شکستن عهد و پیمان! پس هیچ تضاد و تعارضی میان این دو آیه نیست که مجبور باشیم سخن از نسخ به میان آوریم؛ چرا که آیه ی ۵ سوره ی توبه مربوط به قتال میباشد و آیه ی ۴ سوره ی محمد در مورد بعد از جنگ و اسیر کردن کافران سخن گفته است.

هم چنین برخی از علماء گمان کرده اند که آیه ی ۴ سوره ی محمد با آیه ی ۶۷ سوره ی انفال در تعارض است، «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ» انفال/۶۷. هیچ پیامبری را سزاوار نیست که - برای اخذ فدیة از دشمنان - اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند.

اما این هم صحیح نیست؛ زیرا منظور این آیه آن است که نباید از دشمنی که در حال جنگ است اسیر گرفته شود تا هنگامی که با آنان مقابله نشده و توانشان کم نشده باشد؛ یعنی این آیه همانند آیه‌ی ۴ سوره‌ی محمد در مورد حکم رفتار با اسراء سخن نمی‌گوید؛ بلکه حکم به اسیر گرفتن کفار در حال جنگ بوده و زمان اسیر گرفتن را بیان می‌کند. پس هیچ گونه تعارضی میان این دو آیه نیز وجود ندارد؛ چرا که از دو موضوع متفاوت سخن می‌گوید، یکی زمان و حکم اسیر نمودن کفار در حال جنگ و دیگری چگونگی رفتار با اسیران.

حتی می‌توانیم بگوییم آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی انفال و آیه‌ی ۴ سوره‌ی محمد ارتباطی تکاملی با هم داشته و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. خداوند متعال در سوره‌ی انفال فرموده: برای شما روا نیست که در هنگام جنگ به خاطر طمع گرفتن فدیة از دشمن اسیر بگیرید، درحالی‌که هنوز دشمن را ضعیف نکرده‌اید؛ اما در مورد سوره‌ی محمد می‌فرماید: هنگامی که با دشمن به نبرد برخاستید و در جنگ تعدادی از ایشان کشته شدند و (از لحاظ نیروی بشری و توان و توان جنگی) تضعیف گشتند، پس از آن اسیرشان کنید و سپس بدون عوض یا فدیة آزادشان سازید.

۳- جایز بودن کشتن مجرمان جنگی، واضح است که بر اساس همین اصل، پیامبر صلی الله علیه وسلم برخی از کافران را از عفو عمومی مستثنی و سزای کشتن را برای آنان صادر نموده است. بر همین اساس جنگجویان قبیله بنی قریظه پس از رضایت نسبت به داوری سعد بن معاض حکم قتلشان صادر شد، به این دلیل که عهدشان را شکسته و از پشت به مسلمانان خنجر خیانت زده بودند؛ همان طور که بخاری در حدیث ۳۰۴۳ و مسلم در ۱۷۶۸ آورده‌اند.

۴- اختلاف نظر علماء درباره‌ی چگونگی رفتار با اسیران جنگی، دلیلی بر نبودن حکم مشخص شریعت در این باره است. هرچند بسیاری از علماء نظرشان این بوده است که رهبر مسلمانان می‌تواند یکی از چهار مورد، آزاد کردن بدون فدیة (المن)، آزاد نمودن با فدیة (المفاداة)، برده کردن (الإستراقاق) و کشتن (القتل) را انتخاب نماید؛ اما بدون شک تعدادی از علماء نیز با تکیه بر آیه‌ی «فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً» گفته‌اند: جایز نیست که اسیر جنگی کشته شود و یا به بردگی گرفته شود؛ بلکه می‌بایست با فدیة یا بدون فدیة آزاد گردد؛ اسامی علمای زیر در این میان برجسته‌تر است: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، حسن بصری، عطاء، ضحاک، سُدی، سعید بن جبیر، ابن سیرین، شعبی و عمر بن عبدالعزیز (ملاحظه شود: المصنف، عبدالرزاق، ح ۹۳۹۲، المغنی، ابن قدامة، جلد ۱۳، ص ۴۶-۴۷، فقه الجهاد: دکتر یوسف قرضاوی/ج ۲/ص ۹۷۸-۹۷۷).

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾

به زودی ایشان را هدایت میکند و حال و وضعشان را نیکو و اصلاح میسازد. (۵)

شهادت در راه خدا، همه‌ی نابسامانی‌های انسان را جبران می‌کند؛ لغزش‌ها بخشیده و عیب‌ها نادیده گرفته می‌شود.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ ﴿٦﴾

و آنان را در جنتی که در دنیا برای آنان وصف کرده وارد میکند. (۶)
یعنی: شناخت شان از جنت تا سرحدی است که بی هیچ راهنمایی‌ای ضرورت دیده نمیشود، زمانیکه وارد جنت میشوند، یگراست به سوی منازل خویش میروند، گویی از همان زمانیکه متولد شده‌اند ساکن جنت باشند.

مجاهد گفته است: هر کس به منزل و مسکن خود راه مییابد و اشتباه نمی کند، طوریکه از ابتدای خلقت در آن ساکن بوده اند. (البحر ۷۵/۸).
در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «والذي نفسي بيده إن أحدهم بمثله في الجنة أهدي منه بمثله الذي كان في الدنيا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است».

به قولی معنی «عَرَفَهَا لَهُمْ» این است: الله تعالی جنت را برای جنتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبویی ها معطر و خوشبو گردانیده است.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر الله را یاری کنید ؛ الله (هم) شما را یاری میکند و گامهایتان را استوار و ثابت میدارد. (۷)

در این آیه مبارکه یک مفهوم را به تعریف می گیرد که: انسان، موجودی محدود است و نصرت و یاری او از راه خدا نیز محدود؛ ولی خداوند متعال بی نهایت است و نصرت او برخاسته از قدرت نامحدود «إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»: انتظار نصرت الهی بدون سعی و تلاش، توقعی است بیجاء.
در ضمن قابل یاد آوری است که: دریافت الطاف الهی، به تلاش خود انسان بستگی دارد. و این بدین معنی است که: انتظار نصرت الهی بدون سعی و تلاش، توقعی بی جای است و بیمورد.

از جانب دیگر در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ...» لازمه ایمان، اقدام عملی در جهت نشر و بخش دین الهی است.
«تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» مکافات و کیفر الهی، با عملکرد انسان همگون است.

- هر کس با فکر، زبان و عمل خویش، دین اسلام را یاری کند، خداوند متعال نیز او را حمایت می کند.

در ضمن باید گفت که: در میان امدادهای الهی، ثابت قدم بودن، برجسته ترین آنهاست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿٨﴾

و کسانی که کفر ورزیدند، مرگ و هلاکت بر آنان باد و الله اعمال شان را تباه داد. (۸)

«تعسا» هلاک. نابودی.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٩﴾

این برای آن است که آنان آنچه را خدا نازل کرده است مکروه پنداشتند، پس الله هم اعمالشان را تباه و بی اثر کرد. (۹)

زمخشری گفته است: یعنی از قرآن و تکالیف و احکام مندرج در آن ناخرسند بودند؛ چون آنان با لجام گسیختگی و فرو رفتن در شهوات و هوس ها و بی بندوباری و لذت بردن انس گرفته بودند، پس قرآن و احکام آن بر دوش آنان سنگینی می کرد و بر آنان گران می آمد. (کشاف ۲۵۳/۴)

فَاحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٩﴾ لذا اعمال آنها را ضایع و تباه می کند؛ زیرا ایمان شرط قبول اعمال است و شرک تباه کننده ی عمل است. (در الظلال گفته است: احباط اعمال تعبیری تصویری و از شیوه های قرآن است. حبط یعنی باد کردن شکم حیوان بر اثر خوردن علف یا گیاهی سمی که آن را تلف میکند، و کافران هم اعمالشان باد می کند و منجر به نابودی و تباهی میشود. صورت و حرکتی است که باحال ناخرسندان از آیات منزل از جانب خدا مطابقت دارد. سپس به اعمال باد کرده و همچون شکم حیوانی که گیاه سمی خورده است، مباحات کردند. الظلال ۲۵/۶۰)

یعنی «این» تباهی، ناکامی و سیه روزی شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که الله فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» الله تعالی به سبب آن «اعمالشان را تباہ کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام میدادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمیشود.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴿١٠﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده‌اند چگونه بود، چطور شد؟ الله آنان را نابود کرد و برای کافران نیز (سزای بد) مانند آن خواهد بود. (۱۰)

در قرآن عظیم الشان از نابودی و هلاکت مردم، بر اساس عملکرد و خلق و خوی آنان که صورت گرفته است، یاد آوری بعمل آورده است، برخی از این مردمان از اینکه دست به تمرد و طغیان زدند به غضب و هلاکت دچار شده‌اند، بطور مثال قوم عاد و ثمود: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (سوره حاقه، آیه ۵) (پس قوم ثمود به خاطر طغیان گری نابود شدند). «ثَمُودُ»: از جمله اقوامی است که پیامبر آن صالح نام داشت. این قوم بر اثر حادثه و بلائی که بی نهایت شدید یعنی «الطَّاغِيَةِ» بود از بین رفتند.

ثمود از جمله اقوامی اند در شبه جزیره عربستان، هزارسال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمدصلی الله علیه وسلم در عربستان زندگی بسر می بردند. داستان قوم ثمود را پروردگار با عظمت چند باری در قرآن عظیم الشان از آن جمله در سوره های (هود) و (شعراء) و (قمر) و (شمس) ذکر نموده است که از همه مشرح تر در مورد احوال قوم ثمود در داستان سوره هود می باشد.

هلاکت قوم ثمود:

در سوره الشمس داستان طغیان این قوم سرکش چنین بیان یافته است:
 «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوِيهَا» ﴿١١﴾ إِذْ أُنْبِثَ أَشْقِيهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ
 نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
 فَسَوَّيْنَاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾ [الشمس: ۱۱-۱۵].

(مانند) قوم ثمود که به سبب سرکشی رسول الله را تکذیب نمودند. (۱۲) آن وقت که بدبخت‌ترین آن‌ها درخواست. (۱۳) پس رسول الله به آن‌ها گفت: شتر (آفریده) الله و آب خوردن آن را بگذارید. (۱۴) پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن‌ها را با خاک برابر کرد. (۱۵) و الله از عاقبت کار نمیرسد.

مفسرین می نویسند اولین کسی که بر شتر حمله ور شد شخصی بنام «قُدار پسر سالف» نام داشت، تعداد مجموعی این افراد لجوج که در قتل شتر دست داشتند و بر شمشیرهای خویش بدان حمله ور شدند به ۹ نفر میرسید، طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه ۴۸ سوره النمل میفرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» ﴿٤٨﴾ مفسرین می افزایند: در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سر زمین تباهی میکردند و به اصلاح نمی پرداختند.

این یاغیان مفسد بعد از اینکه شتر را بقتل رسانیدند، خواستند، حضرت صالح، رانیز بقتل برسانند، بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد. «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ» [هود: ۶۵].

(پس آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز در خانه‌های خود برخوردار شوید، این وعده بی دروغ است.)
 الله تعالی سنگ‌هایی از آسمان بر این ۹ نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع آفتاب صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آن‌ها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه‌های بی جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده‌شان نقش بر زمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾ [الشمس: ۱۴ - ۱۵]. (پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن‌ها را با خاک برابر کرد. (۱۵) و الله از عاقبت کار نمی‌ترسد.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج خود رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر مناطق مسکونی شان قطع نمود. تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریاد رسی و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، طوری فکر کردند که این ابرها نشانه و مژده‌ی بارش باران است و به

اصطلاح دعای آن ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند واقع شده‌اند. ولی زمانیکه سایه ابر ها بالای سر شان رسید آنرا بسیار سیاه یافتند، خوف و ترس وجود آن ها را فرا گرفت. بعد باد بر آن ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند متعال هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن ها مسلط کرد سر انجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و اجساد مرده آن ها همچو تنه درخت خرما ی افتاده بر زمین، افتاد.

الله تعالی هود و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشان های از دیار آن ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسْكَنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾ (الأحقاف: ٢٤-٢٥).

(پس چون توده ابر را دیدند که به سوی دره هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (٢٥) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می کند. پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین مجرمان را سزا می دهیم).

باد «ریح العقیم»:

قرآن عظیم الشأن این باد را بنام «ریح العقیم» نامگذاری نموده میفرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيْحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْأَرْمِيمِ ﴿٤٢﴾ (سوره الذاریات: ٤١-٤٢). (و در (داستان) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (٤٢) بر هر

چیزی که می وزید آن را باقی نمی گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می گردانید.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

نزول عذاب الهی:

خداوند متعال در برخی از اوقات به دلیل فساد جامعه و یا ارتکاب به معصیت و خارج شدن از حد و مرزها، برای متنبه کردن انسانها و یا تنبیه دنیوی آنها، بر سرشان مصیبت و بلاهای نازل میکند و آنان را مشمول قهر و غضب الهی قرار میدهد، طوریکه در قرآن عظیم الشان در داستان قوم عاد و ثمود بدان اشاره شده است.

واقعاً این اقوام در یاغی گیری و بغاوت، از حد و مرزها خارج شده بودند و امیدی به اصلاح در میانشان نبود، و لذا با دعای انبیای خود مورد قهر و غضب پروردگار با عظمت قرار گرفتند.

ولی ناگفته نماند که در طول تاریخ حالتی پیش آمده است که پروردگار با عظمت به قصد آزمایش و ابتلای انسانها، آنان را در مصایب و گرفتاری و بلاها می اندازد و بدین وسیله آنها را مورد امتحان قرار می دهد.

و هرگاه بر بنده ی مسلمانی مصیبت و بلایی نازل شد، بشرطیکه ناشکری نکنند و صبوری پیشه نمایند و با توکل به خداوند متعال در مسیر رفع بلا گام بردارند، خداوند عزوجل آن سختی را از دوشش بر می دارد و حتی آنرا کفاره ی گناهانش می کند.

طوریکه در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره رضی الله عنه می خوانیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِيبْ مِنْهُ».

(بخاری: ۵۶۴۵) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «به هر کس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا میسازد».

و باز ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّى بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَقِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری: ۵۶۴۴) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می آید و او را کج می کند. و هنگامی که باد، آرام می گیرد، راست می شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می برد و این مصیبت ها باعث کفاره گناهان اش میگردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا میرسد و خداوند او را نابود میگرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری میشود).

و ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما میگویند: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: ۵۶۴۲)

یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمیشود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را میبخشد. حتی خاری که به پایش میخورد» (باعث کفاره گناهانش میشود).

بنابر این هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی. تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.

با این وجود ممکن است گاهی بعضی از انسانها از حدود الهی تجاوز کنند و در اعماق گناه فرو روند، و خداوند متعال قسمتی از گناهانش را در این دنیا مجازات می کند و وی را در بلا می اندازد تا شاید بخود آید و دست از معصیت بردارد و توبه کند، و یا به سبب فسادشان بر روی زمین، آنها را به مصائب بزرگ می اندازد و بدین طریق آنها را محو نابود سازد.

چنانکه الله تعالی میفرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (شوری ۳۰). یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (شوری ۳۰) مینویسد: «خداوند متعال خبر میدهد که هر مصیبتی به جسم یا اموال یا فرزندان بندگان میرسد یا آنچه را که دوست دارند و برایشان عزیز است، از دست می دهند، به خاطر کارهای بدی است که انجام می دهند و خداوند از بسیاری از کارهای بندگان گذشت می کند. پس خداوند متعال بر بندگان ستم نمی کند ولی آنها خودشان بر خویشان ستم میکنند. «وَلَوْ يَوَّاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهَرِهَا مِنْ دَابَّةٍ» و اگر خداوند مردم را به خاطر کارهایی که کرده اند، مواخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را روی زمین باقی نمی گذاشت. خداوند که کیفرها و عذاب ها را به تاخیر می اندازد بدان خاطر نیست که آن را فراموش کرده یا توانایی ندارد، بلکه در می گذرد».

و به قول بعضی از مفسرین: آیه کریمه (شوری ۳۰) مخصوص به کافران میباشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبتها دچار می گردند، بی آن که این مصیبتها کفاره کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنان که الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری

دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمیکند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان میدهد.

و باز خداوند متعال میفرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم ۴۱).

یعنی: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بپچاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

خلاصه اینکه: خداوند متعال به چند علت بر انسانها مصیبت وارد می‌سازد:

اول: به دلیل افتادن شخص یا انسانها در گناه و معصیت و فساد.

- تا اینکه این قوم متنبه شوند و دست از معصیت بردارند و توبه کنند.

- یا آنها را به دلیل فساد بر روی زمین، محو و نابود سازد.

دوم: به دلیل ابتلا و آزمایش انسانها.

سوم: به کفاره ی گناهان مسلمان تبدیل شود.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که: مطالعه تاریخ و شناخت سرنوشت ملّت‌ها، و اقوام گذشته، بخصوص آن‌عه از اقوام که در مقابل پیامبران خویش بغاوت و نافرمانی نموده‌اند، در جهان بینی و ایمان انسان نقش دارد. سیر و سیاحت در جهان برای بررسی تاریخ ملّت‌ها و عامل عبرت و رشد باشد، اشخاص که از هلاکت گذشتگان عبرت نمی‌گیرند، قابل توبیخ و سرزنش هستند. و باید گفت: اراده خداوند بر تاریخ و طاغوت‌ها، غالب و حاکم است.

یاد از تاریخ گذشتگان، عامل صبر در برابر سختی‌ها و مشکلات است.

قهر الهی در یک و یا هم چند نمونه خلاصه نمی‌شود، بلکه، او می‌تواند به اشکال مختلفی قهر خود را نشان دهد.

همچنان قایل یاد آوری و تذکر است که: تمام جزا ها و عقوبت ها صرف در روز قیامت بوقوع نمی پیوندد، بلکه برخی از اقوام و برخی از انسانها، حتی در همین دنیا جزای اعمال را که مرتکب شده می بیند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾
این به خاطر آن است که الله کارساز مؤمنان است و کافران هیچ کارسازی ندارند. (۱۱)

شأن نزول:

قتاده در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: اساساً آیه در روز احد نازل شد آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان چیغ می زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در جواب آنان بگوئید: الله مولانا، ولا مولى لكم: الله تعالى مولای ماست و شما مولایی ندارید». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴿١٢﴾
بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند به باغهایی داخل میکند که نهرها از زیر (قصرها و درختان) آن روان است. و کافران (در دنیا) برخوردار میشوند و می‌خورند (بدون فرق حلال و حرام) طوری که چهار پایان می‌خورند و در آخرت دوزخ جایگاه آنهاست. (۱۲)
واقعیت امر این که: اهل ایمان و عمل صالح در مقام و منزلت هستند که الله تعالی خود عهده دار وارد ساختن آنان به جنت است.

امام فخر رازی میفرماید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف جنت اکتفا می کند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» زیرا هر جا که نهر ها باشد، در آنجا اشجار و سرسبزی است و در هر جا اشجار و سرسبزی باشد، در آنجا میوه است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی)

در ضمن قابل یادآوری است که: ملائک، پایان کار است و گرنه بهره گیری های مادی، کم و بیش برای همه ای انسانها مساعد است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

و چه بسیار (اهالی) قریه های که آنها از اهالی شهری که تو را از آن بیرون کردند قدرتمندتر بودند و ما آنان را نابود کردیم پس هیچ یار و مددگاری نداشتند. (۱۳)

اسباب نزول آیه ۱۳:

۹۶۷- ابویعلی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قصد هجرت از مکه خارج شد و مقابل غار رسید به سوی مکه نگاه کرد و گفت: تو در نزد من محبوب ترین شهر خدا هستی، اگر فرزندان به زور و ستم مرا بیرون نمی کردند هرگز از مکه خارج نمی شدم. پس خدا «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ...» را نازل کرد.

خواننده محترم!

در بسیاری از حالت و اوضاع حوادثی در تاریخ بشریت و بخصوص زندگی پیامبران الهی طوری پیش آمده است، که فشارها و سختی ها، و مهاجرات های

جبری، عامل حرکت و برکت شده است. از جمله مهاجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه با فشارها و سختیها مواجه بود ولی این هجرت برکت و نور عظیمی را برای بشریت به ارمغان آورد. این مهاجرت و اوضاع و حالت مشقت بار رسول الله صلی الله علیه وسلم درس آموزنده برای مصلحان و مبلغان دینی است که ؛ باید آمادگی کامل برای هر گونه اذیت و آزاری را از جانب مخالفان خود داشته باشند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٤﴾
آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، مانند کسی است که کردار بدش برای او مزین شده و ایشان از هوی و هوس خود پیروی کردند؟ (۱۴)

«بَيِّنَةٍ» از کلمه «بینونه» (جدایی) است. در اصل به چیزی میگویند که میان دو چیز فاصله و جدایی ایجاد میکند، طوریکه دیگر هیچ گونه ربط و اتصالی با هم در بین این دو چیز نباشد. بنابر همین دلیل روشن و آشکارا است که؛ حق را از باطل جدا می کند آنرا «بینه» می گویند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با منطق و بینه با دلائل و معجزات به سراغ مردم میآید، ولی کفار به پیروی از هوسهای خویش با او برخورد می کردند. بناءً باید گفت که: رسالت پیامبر اسلام همراه با بینه است. آن حضرت از جانب الله تعالی مأمور است و از پیش خود حرفی ندارد و بر این امر تأکید می ورزد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید: «إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي» (بگو: همانا من از طرف پروردگارم بر دلیل آشکاری هستم) (سوره انعام، ۵۷). کُفَّار درمقابل این دعوت حق رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند: اگر راست میگویی، چرا قهر خدا بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» نظیر آیه ای

که میگفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» (انفال، ۳۲). «استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر هم بوده و به حضرت هود و صالح و نوح هم می گفتند: اگر راست میگویید عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، ۷۰ و ۷۷؛ هود، ۳۲).

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾

وصف جنتی که به پرهیزگاران وعده داده شده (چنین است که) در آن جویهایی از آب (زالال و خاص) است که بدبو شدنی نیست، و جویهایی از شیری که مزه اش تغییرناپذیر است، و جویهایی از شرابی است که برای نوشندگان لذت بخش است و جویهایی از عسلی است که ناب و خالص است و در آن جا برای آنان هرگونه میوه است و از آمرزش پروردگار شان برخوردارند. (آیا ایشان) مانند کسانی هستند که در آتش دوزخ دائمی اند؟ و از آب جوشان نوشانده می شوند که روده هایشان را پاره پاره می کند. (۱۵) «غیر آسن»: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر نکرده و فاسد نشده باشد، یعنی غیر متغیر. باید متذکر شد که: نعمت های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند.

«مصفی»: خالص. باید متذکر شد که: نعمت های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند. در ضمن آب و هوای بهشت، نعمت ها را متغیر و مسموم و بد بو نمی سازد.

ابن مسعود گفته است: رود خانه های بهشت از کوهی از مشک می جوشند (مختصر ۲۳۲/۳) «وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» و رودخانه هایی از شیری که بی نهایت سفید و شیرین و پرچربی است و هرچند بماند نمی ترشد و آنطور که شیر دنیا فاسد می شود، فاسد نمی گردد. و در حدیثی مرفوع آمده است: «از پستان حیوانات نیامده است» (مختصر ۲۳۲/۳).

«وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» و رودخانه هایی از عسل بسیار صاف و خوشرنگ و بو در آن جاری است که از شکم زنبور عسل خارج نشده است. ابو سعود گفته است: «عسل مصفی» یعنی موم و فضولات زنبور عسل با آن مخلوط نیست. (ابو سعود ۷۴/۵).

«وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» انها در بهشت از انواع و اصناف متعدد میوه و ثمر برخوردارند.

در حاشیه ای بیضاوی گفته است: آوردن ثمرات بعد از نوشیدنی نشان دهنده آن است که خوردنی های اهل بهشت برای لذت است نه برای رفع احتیاج. (شیخ زاده ۳۴۸/۳) «وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» علاوه بر تمام اینها، از نعمت های روحی نیکو برخوردارند که عبارت است از بخشودگی و مهر و رضایت خدا. در حدیث آمده است: «رضایت من شامل حال شما شده است و بعد از آن هرگز از شما ناراضی نمیشوم». صاوی گفته است: در بهشت در مورد خوردن و نوشیدن باز خواست و محاسبه به عمل نمی آید. به عکس دنیا که بر خوردن و نوشیدن آن باز خواست و عقاب مطرح است. اما در مقابل نعمت های آخرت حساب و عذابی مقرر نیست. (صاوی ۸۴/۴)

«كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» آیا چنین کسانی به چنین اوصاف و نعمت هایی مانند کسی است که برای همیشه در دوزخ میماند؟ استفهام برای انکار است.

یعنی آن که در آن نعمت پایدار قرار دارد با کسی که برای همیشه در آتش است، برابر نیست؟ و «سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» به جای آن نوشیدنی‌ها، آبی بسیار داغ می‌نوشند، و از فرط داغی و حرارتش روده‌ها را پاره می‌کند؟ مفسران گفته‌اند: آب به آخرین درجه‌ی حرارتش می‌رسد، که وقتی به آن نزدیک شوند صورتشان کباب می‌شود و پوست سرشان می‌افتد. و وقتی آن را بنوشند روده‌ها قطع شده و از دبرشان بیرون می‌ریزد. (تفسیر قرطبی ۲۳۷/۶).

خواننده محترم!

در آیه ۱۲ بطور مختصر در مورد وصف جنت مطالبی بیان شد «جَنَّاتٍ تَجْرِي» ولی در این آیه مبارکه تفصیل آن بیان می‌یابد. «فِيهَا أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ» دلیل این که خداوند متعال در این آیه مبارکه؛ از این چهار نوع جویبار ذکری بعمل آورده اینست که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. برای هر چیزی کمالی است، کمال آب، بونداشتن و کمال شیر، تغییر نکردن مزه آن و کمال نوشیدنی‌ها، لذیذ بودن و کمال عسل، خالص بودن آن است. با توجه به تکرار کلمه «انهار» میتوان فهمید که هر یک از شیر و عسل و شراب و آب، دارای چندین نهر است.

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند». قابل تذکر است که: تعدّد و تنوّع طلبی، خواست طبیعی بشر است. در بهشت، در کنار نعمت‌های مادی و جسمانی، نعمت‌های معنوی و روحی نیز هست. نعمت‌هایی را که بهشتیان دریافت می‌کنند، در سایه مغفرت پروردگار است. همچنان باید گفت که: حساب جسم و بدن انسان در قیامت، با جسم و بدن او در دنیا فرق می‌کند.

«حمیم»: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾

و از آنان (منافقان) کسانی هستند که به تو (در ظاهر) گوش می‌دهند، اما وقتی که از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که به آنان علم و دانش بخشیده شده است (به طور تمسخر) می‌گویند: او هم اکنون چه گفت؟ ایشان کسانی‌اند که الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوی و هوس‌هایشان پیروی کرده‌اند. (۱۶) «آنفا» چند لحظه پیش.

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: کافرانی که در ظاهر مسلمان هستند، در مجالس تو شرکت میکنند و به قرآن گوش می‌دهند، از اینکه به حقایق تو و کتاب تو ایمان ندارند، قادر به درک و پذیرش آن هم نیستند، بدین بنیاد زمانی که به پیروانت که نسبت به سخنان تو علم دارند می‌رسند، با تحقیر و تمسخر می‌گویند: این چه سخنانی است که این مرد می‌گوید؟!

ولی ای پیامبر! گمان نکنی که سخنان تو قابل درک نیست، بلکه روحیه عناد و لجابت آنها باعث گردیده که خداوند بر دل آنها مهر نهد و آنان قدرت درک حقیقت را نداشته باشند و فقط تابع هوا و هوس‌های خویش باشند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ» در میان آن منافقان گروهی به سخنان تو گوش میدهند.

«حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ» تا وقتی که از مجلس بیرون می‌روند. «قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا»، به دانشمندان صحابه از قبیل ابن عباس و

ابن مسعود می گویند: محمد چند لحظه قبل چه گفت؟ ابن کثیر گفته است: خدای متعال از کودنی و کم فهمی منافقان خبر داده است. به طوری که در مجلس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می نشینند و به گفتارش گوش میدهند، اما چیزی از آن نمی فهمند. وقتی از نزد او بیرون می روند به یارانش میگویند: همین حالا محمد چه گفت؟ سخنان او را درک نمیکنند و به آن اهمیت نمیدهند. (مختصر ۳/۳۳۳).

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» خدا به سبب کفرشان بر قلب آنان مهر زده است. وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) و از هوس های باطل خود تبعیت کردند.

اسباب نزول آیه ۱۶:

۹۶۸- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: مسلمانان و منافقان با هم دور نبی کریم (جمع می شدند. مسلمانان سخنان پیغمبر را به گوش جان می شنیدند و به آن قلباً توجه می کردند. منافقان نیز گفتار پیامبر را می شنیدند، اما توجه قلبی نمیکردند چون از حضور مبارک خارج میشدند از مسلمانان می پرسیدند که پیامبر همین اکنون چه گفت؟ پس آیه «وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ...» نازل شد.

شاه ولی الله دهلوی می گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿۱۷﴾

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایت شان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است (۱۷)
«تَقْوَاهُمْ»: تقوایی که برای نجات انسان از دوزخ و رسیدن آنان به جنت لازم است.

در ضمن باید متذکر شد که: تقوا، هدیه و مکافات الهی برای هدایت پذیران است. هدایت واقعی آن است که انسان را به تقوا برساند.

امام فخر رازی گفته است: بعد از این که خدا توضیح داد که منافق گوش میدهد اما سود نمی برد، دوباره گوش می کند اما فایده نمی برد، بیان کرده است که حال مؤمن هدایت شده به عکس آن است؛ چون گوش می دهد و می فهمد و به علم خود عمل می کند. فایده ای که اینجا وجود دارد قطع عذر منافق می باشد؛ چون اگر بگویند به خاطر ابهام، گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نفهمیدم، در رد او گفته می شود: مؤمن فهمید و مطلب را دریافت نمود، و نفهمیدن تو از تیرگی قلب تو است نه از ابهام سخن او. (تفسیر کبیر ۵۸/۲۸).

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ ﴿١٨﴾

پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید، که به راستی هم اکنون نشانه های آن ظاهر شده است، پس چون قیامت به سراغشان بیاید، عبرت گرفتن شان چه سودی برای آنان خواهد داشت؟ (۱۸).

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ ﴿١٩﴾

پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و الله گردش و آرامیدن تان را می داند. (۱۹).

«متقلبکم و مثواکم» همه حرکات و سکنات شما. (به قولی معنی این است: که الله تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می داند).

شاه ولی الله دهلوی میگوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم دهی ای است از قیامت برای همچو شخصی». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی)

«استغفار» از ریشه «غفر» در لغت به معنی «پوشش»، (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۵، ص ۲۵)، «محو» و «پاک» کردن است. اما در اصطلاح به معنی درخواست زبانی یا عملی آمرزش و پاک کردن گناهان از پیشگاه خداوند است. راغب اصفهانی).

در فرهنگ دینی، درخواست آمرزش از پیشگاه پروردگار با عظمت، دارای چنان اهمیتی است که قرآن عظیم الشان به آن تاکید نموده طوریکه میفرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» (سورة نوح ۱۰) و «وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مزل، ۲۰). حتی پیامبران الهی از خداوند طلب درخواست آمرزش داشتند: «وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»؛ (مؤمنون، ۱۱۸). و بگو: پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن و تو بهترین رحم کنندگانی. «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»؛ (موسی) گفت: پروردگارا! من و برادرم را بیامرز، و ما را در رحمت خود داخل فرما. (اعراف، ۱۵۱).

در آیه «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» ملاحظه نمودیم که: زنان و مردان، هر دو مشمول دعای پیامبرند و ملاک دعای پیامبر، مؤمن بودن است نه جنسیت. از فحوی آیه «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ» معلوم می گردد که: تنها به استغفار پیامبر تکیه نکنید، بلکه خودتان نیز الله تعالی را حاضر و شاهد دانسته و از گناه در محضر او حیا کنید. همه انسانها حتی رسولان الهی نیازمند لطف و رحمت الله تعالی هستند.

احاطه علمی خداوند بر تمام حالات انسان ها است، راه نجات از عقوبت لغزشها همانا روی آوردن به استغفار است.

در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابو هریره (رض) آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم مائة مرة». «همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». یا معنی این است: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش‌خواهی - چنین دعا میکردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي». «بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدی و جدی‌ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است».

همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم از ابی طالب رضی الله عنه آمده است که آن حضرت (ص) در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت». «بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که رسول الله (ص) فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوسها هلاکشان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راه یافته‌اند».

همچنان در حدیثی آمده است که: هر کس دعای زیر را بخواند، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ».

(من از خدای بزرگی که هیچ معبودی بجز او «بحق» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم). البانی آنرا صحیح دانسته است، نگا: صحیح الترمذی ۱۸۲/۳ و جامع الأصول لأحادیث الرسول ص ۳۸۹/۴ - ۳۹۰ به تحقیق آرنائو و ط.

به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه:

هر زمانیکه شخصی مرتکب گناهی میشود بعد قلباً پشیمان گشته و تصمیمش را عزم میکند تا آن گناه را دیگر تکرار نکند و از خداوند می‌خواهد تا گناهش را ببخشد، عبارتی قصد توبه مینماید، پس همین نیت درونی بیانگر آنست که او از کدام گناه می‌خواهد توبه نماید، بنابراین بر زبان آوردن گناه در هنگام توبه گفتن نیازی نیست، کافیهست تا شخص از خدا طلب مغفرت نماید و خداوند از قلب او آگاهست و می‌داند از چه گناهی توبه می‌کند.

پس کافیهست تا لفظ توبه و استغفار ورد زبانش باشد، زیرا توبه بایستی هم در قلب و هم در زبان باشد، در قلب خود پشیمان شود و با زبان توبه و استغفار کند ولی نیازی به ذکر گناه نیست، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که

گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» رواه البخاری.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: سوگند به خدا که من در روز بیش از هفتاد بار استغفرالله و اتوب الیه می گویم.

از اغر مزنی رضی الله عنه روایت شده که: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِئَةً مَرَّةً» رواه مُسْلِم.

(رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا بر دلم از ذکر فتور و سستی پیدا میشود (در لحظه های گرفتاری) و من روزی صد بار استغفرالله می گویم). که

مسلمان این توبه و استغفار با زبان جاری شده و قلب با آن همراه بوده است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَى لَهُمْ ﴿٢٠﴾

کسانی که ایمان آورده اند می گویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) پس چون سوره روشن و محکم (غیر منسوخ و واضح) نازل شود و در آن جنگ ذکر گردد، آنان را که در دل هایشان مرض نفاق است می بینی مانند کسی به تو نگاه می کنند که به سبب مرگ بیهوش شده باشد، پس همان مرگ برایشان بهتر است. (۲۰)

قرطبی گفته است: مُحْكَمَةٌ یعنی نسخ نشده. و قتاده گفته است: هر سوره ای که در آن از جهاد یاد شده است، محکم به شمار می آید، شدیدترین بخش قرآن برای منافقین، بخش جهاد است. (تفسیر قرطبی ۲۴۳/۱۶).

«فَأُولَى لَهُمْ» وای به حالشان! در التسهیل آمده است: کلمه ای است که برای تهدید و نفرین به کار می رود. مانند فرموده ی: أُولَى لَكَ فَأُولَى! (التسهیل

۴/۴۹. بعضی از مفسران گفته‌اند: فَأُولَئِ هُمْ یعنی برای آنان شایسته‌تر است. خبر آن عبارت است از طاعةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و آنچه که ما ذکر کردیم روشن‌تر است و قرطبی آن را پذیرفته است.

طاعةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴿٢١﴾
فرمانبرداری و گفتار نیک برای آنها بهتر است، پس چون امر (جنگ) قطعی شد، اگر به الله راست گویند (و صادقانه بجنگند) حتماً برایشان خیر است. (۲۱)
فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾
شما منافقان اگر (از فرمان خدا و اطاعت قرآن) روی بگردانید جز این از شما انتظار نمی‌رود که در زمین فساد کنید و پیوندهای خویشاوندی تان را قطع کنید؟ (۲۲)

ابن کثیر در معنی آن می‌فرماید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زبند؛ به شیوه دوران جاهلیت - مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید. قتاده گفته است: یعنی وقتی آنها به کتاب خدا پشت کردند، آنان را چگونه دیدید؟ آیا به خون ریختن پرداختند، و صله‌ی رحم را قطع نکردند، و از فرمان رحمان سر برنرفتند؟! ابو حیان گفته است: منظور دوران فترت بعد از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است. (البحر ۸/۸۲).
کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع.

در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالى عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم». «هیچ

گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ﴿٢٣﴾

اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را کر و چشم های شان را کور کرده است. (۲۳)

امام قرطبی گفته است: خدا فرموده است: هر کس چنان عمل کند نفرین بر او باد! و بهره گیری از شنوایی و بینایی را از او سلب می کند، تا به حق راهیاب نشود هر چند آن راهم بشنود. بدین ترتیب او را به صورت حیوان بی خبری در می آورد. (تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱۶).

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿٢٤﴾

آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلهایشان خود قفل ها (جهل و نفاق) زده اند. (۲۴)

«أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» ام به معنی «بل» است و برای انتقال از توبیخی به توبیخ دیگر است؛ زیرا ظلمت و قسوت قلوبشان به حدی افزایش یافته است که تفکر و اندیشه را نمی پذیرد، یعنی قلب آنان سخت و تیره می باشد و انگار با قفل های آهنین قفل شده است، نه نوری در آن نفوذ می کند و نه ایمانی.

امام فخر رازی گفته است: قلب برای شناسایی و معرفت خلق شده است. وقتی معرفت در آن نباشد، مرده است. به انسان مودی می گویند: انسان نیست، وحشی است. و این قلب نیست، بلکه سنگ است. (تفسیر کبیر ۶۶/۲۸).

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ
وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾

بی گمان کسانی که پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در چشمشان آراسته است جلوه داد و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (۲۵)
واقعیت امر اینست که: توجه و گوش دادن به وسوسه های شیطان، از آفات ایمان است و سرانجامی جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد.

«سَوَّلَ لَهُمْ» یا به معنای زیبا ساختن زشتی ها و وارونه نمایاندن واقعیات است و یا به معنی «تسهیل» و آسان سازی است، یعنی شیطان راه انحراف را برای انسان آسان جلوه میدهد. بناءً باید گفت که: زیبا جلوه دادن بدی ها و آرزوهای طولانی، از جمله وسایل کار شیطان است. (هر کس زشتی ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است)

فعالیت های شرّیرانه شیطان که در قرآن از آن یادآوری شده است:
فعالیت های شرّیرانه که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره شده عبارتند از: وسوسه: (ناس، ۴ و ۵)، امر به فحشا و زشتی ها: (نور، ۲۱)، زینت دادن کارهای زشت: (انفال، ۴۸ و انعام، ۴۳)، ایجاد ترس و وحشت: (آل عمران، ۱۷۵) و دشمنی (مائده، ۹۱)، وعده فقر و تنگدستی (بقره، ۲۶۸)، بد قولی و خلف وعده (ابراهیم، ۲۷)، اسراف: (اسراء، ۲۷) و بازداشتن از یاد الله (نساء، ۶۰)، اختلاف و تفرقه (اسراء، ۵۳ و طه، ۲۰)، تمرد و نافرمانی: (مریم، ۴۴)، ایجاد شک و تردید (حج، ۳)، شرک و انحراف: (نمل، ۲۴؛ قصص، ۱۵) و آرزوهای طولانی و دراز (محمد، ۲۵).

راه مقابله و مبارزه با شیطان:

قرآن عظیم الشان راه مقابله و مبارزه انسان در برابر شیطان را در دو چیز معرفی میکند: یکی آن که به دید دشمن به او دیده شود؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾» (آیه ۶ سوره فاطر) (بی گمان، شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرا میخواند تا از اصحاب دوزخ باشند).

دیگر اینکه در برابر شرور شیطان، به الله متعال پناه برد. «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾» (آیه ۲۰۰ سوره اعراف) (و اگر از طرف شیطان (و شیطان صفتان) کمترین وسوسه و تحریک و سوء نیتی به تو رسید، پس به خداوند پناه آور که قطعاً او شنوا و داناست). در غیر آن شیطان خارجی، «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ ﴿٢٥﴾» و شیطان درونی، «وَكَذَلِكَ سَوَّلَ لِي نَفْسِي» (آیه: ۹۶ سوره طه) انسان را به هلاکت و نابودی میرسانند. ذَلِكَ بَأْتُهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾

این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی میکنیم، در حالیکه الله اسرار آنها را میداند. (۲۶)

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ ﴿٢٧﴾

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالیکه بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟ (۲۷)

قرطبی گفته است: این تخویف و تهدید است. یعنی اگر عذاب آنها به تأخیر بیفتد تا فرا رسیدن اجل و پایان عمر تأخیر میشود. (تفسیر قرطبی ۱۶/۲۵۰).

حضرت ابن عباس (ض) گفته است: هر تبهکاری که بمیرد فرشتگان به صورت و پشت او تازیانه می زنند. (البحر ۸/۸۴)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾

این عذاب بدین سبب است که آنان از آنچه که الله را ناراض می سازد پیروی کردند و کسب رضایت او را ناخوش داشتند، خدا هم اعمالشان را محو و باطل گردانید. (۲۸)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴿٢٩﴾

آیا کسانی که در دلهایشان مرض (نفاق پنهان) است گمان کردند خدا کینه های (پنهانی) شان را آشکار نخواهد ساخت. (۲۹)

«أضغان» جمع ضغن، حقد و کینه های شدید.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾

و اگر بخواهیم، آنان را یک یک به تونشان می دادیم پس ایشان را به سیمای [حقیقی] شان میشناسی و بی تردید آنان را از شیوه سخن گفتن خواهی شناخت؛ و الله کارهای شما را می داند. (۳۰)

«بسیماهم» سیمای، قیافه، علامت.

«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» کلبی گفته است: بعد از نزول این آیه هر منافقی در محضر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زبان می گشود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم او را می شناخت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۲۵۳)

رسوایی گنهکاران انتظار به بر پای روز قیامت نیست، بلکه در دنیا نیز امکان رسوائی آنها حتمی است، زیرا خلق و خوی درونی انسان، در قیافه و چهره انسانها تأثیر گذار است و سیمای انسان تا حدود زیادی بیانگر سیرت او میباشد به همین خاطر پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» از

جانب دیگر نه فقط اصل سخن، بلکه لحن سخن نیز باید مؤدبانه باشد. بی ادبی منافقان در سخن گفتن، نفاق درونی آنان را آشکار می سازد.

طوریکه در آیه مبارکه به این اصل با زیبای خاصی اشاره بعمل آمده است «لَتَعْرِفَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (البته آنان را از شیوه و تن گفتار شان می شناسی).

هدف از لحن قول: در این آیه مبارکه؛ روش و فحوی سخن گفتن است.

طوریکه عادت منافقان است که همیشه به عیبجویی مسلمانان و گفتن سخنان نیش دار و زننده می پردازند به طوری که از لحن سخن شان درست فهمیده میشود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری) انس بن مالک (رض) می فرماید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است».

در روایات ثابت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: «رسول اکرم ص برای ما سخنرانی ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش الله تعالی فرمودند: «إِنَّ فِيكُمْ مَنَافِقِينَ، فَمَنْ سَمِيتَ فَلْيَقْم» بی گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن که سی و شش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می افزاید: «عمر (رض) از نزد مردی از همانان که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نامش را برده بودند در حالی گذشت که او چهره

خود را پوشانده بود و چون عمر (رض) از قبل او را می شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهرهات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر (رض) بر او چیغ زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگارا!.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

به یقین ما شما را امتحان می کنیم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و احوالتان را بشناسانیم (۳۱)

در التسهیل آمده است: منظور از گفته‌ی حَتَّىٰ نَعْلَمَ یعنی آشکارا آن را بدانیم تا به وسیله‌ی آن بتوان بر شما استدلال کرد و اقامه‌ی حجت نمود، و گرنه خدا قبل از وقوع اشیا آن را میداند، اما خواسته است بر مبنای اعمال صادر شده از آنها بر بندگانش اقامه‌ی حجت بکند. فضیل بن عیاض هر وقت این آیه را میخواند گریه میکرد و میگفت: بار خدایا! مرا آزمایش مفرما؛ زیرا وقتی ما را امتحان کنی ما را افشا نموده و پرده‌ی اسرار ما را پاره میکنی. (التسهیل ۴/۵۰).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ ﴿٣٢﴾

بی گمان کسانی که پس از این که هدایت بر ایشان روشن شد، کفر ورزیدند و مردم را از راه الله باز داشتند و با پیغمبر مخالفت کردند هرگز به خداوند زیانی نمی‌رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند. (۳۲)

«شاقوا»: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در شق و جانب دیگری.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [و نیز] اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل مسازید! (۳۳)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» الله تعالى در این آیه مبارکه خطر نشان می سازد که؛ لازمه ایمان، تسلیم بودن و اطاعت از احکام و دستایر الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم است. به صورت کل گفته میتوانیم که هدایت و فرامین دین را میتوان در نوع خلاصه و جمعبندی نمود؛ احکام الهی که همانا احکام قرآنی است دساتیر است که جانب الله تعالى وضع گردیده است و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که در احادیث توضیح یافته است. و در ضمن احکام و دساتیر است که؛ دساتیر متغییر که؛ به مقتضای ضرورتها و نیازها مردم و جوامع بشری از طرف حاکم اسلامی صادر میشود.

اسباب نزول آیه ۳۳:

۹۶۹- ابن ابوحاتم و محمد بن نصر مروزی در «کتاب الصلاة» از ابوعلیه روایت کرده اند: یاران رسول الله (فکر می کردند، هرکسی که به ذات اقدس الهی ایمان داشته باشد ارتکاب گناهان برایش ضرر و زیان ندارد، چنانچه با کفر انجام اعمال نیکو سود نمی بخشد. پس «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نازل شد. پس ترسیدند که ارتکاب گناه اعمال نیک را باطل میکند.

«وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (و اعمال خود را باطل نگردانید) یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید.

ابن کثیر در تفسیر آن می گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید». همچنان آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می دهند. امام مالک و امام ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع

کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾

آنان که کافر شدند و راه خدا را (به روی خلق) بستند و به حال کفر مردند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۳۴)

«فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» خدا هرگز و در هیچ حالی آنها را نمی‌بخشد. این بیان به طور یقین قطعی نشان می‌دهد که هرکس بر کفر بمیرد خدا او را نمی‌بخشد؛ چون گفته است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ. ابو سعود گفته است: این حکم شامل تمام افرادی می‌شود که بر کفر می‌میرند، هرچند درست هم باشد که در مورد اهل قلیب نازل شده است. (ابو سعود ۷۸/۵). قلیب در لغت به معنی چاه است که دهانه آن سنگ چین نشده باشد و اصحاب قلیب به سران قریش گفته میشد که در جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شده و در چاه بدر مدفون گردیده اند.

سیره پیامبر(ص) چنین بود که هرگاه مرده‌ای را می‌دید فرمان دفن او میداد و در این جهت میان کافر و مسلمان فرق نمی‌گذاشت ولی در جنگ بدر چون شماری گشته شده گان دشمن زیاد بود و دفن هریک از آنان برای مسلمان دشوار بود بناءً پیامبر(ص) فرمان داد تا جنازه همه سران شریک را در چاه کثیف و بد بو افکنند سرف جسد امیه ابن غلف را در همانجا که افتاده بود دفن کردند چون او زیاد فربه و چاق بود در زره خود متورم شده و پندیده بود.

فَلَا تَهْنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ﴿٣٥﴾

هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید، چرا که شما برترید و الله با شماست و هرگز (اجر و پاداش) اعمالتان را کم نمی‌کند. (۳۵) «السَّلَام» صلح.

جمله «فَلَا تَهْنُوا» این فهم عالی را برای ما می‌آموزاند که: مؤمن، نباید به خود سستی راه دهند، یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابر این، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی در عین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره اید، پس آخر الامر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی)

«وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» و از پاداش اعمالتان هرگز چیزی نمی‌کاهد. ابن کثیر گفته است: در فرموده‌ی وَ اللَّهُ مَعَكُمْ (الله تعالی با شماست) مژده‌ای بزرگ مبنی بر پیروزی و غلبه بر دشمنان مقرر است. (مختصر ۳/۳۳۸).

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلَكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٣٦﴾

زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید پاداش هایتان را به شما می‌دهد و اموالتان را [در عوض] نمی‌خواهد. (۳۶)

ابن کثیر می گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی نیاز است و چیزی را از شما نمی طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن غمخوری و مددکاری با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» اگر دنیا مزرعه آخرت قرار نگیرد، بازیچه پیش نیست. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذت هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست. بادر نظر داشت سایر آیات قرآنی، که در معرفی دنیا به «لَعِبٌ وَلَهْوٌ» شده نباید انرا بمتابه دعوت مردم به رهبانیت و ترک دنیا تعریف و تفسیر نمود. زیرا دین مقدس اسلام در مخالفت صریح با رهبانیت میباشد.

رهبانیت همانا به معنی انزوا و گوشه گیری و گوشه نشینی است ما در اسلام رهبانیت و گوشه گیری نداریم «لا رهبانیه فی الاسلام» آنچه در اسلام وجود دارد زهد است. زهد به معنای ساده زیستی است که مورد تائید دین مقدس اسلام و علمای اخلاق میباشد. در ضمن باید گفت که: دنیا گرایی مثل بازی است، و انسان را از اهداف مهم باز میدارد.

کلمه های «لعب و لهو» در کنار یکدیگر، در شش سوره از قرآن عظیم الشأن آمده که در چهار مورد کلمه «لعب» مقدم بر «لهو» شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...».

انعام، ۳۲؛ محمد، ۳۶؛ حدید، ۲۰؛ انعام، ۷۰.

و در دو جای دیگر کلمه لهو مقدم بر لعب شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...» (عنکبوت، ۶۴؛ اعراف، ۵۱).

کلمه «لعب»، در لغت به معنای بازی است. (قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۹۱)، و «لهو»، آن چیزی است که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است، باز میدارد (قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۱۱).

به بیان دیگر، لهو، به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است. اما در بعضی از کتاب های لغت، لهو را به معنای لعب دانسته اند. و چون لعب چیزی است که نفس انسان را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می دارد، یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۳۲ سورة انعام) میفرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» (و زندگانی دنیا جز بازی و مشغولی نیست و البته خانه آخرت برای آنانی که پرهیزگاری میکنند، بهتر است. آیا نمی اندیشید (عقل ندارید؟)).

«يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» تعقل و تقوا، ملازم یکدیگرند. و تقوا از آثار ایمان و مرحله ای بالاتر است.

ایمان و تقوا دو عاملی است که دنیای انسان را از بیهودگی بیرون می آورد. و در نهایت با یک کلام باید گفت که: ایمان و تقوا، منافاتی با داشتن ثروت ندارد.

«وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ» و از شما نمی خواهد که تمام اموال خود را انفاق کنید، بلکه فقط ادای زکات فرض شده را از شما می خواهد. ابن کثیر گفته است: یعنی خدا از شما بی نیاز است و چیزی از شما نمی خواهد، و فقط به خاطر دلداری و آرامش و کمک به برادران بینوا زکات اموال را بر شما فرض کرده است. تا نفع و ثواب آن به خودتان برگردد. (مختصر ۳/۳۳۸).

إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخُلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ ﴿٣٧﴾

اگر الله مال هایتان را از شما بخواهد و (بر این امر) اصرار بورزد بخل خواهید ورزید و (این درخواست) کینه های شما را آشکار می کند. (۳۷).

«يُحْفِكُمْ» احفاء: به زحمت انداختن. تحمل مشقت.

«تَبْخُلُوا» بخل: خود داری از احسان.

به تأسف باید گفت: دلبستگی برخی انسان ها به مال دنیا به اندازه است که حتی اگر الله تعالی هم از آنان چیزی را مطالبه کند، کینه او را به دل می گیرند. در حالیکه دلبستگی شدید به دنیا و بخل ورزیدن، از جمله مواردی است که؛ سرزنش و نقد دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

درالتسهیل آمده است: چون انسان بر محبت مال پرورش یافته است. در صورتی که محبوبش از او گرفته شود، نیت و نهادش بر ملا میشود. پس بر مبنای رحمت خدا نسبت به بندگان در تکالیف سخت نگرفته است. (التسهیل ۴/۵۰).

هَآ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَخِلْ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴿٣٨﴾

آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت میشوید، (و لیکن) بعضی از شما بخل میورزند و هر کس که بخل ورزد در حق خود بخل میورزد. و الله بی نیاز است و شما نیازمندانید، و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود. (۳۸).

«وَمَنْ يَخْلُ فَإِنَّمَا يَخْلُ عَنْ نَفْسِهِ» کسی که بخل می‌ورزد، گمان می‌کند مردم را از مال خود محروم کرده، در حالیکه خودش را از محبوبیت و عزت و قرب الهی محروم کرده است. «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» خدا از انفاق شما بی‌نیاز است و به اموال شما احتیاجی ندارد، بلکه شما به او محتاج و نیازمند هستید.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفتح

جزء ۲۶

سورة فتح در مدینه نازل شده و دارای بیست و نه آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با مژده فتح مُبیین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل (رض) آمده است که فرمود: «در سال فتح (یعنی فتح مکه) رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)».

شان نزول سورة فتح:

۹۷۰- حاکم و غیره از مسور بن مخرمه و مروان بن حکم روایت کرده اند: سورة فتح از اول تا آخر در مسیر راه مکه تا مدینه در شان حدیبیه نازل شده است. (حاکم ۲ / ۴۵۹).

فضیلت سورة فتح:

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) درباره فضیلت این سوره آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عَنْ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَقَدْ أَنْزِلْتُ عَلَى اللَّيْلَةِ سُورَةَ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ثُمَّ قَرَأَ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» ﴿۱﴾ عمر بن خطاب (رضی الله عنه) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «امشب بر من سوره نازل گردید که نزد من از هر آنچه که آفتاب در آن می تابد (تمام دنیا) محبوب تر است، و آن سوره فتح میباشد». (صحیح بخاری).

بلی! این سورة بزرگ، به تعقیب بازگشت رسول الله صلی الله علیه وسلم از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا» إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾... (از انس بن مالک (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیة بر من نازل شده است که نزد من از تمام دنیا محبوب تر است، و آن «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ می باشد. (صحیح مسلم).

تعداد آیات، کلمات و حروف:

سورة فتح طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، به اجماع مفسرین دارای بیست و نه آیه میباشد. تعداد کلمات این سورة به (پانصد و شصت) کلمه میرسد. (لازم به تذکر است اقوال در تعداد کلمات سورة های قرآن مختلف است) و تعداد حروف این سورة به (دوهزار و چهارصد و سی و هشت) حرف می رسد البته (به ذکر اقوال در تعداد حروف سورة های قرآن مختلف است).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورة طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

واقعه حدیبیه:

قبل از همه باید گفت که: حدیبیه نام منطقه است در خارج از مکه، متصل به حرم که امروز بنام منطقه «شمیسه» یاد می گردد، و این واقعه در آن جا به وقوع پیوست.

ارتباط سوره فتح با سوره قبلی:

الله متعال درین سوره محمدصلی الله علیه وسلم را به جملات: «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» ختم فرموده است، و از بی نیازی پروردگار است که (در ابتدای سوره فتح) برای پیامبرش آنچه را که در دین و دنیایش بدان نیاز داشت برایش فتح کرد.

معنی نام سوره:

«فتح» به معنای پیروزی و گشودن دروازه دشمن است.

دور نمای کلی سوره:

طوریکه یاد آور شدیم؛ اصلاً این سوره در مدینه منوره نازل شده و مانند سایر سوره های مدنی دارای موضوعات معاملات، عبادت و اخلاق و رهنمایی های اجتماعی میباشد.

دور نمای کلی سوره را میتوان در سه بخش ذیل جمع بندی و خلاصه نمود:

- امیدآفرینی با یادآوری فتح مبین: یعنی فتح تاریخی مکه معظمه؛ اساساً صلح حدیبیه که در سال ششم هجری در بین رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشرکین صورت گرفت، و بمثابة پیروزی بزرگی یعنی فتح مکه انجامید درواقعیت امر صلح سراسری و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد و مردم گروه گروه به دین مقدس اسلام مشرف شدند،

- همچنان در این سوره مباحث جداسازی مرز بین مؤمنان و کافران و منافقان؛ مورد بحث قرار گرفته و در اخیر سوره سیمایی از یاران پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم بیان یافته است.

- در این سوره مطالبی درمورد بیعت تاریخی بنام بیعت رضوان مورد اشاره قرار گرفته است.

هدف کلی سوره:

مضامین آیات این سوره با فصول مختلفی که دارد انطباقش بر قصه صلح حدیبیه که در سال ششم از هجرت به وقوع پیوسته روشن است، و همچنین با سایر وقایعی که پیرامون این قصه اتفاق افتاد، مانند داستان تخلف اعراب از شرکت در این جنگ و نیز جلوگیری و ممانعت مشرکین از ورود مسلمانان به مکه، و نیز بیعتی که بعضی از مسلمانان در زیر درختی انجام داده اند.

همچنان در این سوره بیان منتهی است که الله متعال به رسول الله نهاده، و در این سفر فتحی آشکار نصیبش فرموده. و نیز منتهی که بر مؤمنین همراه وی نهاده و مدح شایانی است که از آنان کرده، و وعده جمیلی است که به همه کسانی از ایشان داده که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند.

خصوصیات استثنایی این سوره:

خصوصیت بی نهایت زیبا این سوره همانا خوشحالی و در جنب مژده و بشارت است و مایه دلگرمی و امیدواری مسلمین میباشد. همچنین پیشگویی و اخبار غیبی قرآن را بازگو میکند. و در پایان این سوره (آیه ۲۹) اوصاف و نشانه های یاران با ایمان الله متعال و چگونگی رشد و نمو اسلام را خیلی زیبا ترسیم میکند.

محتوی سوره فتح:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم، این سوره در مدینه منوره شرف نزول یافته است و مانند دیگر سوره های مدنی موضوع معاملات و عبادات و اخلاق و راهنمایی های اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. اما محتوی کلی و اساسی این سوره اساساً از بخش های ذیل تشکیل یافته است.

این سوره مبارکه با مسأله بشارت فتح مکه آغاز می‌شود، و آیات پایانی آن نیز به همین مسأله مربوط است، و تاکید بر تحقق خواب پیامبر صلی الله علیه وسلم مربوط به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است؛

- در این سوره مبارکه از «صلح حدیبیه بحث بعمل آمده است، که در سال ششم هجری در بین پیامبر صلی الله علیه و سلم و مشرکین صورت گرفت، و سرآغاز فتح و پیروزی اعظم یعنی «فتح مکه» شد، و با این صلح پربار سرافرازی و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد، و مردم گروه گروه به دین الله جذب شدند. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا».

- همچنان در این سوره درباره «بیعه الرضوان» بحث بعمل آمده، که در آن یاران بر سر جهاد در راه الله، تا آخرین لحظه‌ی حیات با پیامبر صلی الله علیه و سلم بیعت کردند. بیعتی گرانقدر بود، که در تاریخ اسلام بنام بیعت مبارک معروف می‌باشد. قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی در مورد میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» (آیه ۱۸، سوره فتح) در قسمت دیگری این سوره از کارشکنی‌های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهی شان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده برمی‌دارد.

همچنان در بخش دیگری سوره، تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می‌سازد. - سوره فتح در مورد مذمت و افشای اعرابی که قلبشان مریض بود و منافقینی که در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان گمان ناپسند بردند و با آنان برای جهاد بیرون نرفتند، به بحث پرداخته است و آیاتی در مورد افشا و بر ملا ساختن نهادشان نازل شد: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا...» (آیه ۱۱، سوره فتح)

- در این سورة درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه وسلم که در مدینه منوره در خواب دیده بود و آن را برای یاران بازگفت و در نتیجه بس شاد و مسرور گشتند، بحث به میان آمده است: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ.» (آیه ۲۷ سورة فتح)

و در قسمتی دیگر سوره کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می کند.

و بالاخره در بخشی نیز از خصوصیات پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و صفات مخصوص آنها سخن می گوید. رویهمرفته آیات این سوره فوق العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصاً برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام بخش و الهام آفرین است.

- سورة مبارکه فتح با تعریف و تمجید از پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران نیک و پاکش خاتمه یافته است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...». (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

ترجمہ و تفسیر سورة الفتح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. (۱)

«فَتَحْنَا»: گشوده‌ایم و پیش آورده‌ایم. ذکر فعل به صورت ماضی، به خاطر تحقق یا قطعیت موضوع است. در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! پروردگار با عظمت کامیابی و پیروزی آشکار و بزرگی را برایت عطا نمود؛ آن پیروزی که به وسیله آن تو را بر دشمنان نصرت داد، در روی زمین قدرتمندت ساخت، عزت و غلبه بخشید و قدر و منزلت تو را بالا برد.

«فَتَحَّا مُبِينًا»: هدف از آن صلح حدیبیه است که به خاطر خیرات و برکات و فتوحات مترتب بر آن، فتح آشکار نامیده شده است. یا مراد فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست و انتشار اسلام، شکوه و جلال مسلمانان را بدنبال داشت.

باید یاد آور شد که هدف از فتح در شرع مقدس اسلامی، حکمرانی نمیباشد، بلکه هدف از آن غلبه دین مقدس اسلام می باشد، وبا فتح مکه این هدف و مقصود با مقیاس وسیعی بر آورده شد؛ زیرا تمام قبایل عرب منتظر بودند که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، بر قوم خود غالب آید، ما نیز از او اطاعت خواهیم کرد چون مکه فتح شد، قبایل از اطراف چهارگانه به سوی اسلام هجوم آوردند، و مستقیماً و یا با واسطه به دین اسلام مشرف شدند. (رواه البخاری عن عمر بن سلمه)

- صلح حدیبیه از آن جهت مهم است که سرآغاز فتح مکه و پیروزی های مهم پس از آن بوده است، علاوه بر آنکه تا آن روز مشرکان تنها به نابودی مسلمانان می اندیشیدند و برای آنان جایگاهی قائل نبودند، اما با پذیرش صلح، در حقیقت مسلمانان را پذیرفتند که این در واقع پیروزی بزرگی در صحنه سیاسی اجتماعی بود.

- فتح مبین از آن جهت بود که در سال ششم، تنها یک هزار و چهارصد نفر رسول الله صلی الله علیه وسلم را همراهی میکردند ولی بعد از دو سال، الحمد لله این عدد به ده هزار نفر رسید که پیامبر اسلام را در فتح مکه همراهی میکردند.

صلح حدیبیه یا فتح مبین:

صلح حدیبیه حدود سه سال قبل از نزول سوره فتح صورت گرفته است. در مدت این سه سال تغییرات و تحولات متعدد و مهمی در احوال و اوضاع مسلمانان مدینه پیش آمد. این تحولات و دگرگونی ها در موقعیت دشمنان شان، و دگرگونی های مهمی در حالت روانی و صفت ایمانی مسلمانان و استقرار درک و فهم کامل آنان بر برنامه ایمانی، صورت گرفت.

قبل از اینکه در باره این سوره بحث تفصیلی بعمل آید، بهتر خواهد بود تا مختصری در مورد این سوره و فضا و معنای آن اشاره نمایم:

طوریکه در فوق هم اشاره نمودیم که: «حُدَیبِیَه» نام منطقه ای است که در (حدود ۲۴ کیلومتر) حرم شریف موقعیت دارد.

نام «حدیبیه» از چاه حدیبیه یا درختی به نام «حَدَبَاء» گرفته شده است که در آن منطقه وجود دارد. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل ماده «حدیبیه»). از مهمترین حوادث صلح حدیبیه که بین پیامبر صلی الله علیه وسلم و مشرکین در سال ششم هجری به امضاء رسید همانا بیعت رضوان بود.

مؤرخین در مورد علت بیعت رضوان می نویسند که این بیعت؛ چیزی جز اطاعت و حمایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم در برابر کفار نبود، بعد از اینکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که عثمان رضی الله عنه (که نماینده اعزامی پیامبر به سوی قریش بود) توسط مشرکان مکه کشته شده است، ایشان یاران خود را فرا خواند و از آنان بر جنگ و مبارزه و مرگ بیعت گرفت (بخاری (۴۱۶۹)).

«اصحاب نیز بی درنگ با او بیعت کردند و آماده کارزار شدند، به جز فردی از منافقان به نام جد بن قیس که از بیعت خود داری نمود». (السيرة النبوية فی ضوء المصادر الاصلية، صفحه ۴۸۶).

در روایت دیگری از امام بخاری آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنها بیعت بر صبر و استقامت گرفت» بخاری (۴۱۹۶).

و در روایت مسلم آمده است که: «بیعت بر فرار نمودن از جنگ گرفت» مسلم (۱۸۵۶). که این سه مورد با همدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا بیعت گرفتن بر مرگ، مستلزم صبر و استقامت است.

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم که: صلح نامه حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و نماینده مشرکان به امضا رسید. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی بی شماری را برای مسلمانان در بر داشت:

در بدایت این سوره، می خوانیم: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» والله تعالی، این صلح را بمثابة فتح آشکار اعلام داشت، و در ادامه، با ابراز رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر در حدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، پاداش آنان را «فتح قریب» دانسته است.

بنابر این، می توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب بر شمرد.

- واقعاً هم: صلح حدیبیه، یک فتح بدون جنگ بود؛ مفسرین می نویسند بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیبیه دوباره به سوی مدینه باز میگشت، وسورة فتح نازل شد. یکی از اصحاب حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض داشت: این چه فتحی است که مشرکین ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و مانع قربانی ما هم شدند؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بد سخنی گفתי؛ بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده اند، تمایل به ترک تعرض نشان داده اند.

سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم، مشکلاتی که مسلمانان در بدر و احزاب تحمل کردند، به آنها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آنها از روی نا آگاهی قضاوت کردند.

قریش برای اولین بار، اسلام مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در (جزیره العرب) بود.

در نهایت باید به عرض رسانید که بشارت فتح مکه «انا فتحنا لك فتحا مبینا» برای رسول الله صلی اله علیه وسلم محبوبتر و شرینتر از فتح تمام جهان بود.

امتیازات صلح حدیبیه:

در پیمان صلح حدیبیه، موارد متعددی دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانانیکه از مدینه وارد مکه میشدند، همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی گنجانیده شده بود

و.... در حقیقت این پیمان، یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان می داد.

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ۶ هجری (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد از آن، که با نقض پیمان صلح توسط مشرکان، لشکر اسلام با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کرد تا به این نقض پیمان، پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام با کمترین برخورد نظامی مکه را فتح کردند، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه اندازه گسترده بود. به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح ذیل به دست آوردند:

۱- عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه کعبه احترام فراوان قائل اند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

۲- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت ایشان در جزیره العرب بود.

۳- بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

۴- بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره العرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر(ص) اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاده.

۵- صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد را هموار ساخت.

۶- اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه وسلم که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح، خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

۷- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر صلی الله علیه وسلم، از جهت سیاسی فرصت یافت نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشته و آنها را به سوی اسلام دعوت کند.

۸- این صلح، زمینه را در مراحل بعدی برای فتح مکه که مهم ترین مرکز و دژ بت پرستی در آن روزگار به شمار می آمد مهیا ساخت.

لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾

تا (سر انجام) الله همه گناهان گذشته و آینده تو را درگذرد و نعمتش را بر تو تمام سازد و تو را به راه راست هدایت کند. (۲)

ابو سعود گفته است: با توجه به منصب و مقام والای حضرت، «ترک اولی» به گناه موسوم است. (ابو سعود ۸۰/۵)

و ابن کثیر گفته است: این از خصوصیات حضرت رسول است و هیچ کس را در آن سهمی نیست، و نیز متضمن تمجید و تحسین عظیمی است برای حضرت رسول صلی الله علیه وسلم؛ زیرا حضرتش به طور مطلق کامل ترین انسان و سرور دنیا و آخرت بشریت است. و تمام امور و اعمالش عبارت بود از طاعت و نیکی و استقامت و پایداری، به طوری که هیچ کس نه در اولین و نه در

آخرین جز او به آن مقام نایل نمی آید. و چون مطیع ترین خلق خدا بود، خدا مژده‌ی فتح را به او داد و از گناهان اول و آخرش صرف نظر فرمود. (مختصر ۳/۳۴۰).

در این آیه مبارکه می فرماید ای پیامبر! الله تعالی این پیروزی بزرگ را برای عطا فرمود تا سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده ات باشد. این بدین معنا است که بعد از صلح حُدیبیه تعداد کثیری از مشرکین و قریش به دین اسلام مشرف شدند، جهاد کردند و به عبادت حق تعالی پرداختند و از اثر آن برای تونیز پاداش و آمرزش به دست آمد؛ زیرا تو آنان را به سوی خیر و ایمان دلالت نمودی و حق تعالی به اندازه مزدهای پیروانت برای توهم پاداش بخشید.

همچنان تو در برابر مشقت اذیت کافران و جهاد و دعوت، صبر و استقامت ورزیدی که این عمل کفاره همه گناهانت گردید. الله با این پیروزی نعمتش را بر تو کامل ساخت؛ بدین گونه که نصرتش را برای ارزانی داشت، دینت را غلبه بخشید، دشمنانت را سرکوب کرد و تو را برای رفتن در راه مستقیم که به رضای الهی و بهشتش وصل می گرداند توفیق بخشید. (تفسیر مسیر: عایض بن عبد الله القرآنی).

وَيَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾

والله تو را به نصرتی توانمندانه و شکست ناپذیر یاری دهد. (۳)

«عَزِيزًا»: چیزی که نادر است و کمتر به دست می آید. نیرومند. مایه عزت. بدون شکست. یعنی اینکه: به طور محکم و استوار شما را بر دشمنانت چیره و پیروز نماید، نصرتی متضمن عزت و غلبه و سرفرازی دنیا و آخرت باشد. خواننده محترم!

واقعیت امر همین است که قرار داد صلح حُدیبیه یکی از نصرت و پیروزی های بزرگ است که نصیب رسول الله صلی الله علیه وسلم، نصیب دین اسلام

و در نهایت کافه مسلمانان گردید، ببرکت همین صلح حدیبیه بود که در نهایت رسول الله صلی الله علیه وسلم با برقراری صلح با مشرکین و اینکه در سال آینده برای ادای عمره تشریف بیاورد، دست یافت.

بر اساس همین پیمان تأریخی بود، که قریشیان اجازه آنرا یافتند که میتوانند بطور آزادانه وبدون خوف در پیمان رسول الله صلی اله علیه وسلم داخل شوند، وحتی بر اثر مفاد این پیمان بود که؛ مسلمانان اگر میخواستند بطور آزادانه میتوانند در پیمان قریشیان داخل شوند.

بر اثر همین قرارداد حدیبیه بود که فضای کامل امنیت و آسایش در بین مردم ایجاد کرد، دایره و شعاع فراخوانی به سوی دین مقدس اسلام گسترش پیدا کرد، و هر مؤمنی که در هر مکانی از آن منطقه قرار داشت حق داشت که سایرین به دین مقدس اسلام دعوت نماید.

صلح حدیبیه زمینه را فراهم کرد تا هرکس که می خواهد درباره ی حقیقت اسلام تحقیق کند، به طور آزادانه می توانند، تحقیق نمایند، بنابر همین حکمت بود که تعداد زیاد از مشرکین در این مدت، گروه گروه به صفوف دین مقدس اسلام جذب شدند. بنابر همین حکمت بود که قرار داد صلح حدیبیه فتح و پیروی نامید و آن را به پیروزی و فتح آشکار توصیف کرد، چون هدف از گشودن و فتح شرهای مشرکین قوّت گرفتن دین خدا و پیروز شدن مسلمان هاست، که این هدف با آن فتح و ظفر تحقق پیدا کرد.

و به دنبال این فتح خداوند متعال چند چیز را پیش آورد، و فرمود: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» تا سرانجام خداوند متعال همه ی گناهان گذشته و آینده ی تو را ببخشد و الله اعلم این بدان جهت است که به سبب فتح و گرویدن زیاد مردم به دین، عبادات، و طاعات زیادی انجام گرفته است.

و پیامبر شرایطی را در عالم اسباب در این صلح تَحَمَّل کرد که جز پیامبران اولوالعزم کسی نمی تواند بر آن شکیبایی ورزد، و این از بزرگترین فضیلت ها و کرامت های اوست که خداوند گناهان گذشته و آینده ی او را بخشید.

در این هیچ جای شک نیست که: لشکریان آسمان ها و زمین تحت فرمان و امر پروردگار هستند و او تعالی از دوستانش هر که را بخواهد نصرت می بخشد، از دشمنانش هر که را بخواهد خوار و ذلیل می سازد و در این امر به یاری کسی از مردم نیازی نیست. اما جهاد در برابر کافران را فرض کرده تا مؤمنان را امتحان کند، شهیدانی را برگزیند و دل های پرهیزگاران را در هنگام روبرو شدن با دشمنان بیازماید. خداوند به مصلحت بندگان داناست و به اموری که در دنیا و آخرت مقدر کرده با حکمت است.

«وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و تا با قوت دادن به دین تو و یاری کردنت در مقابل دشمنانت و وسیع تر شدن دایره ی پیام و سخن تو نعمت خود را بر تو تمام نماید، «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» و تا تو را به راه راست رهنمای کند که به وسیله ی آن به سعادت همیشگی و رستگاری جاودانی دست یابی.

«وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا» و خداوند به پیروزی و نصرتی قوی تو را یاری دهد که اسلام در آن سست و ضعیف نمی گردد بلکه پیروزی کامل را به دست می آورد و کافران ریشه کن و خوار می گردند و کم میشوند و مومنان بیش تر میگردند و خودشان و مالهایشان رشد می نمایند.

سپس آثار و پیامدهای این فتح را برای مومنان بیان کرد و فرمود:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزْدَاوُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾

اوست ذاتی که در دل مؤمنان سکون و اطمینان را نازل کرد تا ایمانی بر ایمان خود بافزایند. و لشکرهای آسمان و زمین از الله است و الله دانا و حکیم است. (۴)

ابن کثیر گفته است: اگر تنها یک فرشته علیه آنان بگمارد، ریشه و بنیاد آنان را نابود می کند. اما خدا جهاد را بر بندگان مشروع و مقرر فرموده است؛ چون در این امر دلیل قطعی و حکمت فراوان مقرر است. (مختصر ۳/۳۴۱).

تشریح لغات:

«أَنْزَلَ السَّكِينَةَ... لِيُدْخِلَ... فَوْزاً عَظِيماً» سعادت و رستگاری واقعی و بزرگ یک نفر مؤمن در آن است که در دنیا دلی آرام داشته باشد و در آخرت هم جنتی باشد.

«السَّكِينَةَ»: یعنی آرامش و ثبات، وقوت قلب.

«السَّوْءَ»: غم و اندوه درد. جوهری می گوید: «سَاءٌ سَوَاءٌ» به فتح سین، متضاد «سِرٌّ» میباشد. و «الْإِسْمُ السَّوْءُ» و «دَائِرَةُ السَّوْءِ» به ضم سین به معنی شر و شکست می باشد.

«طَمَأْنِينَهُ»: مراد اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زایل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد (ملاحظه شود سورة توبه آیه ۲۶).

«جُنُودٌ»: جمع جُنْد، لشکرها. سپاهها. مراد همه چیزهایی است که وسیله تنفیذ أوامر الهی اند، از قبیل: فرشتگان، انسان ها، سنگ ها، زلزله ها، رعد و برق ها، و... (ملاحظه شود: سورة: احزاب آیه ۹، مدثر آیه ۳۱) (تفسیر نور: داکتر مصطفی خرمدل).

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً»: خدا به احوال مخلوقاتش آگاه است و در تعیین و تدبیر امور حکیم است. مفسران گفته اند: منظور از نازل کردن آرامش بر قلوب مؤمنان، «اهل حدیبیه» می باشند که وقتی به پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد شرکت در جنگ با ساکنان مکه بیعت کردند، از کفار اعمالی سرزد که نفس را آزار و قلب را دردمند می کرد، از جمله از ورود یاران پیامبر صلی

الله عليه و اله و سلم به مکه ممانعت به عمل آوردند و یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم بدون رسیدن به مقصود خود برگشتند، اما با این که مردم شوریدند حتی یک نفر از آنان از ایمان برنگشت. هیجان زده و آشفته شدند، تا جایی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه نزد پیامبر آمد و اظهار داشت: مگر تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: بله هستم، و حضرت عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا هستند. گفت: پس چرا در دین خود ضعف و سستی را بپذیریم؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من پیامبر خدا می باشم و از فرمانش سرپیچی نمی کنم و همو یاور من است.

(تفصیل این موضوع در صحیح بخاری و سیره ابن هشام وجود دارد).

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾

تا سرانجام مردان مؤمن و زنان مؤمن را در باغهای در آورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است و همیشه در آن خواهند بود، و اینکه بدیهایشان را محو سازد و این در نزد الله رستگاری بزرگی است. (۵)

شان نزول آیه ۵:

۹۷۱- بخاری، مسلم، ترمذی و حاکم از انس (رض) روایت می کنند: وقت بازگشت از حدیبیه این کلام عزیز «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح: ۲) به رسول الله صلی علیه وسلم نازل گشت. پیامبر گفت: برایم آیه ای نازل شده است که در نزد من از همه دارایی و ثروت روی زمین محبوب تر است و آیه را برای مسلمانان قرائت کرد. گفتند: مبارکت و گوارایت باد ای محبوب خدا! خدا گفته است که به تو چه عطا خواهد کرد. پس به ما چه خواهد داد؟ آنگاه آیه «لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... تا... اللَّهُ فَوْزًا عَظِيمًا» نازل شد. (صحیح است، بخاری ۴۱۷۷، ترمذی ۳۲۶۲، نسائی در «تفسیر» ۵۱۹ و احمد ۱ / ۳۱ روایت کرده اند. تفسیر ابن کثیر ۶۱۲۲).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار نماز می‌گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که الله تعالی گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾

و تا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده که دوزخ بد جایگاه است. (۶)

«سوء»: این کلمه به فتح اول مصدر است به معنی بدی و به ضم آن اسم است به معنی بد. اما به فتح سین نوعاً به معنی فاعل آمده است یعنی پیشامد ناراحت کننده.

«الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»: سوء ظن، به الله کار منافقان و مشرکان است ورنه مؤمنان، امید و عشق و توکل به الله را دارند. قابل یاد آوری است که: منافق و مشرک، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور هستند. «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» الله تعالی بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و برایشان جهنم را آماده کرده است که نهایت بدی است.

قرطبی گفته است: آنها گمان می‌بردند وقتی پیامبر به قصد حدیبیه بیرون آمد، پیامبر و هیچ یک از یارانش به مدینه برنمی‌گردند. (تفسیر قرطبی ۲۶۵/۱۶).

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. (۷)

الله تعالی، کار خود را از طریق اسباب و علل انجام میدهد. و نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما هم برای لطف به مؤمنان لشکریان فراوان دارد و هم برای نزول قهر بر غضب شدگان. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» امام فخر رازی گفته است: لفظ را تکرار کرده است؛ چون گاهی نزول سربازان او برای رحمت است، و گاهی برای عذاب، پس ذکر آنان در مرحله‌ی اول برای نازل کردن رحمت بر مؤمنین است و در مرحله‌ی دوم برای نازل کردن عذاب بر کافران است. (تفسیر کبیر ۸۴/۲۸)

شیخ احمد بن محمد صاوی گفته است: این آیه را در مرحله‌ی اول برای به نمایش گذاشتن خلق و تدبیر خود آورده، و به دنبال آن عَلِيمًا حَكِيمًا را آورده است. و در مرحله‌ی دوم آن را برای به نمایش گذاشتن انتقام از کافران آورده است، پس به دنبال آن فرموده است: عَزِيزًا حَكِيمًا (حاشیه صاوی علی تفسیر الجلالین ۹۲/۴). و این بی نهایت نیکو به نظر می‌رسد؛ زیرا خدای متعال سربازان رحمت را برای یاری نمودن مؤمنان نازل می‌کند، و سربازان عذاب را برای نابودی کافران اعزام می‌دارد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾

ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. (۸)

وظیفه پیامبر، نظارت بر اعمال و بیم و بشارت است.

«شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و وظیفه مردم، دفاع از حریم الهی و پیامبر خدا و تکریم اوست. «لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعْزِرُوهُ وَ تُوقِّرُوهُ».

لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٩﴾
 تا به الله و رسولش ایمان بیاورید و و از او دفاع کنید، و او را بزرگ بدارید. و
 صبح و شام الله را به پاکی یاد کنید. (۹)
 «تُعَزِّرُوهُ»: تا خدا را یاری کنید. یاری دادن خدا هم با یاری دادن دین او
 میسر است.

«تُوَقِّرُوهُ»: تا خدا را بزرگ دارید و تعظیمش کنید.
 «بُكْرَةً وَأَصِيلًا»: (ملاحظه فرماید سوره: فرقان آیه ۵، احزاب آیه ۴۲).
 لازمه‌ی ایمان، حمایت و حراست از حریم دین و رسول الله است.
 «تُعَزِّرُوهُ» یاری و حراست از پیامبر، باید همراه تعظیم و تکریم و برخاسته از
 عشق و معرفت ایمان به پیامبر و نصرت و تکریم او باید به صورت یک تعهد
 و جریان همیشگی باشد، نه برنامه‌ای موقت و موسمی.
 إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
 عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾
 به یقین کسانی که با تو بیعت میکنند، جز این نیست که با الله بیعت می کردند.
 دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هر کس پیمان شکنی کند پس به
 زیان خود پیمان شکنی میکند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته
 است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. (۱۰)
 «بیعت»: به معنای پیمان و تعهد است. کسی که با دیگری بیعت می کند. و نباید
 فراموش کرد که: «يُبَايِعُونَكَ... يُبَايِعُونَ اللَّهَ» بیعت با پیامبر صلی الله علیه
 وسلم، بیعت با پروردگار با عظمت است.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»: این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیغمبر یک
 بیعت الهی است. یعنی اینکه دست خدا بالای دست آنان قرار گرفته است و
 در دست ایشان گذارده شده است. یعنی این تعبیر طوری است کسیکه با پیامبر
 صلی الله علیه وسلم بیعت میکند به مفهوم بیعت با پروردگار با عظمت است.

امام ابن کثیر گفته است: الله متعال حاضر است و در کنار آنها میباشد و گفتار آنان را میشنود و جای آنان را می بیند، و از نهان و ظاهر آنها باخبر است.

پس بیعت با خدا توسط پیامبرش انجام می پذیرد. (مختصر ۳/۳۴۲).

زمخشری میفرماید: گفته است: منظور این است دست پیامبر صلی الله علیه و سلم که روی دست آنها قرار دارد همانند دست خداست؛ یعنی هر کس با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بیعت کند، با خدا بیعت کرده است. مانند فرموده‌ی من یطع الرسول فقط أطاع الله. (تفسیر کشاف ۴/۲۶۵).

«نَكَثَ»: پیمان شکنی کرد. (تفسیر نور: مرحوم خرمدل)

از قرائن و شأن نزول آیه مبارکه طوری درس گرفته میتوانیم که: رُعْمَا و رهبران جوامع اسلامی، باید در شرایط بحرانی و اضطراری بر وفاداری مردم، اقدام تجدید پیمان می نمایند، طوریکه از سیرت رسول الله صلی اله علیه وسلم معلوم شد که: آنحضرت در شرایط بحرانی قبل از صلح حدیبیه، از مردم بیعت گرفت. در ضمن قابل یاد آوری است که: بیعت، یک تعهد شرعی است که وفای به آن لازم و شکستن آن حرام است و عقاب دارد.

«فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پس هر کس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی می کند، و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. در این آیه مبارکه اشاره به «بیعه الرضوان» است که در آن اصحاب کرام با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند و با او پیمان بستند که از جنگ فرار نکنند.

همچنان الله تعالی در این مبارکه با تمام صراحت بیان داشته است که: «فَمَنْ نَكَثَ» پس هر کس پیمان شکنی کند و به عهده‌ی که با الله تعالی بسته است وفا ننماید، «فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پیمان شکنی او به زیان خودش است، چون سرانجام بد آن به خودش بر می گردد و کیفر آن به او خواهد رسید.

«وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» و هر کس به عهدهی که با خداوند بسته است وفا نماید و آن را به طور کامل انجام دهد، «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» خداوند به او پاداش بزرگی می دهد و اندازه آن را جز خدایی که آن را بخشیده و داده است کسی نمی داند.

«أَجْرًا عَظِيمًا» کلمه «اجر» در لغت به معنی مُزد، ثواب و پاداشی دنیوی یا اُخروی که در مقابل عمل نیک، به انسان می رسد، آمده است. (قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۵، دار الکتب الإسلامية)

این کلمه در قرآن عظیم الشأن به «اجر کبیر» و «اجر عظیم» و «اجر کریم» در چندین آیات متبرکه تکرار شده است، و در همه آیات صفت برای اجر قرار گرفته اند. و مفسرین آنرا به معنی ثواب و پاداش بزرگ و فروان تفسیر نموده اند. و برخی از مفسرین «اجر کبیر»، «اجر عظیم» و «اجر کریم» را بهشت دانسته اند.

«کریم»: از ریشه «کَرَم» به معنای «سخی»، «نفیس» و «عزیز» است. «کَرَم» اگر وصف خدا واقع شود، مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود به کسی کریم نگویند مگر بعد از آن که آن اخلاق و افعالی از وی ظاهر شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود. (قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۰۳).

«کبیر» به معنای عظیم القدر (قدر و منزلت بزرگ) است. در ضمن باید گفت که «کبیر»، از أسماء و صفات حسنای الهی به معنای بزرگ و صاحب کبریایی است. (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، جلد ۵، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶، دار صادر، بیروت).

فرق بین «کبیر» و «عظیم»:

«عظیم» در مقابل «حقیر» بوده و تقابلهشان به تضاد است، اما «کبیر» در مقابل «صغیر» است. تقابل کبیر و صغیر نسبی است؛ یعنی یک چیز نسبت به چیز دیگر میتواند کبیر باشد، ولی به تناسب چیز بزرگ تر میتواند صغیر محسوب شود به خلاف «عظیم» که هیچ وقت بر آن اطلاق حقیر، نمیشود. (مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، جلد ۱۰، صفحه ۱۷)

- عظیم، قوی ترین مرتبه و بالاترین درجه از کبیر است و دلالت می کند بر مرتبه رفیع، اما کبیر، دلالت می کند بر مطلق رفعت. (مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۷).

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسَّيِّئَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾

زود است که پس ماندگان عرب‌های بادیه نشین به تو بگویند: اموال و خانواده، ما را به خود مشغول ساخت، پس برای ما آمرزش بخواه، با زبان های شان چیزی را میگویند که در دل هایشان نیست، بگو: چه کسی میتواند برایتان در برابر الله اگر در حق شما زیانی بخواهد و یا در حق شما نفعی را اراده کند اختیاری دارد، بلکه الله به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱).

«المخلفون» بازپس ماندگان. واپس زدگان.

هیچ کس توان ندارد خیر و خوبی را که الله برایش مقدر کرده از خود بگرداند، یا شرّ و ناخوشایندی را که بر او مقدر کرده باشد از خود دفع نماید. واقعیت مطابق پندار شما نیست که خداوند به رازهای دل های شما آگاه نباشد، بلکه او به چیزهای پنهان و آشکار داناست، هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نمی باشد و قطعاً شما را به اعمالی که انجام دادید مورد محاسبه قرار میدهد.

«قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا» به آنها بگو: چه کسی شما را از خواست خدا حفظ می کند اگر بخواهد به شما زیانی همچون شکست یا نفعی از قبیل پیروزی و غنیمت به شما برساند؟ امام قرطبی گفته است: بدین وسیله گمان آنها را رد می کند که گمان می بردند تخلف از همراهی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زیان آنان را دفع و نفع را برای آنان جلب می کند. (تفسیر قرطبی).

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾
بلکه شما گمان کردید که رسول و مؤمنان هرگز به سوی خانواده هایشان باز نخواهند گشت و این در دل های آنان آراسته شد و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. (۱۲).

«لَنْ يَنْقَلِبَ»: هرگز بر نمی گردد.

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾
و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند که] ما برای کافران آتشی افروخته آماده ساخته ایم. (۱۳)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٤﴾

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره الله است، هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند؛ و الله همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴).

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

زود است همان پس ماندگان (غزوه حديبيه) بگویند، وقتی که شما برای به دست آوردن غنیمتهای (خیر) روان شوید، بگذارید که همراه شما برویم، میخواهند سخن الله را تغییر دهند. بگو: هرگز با ما نخواهید رفت، الله از پیش این چنین (در باره شما) فرموده است، پس خواهند گفت: (الله نگفته است) بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید. (مسلمانان حسد نمی ورزند) ولی آنان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵).

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾

به پس ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی از شما دعوت خواهد شد که به سوی قوم جنگ جو و قدرتمند بروید، تا با آنان بجنگید، یا آنکه اسلام آورند. پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیک به شما خواهد داد. و اگر روی بگردانید، طوریکه پیش از این روی گردانید، شما را به عذاب دردناک شکنجه خواهد کرد. (۱۶)

«قَوْمٍ»: مراد بنو حنیفه، قوم مُسَیْلَمَه کذاب، یعنی اهل رده است که چهار سال بعد از نزول این آیات در زمان ابوبکر میان ایشان و مؤمنان جنگ سختی در گرفت. (نگاه: التفسیر القرآنی للقرآن).

«تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ»: با آنان می جنگید یا مسلمان می شوند. یعنی باید با آنان بجنگید تا اسلام را می پذیرند. راه دیگری از ایشان پذیرفته نمیشود.

شان نزول آیه ۱۶:

حضرت ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: چون آیه: «وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ» (سوره الفتح: ۱۶) نازل شد، مریضان و اشخاص زمین گیر گفتند: یا رسول الله! تکلیف ما چه می شود؟ پس این آیه نازل شد.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکند) و هر کس از الله و پیغمبرش اطاعت کند، الله او را به باغ هایی وارد میسازد که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها روان است. و هر کس روی بگرداند، او را به عذاب دردناک، عذاب خواهد داد. (۱۷) «حَرْجٌ»: گناه (ملاحظه شود سوره: توبه، آیه ۹۱، سوره نور، آیه ۶۱).

قبل از همه باید گفت که: با داشتن معلولیت کرامت مقام و منزلت انسانی پایین نمی آید و نباید به آنانی که یکی از اعضای بدن خود را بنابر دلایل مختلف از دست داده اند به چشم حقارت دیده شود.

مُلَقَّبٌ قرار دادن به عیب معین از جمله گناهان کبیره بشمار می رود، قرآن عظیم الشأن نسبت دادن اصطلاحات معیوبیت به مسلمانان را از جمله (کر، کور و شل و امثال آن) ناروا دانسته و آنرا منع نموده است.

خداوند تبارک و تعالی عادل است. ولی دانست که لازمه عدل الهی این نیست که همه را بر یک وضعیت مشابه خلق نماید! بلکه عدل الهی آنست که اگر انسانها را بر اوضاع و شرایط مختلف خلق نمود، مسئولیت پذیری آنها در دنیا و جواب دهی آنها در آخرت نیز در پی شرایط شان متفاوت باشد. یعنی خداوند کسی را که مثلاً معلول کرده در دنیا به انجام هر کاری مکلف نکرده و در قیامت نیز از چیزیکه او را به آن چیز مکلف ننموده بازخواست نمیکند.

بطور مثال ما این امر را در شرع می بینیم؛ یعنی شخصی که ثروتمند و پولدار است، مطمئناً از شخصی که فقیر است مسئولیت بیشتری نیز برگردن دارد، و کسی که علم دارد با کسی که علم اندک دارد متفاوت است و الله تعالی از شخص عالم تر بازخواست بیشتری خواهد کرد. و همینطور کسی که سالم است به نسبت معلول هم در دنیا و در آخرت مسئولیتش بیشتر است و همه ی اینها به دلیل وجود آزمایش بین خلائق است.

ابن ام مکتوم «عبدالله بن قیس قرشی عامری» از جمله یکی از صحابه جلیل القدری در اسلام است که به هردو چشم نابینا بود. وی از جمله اولین کسانی بود، که اسلام آورد و هجرت کرد. هجرت وی پس از مصعب بن عمیر (رضی الله عنه) و پیش از رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. وی در مدینه منوره به تعلیم قرآن عظیم الشان مصروف بود.

مؤرخین می نویسند که: ابن ام مکتوم نابینا بود و به همراه بلال و سعد و القرظ و ابو محذوره (که مؤذن مکه بود) به دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم آذان می گفت.

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوات و هنگامی که خود در مدینه نبود وی را به جانشینی خود انتخاب می کرد تا برای مردمی که در مدینه بودند امامت کند. گفته شده است پیامبر صلی الله علیه وسلم سیزده بار وی را بجای خود امیر مدینه قرار داده است.

عروه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم با تعدادی از مردان قریش نشسته بود که در میانشان عتبۀ بن ربیعۀ نیز وجود داشت پس ابن ام مکتوم آمد در حالی که سوالی داشت. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم (به دلیل مشغول بودن به سران قریش) از وی روی گرداند که این آیه نازل گردید: «عبس وتولی. أن جاءه الأعمی». (چهره درهم کشید و روی گرداند آنگاه نابینا به نزد وی آمد).

از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی آیه «مؤمنان خانه نشین با مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد میکنند یکسان نمی‌باشند» نازل گردید، رسول الله صلی الله علیه وسلم، زید را صدا زد و او را دستور داد که آن را بنویسد. زید استخوان کتف شتری را آورد و آن را نوشت. پس در این هنگام ابن ام مکتوم آمد و از نابیایی خود شکایت برد پس این بخش از آیه نازل شد: «غیر أولی الضرر» (آنانی که زیان دیده نیستند).

از ابو لیلی روایت است که ابن ام مکتوم گفت: ای پروردگارم! عذر من را نازل کن. پس این آیه نازل شد که: «غیر أولی الضرر» اما وی بعد ها نیز به جهاد می رفت و می گفت: بیرق را به من بدهید که من کورم و نمی توانم فرار کنم! و مرا میان دو صف قرار دهید.

وی در دوران عمر بن خطاب به همراه سعد بن ابی وقاص در نبرد قادسیه شرکت جست و گفته شده است در همان نبرد به شهادت رسیده است و گفته شده که پس از بازگشت از این نبرد در مدینه وفات یافته است. والله اعلم.

(نزهة الفضلاء ۱/۶۲ - البدایة والنهاية ۷/۴۹)

برخی از مفسرین می نویسند که: وی روزی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله من از فیض جهاد محروم شدم و از جمله قاعدین هستم، در این زمان از فوق عرش الهی برای تسلی خاطر این مرد نابینا خطاب رسید که «ای رسول من، به این مرد بگو: بر نابینا و لنگ و مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند). هر کس از خدا و فرستاده اش فرانبرداری کند، خدا او را به باغ های بهشتی وارد می سازد که رودبارها در زیر (کاخ ها و درختان) آن روان است، و هر کس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد.

در روایتی آمده است که حضرت ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از باز ایستادگان از غزوه بدر و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر میتوانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خدا آیه ی (غیر اُولی الضّرر) را نازل کرد.

أهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون مریضی، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی ای را پشت سر نگذاشته اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! درحالی که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را بازداشته است».

خواننده محترم!

از فحوی آیه متبرکه این حقیقت واضح می شود که: تکالیف الهی، به مقدار قدرت و توان است. همچنان این واقعیت وعدل الهی که اشخاص معذور، از بهشت محروم نمی شوند، به شرط آنکه در حدّ توان، مطیع باشند.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾

هر آینه که الله از مؤمنان، چون با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، راضی شد، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد. (۱۸)

«إِذْ»: آن دم. بدانگاه.

«الشَّجَرَةَ»: مراد درخت بزرگ و ضخیم است که در حدیبیه بود و مؤمنان در زیر سایه آن با پیغمبر تجدید بیعت کردند و این پیمان به سبب خوشنودی خدا از آن مؤمنان «بِیْعَةُ الرِّضْوَانِ» نام گرفت.

«فَتْحاً قَرِيباً»: مراد صلح حدیبیه است که منشأ آزادی دعوت اسلام و فتوحات بیشمار گردید. و برخی از مفسرین آنرا به فتح خیبر در هنگام بازگشت مسلمانان از حدیبیه رخ داد و برخی آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.

خیبر: منطقه سرسبزی در (۱۶۰) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم، محل سکونت یهودیان بود و در سال (۷) هجری قمری پس از (۶) هفته محاصره از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

شأن نزول آیه ۱۸:

چنان که مفسران در بیان شأن نزول این آیه از سلمه بن اکوع (رض) روایت کرده اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ندا سر داد که: ایها الناس! روح القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی که ایشان در زیر درخت طلح (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان (رض) که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه

طواف نکنم، طواف نمی کند». آن گاه این آیه نازل شد. «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» را نازل کرد. (ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» ۲۲۵/۴ آمده روایت کرده است. تفسیر «زاد المسیر» ۱۲۹۱).

قطع درخت بیعت الرضوان:

درختی که در این آیه ذکر شده درخت «مغیلان» است، و مشهور است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم، بعضی از مردم زیرا آن درخت میرفتند و برای کسب ثواب در آنجا نماز می خواندند.

ابن سعد با سند صحیح در حدیثی از نافع روایت فرموده است که: در یکی از روزها به حضرت عمر (رض) خبر رسید که تعدادی از مسلمانان به پیش درخت بیعت الرضوان می روند و در آنجا به ظن اینکه محل متبرک است، نماز بجا می آورند. بعد از اینکه حضرت عمر این داستان را شنید، هدایت فرمود تا آن درخت را قطع کنند. (التاریخ الاسلامی ۲۶۰/۱۹، طبقات ابن سعد ۱۰۰/۲)

مؤرخین در مورد اینکه: چرا حضرت عمر درختی بیعت الرضوان را که پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش زیر آن بیعت کرده بودند، قطع کرد، مینویسند: این عمل در زمانی صورت گرفت که: حضرت عمر رضی الله عنه متوجه شد بعضی از مردم به آنجا می روند علت را از آنها جویا شد. گفتند: مردم در آنجا نماز می خوانند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسیر حج در آنجا نماز خوانده است عمر رضی الله عنه خشمگین شد و فرمود: همانا پیشینیان به سبب تقدس آثار پیامبران شان به هلاکت رسیدند. (مجموع الفتاوی ۱۷۱/۲۷)

شیخ الاسلام ابن تیمیه در این باب می فرماید: صحابه و تابعین بر آثار پیامبران و صالحان (مانند نشستن پیامبر در جای مخصوص و یا، نماز خواندن ایشان در

يك مكان مشخص و غيره...) بناء يا مسجدي نساختند، حتى بزرگان صحابه از جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه و... مردم را از نماز خواندن در مكاني كه پيامبر صلى الله عليه وسلم اتفافی در آنجا نماز خوانده نهی كرده اند. مجموع الفتاوى (۴۶۶/۱۷).

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾

و غنائم بسیاری كه آنها به دست می آورند، و الله غالب با حكمت است. (۱۹) «وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ غَنَائِمَ» هدف از آن همه غنیمت هائی است كه تا روز آخرت مسلمانان بدست می آورند. ابن كثير گفته است: این «خير كثير» عبارت است از اجرای صلح در بين آنها و دشمنانشان كه خدا آن را به وسیله ی آنها اجرا كرد و از طریق خیر و برکت فراوانی با فتح خیر به دست آمد. و بعد از آن، فتح و گشودن دیگر سرزمین ها و ولایات، و عزت و پیروزی و رفعت مقام دنیا و آخرت را نصیب آنها نمود (مختصر ۳/۳۴۵). «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» خدا در كار خود مقتدر و در تدبیر و صنعش حكیم است. از این جهت است كه شما را بر آنان غالب كرد و سرزمین و اموال و دیار آنها را به غنیمت شما در آورد.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

الله غنیمت های فراوانی را به شما در آینده وعده كرده است كه آنها را به دست می آورید و این (غنیمت) را زودتر به شما داد و دست تجاوز مردم را از شما باز داشت. تا نشانه ای (نصرت الهی) برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت كند. (۲۰)

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی غنائمی كه تا روز رستاخیز برقرار میباشد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۱۶)

در البحر آمده است: دایره‌ی نفوذ اسلام گسترش یافت و مسلمانان به فتوحاتی بی‌شمار دست یافتند و غنیمت‌های فراوانی را در مشرق و مغرب و در هندوستان و سودان به دست آوردند و وعده‌ی خدا به حقیقت پیوست و یکی از شاهان «غانه» بر سرزمین «تکرور» حکومت می‌کرد، به اسلام در آمد و بیش از پانزده ولایت از سودان را گشود و با او به اسلام درآمدند و بعضی از شاهان آنها با او به حج رفتند. (تفسیر کبیر ۹۶/۲۸).

«فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ» غنایم خیبر را بدون تلاش و زحمت و جنگ برایتان فراهم آورد.

«وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» و اجازه نداد مردم دست تجاوز و ستم به سویتان دراز کنند. مفسران گفته‌اند: منظور اهل خیبر و هم پیمانان آنها، یعنی بنی اسد و عطفان است که وقتی برای کمک به اهل خیبر آمدند، خدا بیم و هراس را به دل آنها القاء کرد.

امام فخر رازی گفته است: آیه به این مطلب اشاره دارد که فتح و غنایم اعطا شده تمام ثواب و پاداشی نیست که خداوند به آنها عطا می‌کند، بلکه پاداش واقعی را در آخرت دریافت می‌کنند و اینها فقط چیزی است که در این دنیا به آنها اعطا شده است تا از آن سود ببرند و برای نسل‌های مؤمن بعد از آنان دلیل باشد و بر صدق وعده‌ی خدا دلالت کند و نسل‌های بعد از شما به یقین بدانند همان‌طور که شما به وعده‌ی مقرر نایل آمده‌اید آنها نیز به وعده‌ی مقرر نایل می‌آیند. (ارجح همان است که ابن کثیر آورده است و طبری و ابو حیان آن را پذیرفته‌اند. و این مطلب از قتاده و حسن نیز نقل شده است و آیه‌ی لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا آن را تأیید میکند و نشان می‌دهد که برای فتح آن تلاش شده است و آن هم با فتح «مکه» منطبق است. و گویا منظور فتح فارس و روم است و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تلاش هوازن در حنین است. و قول ارجح همان است که ما نقل نمودیم.) (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

والله به شما باز وعده غنیمتهای دیگری فرموده که هنوز بر آن قادر نیستید و علم خدا محیط بر آن است و خدا بر هر چیز تواناست. (۲۱)

ابن کثیر گفته است: یعنی غنیمتی دیگر و پیروزی دیگر را برایتان فراهم کرد که قدرت به دست آوردن آن را نداشتید و آن را برای شما میسر نمود؛ چون خدا بندگان پرهیزگار را از راهی روزی میدهد که حسابی برای آن نکرده‌اند.

همانا در این آیه منظور «فتح مکه» میباشد. نظر طبری چنین است. (البحر ۹۷/۸).

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْوَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾
و اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما می‌جنگیدند به زودی فرار مینمودند، سپس ولی و یآوری نمی یافتید. (۲۲)

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾
این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۲۳)

در البحر آمده است الله تعالی برای پیامبران خود روش و طریقه‌ای را مقرر فرموده است که عبارت است از: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي. (البحر ۹۷/۸).

«وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» و روش و طریقه‌ی خدا تغییر پذیر نیست.
وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

او همان ذاتی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در داخل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و الله به آنچه میکنید، بیناست. (۲۴)

«بَطْنِ مَكَّةَ»: وسط مکه، درون مکه. مراد سرزمین حدیبیه است که نزدیک مکه است.

«أَظْفَرَكُمْ»: شما را پیروز گرداند.

شان نزول آیه ۲۴:

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از: «بطن مکه» اشاره به همین واقعه حدیبیه است، زیرا در شأن نزول این می نویسند:

۹۷۳- مسلم، ترمذی و نسائی از انس (رض) روایت کرده اند: هنگام غزوه حدیبیه هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و یاران شان فرود آمدند و می خواستند تا غافلگیرانه برایشان حمله نمایند، ولی یاران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آنان را دستگیر کردند و سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن ها را آزاد کردند.

در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش صلی الله علیه وسلم بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را دستگیر نمودند، سپس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آن ها را آزاد کردند. پس پروردگار متعال آیه: «وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ...» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم ۱۸۰۸، ابوداود ۲۶۸۸، ترمذی ۳۲۶۴، نسائی در «تفسیر» ۵۳۰، واحدی ۷۵۱ از انس روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۲۴۴۷)

۹۷۴- ک: مسلم از حدیث سلمه بن عمرو [اکوع، به همین معنی روایت کرده است. (صحیح است، مسلم ۱۸۰۷. «تفسیر شوکانی» ۲۴۴۸).

۹۷۵- ک: احمد و نسائی از حدیث عبدالله بن مغفل مزنی به همین معنی روایت کرده اند. (صحیح است، نسائی در «الکبری» ۱۱۵۱۱، در «تفسیر» ۵۳۱،

حاکم ۲ / ۴۶۰، احمد ۴ / ۸۶ و ۸۷ [۱۶۱۹۸] و بیهقی ۶ / ۳۱۹ از عبدالله بن مغفل روایت کرده اند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح می دانند. همچنان حافظ ابن حجر در «فتح الباری» ۵ / ۳۵۱ این را صحیح می داند و هیشمی در «مجمع الزوائد» ۶ / ۱۴۵ می گوید: راوی های احمد راوی صحیح هستند. «تفسیر شوکانی» (۲۴۴۹).

۹۷۶- ک: ابن اسحاق از ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد ۲۶، صفحه ۹۶).

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطُؤُوهُمْ فَتُصَيِّبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

آنانند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام منع کردند و نگذاشتند قربانی ای که موقوف داشته شده بود، به جایگاهش برسد و اگر مردان و زنانی مؤمن [و مستضعف در مکه] نبودند که آنان را نمی شناسید [و ممکن بود] پایمالشان کنید آن گاه نادانسته درباره آنان رنجی و آسیب به شما می رسید. (الله هرگز مانع این جنگ نمیشد) تا الله هرکسی را بخواهد در رحمت خود در آورد. اگر (مؤمنان و مشرکان) از هم جدا بودند حتما کافران را به عذاب دردناکی گرفتار می کردیم. (۲۵)

تشریح لغات:

«مَعْكُوفًا»: محبوس و ممنوع. در اینجا هدف نگاه داشته شده و اختصاص یافته به فقرای بیت الله است.

«مَحِلَّهُ»: قربانگاه. محل ذبح (ملاحظه شود: بقره / ۱۹۶، حج / ۳۳).

«أَنْ تَطُؤُوهُمْ»: اگر بیم آن نبود اینکه ایشان را لگد مال و نابود کنید.

«معرفة»: ننگ و عار. زیان و ضرر. در اینجا مراد کار ناپسندی است که موجب تأسف شود.

«تَزَيَّلُوا»: جدا شده بودند. یعنی اگر مؤمنان و کافران جدا از هم می زیستند و قابل تشخیص از هم بودند.

شان نزول آیه ۲۵:

۹۷۷- طبرانی و ابویعلی از ابوجمعہ جنبد بن سبع روایت کرده اند: در اول یک روز در حالی که کافر بودم با رسول الله جنگیدم و در آخر همان روز به دین اسلام مشرف شدم و در صف مسلمانان با دشمنان شان می جنگیدیم. ما سه مرد وهفت زن بودیم. این کلام حق «وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ» در باره ما نازل شده است. (ابو یعلی ۱۵۶۰، طبرانی ۲۲۰۴ از ابو جمعه روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۴۶ می گوید: «طبرانی به دو اسناد روایت کرده است راوی های یکی از این دو اسناد ثقه هستند» سیوطی در «در المنثور» ۶ / ۷۶ جید گفته است. «تفسیر شوکانی» ۲۴۵۰).

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾

آنگاه که کافران تعصب و ننگ جاهلیت را در دل هایشان جای دادند، پس الله سکون و آرامش خود را بر رسول خویش و (نیز) بر مؤمنان نازل کرد و آنان را به کلمه تقوا ملزم ساخت و آنان به آن سزاوارتر و اهل آن بودند و الله به هر چیز داناست. (۲۶)

«حمیت» در اصل از ماده «حمی» به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعداً به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است.

مفسرین میفرمایند که هدف از «حمیة الجاهلیة» تعصب عرب جاهلی به خدایانشان بود که موجب میشد از پرستش غیر آنها خود داری ورزند؛ یعنی، نوعی گردن فرازی که مانع هر نوع تسلیم و انقیاد می گردید. هدف از حمیت جاهلی را تن زدن مردم از اعتراف به رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز دانسته اند.

امام فخر رازی میفرماید حمیت خود صفتی مذموم است و اضافه شدن آن به جاهلیت برقیح آن افزوده است.

«غیرت مذمومه» عبارت است از این که انسان از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست، چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت کند. اسم این را غیرت مذمومه میگذارند.

«كَلِمَةُ التَّقْوَى»: سخن پرهیزگارانه. سخنی که با گفتن آن، انسان خود را از عذاب می رهاند که سخن توحید یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. روحیه پرهیزگاری.

اما ظاهر این است که منظور از کلمه‌ی تقوی عبارت است از اخلاص و اطاعت آنان برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، آنگاه که در موقع نوشتن مواد صلح فرمانبرداری کردند، هرچند که در ظاهر تضييع حق مؤمنان را در برداشت، اما خدا مؤمنان را بر اطاعت از پیامبر تثبیت کرد و همین امر باعث شد که خیر فراوانی به مسلمانان برسد. (این چیزی است که به هنگام تفسیر آیات مربوط به صلح حدیبیه خدا آن را به من الهام کرد.) (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

«أَحَقَّ»: سزاوارتر و شایسته تر.

«أَهْلَهَا»: درخور و برازنده آن، مستحق آن.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ
مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ
فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾

به راستی که الله رؤیای پیامبر خود را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان در حالیکه موی سرتان را تراشیده و کوتاه کرده اید بدون ترس وارد مسجد الحرام خواهید شد. ولی الله چیزهایی را می دانست که شما نمیدانستید. (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد. (۲۷).

شأن نزول آیه ۲۷:

۹۷۸- فریابی، عبد بن حمید و بیهقی در «دلائل» از مجاهد روایت کرده اند: رسول الله (ص) در حدیبیه خواب دید که خودش و یاران اش در نهایت امن و امان به مکه داخل می شوند و موی سرخویش را در آنجا می تراشند و یا کوتاه می کنند. چون آن بزرگوار قربانی های خود را در حدیبیه ذبح کرد. یارانش گفتند: ای رسول خدا! خواب و رویای شما کجا شد؟ پس آیه «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ...» نازل شد. (طبری ۳۱۶۰۱ از مجاهد روایت کرده مرسل و ضعیف است).

«الرُّؤْيَا»: خواب. هدف خوابی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه دیده بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم، در خواب دید که او و اصحاب اش داخل مکه شده اند و کعبه را طواف می کنند، سپس سرها را تراشیده و موها را کوتاه نموده اند.

«ءَامِنِينَ»: جمع ءامن، در امن و امان.

«مُحَلِّقِينَ»: سر تراشیدگان.

«مُقَصِّرِينَ»: مو کوتاه کردگان.

حاجیان پس از فراغت از انجام مناسک حج، با تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن موی سر، از احرام بدر می آیند.

«مَا»: مراد مصلحت نهفته در صلح حدیبیه که ورود به مکه است.

«مِنْ دُونِ ذَلِكَ»: پیش از آن، یعنی قبل از ورود شما به مکه.

«فَتَحَّا قَرِيبًا»: مراد فتح خیبر، یا صلح حدیبیه، و یا هردوی آنها است.

(ملاحظه شود: صفوة البیان، لمعانی القرآن).

خواب «الرُّؤْيَا»:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره خواب «الرُّؤْيَا» میفرماید: «الرُّؤْيَا جزء من ستِّ وأربعین جزءاً من النبوة»: «خواب جزئی از چهل و شش جزء نبوت است». و دلیل اینکه رؤیا جزئی از نبوت است، این است که در خواب حوادثی برای انسان رخ می دهد که دردنیای واقعی از انجام آنها عاجز و ناتوان است.

اهل حق اتفاق نظر دارند بر اینکه رؤیای صادقه حق و از جانب خداوند است. کسی آن را انکار نمی کند مگر اهل الحاد و جمعی از معتزله. [تفسیر قرطبی، ۱۲۴/۹].

خطابی گفته است که در معنای رؤیای صادقه گفته شده است: رؤیای صادقه موافق با نبوت می آید، نه اینکه جزء باقی مانده از نبوت است. و برخی گفته اند: رؤیای صادقه جزئی از علم نبوت است، چون نبوت اگرچه به پایان رسیده، اما علم آن همچنان باقی است. خطابی کلام خود را به قول امام مالک خاتمه داده طوریکه ابن عبدالبرّ آن را نقل کرده و از امام مالک پرسیده است: که آیا هر کس میتواند خواب را تعبیر کند؟ در جواب گفته است: آیا می شود

نبوت را به بازی گرفت، پس گفت: رؤیا جزئی از نبوت است، و نبوت را نمی‌توان به بازی گرفت؟ خطابی جواب داده که منظور امام مالک این نبوده که رؤیای صادقه نبوت باقی مانده است، بلکه منظورش این بوده چون رؤیای صادقه از جهت اطلاع بر جزئی از غیب مشابه نبوت است، جایز نیست که بدون علم و آگاهی در مورد آن صحبت شود.

ابن بطلال گفته است اینکه رؤیا جزئی از نبوت است بر شأن و شکوه رؤیا می‌افزاید، ولو اینکه یک جزء از هزار جزء باشد. گفته می‌شود: که لفظ نبوت از لفظ «إنباء» گرفته شده است و «إنباء» در لغت به معنای اعلام و پخش خبر است، پس بر این اساس، معنا چنین می‌شود که رؤیا خبری صادق از جانب خداوند است، همچنانکه نبوت خبری است صادق از طرف خداوند، که هیچ دروغی در آن روا نیست. [فتح الباری، ۳۶۳/۱۲].

پس رؤیا در صدق خبر با نبوت مشابهت پیدا می‌کند.

ابودرداء (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد این آیه سؤال کرد که خداوند می‌فرماید: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» ﴿٦٤﴾ (سورة یونس: ۶۴). (در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ).

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما سألني أحدٌ عنها غيرُك منذ أنزلت، هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم أو ترى له»: «از روزی که این آیه نازل شده کسی جز تو در مورد آن سؤال نکرده است «منظور از بشری در آیه» رؤیای صالحه‌ای است که یا مسلمان خودش آن را می‌بیند و یا دیگری به او خواب می‌بیند». (سنن ترمذی، ۲۲۷۳، ترمذی می‌گوید: حدیث حسن است. و آلبانی

می گوید: صحیح است. مراجعه شود: «الصحیحہ (۱۷۸۶)». و این حدیث از عبادہ بن الصامت (رض) نیز با الفاظ دیگر در سنن ترمذی، (۲۲۷۵) روایت شده است. تفسیر قرطبی، ۸ / ۳۵۸.

اقسام خواب ها:

بصورت کل خواب بر سه نوع است:

اول: رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده ای است از طرف خداوند برای بیننده آن است و طوریکه یاد اور شدیم «الرؤیاء» و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. (بخاری و مسلم)

دوم: «الرؤیاء» یا خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده خواب می باشد.

شیطان از مسلمان در حالت خواب بهره برداری می کند. مخصوصاً آنعده اشخاصیکه در حین خواب رفتن آداب خوابیدن را مراعات نه نموده باشد از جمله:

بدون وضوء به بستر خواب رفته باشد، اذکارناخوانده به بستر خواب رفته باشد، و یا سایر تعلیمات و دساتیر خواب را رعایت نه نموده باشد. بناءً شیطان از این فرصت ها استفاده نموده، وبه وسوسه شیطانی خویش متوسل شده و به اصطلاح از این فرصت، جهت فریب انسان استفاده بعمل می آورد. و او را به وسوسه های شیطانی آغشته می سازد، و به طرق مختلف او را فریب می دهد. طوریکه در حدیثی صحیح آمده است که مردی به پیامبر ص عرض کرد که در خواب دیدم سرم از تنم جدا شده است و من به دنبال سرم راه میروم. پیامبر ص فرمود: «لا تخبر بتلعب الشیطان بك في المنام». [سیر اعلام النبلاء ذهبی، (۴/۶۱۷) واسناد آن صحیح است. و نگاه به التقریب شماره (۷۲۸۹)، ص ۵۷۲].

- شیطان کوشش میکند: تا در خواب چیزی های را به او نشان دهد که باعث حزن و اندوه او شود.

بطور مثال در زیادتر از موارد طوری اتفاق می افتد که: مسلمان خود را در حال ارتکاب محرمات و گناه کبیره می بیند. یا در مورد الله و پیامبران سخنانی میگوید که شایسته ساحت مقدس آنها نیست. یا چیزی را از غیبات انکار میکند و امثال آنها. قصد شیطان از این کار این است که انسان مسلمان را نسبت به دینش مشکوک کند، و تخم نفاق و عدم اطمینان را در درون وی بکارد.

- چیزی را به مسلمان نشان می دهد که باعث تفرقه و آشفتگی بین مسلمانان می شود: مثل اینکه می بیند که بر خلاف احکام ثابت شرعی نظر می دهد. یا علیه برخی مسلمانان حکم کفر صادر می کند یا ملائکه می بیند که او را به انجام معاصی دستور می دهد یا خود را صالح ترین و بهترین مردم می داند یا می بیند که مهدی زمان خود شده است و امثال آنها. بنابر این هرگاه انسان چنین چیزهای به خواب دید، باید به طور یقین بداند که این ها وسوسه های شیطان است که به منظور ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و ایجاد فساد در دین صورت می گیرد و به هنگام چنین خواب های ناخوشایندی باید از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی بعمل آورد.

سوم: خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمره اوست. خواب هایی که به علت عادت های روزمره می باشند، در این طبقه جای می گیرند؛ مثلاً، شخص عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می کند. غیر از این سه

نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا براساس قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند.

اول: اگر خواب خوشایند و نیکو باشد، شایسته است که بیننده آن، چهار عمل زیر را انجام دهد:

- ۱- خداوند را به خاطر دیدن آن خواب، سپاس گوید.
- ۲- به دیگران در مورد آن، مژده دهد. آن را فرخنده و مبارک شمارد.
- ۳- نزد هرکس که دوست دارد، آن را بیان کند. نه کسانی که دوستشان ندارد.

۴- نزد خود، آن را به امری نیک و شایسته تعبیر نماید، زیرا خواب براساس چگونگی تعبیر آن تحقق می‌یابد.

دوم: اگر خواب ناپسند و ناخوشایند باشد، شایسته است که بیننده آن اعمال ذیل را انجام دهد که در صورت انجام دادن آن‌ها، از آن خواب به اراده پروردگار دچار ضرر و زیان نمی‌گردد؛ و از شرّ این خواب به خداوند پناه ببرد.

۱- با سه بار گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» از شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد.

۲- سه مرتبه، به طرف چپ خود تف کند. [بدون پرت کردن آب دهان].

۳- پناه بردن به خدا از شر شیطان.

۴- تغییر دادن جهتی که بر آن خوابیده است به امید اینکه حالش به احسن حال تغییر کند.

۵- خواندن دو رکعت نماز یا بیشتر تا قلبش آرامش پیدا کند و از خدا بخواهد که از شرّ این خواب مصونش دارد.

۶- آن را برای هیچ کس بازگو نکنند، و اگر مجبور شد آن را فقط برای شخصی عالمی یا ناصحی تعریف کند.

دلیل تمام موارد بالا، احادیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشند. امام بخاری از ابوسعید خدری، روایت می کند که پیامبر خداص فرموده است: «اذا رأى احدكم رؤيا يحبها فانما هي من الله فليحمد الله عليها وليحدث بها واذا رأى غير ذلك مما يكره فانما هي من الشيطان فليستعذ من شرها ولا يذكرها لاحد فانها لا تضره»؛ یعنی، (هرگاه، یکی از شما خوابی دید که از آن خوشش آمد، آن از طرف خداست، پس خداوند را بر آن سپاس گوید و آن را برای دیگران نیز، بیان نماید و اگر خواب ناخوشایندی ببیند، آن از طرف شیطان است، پس از شر آن به خداوند پناه ببرد و آن را نزد کسی بیان نکند که در این صورت، از آن خواب دچار ضرر و زیان نمی گردد).

ترمذی نیز، از ابو هریره روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «اذا رأى احدكم الرؤيا الحسنة فليفسرها وليخبر بها واذا رأى الرؤيا القبيح فلا يفسرها ولا يخبر بها»؛ یعنی، اگر یکی از شما خواب خوبی دید آن را تعبیر نموده و نزد دیگران بازگو نماید و اگر خواب بد و ناخوشایندی دید آن را تعبیر نکند و نزد دیگران نیز، قصه ننماید).

بخاری و مسلم از ابوسلمه، روایت نموده اند که گفته است: «لقد كنت أرى الرؤيا فتمرضني حتى سمعت ابا قتاده يقول وانا كنت أرى الرؤيا تمرضني حتى سمعت النبيص يقول الرؤيا الحسنة من الله فذا أرى احدكم فلا يحدث به الا من يحب واذا رأى ما يكره فليتعوذ بالله من شرها ومن شر الشيطان وليتفل ثلاثاً ولا يحدث بها احداً فانها لن تضره»؛ یعنی، (من خواب می دیدم و به علت آن مریض میشدم تا اینکه شنیدم که ابوقتاده نیز، همانند من به واسطه ی خواب

هایش دچار بیماری می شد، و گفته است که از پیامبر ص شنیدم که فرمودند: خواب نیکو از طرف خداوند است، پس هر کس ببیند، جز نزد آن کس که دوستش دارد، آن را بازگو نکند و اگر کسی خواب ناخوشایند و نامطلوبی را ببیند پس از شرّ آن و شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد و سه بار تف نماید و آن را نزد کسی بازگو ننماید که در این صورت، دچار زیان نمی گردد). در روایت مسلم آمده است: (اگر کسی خوابی مطلوب و نیک ببیند آن را مژده دهد و نزد کسی بازگو ننماید که دوستش دارد).

اما مسلم از جابر، روایت می کند که پیامبر (ص) فرمودند: «اذا رأى احدكم الرؤيا يكرها فليصق عن يساره ثلاثاً وليتعد بالله من الشيطان ثلاثاً وليتحول عن جنبه الذي كان عليه»؛ یعنی، اگر یکی از شما خوابی نامطلوب و ناپسند را دید، سه بار به طرف چپ خود تف نماید و سه بار بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و از آن سمت که خوابیده است روی برگرداند و به سمت دیگر بخوابد).

و نیز، امام مسلم از ابو هريره، روایت نموده است که پیامبر خدا (ص) فرمودند: «فان رأى احدكم ما يكره فليقم فليصل ولا يحدث بها الناس»؛ یعنی، (اگر یکی از شما خواب ناخوشایندی دید پس برخیزد و نماز بخواند و آن را برای کسی بازگو ننماید).

تعبیر خواب:

برای دست یافتن به تعبیری درست از خواب باید به مراحل زیر، توجه نمود:

اول: آن قسمت از خواب باید مورد تعبیر قرار گیرد که: دارای اهمیت است، به امری واقعی اشاره دارد، برای تنبیه بیننده ی خواب است، مژده ای برای او یا سودی دنیوی و اخروی در آن باشد. ولی آن بخشی از خواب که پریشان و نامفهومند و تعبیر درستی ندارند، نباید توجه صورت گیرد.

دوم: برای تعبیر همه بخش های مهم خواب باید اصطلاحات قرآنی، احادیثی نبوی، قیاس، تشبیه، واژه‌شناسی و معنی اسامی، اصل و ریشه آنرا یافت.

تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته:

اگر دعاء خیر باشد عاقبتش خیر، و اگر دعاء شر باشد عاقبتش نیز شر خواهد بود. و هیچ چیز قضاء را ردّ نمی‌کند جز دعاء.

بطور مثال: روایت شده که زنی با کودک شیرخوارش به حلقه‌ی درس ابن سیرین در مسجد آمد از او جویا شد یکی از شادگردان که به کم خردی مشهور بود به او گفت: برای چه آمده‌ای؟ زن گفت: به خاطر خوابی که در مورد این کودک دیده‌ام. گفت: چه دیده‌ای؟ زن گفت: در خواب دیدم که دریای نوشید. شاگرد فوری تعبیر کرد و گفت: کیسه صفرايش می‌ترکد و میمیرد. کودک در حال فریاد زد و آخرین نفسش را کشید و مُرد. در حالیکه مادرش گریه می‌کرد، ابن سیرین آمد و گفت: اگر او را به حال خود رها میکردید به یکی از دانشمندان این مملکت تبدیل میشد، چون در دریا یا قوت و درّ و مرجان هست.

باید معبر تا آنجا که ممکن است، خواب را به فال نیک بگیرد، چون فرشته حرف خود را بیمه کرده است.

حدود رؤیا:

بهترین چیزی که در این مورد گفته شود، قول امام شاطبی/ است که می‌گوید: فائده رؤیا نوید و هشدار است، نه تشریع و احکام و قضاوت. به خاطر آرامش و کسب علم ذکر میشود، نه بخاطر اینکه موضع استدلال واقع گردد، و شرط عمل به مقتضای رؤیا این است که هیچ حکمی از احکام شرعی و یا هیچ قاعده ثابتی را نقض نکند، و فقط در صورتی اعتبار دارد که با شریعت موافقت داشته باشد، و یا متضمن فائده، یا بشارتی باشد که انسان را به چیزی

آگاه کند، و یا در برگیرنده تحذیر از شری باشد تا انسان خود را برای رویارویی با آن، آماده نماید. و این همچنانکه در این امت واقع است در امت های دیگر نیز واقع بوده است. (الموافقات: للشاطبی ۴۵۷/۲). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: تعبیر خواب در پرتو قرآن و سنت مؤلف: خالد بن علی العنبری (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)، و کتاب: (قواعد ناب در تعبیر خواب، القواعد الحسنی فی تأویل الرؤی مؤلف: عبدالله السدحان، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

فتح عظیم مکه:

شیخ ابن قیم الجوزیه در مورد فتح مکه می فرماید: این بزرگترین فتحی است که الله تعالی بوسیله آن دین، پیامبر، لشکر و حزب خود را که حامل امانت او بودند، عزت بخشید و با همین فتح بود که خداوند، خانه خود و شهری را که مرکز هدایت جهانیان قرار داده است، از چنگال کفار و مشرکین نجات داد. این فتح، چنان با عظمت بود که آسمانیان آن را به یکدیگر بشارت می دادند و خیمه های عزت آن را بر فراز جوزاء، برافراشتند و در پرتو این پیروزی بزرگ بود که مردم گروه گروه به دین خدا درآمدند و زمین، غرق در نور و روشنایی شد. (زادالمعاد (۱۶۰/۲))

انگیزه فتح مکه:

در یکی از بندهای صلح حدیبیه نوشته شده بود هر کس دوست داشته باشد در عهد و پیمان محمد درآید، آزاد است و نیز هر کس بخواهد می تواند هم پیمان قریش گردد. براساس این قرار داد، هم پیمانان هر گروه، به مثابه جزئی از همان گروه بحساب می آمد؛ لذا تعدی و تجاوز به هم پیمانان هر گروه، به معنای تعدی و تجاوز به خود آن گروه قلمداد گردید.

براساس این بند از صلحنامه حدیبیه، طایفه خزاعه با پیامبر صلی الله علیه وسلم

پیمان دوستی بستند و بنی بکر با قریش، و بدین سان از ناحیه یکدیگر آسوده خاطر شدند؛ زیرا بین این دو قبیله، دشمنی دیرینه‌ای وجود داشت که با آمدن اسلام و بسته شدن قرارداد حدیبیه، این دو طایفه از ناحیه همدیگر، ایمن شدند. اما بنوبکر تصمیم گرفتند از این فرصت استفاده کنند و انتقام گذشته‌شان را بگیرند. نوفل بن معاویه با جماعتی از بنی بکر در ماه شعبان سال هشتم هجری شبانه به خزاعه حمله کرد. در آن شب افراد طایفه خزاعه در کنار چشم‌های بنام «وتیر» اطراق کرده بودند. بنی بکر تعدادی از مردان خزاعه را کشتند و قریش نیز به بنی بکر اسلحه رسانیدند و حتی تعدادی از مردان قریش با بنی بکر علیه خزاعه جنگیدند؛ آن‌ها به گمان خودشان از تاریکی شب استفاده کرده بودند. مردان خزاعه مجبور شدند به حرم پناه ببرند. و چون به آنجا رسیدند، بنوبکر گفتند: ای نوفل! به زمین حرم داخل شده ایم؛ از خدا بترس. آن وقت بود که نوفل گفت: امروز خدایی نیست! ای بنی بکر اینک انتقام عزیزانتان را بگیرید! شما که در حرم دزدی می‌کنید، پس چرا می‌خواهید دست از خونخواهی عزیزان خود بردارید؟! مردان خزاعه وارد مکه شدند و به خانه بدیل بن ورقاء خزاعی و منزل یکی از موالی خود که رافع نام داشت، پناهنده شدند. عمرو بن سالم خزاعی با سرعت به سوی مدینه حرکت کرد و همچنان رفت تا به مدینه رسید. و یک راست به مسجد رفت و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از موضوع مطلع و خواستار کمک شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان وعده کمک داد. سیرت نویسان می‌نویسند بعد از اینکه به عمرو! وعده کمک داد در همین وقت، ابری در آسمان ظاهر شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این ابر نشانه نصرت و پیروزی بنی کعب است. گویند بدیل بن ورقاء خزاعی هم با تنی چند از بنی خزاعه از مکه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او را در جریان کامل ماجرا قرار داد و گفت: قریش، بنی بکر را پشتیبانی کرده‌اند؛ و سپس به مکه بازگشت.

ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام:

قریش بعد از اینکه متوجه شدند که در مورد عهد مرتکب خیانت شده اند، ابوسفیان را به نمایندگی از قریش به مدینه بفرستند تا پیمان صلح را تجدید کند. ابوسفیان به مدینه آمد و رأساً به خانه دخترش ام حبیبه، رفت. خواست روی تشک پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشیند، اما ام حبیبه تشک را جمع کرد! ابوسفیان گفت: دخترم! نفهمیدم من قابل آن نیستم که روی تشک بنشینم یا تشک قابل آن نبود که من روی آن بنشینم؟ ام حبیبه گفت: این، زیرا انداز رسول الله است و تو، مردی مشرک و نجس هستی! دوست ندارم که تو روی زیرا انداز پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشینی.

ابوسفیان گفت: به خدا قسم پس از اینکه از من جدا شده‌ای، شری دامنگیر تو شده است. سپس از آن جا بیرون شد و نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و با ایشان صحبت کرد.

اما پیامبر صلی الله علیه وسلم جوابی به او نداد. نزد ابوبکر (رض) رفت و از او خواست تا میانجیگری کند. ابوبکر گفت: من این کار را نمی‌کنم، نزد عمر (رض) رفت و از او خواست که با رسول الله صلی الله علیه وسلم حرف بزند. عمر گفت: آیا من، سفارش شما را نزد رسول خدا بکنم؟! به خدا قسم اگر هیچ همدستی جز مورچگان نیابم با شما جهاد خواهم نمود! آنگاه به خانه علی (رض) رفت.

علی (رض) گفت: وای بر تو! چه می‌گویی وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیمی بگیرد، ما نمی‌توانیم درباره آن حرفی بزنیم!

آماده باش جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم:

در روایت طبرانی آمده رسول الله صلی الله علیه وسلم سه روز پیش از گزارش پیمان شکنی قریش، به عایشه دستور داد که جهاز سفر ایشان را آماده کند و کسی از این موضوع با خبر نشود.

در این حال بود که ابوبکر صدیق (رض) بر عایشه وارد شد و گفت: دخترم! این آمادگی برای چیست؟ عایشه گفت: سوگند به خدا نمی دانم! ابوبکر صدیق گفت: به خدا اکنون وقت جنگ با رومیان نیست، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصد کجا را دارد؟!

عایشه گفت: به خدا خبر ندارم، صبح روز سوم عمرو بن سالم خزاعی با چهل سوار آمد و آن شعرش را خواند. پس از آن مردم متوجه عهد شکنی قریش شدند؛ بعد از او بدیل آمد و سپس ابوسفیان. در نتیجه مردم از پیمان شکنی قریش باخبر شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد مردم آماده شوند و به مردم اعلام کرد که عازم مکه است و چنین دعا کرد: «پروردگارا! جاسوسان و اخبار را از قریش مخفی بدار تا ناگهانی وارد سرزمینشان شویم و غافلگیرشان سازیم! همچنین به خاطر مخفی نگهداشتن قصد عزیمت به مکه، پیامبر صلی الله علیه وسلم سریه ای متشکل از ۸۰ نفر به فرماندهی ابی قتاده بن ربیع به «بطن اضم» در بین ذی خشب و ذی مروه فرستاد.»

حرکت سپاه اسلام به سوی مکه:

در دهم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجری، رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به قصد مکه خارج شد؛ در حالی که ده هزار تن از صحابه، ایشان را همراهی میکردند و ابو رهم غفاری را در مدینه به عنوان جانشین خود تعیین نمود.

ورود سپاهیان اسلام به مکه:

تمام دسته های سپاه اسلام، مطابق مأموریت خود وارد مکه شدند و تنها خالد بن ولید مجبور به درگیری با مشرکین شد و دو نفر به نام های کرز بن جابر فهری و خنیس بن خالد بن ربیع از گروه او دور مانده و از راه دیگری رفته بودند؛ در نتیجه کشته شدند. اما سفیهان قریش در خندمه با خالد روبرو شدند

که پس از لحظاتی زد و خورد، ۱۲ نفر از مشرکین کشته شدند و شکست خوردند و حماس بن قیس که برای جنگ با مسلمین اسلحه آماده می کرد، شکست خورد و به خانه اش گریخت و به همسرش گفت: درب را ببند. زنش، پرسید: آن همه ادعایت چه شد؟! وی در جواب گفت: «اگر تو روز حادثه خندمه را از نزدیک می دیدی که صفوان و عکرمه چگونه گریختند و مسلمانان با شمشیر هایشان به مقابله ما آمدند و دست و پاها و سرها را قطع می کردند و اگر مشاهده میکردی آن زد و خوردی را که آنجا فقط صدای غرش قهرمانان از پشت سر به گوش میرسید و تنها مهمه جنگجویان شنیده می شد، یک کلمه هم برای سرزنش و نکوهش من، بر زبان نمی آوردی!» خالد (رض) پیش رفت و وارد مکه شد و پس از پشت سر نهادن کوچه ها و خیابان های مکه در کوه صفا به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیوست. زیر (رض) نیز به پیش رفت تا روی تپه حجون پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در محل مسجد فتح نصب نمود و در آنجا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمه برپا کرد و همان جا ماند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد.

ورود پیامبر اسلام به مسجدالحرام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم برخاست و در حالیکه مهاجرین و انصار در چهار طرفش حرکت میکردند، همچنان رفت تا وارد مسجدالحرام شد و حجرالاسود را استلام نمود و پس از طواف خانه، با کمانی که در دست داشت، به ۳۶۰ بتی می زد که در اطراف کعبه وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن اثنا میفرمود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾» [الإسراء: ۸۱]. یعنی: «حق آمد و باطل رفت، زیرا باطل، همیشه از بین رفتنی است». «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبُطْلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾» (سورة سبأ: ۴۹). یعنی: «حق آمد و باطل، نه کار تازه ای را می تواند انجام دهد و نه میتواند (نقش گذشته اش) را از سر بگیرد».

بتها، یکی پس از دیگری به زمین می افتاد. پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار بر ناقه خویش طواف می کرد و در آن اثنا احرام نبسته بود و به طواف اکتفا نمود. آنگاه عثمان بن طلحه را به حضور خواست و کلید کعبه را از او گرفت و دستور داد درب را گشودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کعبه شد و در درون کعبه عکس ابراهیم و اسماعیل را مشاهده کرد که آنان را در حال فالگیری با چوبه های تیر به تصویر کشیده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خدا آنان را بکشد؛ بخدا قسم که ابراهیم و اسماعیل، هرگز با چوبه های تیر فال نگرفته اند». رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه خدا کبوتری را دید که از چوب ساخته شده بود؛ آن را با دست خود شکست و دستور داد که تصویرها و مجسمه ها را نابود کنند.

نماز گزاردن رسول الله و ایراد سخنرانی در برابر قریش:

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دروازه خانه کعبه را بستند؛ اسامه و بلال نیز همراه ایشان بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به سمت دیواری که روبروی دروازه بود رفت، تا این که به اندازه سه ذراع با دیوار فاصله داشت و طوری ایستاد که از شش رکن خانه، دو ستون در سمت چپ و یک ستون در سمت راست و سه ستون در پشت سرشان قرار گرفت و همان جا نماز خواند و سپس در خانه قدم زد و در نقاط مختلف آن، «الله اکبر و لا اله الا الله» گفت. سپس دروازه را باز کرد؛ مردم در بیرون از خانه منتظر بودند. دو طرف چارچوب در خانه را گرفت و خطاب به قریشیان، چنین فرمود: «معبود بر حقی جز الله نیست؛ یکتاست و شریک، مثل و مانند ندارد؛ به وعده خود وفا کرد و به بنده اش یاری رسانید، و خود به تنهایی احزاب را شکست داد. بدانید که هرگونه امتیاز قبیله ای یا طلب مال و خون خواهی، زیر این دو پای من است به جز، پرده داری و سقاییت حاجیان. هان، بدانید که قتل خطا، شبه عمد

است و ديه مغلظه دارد: يعنى يكصد شتر كه چهل نفر آن‌ها، آبستن باشند». «ای گروه قریش! خداوند نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخته است؛ همه مردم از آدمند و آدم از خاک» و سپس آیه سیزدهم سوره حجرات را تلاوت نمود که بدین مفهوم است: (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوا) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است).

سپس فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید که من با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» گفتند: رفتار نیک؛ چرا که برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من، همان جمله‌ای را به شما می‌گویم که یوسف به برادرانش گفت: «لا تشریب علیکم الیوم»: امروز سرزنش و انتقامی، متوجه شما نیست؛ بروید که شما آزاد هستید».

بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن:

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد نشست؛ علی در حالی که کلیدهای کعبه را در دست داشت، گفت: ای رسول الله! درود بر شما: این منصب و نیز سقایت حجاج را به ما بسپار! در روایت دیگری آمده که گوینده این جمله، عباس (رض) بوده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: عثمان بن طلحه کجاست؟ او را فراخواندند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: «ای عثمان! بیا و کلیدهای را بگیر؛ امروز روز نیکوکاری و وفاست». در روایت ابن سعد آمده که فرمود: «کلید را برای همیشه بگیر و جز ظالمان، کسی دیگر منصب کلیدداری را از شما نخواهد گرفت. ای عثمان! خداوند، شما را امین خانه‌اش گردانیده است؛ لذا شما نیز از آنچه که از بابت این خانه به شما می‌رسد، درست و صحیح استفاده کنید».

اولین آذان بر بام کعبه:

وقت نماز فرا رسید. پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت بلال دستور داد که بر بام کعبه آذان بگوید. بلال آذان گفت: ابوسفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حارث بن هشام در جوار کعبه نشسته بودند. عتاب بن اسید گفت: خداوند پدرم را گرامی داشت که زنده نماند تا این صدا را بشنود و از شنیدن آن خشمگین شود. حارث گفت: به خدا قسم اگر می دانستم که او بر حق است، از او پیروی می کردم. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی گویم؛ زیرا اگر حرفی بزنم، همین سنگریزه ها سخن مرا به او خبر می دهند. پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش آمد و گفت: از آنچه گفتید، با خبر شدم و برای هر یک صحبتش را نقل کرد. حارث و عتاب گفتند، گواهی می دهیم که تو، رسول خدایی؛ به خدا سوگند کسی نزد ما نبود که بگوییم حرف های ما را به تو خبر داده است.

نماز فتح یا نماز شکرانه:

مؤرخین می نویسند؛ در آن روز پیامبر صلی الله علیه وسلم به خانه ام هانی دختر ابی طالب رفت و غسل گرفت و هشت رکعت نماز خواند. و چون وقت چاشت بود برخی فکر کردند که نماز ظهر را گزارده است؛ اما آنحضرت نماز فتح بجاء آورد. ام هانی در آن روز دو نفر از اقوام شوهرش را امان داد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای ام هانی آن کسی را که پناه دادی ما نیز امان می دهیم. برادرش علی بن ابی طالب (رض) قصد داشت آن ها را بکشد! اما ام هانی دروازه خانه را بست و از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن ها امان خواست؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پذیرفت و همان پاسخی را داد که پیشتر گذشت. (سیرت رسول اکرم، الرحیق المختوم صفی الرحمن مبارک پوری ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا [بر وقوع این حقیقت] گواه باشد. (۲۸)

نباید فراموش کرد که: در شرایط سخت، و دشوار و اضطرار، نوید و امید دادن به زندگی آرام و خوشبخت، حکمت حکیمانه است. طوریکه در جمله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» این فهم با زیبای خاصی بیان یافته است، در زمانی که کفار مکه به مسلمانان اجازه ورود به مسجد الحرام را نمی دادند، الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم مژده و پیروزی بر تمام جهان را میدهد که شما نه تنها بر مشرکان مکه بلکه بر تمام ادیان جهان، غالب خواهید شد.

وعده پیروزی اسلام بر همه ادیان، بارها در قرآن عظیم الشأن تکرار شده است. این پیروزی، هم میتواند از جهت علمی، منطقی و غلبه در استدلال باشد، که همیشه چنین بوده، و هم اشاره به آینده تاریخ باشد که اسلام جهان را فراخواهد گرفت و وارثان زمین، بندگان صالح خواهند بود. طوریکه الله تعالی در (آیه ۵۵، سورة نور) میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... وَلَيَبْذُلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» (خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید... و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند....) بناءً اگرما به الوهیت او ایمان داریم، به وعده های او نیز باید اعتماد داشته باشیم.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

محمد (صلی الله علیه وسلم) فرستاده الله است و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه های نورانیت پدیدار است.

این وصف آنان در تورات است، و اما توصیف شان در انجیل چنین است که مانند کشتزاری هستند که جوانه هایش را بیرون آورده و آنها را نیرو داده و محکم نموده، پس بر ساقه های خویش راست ایستاده باشد، طوریکه کشاورزان را در تعجب می اندازد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. الله به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است. (۲۹)

ابو سعود گفته است: یعنی: در مقابل مخالفین دینشان، شدت و سختگیری و در مقابل موافقان دین خود، مهر و نرمش و عطوفت نشان میدهند. (ابو سعود ۸۶/۵)

«سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» نشانه و علامتشان بر اثر کثرت سجود و نماز در سیمایشان مشاهده میشود.

قرطبی گفته است: در سیمایشان نشانه های نماز تهجد شبانه و آثار شب زنده داری نمایان است. ابن جریر گفته است: این علامات عبارت است از وقار و برازندگی. و مجاهد گفته است: عبارت است از خشوع و فروتنی.

منصور گفته است: از مجاهد در مورد فرموده‌ی «سَيِّمَاهُمُ فِي وَجُوهِهِمْ» پرسیدم و گفتم: آیا نشانه و اثری هست که در میان دو چشم انسان دیده شود؟ گفت: نه، چه بسا در پیشانی انسان مانند سفیدی پیشانی بز دیده شود در حالی که سنگدل ترین انسان است. اما نوری است از خشوع و فروتنی که در سیمایشان می درخشد. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۶).

تشریح لغات:

«أَشِدَّاءُ»: جمع شدید، تند و سرسخت. قوی و نیرومند.

«رُحَمَاءُ»: جمع رحیم، مهربان و دلسوز.

«رُكْع» جمع «راکع» به معنای رکوع کننده و؛

«سُجِد» جمع «ساجد» به معنای سجده کننده است. این دو کلمه برای آن‌عه اشخاصی به کار برده می شود: که بسیار اهل سجده و رکوع و نمازخوان باشند و بر آن مداومت کنند.

«سَيِّمًا»: نشانه. علامت.

«شَطَأً»: جوانه. مراد سنبل و خوشه است.

«إِسْتَوِي»: راست ایستاد و پابرجا گردید.

«سُوقٍ»: جمع ساق، تنه.

«أَازَرَّ»: یاری داد. نیرو داد.

«إِسْتَعْلَظَ»: سخت و محکم گردید. یعنی خوشه‌های نازک و ضعیف سخت و سفت شد.

«الزُّرَّاعُ»: جمع زارع، برزگ.

درسنامه تشبه زیبا:

الله تعالی در این آیه مبارکه، شیوهی ارتباطات یک مؤمن مسلمان را به چه زیبایی مورد ترسیم و تعریف قرار داده است:

- در کلمه «أَشِدَّاءُ» این مفهوم را به توضیح می گیرد که: رابطه با بیگانگان، شدت و سختی دارد.

- و در کلمه «رُحَمَاءُ» این فومرمول را توضیح میدارد که رابطه با خویشانان، باید با محبت و مهربانی باشد.

- در جمله «رُكَّعًا سُجَّدًا» به حکمت این امر می پردازد که: رابطه انسان با الله تعالی و پروردگار خویش باید در فضای کامل عبودیت و بندگی صورت گیرد - همچنان در کلمه: «يَتَتَوَّعُونَ» این فهم را می رساند که رابطه انسان با خودش که انسان در تلاش و سعی دائمی امید به فضل الهی باشد.

دروس حاصله از آیه مبارکه:

- اولین درس حاصله در آیه متبرکه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که؛ مسلمانان باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیت، صلابت و شدت داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مودت، رحمت و عطف، مهر و احساسات داشته باشند.

- دومین درس در این آیه متبرکه، برای ما همین است که نباید بی تفاوت باشیم، طوریکه در آیه مبارکه می آید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بی تفاوتی برای شخص مسلمان ممنوع، مسلمان باید مظهر حب و بغض باشد.

- سومین درس حاصله این آیه مبارکه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که: ملاک مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت.

- چهارمین درس حاصله از این آیه: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»

عبادت برای یک شخص مسلمانان باید بـمـثـابـه یک عادت دایمی تبدیل شود، نه یک عمل فصلی و موسمی.

- پنجمین درس حاصله: از این آیه مبارکه همین است که: عبادتی مورد ستایش پروردگار است که: همراه با کثرت و مداومت باشد.

- ششمین درس حاصله: آن بخش های از: تورات و انجیل فعلی، دست نخورده و تحریف نشده است، قرآن عظیم الشأن به آنها استناد می کند.

من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الحجرات
 جزء ۲۶

سورة حجرات در مدینه نازل شده است و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام این سوره «حجرات» که از آیه چارم این سوره گرفته شده است. در این سوره تعلیم آداب برای آن‌عده از اعراب که رسول الله صلی الله علیه وسلم را از پشت حُجره‌های زنان مؤمن و پاک نهادش (رضی الله عنهن) صدا میکردند. سورة شریف به نام سوره‌ی «حجرات» موسوم شد؛ زیرا الله متعال در آن احترام خانه‌های پیامبر یعنی حُجره‌های که همسرانش یعنی مادران مؤمنان (رضی الله عنهن) در آن سکونت داشته، یادآور شده است.

قابل ذکر است که: سوره‌ای «حجرات» به سوره‌ی «اخلاق و آداب» نیز مسمی می‌باشد. طوریکه متذکر شدیم این سوره انسان را به مکارم اخلاق و فضایل اعمال هدایت و رهبری می‌کند، و مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است و پنج بار «مؤمنان» را منادی قرار داده است. و در هر بار مؤمن را به یکی از مکارم اخلاق و فضایل اعمال فرا میخواند. و این آداب والا را در چند بخش ذیل مطالعه می‌داریم:

اول: وجوب اطاعت از اوامر الله تعالی و پیامبر و عدم پیشی گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و سلم خواه در گفتار باشد یا در ابراز رأی و نظر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.» (آیه: حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.

دوم: احترام و تعظیم مقام پیامبر صلی الله علیه و سلم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (آیه ۲ حجرات).

سوم: و جوب تحقیق در مورد اخبار و گزارش های رسیده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (آیه ۶ حجرات)

چهارم: نهی از اهانت و مسخره کردن مردم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ...» (آیه ۱۱ حجرات).

پنجم: نهی کردن از تجسس و غیبت و سؤزن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ...» (آیه ۱۲ حجرات).

ارتباط سورة حجرات با سورة قبلی:

بعد از اینکه الله تعالی سورة فتح را با یاد پیامبرش ختم نمود سورة حجرات را نیز با فضائل و تجلیل و تعظیم او شروع کرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سورة حجرات به ۱۸ هجده آیه، تعداد کلمات آن به (سیصد و چهل و سه کلمه) و تعداد حروف آن به (هزار و چهارصد و هفتاد و پنج) حرف می رسند.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

محتوای سورة حجرات:

سورة حجرات مشتمل بر مسائلی از احکام و آداب دینی است، که رعایت آن ها موجب سعادت انسان در زندگی شخصی و برقراری نظام صالح و طیب

در مجتمع او مستقر می گردد. بعضی از آن مسائل ادب جمیلی است که باید بین بنده و الله سبحانه و تعالی رعایت شود، و برخی آن آدابی است که بندگان الله باید در مورد رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا رعایت کنند، که در پنج آیه اول سوره آمده اند. بعضی دیگر آن، احکام مربوط به مسائلی است که مردم در برخورد با یکدیگر در مجتمع زندگی خود باید آن را رعایت کنند. قسمتی دیگر مربوط به برتریهایی است که بعضی اشخاص بر بعض دیگر دارند، و تفاضل و برتری اشخاص و افراد از اهم اموری است که جامعه مدنی انسان با آن منتظم می شود، و انسان را به سوی زندگی توأم با سعادت و عیش پاک و گوارا هدایت میکند، و با آن بین دین حق و باطل فرق می گذارد، و می فهمد کدام دین حق است، و کدام از سنن اجتماعی قومی است. و در آخر، سوره را با اشاره به حقیقت ایمان و اسلام ختم نموده، بر بشریت منت میگذارد که نور ایمان را به او افاضه فرموده است.

ترجمه و تفسیر سورة الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست. (۱)

ای مؤمنان، هیچ‌گونه پیشنهادی به الله متعال و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم نکنید، نه در باره کارهای بخصوص و مربوط به خودتان، و نه در باره کارهای مربوط به زندگی پیرامونتان. در باره کاری سخن نگوئید پیش از این که راجع بدان حکم الهی را از زبان پیغمبرش محمد صلی الله علیه و سلم بشنوید. در باره کاری هم حکم صادر نکنید پیش از این که به حکم الله و به دستور و هدایت پیامبر صلی الله علیه و سلم مراجعه ننمائید و دستورشان را ندانید.

قتاده گفته است: برای ما روایت شده است که مردمانی می‌گفته‌اند: کاش در باره این چیز و آن چیز آیاتی نازل میشد. اگر آن چیز صحیح میبود... خداوند بزرگوار چنین کاری را بد و زشت شمرد. عوفی گفته است: مسلمانان نهی شدند از این که در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن بگویند.

مجاهد گفته است: برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به هیچ وجه حکمی را صادر نکنید و چیزی را مقرر ندارید، تا زمانی که خدای بزرگوار فرمان خود را در باره آن صادر میفرماید و بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم جاری مینماید. ضحاک گفته است: حکمی از احکام دین خود را تا فرمان خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) بر آن نباشد اجراء نکنید.

«لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» پیشی مگیرید. پیش دستی مکنید. یعنی اینکه برخلاف احکام قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزی مگویید و در مخالفت به آن عمل هم نکنید.

حکم این آیه مبارکه به وضاحت تام می رساند که: حرام ساختن حلال خداوند متعال و یا حلال کردن حرامها، نوعی پیشی گرفتن در مقابل پروردگار با عظمت و رسول الله صلی الله علیه وسلم است، که در دین مقدس اسلام از آن با صراحت و قاطعیت منع بعمل آمده است، بناءً با تمام صراحت باید گفت ؛ در جای که حکم پروردگار و حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود داشته باشد، نباید از خود حکم صادر کرد، و یا گفت به فکر من چنین و چنان شود، بهتر است. بلکه ما باید همیشه گوش به فرمان و مطیع حکم الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه وسلم باشیم.

و بدون شک حکم رسول الله، حکم الله است، و بی احترامی به او بی احترامی به الله است. در ضمن باید گفت که: پیشی گرفتن از حکم الله و رسول، بی تقوایی است. و آنعده اشخاصیکه به اصطلاح به حکم و فکر خویش عمل می نمایند و بر حکم الله و رسولش پیشی می گیرند، از ایمان و تقوا دور شده اند.

مفسران می نویسند که: در هیچ امر و عملی بر الله تعالی و پیامبرش رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشی مجوید. به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است تا شامل هر گفته و عملی شود که امکان تقدیم را داشته باشد. مثلاً اگر در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم مسأله ای مطرح شود نباید قبل از او نظر بدهند و وقتی غذا بیاورند نباید قبل از او بخورند، و اگر با او راه بروند، نباید از او پیشی بگیرند، و امثال اینها. (تفسیر صفوة التفاسیر: شیخ محمد علی صابونی).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از سخن گفتن در بین سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم منع بعمل آمده است. و ضحاک گفته است:

یعنی هیچ امری از امور شرایع دین خود را بدون فرمان خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام ندهید. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵۷). و امام بیضاوی گفته است: یعنی قبل از این که الله و پیامبر دستور دهند، هیچ امری را انجام ندهید.

همچنان برخی از مفسران گفته‌اند: یعنی در محضر و پیشگاه پیامبر. و لفظ «الله» به عنوان تعظیم و تمجید پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده و بیانگر آن است که در پیشگاه خدا از چنان جایگاهی برخوردار است که شایسته‌ی هر گونه ستایش و تمجیدی است.

(حاشیه‌ی بیضاوی ۳/۳۶۵)

حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!

سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن عظیم الشأن است. برای درک حکم شریعت ما اول به قرآن مراجعه میکنیم، اگر حکم ثابت و واضحی نیافتیم متعاقباً به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه می‌کنیم.

طوریکه در حدیث شریف آمده است زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل (رض) را به یمن می‌فرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت:

طوریکه در حدیث شریف احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه از معاذ (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم زمانیکه وی را به یمن می‌فرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت بدو فرمود: «بِمِ تَحْکَم؟». «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب الله. فرمودند: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟». «اگر حکمی را در کتاب الله نیافتی؟». گفت: به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟».

گفت: «به رأی خود اجتهاد می کنم». پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: «الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله». «ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد».

تربیت اصحاب تا بدانجا بود که اگر پیغمبر خدا (صلی الله علیه وسلم) از ایشان می پرسید: امروز چه روزی است؟ شما در کجا هستید؟ هر چند آنان دقیق می دانستند، از جواب دادن خود داری می کردند، مگر این که همراه با جواب بگویند: «الله ورسوله أعلم». «خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند». این هم از ترس آن بود که نکند سخنان پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه وسلم) شمار آید!

در حدیث روایت شده از ابوبکره نفع پسر حارث ثقفی (رضی الله عنه) آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع پرسید:

(أی شهر هذا). «این ماه، چه ماهی است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه وسلم ساکت شد، تا بدانجا که گمان بردیم نام ماه را اشتباه خواهد گفت: سپس فرمود: «أليس ذا الحجة». «مگر ذوالحجه نیست؟».

گفتیم: بلی. فرمود: «أی بلد هذا». «این چه شهری است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه وسلم سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. سپس فرمود: «أليس البلدة الحرام». «مگر شهر حرام نیست؟». گفتیم: بلی. فرمود: «فأی يوم هذا». «امروز چه روزی است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند و آگاه ترند. سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. فرمود: «أليس يوم النحر». «آیا روز قربانی کردن نیست؟». گفتیم: بلی!.. تا آخر...

این تصویری از ادب و دوری از گناه، و تصویری از پرهیزگاری است، پرهیزگاری ای که مسلمانان پس از شنیدن آن ندای ملکوتی و آن رهنمود الهی و اشاره بدان پرهیزگاری و ترس و هراس از پروردگار با عظمت است.

شان نزول آیات ۱ - ۵:

۹۷۹- بخاری و غیره از طریق ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: سوارانی به نمایندگی از بنی تمیم نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند. ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد کرد که قعقاع بن معبد را فرماندار بنی تمیم تعیین کن، عمر فاروق (رض) گفت: اقرع بن حابس تمیمی. و گفت قصد من مخالفت با تو نبود، باهم مجادله کردند تا این که صدای شان بسیار بلند شد.

آنگاه در باره کلام عزیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا... تا... وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا» نازل شد. (بخاری ۴۳۶۷ و ۴۸۴۷، نسائی ۸ / ۲۲۶ و در «تفسیر» ۵۳۴، ابویعلی ۶۸۱۶، واحدی در «اسباب نزول» ۷۵۲ بغوی در «معالم التنزیل» ۱۹۹۰) همه از ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. «احکام القرآن» ۱۹۸۵).

۹۸۰- ک: ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: عده ای از مردم روز دهم ذی الحجه قربانی های خود را پیش از رسول الله سر بریدند. پیامبر به آنها دستور داد که دوباره قربانی کنند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد (جداً ضعیف است، عبدالرزاق در «تفسیر

قرآن» ۲۹۲۳ از حسن به قسم مرسل روایت کرده است. در این سند بین معمر و حسن انقطاع است با این وصف مراسیل حسن واهی هستند، چنانچه به علمای این فن روشن است. طبری ۳۱۶۶۰ و ۴۱۶۶۱ از حسن روایت کرده صحیح در این موضوع حدیث بخاری است چنانچه گذشت. «زاد المسیر» (۱۳۰۵).

۹۸۱- ابن ابو الدنيا در کتاب «اضاحی» روایت کرده است: یک نفر قبل از نماز عید قربان قربانی خود را ذبح کرد پس این آیه نازل گردید.

۹۸۲- طبرانی در «معجم اوسط» از عایشه (رض) روایت کرده است: عده‌ای پیش از ماه رمضان قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم روزه گرفتند. [روزه رمضان] بنابراین آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» ۲۷۳۴. در این سند جبال بن رفیده مجهول و اسناد ضعیف است.)

۹۸۳- ک: ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از مردم می گفتند: کاش در باره چنین و چنان چیزها وحی نازل می شد. آنگاه خدا «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را نازل کرد. (طبری ۳۱۶۶۱ از قتاده به قسم مرسل روایت کرده است. «زاد المسیر» ۱۳۰۶).

۹۸۴- ک: و از او روایت کرده است: مرسوم بود که صدای خود را در حضور رسول الله بلند می کردند و بلند سخن می گفتند، پس خدا «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» را نازل کرد. (طبری ۳۱۶۶۶).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و طوریکه با یکدیگر بلند گفتگو می کنید با پیغمبر به آواز بلند سخن نگویند تا مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمیدانید! (۲)

«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» در مجلس با رسول الله صلی الله علیه وسلم نباید صدای خویش را طوری بلند نمایم، که از صدای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بلند تر باشد و نیز صحبت کردن با بی باکی و صدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می کنند، این هم نوع بی ادبی و گستاخی به شمار می‌رود. بناءً در حین صحبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم باید با صدای پایین و آرامش کامل و وقار صحبت و با نهایت ادب او را مورد خطاب باید قرار دهیم.

تأثیرات این آیه بر صحابه کرام:

سیرت نویسان می نویسند که؛ با نزول این آیه مبارکه چنان تحول و دیگری گونی در میان صحابه پدید آمد که حضرت ابوبکر صدیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نجوی و در گوشی نکند. (در منثور از بیهقی).

حضرت عمر (رض) چنان آهسته صحبت می کرد که بسا اوقات به پرشش تکرار ضرور دیده میشد. «کذا فی الصحاح» و حضرت ثابت بن قیس جعیر الصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد و صدای خود را کم کرد. (بیان القرآن از در منثور)

ابن کثیر مفسر کبیر جهان اسلام میفرماید: بلند کردن صدا حتی در برابر قبر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز همچون بلند کردن صدا در حیات شان مکروه است زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همیشه در زندگی و مرگ محترم اند. «مبادا بی آن که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود.

ابن کثیر میافزاید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می کند.

شأن نزول آیه:

۹۸۵- ک: و همچنین از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نیز روایت کرده است: وقتی این کلام جلیل «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» نازل گشت، ثابت بن قیس در سر راه نشسته گریه می کرد. عاصم بن عدی بن عجلان از کنار او گذشت و گفت: علت گریه تو چیست؟ گفت: صدای من بلند است، می ترسم این آیه در حق من نازل شده باشد. عاصم سخن او را به پیامبر رساند. او صلی الله علیه وسلم ثابت را خواست و گفت: آیا خوشنود نمی شوی که به خوبی و پسندیدگی زندگی کنی و به راه خدا شهید و وارد بهشت شوی، گفت: خوش حالم اما صدای خویش را هرگز از صدای پیامبر بلند نمیکنم. پس الله تعالی آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ...» را نازل کرد. (طبری ۱۳۱۶۶۹، «زاد المسیر ۱۳۰۹».)

آداب و اخلاق در اسلام:

در قرآن عظیم الشأن آمده است که؛ در جمله، دهمین و آخرین نصیحت حضرت لقمان به فرزندش آمده است: «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ». (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش ترین صداها، آواز خران است.) (آیه ۱۹، سورة لقمان)

در دین مقدس اسلام اخلاق و آداب اسلامی دارای ارزش و مقام خاصی بوده، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ثقیل ترین عمل در ترازوی اعمال یک مسلمان اخلاق نیک است و انسان با ایمان بواسطه اخلاق درجات نمازگزاران و روزه داران را حاصل مینماید.

روی این اصل پیامبر صلی الله علیه وسلم به اخلاق، معامله نیک، تبسم در مقابل دیگران، حفظ زبان از سخنان بیهوده و بی معنی، و آداب اسلامی مسلمانان را تشویق و ترغیب نموده است.

مراعات ادب و اخلاق برای یک مسلمان در درجه اول با پروردگار با عظمت، پیامبر صلی الله علیه وسلم، صحابه کرام (رضی الله عنهم)، قرآن عظیم الشان و سایر مقدسات اسلام دارای اهمیت بسیار عالی میباشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لَلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾

کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر الله پایین می آورند، آنان کسانی هستند که الله تعالی قلوبشان را برای تقوی خالص نموده، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است. (۳)

«يَغُضُّونَ»: پایین می آورند. آهسته بر می آورند.

«امْتَحَنَ»: آزموده است، خالص گردانیده.

تقوا و پرهیزگاری عطاء بزرگی است. الله متعال برای تقوا و پرهیزگاری دلهایی را برمیکزیند، پس از آنکه آنها را امتحان می کند و میآزماید، و پس از آنکه آنها را پاکیزه مینماید. خداوند تقوا و پرهیزگاری را به دلی وارد نمیگرداند مگر این که آن دل برای پذیرش تقوا و پرهیزگاری آمادگی پیدا کرده باشد، و ثابت شده باشد که آن دل سزاوار تقوا و پرهیزگاری است. کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پائین آورده اند و

آهسته برآورده‌اند، خدا دل‌هایشان را امتحان کرده است و آزموده است و آن دل‌ها را برای دریافت آن عطاء آماده نموده است، عطای تقوا و پرهیزگاری. خداوند همراه با این عطاء، مغفرت و پاداش بزرگی را بر ایشان مقرر فرموده است، و لازم گردانده است.

از حضرت عمر (رضی الله عنه) روایت شده است که صدای دو مرد را در مسجد النبی (صلی الله علیه و سلم) شنید. دید که صدا های شان بلند گردیده است و اوج گرفته است. به پیش ایشان رفت و گفت: آیا میدانید کجا هستید! سپس فرمود: اهل کجائید؟ گفتند: اهل طائف هستیم. فرمود: اگر از اهالی مدینه بودید با شلاق زدن به دردتان می‌آوردم!

امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر (رض) نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتباهی معصیت را دارد و نه مرتکب آن میشود پس مقام وی چگونه است؟ عمر (رض) در جواب نوشت: کسانی که اشتباهی معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که الله تعالی دل‌هایشان را برای تقوی آزموده است». «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

شیوه سخن گفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم:

سیرت نویسان می‌نویسند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم اکثر اوقات ساکت بود و جز در مواقع ضرورت حرف نمی‌زد و می‌فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». [صحیح بخاری (۶۰۱۸) و صحیح مسلم (۴۷)] «کسی که به الله و روز آخرت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام تکلم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می‌کرد و کلام شان کوتاه و جامع و خالی از طول و تفصیل بیجا و

وافی به تمام مقصود بود، هنگام سخن گفتن تبسم می کرد و کلامشان روشن بود به طوری که هر شنونده آن را می فهمید.

بلی! سخن نمی گفت، مگر جایی که امید ثواب میداشت. هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می کرد که گویا روی سر آن ها پرنده نشسته است و چون ساکت می شد، آنان سخن می گفتند. کلمات گفتارش به یک دیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان میکرد که شنونده آن رابه خوبی به خاطر بسپارد. جوهره صدایش بلند و آهنگ صدایش از همه زیباتر بود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فصیح ترین مردم در سخن گفتن بود و از همه مردم در سخن گفتن اختصار را رعایت می کرد و در عین حال تمام آنچه را که میخواست در ضمن جملاتی کوتاه ادا میفرمود. ام المؤمنین عایشه (رض) میگوید: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُبَيِّنُهُ، فَصْلٌ، يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم مانند شما پشت سر هم و بی وقفه سخن نمی گفت، بلکه بسیار روشن و شمرده صحبت می کرد؛ طوری که افرادی که آنجا نشسته بودند، سخنانش را حفظ میکردند». [سنن ترمذی (۳۶۳۹)]

رسول الله صلی الله علیه وسلم، انسانی باتحمل و بردبار بود و دوست داشت که مردم، سخنانش را بفهمند. از آنجا که به امتش بسیار علاقه مند بود، تفاوت های مردم و میزان درک و شناخت آنان را در نظر می گرفت و همین مسأله، باعث میشد تا شخصیت برد بار و صبور باشد. عایشه (رض) میگوید: «كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم شمرده سخن می گفت، طوری که هر شنونده ای، آن را می فهمید». [سنن ابوداود (۴۸۳۹)]

رسول الله صلى الله عليه وسلم از حوصله و وسعت صدر بی مثل برخوردار بود و سخنانش را تکرار میکرد تا همه آن را در یابند. انس بن مالک (رض) میفرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيدُ الْكَلِمَةَ ثَلَاثًا لِيُتَعَقَلَ عَنْهُ». «رسول الله صلى الله عليه وسلم یک کلمه را در صورت نیاز سه بار تکرار می کرد تا مردم بفهمند».

پیامبر اسلام با مردم با ملاطفت، برخورد می کرد و می کوشید تا از ترس و وحشت آنان بکاهد؛ چرا که بعضی از مردم از هیبتش احساس ترس می کردند. عبد الله ابن مسعود (رض) میگوید: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ، فَكَلَّمَهُ، فَجَعَلَ تُرْعِدُ فَرَائِصُهُ، فَقَالَ لَهُ: هَوْنٌ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ». «مردی نزد پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم آمد و شروع به صحبت کردن با ایشان نمود. در حالی که بازوهایش می لرزید. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «بر خود آسان بگیر؛ زیرا من، پادشاهی نیستم؛ بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشک میخورد». [سنن ابن ماجه (۳۳۱۲)].

مأموریت پیامبر صلى الله عليه وسلم چیست؟

مأموریت پیامبر صلى الله عليه وسلم دعوت و تبلیغ مردم به سوی هدایت و کامیابی است، خداوند متعالی میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر! آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده (جهت هدایت و رشد انسانها به مردم) برسان». و پیامبر صلى الله عليه وسلم پس از اتمام رسالت در اجتماع حجة الوداع به صحابه فرمود: «أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟» (رواه الترمذی ۱۳۰۶/۳ (۱۶۷۹)). صحابه کرام فرمودند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ» (رواه مسلم ۸۹۰/۲ (۱۲۱۸)). «ما شهادت میدهم که بیشک تو پیغام

رسالت را ابلاغ کردی». سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ»
 «ای پروردگارا تو گواه باش». (رواه مسلم ۸۹۰/۲ (۱۲۱۸).

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها با صدای بلند صدا می زنند، بیش
 ترشان نمی فهمند. (۴)

این آیه متضمن سومین ادب، نسبت به رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد؛
 چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه و استراحتگاه خویش تشریف
 داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن و آنهم با نام، نوعی از بی ادبی و در
 نهایت و کار عاقلانه نیست.

بیضاوی فرموده است گویا آنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندا می دادند
 عبارت بودند از: «عینه بن حصین» و «اقرع بن حابس» که ریاست هیأتی هفتاد
 نفره از بنی تمیم را به عهده داشتند و در موقع ظهر هنگامی که پیامبر صلی الله
 علیه و اله و سلم در خواب نیمروز بود، رسیدند، و صدا در آوردند که «ای
 محمد یا بیرون» (تفسیر بیضاوی ۳/۳۶۷).

«الْحُجُرَاتِ»: جمع حُجْرَة، اتاق‌ها. هدف از آن اطاق های ازواج مطهرت،
 رسول الله صلی الله علیه وسلم است که تعداد آن نه نفر بود که هر کدام برای
 خود حجره جداگانه ای داشت، که در کنار مسجد نبوی اعمار گردیده بود.
 به تأسف باید گفت در بدو برخی از اشخاصی از بیرون، پیامبر صلی الله علیه
 وسلم را صدا می کردند که بیرون بیا.

صدا زدن به بهترین نام:

در این هیچ جای شکی نیست که مردم دوست دارند که آنان را باید با نام
 های قشنگشان صدا کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه اصحاب و
 یاران خویش را با بهترین اسم صدا می کرد، حتی بعضی وقت ها اطفال خورد

را با کنایه های قشنگ و دلنشین صدا می زد، بطور مثال رسول الله صلی الله علیه وسلم به روایت حضرت انس (رض) میفرمود: «یا ابا عمیر ما ذا فعل النغیر».

حضرت انس (رض) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم اخلاقش از همه زیباتر و نیکوتر بود برادری داشتم که به او ابوعمیر می گفتند: تازه از شیر مادر جدا شده بود.

حضرت انس می افزاید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او را دید فرمود: ای ابا عمیر نغیر چکار می کند؟ (نغیر اسم مصغر نغیر است به معنای بلبل، چوچه گنجشک) و پیامبر به جهت شوخی و محبت کردن او را با این کنایه قشنگ صدا زد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره مدح و تعریف از یاران خود میفرماید: «أرحم أمتی بأمتی أبو بکر وأشهدهم فی أمر الله عمر، وأصدقهم حياء عثمان وأقرؤهم لكتاب الله أبي بن کعب وأفضهم زید بن ثابت وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمین هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح» رواه احمد والترمذی.

(مهربان ترین کس نسبت به امتم حضرت ابوبکر (رض) است وسخت ترین آنان در اجرای دستورات الهی حضرت عمر (رض) و صادق ترین آنان از نظر حیا وحشمت عثمان (رض) است و قاری ترین آنان به کتاب الله (قرآن) ابی بن کعب است، داناترین و عارف ترین آنان به واجبات زید بن ثابت و آگاه ترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و در هر امتی امینی است، امین این امت ابو عبیده بن جراح است).

همانطور که مشاهده می کنید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کدام از اصحاب و یاران خود را با صفتی که او را از دیگری جدا می سازد، مدح و تعریف کرده است.

علماء بدین عقیده اند که یکی از رازهای موفقیت برای یک رئیس و مسول امور در جمله سایر خصوصیات حسنه اینست که نام کارمندان خویش را حتی المقدر در حفظ داشته باشد، و یا اینکه در حین صحبت با ذکر نام با ایشان صحبت نماید کاری پسندیده ی است. تجربه ثابت کرده است این نوع رفتار و برخورد باعث دلگرمی و تقویت روحی دیگران در کار می گردد.

وبدین حالت اینست زمانیکه با مردم روبرو شود، و از اسم آنان سوال کند، این نوع برخورد نشان دهنده عدم اهتمام و توجه به دیگران است، برعکس سوال کردن از نامهای دیگران، دلالت بر اهتمام و توجه و علاقه به دیگران می کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «المؤمن يألف ويؤلف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف وخير الناس أنفعهم للناس». (مومن انس و الفت میکند و مورد انس و الف قرار می گیرد و کسیکه انس و الفت نمی کند و مورد انس و الفت واقع نمی شود هیچ خیری وجود ندارد و بهترین مردم کسانی هستند که بیشترین نفع و سود را برای دیگران داشته باشند). (صحیح الجامع الصغیر، من حدیث سهل بن سعد).

شان نزول آیه ۴:

۹۸۶- طبرانی و ابو یعلی با سند حسن از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: مردانی از عرب نزدیک حجره های نبی اکرم آمدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، ای محمد. آنگاه خداوند متعالی آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» را نازل کرد. (طبری ۳۱۶۷۸، طبرانی ۵۱۲۳ و واحدی ۷۵۷ از زید بن ارقم روایت کرده اند. حافظ در «مطالب عالیّه» ۳۷۴۳ این را به ابوعلیه، مسدد و ابن اسحاق هم نسبت داده. این حدیث را سیوطی در «دُر المثور» حسن گفته است «تفسیر شوکانی» ۲۴۶۱)

۹۸۷- ک: عبدالرزاق از معمر از قتاده روایت کرده است: مردی خدمت نبی اکرم آمد و گفت: ای محمد! بدون شک مدح و ستایش من زینت است و پایین آوردن مقام و منزلت من زشت و ناپسند. نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آن ذات پاک یکتاست که ستودنش زینت و نکوهشش ناپسند است. پس آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» نازل شد. (طبری ۳۱۶۸۱] و عبدالرزاق «تفسیر قرآن» ۳ / ۲۳۱ تحقیق دکتر مصطفی محمد مسلم] از قتاده به قسم مرسل روایت کرده اند. این حدیث مرسل است و دارای شواهد مرفوع از قبیل حدیث.

۹۸۸- ترمذی از براء و دیگران این حدیث را بدون نزول آیه روایت کرده است. (ترمذی ۳۲۶۷ و نسائی در «تفسیر» ۵۳۵ روایت کرده اند. اسناد این حسن و راوی های اش ثقه هستند به حدیث پیش شاهد است. «تفسیر شوکانی» ۲۴۶۰ تخریج محقق نگاه.)

۹۸۹- ک: ابن جریر به همین معنی از حسن روایت کرده است. (طبری ۳۱۶۸۴ این مرسل است.)

۹۹۰- ک: احمد با سند صحیح از اقرع بن حابس (رض) روایت کرده است: او [اقرع] رسول خدا را از پشت حجره ها صدا کرد. کسی جوابش را نداد. پس گفت: ای محمد ستایش من زینت و نکوهش من زشت است. پیامبر گفت: این صفات خاصه الله است. (احمد ۴۸۸ / ۳ و ۳۹۳ / ۶ و ۳۹۴، طبری ۳۱۶۷۹ و طبرانی ۸۷۸ روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۷ / ۱۰۸ می گوید: «راوی های یکی از سندهای احمد راوی صحیح هستند، اگر ابوسلمه از اقرع شنیده باشد و اگر نه مرسل است» «زاد المسیر» ۱۳۱۱).

۹۹۱- ک: ابن جریر و دیگران از اقرع همینگونه روایت کرده اند: او نزد رسول الله آمد و گفت: ای محمد، به حضور ما بیا، پس این آیه نازل گردید.

أَدب حضرت عمر(رض) در برابر پیامبر اسلام:

قرآن عظیم الشان در باره رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (برای شما در رسول خدا سر مشقی نیکوست) واضح است که معنی سرمشق و مثالی بودن، پیروی در تمامی مراحل زندگی میباشد. محدثین می نویسند حضرت عمر(رض) در حضور رسول الله خاموش و ساکت مینشست، تا زمانی حرف نمی زد، که پیامبر صلی الله از او سوال را بعمل میآورد، و یا هم ضرورت می بود در مسایل که رسول الله علاقمند صحبت در موضوع بود، حتی بخاطر رعایت ادب از بلند کردن صدای درشت خود در حضور پیامبر اسلام خود داری میکرد. (اخبار عمر، صفحه ۳۳۸ و الفایق، جلد ۱، صفحه ۱۰) (قابل تذکر: در همین کتاب در فصل اول، درمورد شمایل حضرت عمر آمده است که: صدای عمر بحدی پرقوت، قوی و درشت بود که وقتی حرف می زند درقلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد میکرد.).

محدثین می افزایند در یکی از روز ها حضرت عمر(رض) یکجا با پسر خویش عبد الله با پیامبر صلی الله علیه وسلم با سواری آسب در یکی از سفرها همراه بودند، در همین اثناء شتر عبد الله در مسیر راه سرکشی کرد و وضع به حدی رسید که از آسب پیامبر اسلام پیشی گرفت، حضرت عمر با بسیار اضطراب و نا خوش آیند بسوی پسر خویش اشاره میکند که شتر خویش را به عقب بران وبا بسیار عجله خود را به پسر خویش میرساند وبا کلمات نزدیک گوش پسر خویش میگوید «ای پسر! برای هیچ کس شایسته نیست که بر پیامبر خود تقدم کند» (اخبار عمر، صفحه ۴۲۶ و الرياض النضرة، جلد ۲، صفحه ۲۵).

خواننده محترم!

در صحیح بخاری و غیره از حضرت ابن عباس منقول است که فرمود: چون من می خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی در یافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می ورزیدم و بیرون در می نشستم تا وقتی که او بیرون می آمد، آنگاه حدیث را از او در یافت می کردم و او با دیدن من می گفت: ای پسر عم پیامبر صلی الله علیه وسلم! چرا در را نزدیدی؟ سپس ابن عباس فرمود که: عالم در میان قوم خویش چون پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و خداوند در شان نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابو عبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه ی عالمی رفته ام، در را نزده ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته ام، وقتی خود او بیرون آمد، با او ملاقات می کردم. (روح المعانی).

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

و اگر آنها صبر می کردند تا تو به سوی آنان بیرون آیی برایشان بهتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵)

«حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ» از فحوی این آیه مبارکه معلوم می شود که صبر و انتظار باید تا زمانی ادامه یابد که رسول الله به خاطر ملاقات و گفتگو با مردم بیرون تشریف، بیاورند و اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسبی برای در میان گذاشتن مطلب آنان نمیشد، باید انتظار بکشد تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم، خود متوجه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او در میان بگذارند.

قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از مردم کناره نمیگرفتند و در خانه خویش نمی ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات

خویش مشغول میبودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی خبری را برایتان آورد درباره آن تحقیق کنید تا (مبادا) به نادانی به گروهی زیان رسانید پس بر آنچه مرتکب شده اید پشیمان شوید. (۶)

فاسق کیست؟

فاسق بر گرفته از ریشه فسق به معنی کسی که از حدود شرع خارج شده است. در واقع فسق زیر پا گذاشتن دستورات الهی و عمل نکردن به آن است. شیخ ابن عثیمین در مورد فاسق می فرماید: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد).

مثال فسق اکبر این فرموده الله تبارک و تعالی در سوره سجده است که میفرماید: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سجده ۱۸-۲۰).

یعنی: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند. اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند. و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند و راه کفر در پیش گرفته اند)، جایگاه

همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن باز میگردانند و به آنان گفته میشود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار میکردید». فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمی رسد، مانند این آیه (هفتم سورة حجرات) در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز بتنهایی و عصیان را هم که غیر از فسق است را هریک جداگانه ذکر کرده است. (برگرفته از: فتاوی نور علی الدرب (۲/۴)).

نشانه های فاسق در قرآن کریم:

قرآن عظیم الشان برخی از نشانه های فاسقین اشاره بعمل آورده که عبارتند از:
- عدم توجه به احکام الهی: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (مائده، ۴۷) (و کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند. پس آنان همان فاسقاند).

- سخن و اخبار آنها بی اعتبار است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ (آیه ۶ سورة حجرات)

- خداوند اعمالشان را نمیپذیرد: «لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِن كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ» (توبه، ۵۳).

- قابل هدایت نیستند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (صف، ۵). (خدا فاسقان را هدایت نمی کند).

- فاسقان منافقند: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سورة توبه، ۶۷).

- کسی که به زنان پاک دامن تهمت زند فاسق است: «يَرْمُونَ الْغَاصِنَاتِ...» (سورة نور، ۴)

- فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند میشکنند: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» (سورة بقره، ۲۷).

- آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع میکنند: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (سوره: رعد ۲۵)
- فساد کننده بر روی زمین هستند: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ (سوره نمل ۴۸)
- آنها فساد در زمین می کنند.
- فاسقان حرام خوارند: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْيَتُهُ وَ الدَّم ... ذَلِكُمْ فِسْقٌ» (سوره مائده، ۳).

نهایت سرنوشت فاسقان:

- عدم رضایت الهی: «يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (برای شما قسم می خورند تا شما از آنان راضی شوید. (بدانید که شما هم) اگر از آنان راضی شوید، قطعاً خداوند از گروه فاسق، خشنود نخواهد شد.) (سوره توبه آیه: ۹۶).

توجه باید داشت که: منافقان، در پی جلب نظر مردم و حفظ پایگاه، مقام و به اصطلاح سیطره خویش در بین مردم اند، و هیچ کاری را برای رضای الله و توبه ندارند. ولی فراموش نموده اند که انسان باید در پی جلب رضای الهی باشد، نه رضای مردم، گذشت مردم مهم نیست، عفو و قهر الهی مهم است. و نباید فراموش کرد که: جلب رضای مؤمنان در همه جا، مستلزم جلب رضای الله تعالی نیست. و الله تعالی هرگز از فاسق تا زمانیکه در فسق است راضی نمیشود.

- ذلت و خواری: «وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (و (خداوند میخواست) فاسقان را خوار گرداند.) (سوره حشر، ۵).
- آتش جهنم: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ»؛ (سجده، ۲۰) (و اما کسانی که (از مدار ایمان خارج و) فاسق شدند، پس جایگاه شان آتش است).

شأن نزول آیات ۶ - ۸:

۹۹۲- احمد و دیگران به سند قوی از حارث بن ضرار خزاعی (رض) روایت کرده اند: خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم، به اسلام دعوت کردم، گفتارش را پذیرفتم و اسلام آوردم به پرداخت زکات دستورم داد با ادای زکات موافقت کردم و گفتم: ای رسول خدا! به نزد قوم خودم میروم و آنها را به اسلام و ادای زکات دعوت می کنم، هر که دعوت مرا پذیرفت زکاتش را جمع می کنم، خودت در فلان وقت شخصی را به نزد من بفرست تا زکات جمع آوری شده را برای بفرستم، چون حارث زکات را جمع کرد و موقع معین فرا رسید برای رسول خدا گرفتاری های پیش آمد و نزد او کسی را نفرستاد، حارث گمان کرد حادثه ای پیش آمده و رسول الله خشمگین شده است. بنابراین، سران قوم خود را جمع کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات جمع آوری شده به نزد من بفرستد. هیچگاه رسول خدا خلاف وعده کار نمی کند. برای نیامدن نماینده او هیچ علتی نمی دانم، مگر این که بر ما خشم گرفته است خودمان برویم و زکات را به رسول خدا برسانیم. پیامبر ولید بن عقبه را فرستاد تا زکات جمع آوری شده در نزد حارث را از او بگیرد چون ولید آنجا رفت ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت: حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم گروهی از سپاه اسلام را آماده کرد و به سوی حارث فرستاد. حارث با بزرگان قوم به سوی مدینه می آمدند که ناگاه با لشکر اعزامی پیامبر روبرو شدند. حارث به لشکر اسلام گفت: به کجا اعزام شده اید؟ گفتند: به جنگ تو. گفت: برای چه؟ گفتند: پیامبر ولید بن عقبه را به نزدت فرستاده بود. او برگشت و برای پیامبر گفت: تو زکات را به او

نپرداختی و قصد کشتن او را داشتی. حارث گفت: قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاده من نه فرستاده او را دیدم و نه او به نزد من آمده است. چون خدمت رسول الله شرفیاب شد. پیامبر گفت: از پرداخت زکات خودداری کردی و تصمیم داشتی نماینده مرا به قتل برسانی؟ گفت: سوگند به ذات اقدس که تو را به حق فرستاده من این کار را نکردم. آنگاه آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ... تا... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل شد. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند ثقة هستند.

۹۹۳- طبرانی از جابر بن عبدالله و عقلمه بن ناجیه و ام سلمه به این معنی روایت کرده است.

۹۹۴- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده است. خواننده محترم!

اگر چه آیه مبارکه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است.

حسن بصری میگوید: «هر چند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان که در حدیث شریف آمده است: «التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ». «تأنی و درنگ کردن از خداوند او عجله و شتاب از شیطان است». وَعَلَّمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

و بدانید که پیغمبر الله در میانتان است، اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی الله ایمان را در نظر تان محبوب گرداند و آن

را در دل‌هایتان زینت بخشید و کفر و فسق و نافرمانی را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داد. این‌ها را که راه یافته‌اند. (۷)

«لَعْنَتُمْ» قطعاً به مشقت می‌افتید.

«كَرِهَ» «ناپسند گرداند».

«حَبَبَ» «محبوب و دوست داشتنی گرداند».

از فحوی آیه مبارکه این دستور به وضاحت معلوم می‌گردد: این مردم باید بدانند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان شما زندگی می‌کند، با تعظیم و حقش را بشناسید؛ زیرا آن حضرت در اموری میکوشد که به نفع شماست، شما با نادانی به انجام کارهایی اقدام میکنید که به ضرر شماست، اما وی شما را از آن باز می‌دارد. اگر در بیشتری اموری که انجام آن را اراده دارید با شما موافقه کند به مشقت گرفتار می‌آید، اما خداوند ایمان را محبوب‌تان ساخت؛ اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر شما آسان شد، آن را در قلب‌های شما نیکو جلوه داد؛ فرمان حق تعالی را به کار بستید، کفر به پروردگار را در نظرتان ناخوشایند ساخت؛ به او تعالی ایمان آورید، فسق را بدجلوه داد؛ معاصی را ترک نمودید، عصیانگری را مکروه نشان داد؛ گناهان را بد شمردید و از آن توبه کردید. کسانی که بدین صفات موصوف‌اند راه یافته و هدایت شده‌اند و از سیه چال گمراهی نجات حاصل کردند؛ زیرا راه حق را باز شناخته‌اند.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و الله دانا و حکیم است. (۸)

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند پرداختند، بین آن دو گروه آشتی و صلح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند با آن گروهی که تجاوز می کند بجنگید تا این که به حکم الله بر گردد، پس چون بازگشت در میان ایشان عادلانه صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. (۹)

«تَفِيءَ» «باز گردد».

بیضاوی گفته است: آیه در مورد جنگی نازل شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین «اوس و خزرج» رخ داد. و با شاخه های درخت خرما و لنگه کفش به جان هم افتادند.

و آیه نشان میدهد که «یاغی» مسلمان است و وقتی از جنگ دست کشید، باید او را به حال خود گذاشت. و نیز نصیحت و اندرز و تلاش برای آشتی دادن آنها واجب است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۱).

همچنان قابل تذکر است که: در آیات گذشته، موضوعات در باره حقوق و آداب که یک شخص مسلمان در احترام با رسول الله صلی الله علیه و سلم انجام دهد و باید از آن اعمالی اجتناب و خود داری نماید که موجب آیدای و اذار آن حضرت صلی الله علیه و سلم می گردید.

از این آیات بعد احکامی مورد بررسی قرار می گیرد که: مشتمل بر احکام عمومی معاشرت هستند که در آن ها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان و فورمولبندی می گردد، ولی بحث اساسی همانا اجتناب از ازار رسانی است.

خواننده محترم!

در آیه فوق ملاحظه میفرماید که: سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اصولاً، آفرینش بر اساس حق و عدل است. «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵) در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانونمداری و بی‌عدالتی مرادف قانون‌گریزی است.

آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است.

- «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» مسلمانان در برابر یکدیگر مسئول اند و بی‌تفاوتی در برابر جنگ‌ها بین مسلمانان پذیرفتنی نیست. در وقتیکه بین دو گروه امت اسلامی جنگ و نزاعی درگیرد، باید برای آشتی دادن و برقراری صلح میان آنها، با سرعت و بدون تأخیر عمل شود، طوریکه: (حرف فاء در «فَأَصْلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است).

باید متذکر شد که: صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب الله نیست و از فحوی جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» با تمام وضاحت معلوم میگردد.

شان نزول آیه ۹:

۹۹۶- بخاری و مسلم از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم مرکبی را سوار شد و به نزد عبدالله بن ابی رفت. عبدالله گفت: از من دور شو به خدا بوی بد خرت آزارم می‌دهد. مردی از انصار گفت: سوگند به

خدا! خر او از تو خوشبوتر است. مردی از قوم عبدالله برآشت و از عبدالله طرفداری کرد. دوستان و یاران هردو گروه خشمگین شدند و به طرفداری از گرو[خود برخاستند و یکدیگر را با چوب، مشت و لگد زدند. آنگاه آیه: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا» نازل شد. (صحیح است، بخاری ۲۶۹۱، مسلم ۱۷۹۹، احمد ۳ / ۱۵۷ ابویعلی ۴۰۸۳، طبری ۳۱۶۹۹، واحدی در «اسباب نزول» ۷۶۱ و در «الوسیط» ۴ / ۱۵۳ بغوی در «معالم التنزیل فی تفسیر القرآن» ۲۰۰۰، و بیهقی ۸ / ۱۷۲ روایت کرده اند. به «جامع احکام القرآن» ۵۵۶۳ و «الکشاف» ۱۰۶۶، «احکام القرآن» ۱۹۹۰ مراجعه فرماید. اما نزول آیه به قول ارجع گفتار سلیمان تمیمی است که از انس روایت کرده و این مدرج است.)

۹۹۷- ک: سعید بن منصور وابن جریر از ابومالک روایت کرده اند: دو نفر از مسلمانان با یکدیگر دشمنی کردند. خویشانودان هر کدام برآشتند و از آن جانب داری کردند و یکدیگر را با مشت و لگد زدند. آنگاه آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ...» نازل شد. (طبری ۳۱۷۰۰ و ۳۱۷۰۱ از ابومالک به قسم روایت کرده است.)

۹۹۸- ابن جریر و ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده اند: ام زید همسر یکی از انصار به نام عمران بود و خواست به دیدار خانواده خود برود. شوهرش او را در طبقه بالای خانه حبس کرد. ام زید کسی را به دنبال خانواده خود فرستاد آن‌ها آمدند و او را پایین آوردند تا با خود ببرند، عمران بیرون رفت و از نزدیکان خود کمک خواست. پسران کاکای او آمدند تا میان زن و خانواده او حایل شوند، یکدیگر را با مشت و لگد زدند. پس در باره آن‌ها آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» نازل شد.

رسول الله صلى الله عليه وسلم دنبال آنان شخصی را فرستاد و در بین شان صلح کرد و آن ها به امر الله متعال گردن نهادند. (طبری ۳۱۷۰۵ این مرسل است.).

۹۹۹- ک: ابن جریر از حسن روایت کرده است: بین دو قبیله که خصومت واقع میشد و از آنها دعوت به عمل می آمد که تن به فیصله بدهند نمیپذیرفتند، پس خدای بزرگ آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» را نازل کرد. (طبری ۳۱۷۰۴ این مرسل است.).

۱۰۰۰- و از قتاده روایت کرده است: دو نفر از انصار حقوق مشترک داشتند برایشان مشکلی پیش آمد که باعث دوری آن ها از هم شد. یکی از آن ها که خویشان و کسان زیاد داشت به دیگری گفت: بزور حقم را از تو می گیرم. دیگری از او خواهش کرد که نزد رسول الله بروند حکم پیامبر را پذیرند. اما او سرپیچی کرد، هردو در این کار اصرار کردند تا این که وابستگان شان یکدیگر را به مشتش و لگد گرفتند. اما دست به شمشیر نبردند. این آیه در باره آن دو نازل شد. (طبری ۳۱۷۰۷ این مرسل است.).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾
جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از الله بترسید تا مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۱﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از شما گروهی دیگری را مسخره کند شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی

زنانی دیگر را مسخره کنند شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و در میان تان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند صدا نزنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند. (۱۱)

در آیه ی قبلی، مسئله ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه مبارکه اموری مطرح می شود که برادری را از بین می برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام کردن است اشاره بعمل آمده است. واقعیت همین است که یکی از برکات عمل به دستورات دین مقدس اسلام، همانا سالم سازی محیط و جلوگیری از درگیری های اجتماعی است.

تشریح لغات:

«لَا يَسْخَرُ»: مسخره نکند. مورد استهزاء قرار ندهد.

«لَا تَلْمِزُوا»: طعنه نزنید. عیبجویی نکنید. (توبه / ۵۸ و ۷۹).

«لَمْزَ» عیب جویی در روبرو و «هَمْزَ» عیب جویی در پشت سر است. ونباید فراموش کنید که: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» عیب جویی از مردم، در حقیقت عیب جویی از خود است. و در نهایت؛ نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است.

«وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»: «یکدیگر رابه القاب زشت، قبیح و ناپسند ملقب نکنید». صدا کردن دیگران به القاب که او از آن بد میبرد، در آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است. بطور مثال صدا کردن به شخصی دیگر (کور، کورک، لنگ، لنگک) وسایر القاب بد و تاثیر آور.

از یاد نبریم که: بد صدا کردن ها، یک طرفه باقی نمی ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف هم کشانیده میشود. زیرا «تَنَابَزُوا» برای کار طرفینی است.

«بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»: چه بد است کسی را فاسق یا کافر نامید و او مؤمن باشد. برای مسلمانان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، از یکدیگر به بدی یاد کنند، و بجای ذکر خیر، ذکر شر کنند.

و در نهایت باید گفت: مسخره کردن دیگران، تجاوز به حریم اشخاص بوده و اگر مسخره کننده توبه نکند، مطابق حکم آیه مبارکه ظالم است.

طوریکه یاد آور شدیم: مسخره کردن و بدنام کردن، گناه است که توبه را لازم دارد. امام بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: آیه نشان میدهد که لقب زشت و قبیح دادن به دیگران فسق محسوب میشود و جمع آن با ایمان ناپسند است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۳).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که هدف: «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» این است که کسی مرتکب گناه و یا کاری بدی بشود، و سپس از آن کار توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد صدا بزنند، مانند: دزد، زانی، شراب خوار و غیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شراب خواری توبه کرده است؛ پس او را شرامساری ساختن به سبب آن کار، و تحقیر و تذلیل نمودن وی، حرام است، در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمنده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند متعال تعهد کرده است که شخص عیب جورا به همان گناه مبتلا سازد و در دنیا و آخرت رسوایش کند. (تفسیر قرطبی).

تمسخر و استهزای دیگران:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ استهزا و مسخره کردن دیگران، در ظاهر یک گناه، ولی در باطن دارایی چندین گناه میباشد: از جمله گناهای مانند: تحقیر، خوارکردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر:

ریشه تمسخر را میتوان در نکات ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- در برخی از اوقات مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن میفرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَةً» (همزه، ۱-۲). (وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی میکند).

- گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن در باره این گروه میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» ﴿۸۳﴾ (غافر، ۸۳). (پس چون پیغمبرانشان با معجزه‌ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) و آنچه را که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فراگرفت).

- گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصلت، ۱۵). (کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟)

- گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می کردند و میگفتند: «مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْفَكُوا» (هود، ۲۷). (ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی بینیم).

- گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته میشوند.

- گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران میشود.

جماعتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی زکات عیب جویی می کردند، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ» ﴿۵۸﴾ (توبه: ۵۸).

و بعضی از آنها (منافقین) در باره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و انتقاد می گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی میشوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) میشوند.

- گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره، ۶۷). به الله پناه می برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.

- گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه گیری و شخصیت شکنی است. «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾» (آیه ۷۹ التوبه) (کسانی که از مؤمنان داوطلب در صدقات عیبجویی می کنند، و از مردمانی که جز به اندازه توانشان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی یابند، عیبجویی می کنند و آنان را مسخره می کنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد و آنها عذاب دردناک دارند).

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح:

هستند کسانی که در محافل و مجالس، خود آگاه و یا هم ناخود آگاه، سخنی به زبان می آورند، که منجر به اذیت دیگران، کفر و یا هم فسق میشود. هست مواردیکه از روی رسالت و وجیهه اسلامی و انسانی به وجه برایش توضیح داده می شود که این سخن مناسب نیست و یا افاده و سخن گفته شده سخن کفری، سخن اذیت بی مورد و یا هم فسق است که انسان خوب و هوشیار متوجه شده و تصحیح به عمل آورده و یا آنچه ممکن است نجات می دهد و این حالت موجب مسرت نیز میشود.

آن کس که بداند و بداند که بداند

اسب خرد از گنبد گردون بجھاند

آن کس که بداند و نداند که بداند

آگاه نمایید که بس خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند

لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جھل مرکب ابدالدهر بماند

اما هست مواردیکه انسان غبی و شقی شده، لجاجت و مریضی جانکاهش سبب ایجاد مشکل به خود و سبب اذیت دیگران و به شقاوت ادامه میدهد. آنکس که نداند و نداند که نداند - در جھل مرکب ابدالدهر بماند.

هست مواردیکه چنین شخص تأکید دارد که شوخی و یا هم مزاق میکرد. بلی درست و بجاست که شوخی و مزاق جز از زندگی است ولی شوخی و مزاق که منتج به کفر و یا هم فسق و اذیت دیگران شود مجاز نبوده و حرام میباشد. دین مقدس اسلام از همچو شوخی ها؟! بطور جدی ممانعت بعمل آورده است:

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (سوره التوبه آیه: ۶۵) (و اگر از آنها پرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته میگویند: ما شوخی و بازی می کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می کردید؟) «خوض» در زبان عربی به معنای، پانهادن در گِل است و در قرآن به ورود در کارهای ناپسند گفته می شود.

همچنان قرآن عظیم الشأن باز هم در (سوره التوبه آیه ۶۶) «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» ((اکنون) عذر پیش نکنید، چون شما بعد از (اظهار) ایمان تان کافر شده اید، اگر گروهی از شما را عفو کنیم، گروهی دیگر را به سبب آنکه (توبه نکردند و) گناهکار بودند، عذاب می‌دهیم).

خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما را از ارتکاب همچو خطاها و بخصوص از مزاق و شوخی‌های بیجا و بیمورد در آمان داشته، و به آن‌عه از انسان‌های که احیاناً همچو شوخی‌ها و مزاق‌ها را ناخود آگاه بزبان نموده باشد خواستار عفه و بخشش هستیم، امید است همچو انسانها به دربار خداوند توبه و استغفار نمایند. همچنان در احادیث متعددی رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از بعضی رذائل اخلاقی نهی فرموده، و در احادیث نبوی نیز بر همین مطلب تاکید شده است. طوریکه می‌فرماید: «از گمان بد، اجتناب کنید، زیرا دروغ ترین سخن است، و دنبال عیوب مردم نباشید، و تجسس نکنید، قیمت کالا را بدون قصد خرید بالا نبرید، و به یکدیگر حسادت نورزید و با یکدیگر دشمنی و کینه توزی نکنید، و به یکدیگر پشت ننمایید، بندگان الله، برادران همدیگر باشید». (صحیح بخاری ۶۰۶۶) و در حدیث دیگر می‌فرماید: سخن چین، وارد بهشت نمی‌شود». (صحیح بخاری ۶۰۵۶).

شأن نزول آیه ۱۱: ضحاک در بیان شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه (از جمله: عمار، خُباب، ابن فهیره، بلال، صُهب، سالم، سلمان و غیر ایشان) را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند.

همچنان در شأن نزول روایت دیگری هم آمده است از جمله این که: صفیه دختر حیی بن اخطب (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه میدهند و می گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، کاکایم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که: مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در شأن نزول یک آیه آمده است، میتواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمیسازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب. ۱۰۰۱- در سنن چهارگانه (سنن ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی و سنن ابن ماجه) از ابوجبره بن ضحاک (رض) روایت شده است: در بین ما مردانی بودند که دو و یا سه اسم داشتند و از بعضی از لقب هاشان متنفر بودند. پس این کلام عزیز «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْألقَابِ» نازل شد. ترمذی میگوید: این حدیث حسن است. (جید است، ابوداود ۴۹۶۲، ترمذی ۳۲۶۸، نسائی در «تفسیر» ۵۳۶، ابن ماجه ۳۷۴۱، احمد ۴ / ۲۶۰، بخاری در «ادب مفرد» ۳۳۰ حاکم ۲ / ۴۶۳ و ۴ / ۲۸۱ و ۲۸۲، طبری ۳۱۷۱۷ تا ۳۱۷۲۰ از ابوجبیره روایت کرده اند. راوی های این راوی مسلم و در صحبت ابوجبیره اختلاف است. اگر ابوجبیره صحابی باشد حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط مسلم صحیح می دانند. ترمذی می گوید: حسن صحیح است. احمد ۴ / ۹۶ و ۵ / ۳۸۰ با اسناد جید از ابوجبیره از کاکایش روایت کرده است و این موصول دارای اسناد قوی است. به «فتح القدیر» ۲۳۲۰ و «احکام القرآن» ۱۹۹۹ و «زاد المسیر» ۱۳۲۶ مراجعه فرماید).

۱۰۰۲- حاکم و غیره نیز از ابوجبیره (رض) روایت کرده اند: در جاهلیت افراد را به القاب مختلف صدا میکردند رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را به لقبش صدا کرد. گفتند: ای رسول الله! این شخص از لقب خود نفرت دارد. پس خدا «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» را نازل کرد.

۱۰۰۳- احمد از او روایت کرده: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه که آمد در بین ما کسی نبود دویا سه لقب نداشته باشد و هرگاه پیامبر یکی از آنها را به همان لقب صدا میکرد. میگفتند: ای رسول خدا! این شخص از شنیدن این لقب خود خشمگین میشود. پس این کلام خداوند متعال نازل شد.

تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح:

بعد از اینکه این آیه مبارکه به گوش سلف صالحین رسید، چنان حالتی در بین شان پدید آمد که عمرو بن شرحبیل فرموده است که: اگر کسی را بینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته و آن را می مکد واز آن خنده ام بیاید، میترسم که شاید مستحق تو بیخ آیه باشیم، حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است اگر سگ را استهزا کنم، می ترسم که مباد سگی شوم. (تفسیر قرطبی). در صحیح مسلم از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند متعال به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نمیفرماید؛ بلکه قلوب و اعمال آنها را می نگرد.

قرطبی فرموده است: قانون وضابطه ای از این حدیث معلوم می شود که حکم کردن با مشاهده ای حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصور می کنیم، خداوند متعال بر کیفیات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم میباشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی و کیفیات قلبی او کفاره ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در وضعی بد و یا به اعمال

بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل و حقیر بدانید.

خواننده محترم!

تمسخر دیگران به هر شکلی و هر وسیله که باشد گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت میشود، دارای مجازات کیفری و قانونی می باشد.

کلمه تمسخر و سُخریه از «سخر» به معنی چیرگی است. کسی که تمسخر میکند و دیگری را به سُخریه می گیرد، بر این باور است که خود برتر از او و فرهنگش است. در حقیقت تمسخرکننده دچار نوعی تخیل تفاخری است و بر این باور است که خودش به نوعی دارای برتری هایی است که می تواند بر دیگری غالب شود و هر نوع گفتار و اعمال را داشته باشد. بی گمان چنین اشخاصی دچار توهم خودپسندی، خود برترینی، کبر، تکبر، غرور و عُجب هستند. بدین اساس، باید آنان را قطار و هم سطح ابلیس به شمار آوریم که دچار توهمات خود بر ترینی نسبت به حضرت آدم علیه السلام بود و گفتار و رفتاری را در پیش گرفت که بیانگر این روحیه او بوده است.

در فرهنگ قرآنی هکذا کلمه «سخر» کلمه استهزاء از ریشه «هزء» به معنی تمسخر کردن به کار رفته است.

مفسرین در تعریف استهزاء می نویسند: استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره ای کنی، و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بخندند. (ترجمه المیزان، ج ۱۸، ص: ۴۸۱) در حقیقت مولفه های تمسخر و

استهزاء عبارتند از: گفتار یا رفتاری مستقیم یا اشاره‌ای درباره شخصی برای خنده و یا خندانیدن دیگری.

در آیات قرآن برای بیان این معنا از کلمات مانند «ضحک»، «غمز»، «لمز»، «همز» و مانند آنها استفاده شده است.

از نظر قرآن، چنین عمل به عنوان یک عمل ضد اخلاقی شناخته شده و من حیث عمل حرام با آن مقابله شده است. (بقره، آیات ۱۰۴ و ۲۳۱؛ حجرات، آیه ۱۱) به سخن دیگر، تمسخر دیگران به هر شکلی و وسایل که باشد، گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت می‌شود، دارای مجازات می‌باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چون بعضی از گمان‌ها گناه می‌باشد. و جاسوسی نکنید و برخی از شما برخی دیگر را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ به یقین که آن را کریه و ناپسند می‌دانید، و از الله بترسید، یقیناً الله توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: «مادام که بتوانی گفته‌ی برادر مؤمن خود را بر خیر حمل کنی، در مورد گفتار او گمان بد مبر. (مختصر ۳/۳۶۴). «وَلَا تَجَسَّسُوا»: جاسوسی آن است که کسی در جستجویی‌ها و زشتی‌های مؤمنان باشد.

«لَا تَجَسَّسُوا» «تجسس نکنید، کنجکاوی نکنید».

«لَا يَغْتَابَ» «غیبت نکند».

هدف اساسی این آیه مبارکه همانا: گمان بد زدن به اهل خیر می باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در باره وی گمان بد می زند گناهی نیست تا آن گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگویید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنهکار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» «هر آینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می باشد. خاطرنشان می شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث متعددی روایت شده که از آن جمله ؛ حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می گفتند: «ما أطيبك وأطيب ريحك، وما أعظمك وأعظم حرمتك والذي نفس محمد بيده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منك، ماله ودمه وإن يظن به إلا خيرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و اینکه در حق وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث... هان! از گمان پرهیزید زیرا گمان دروغ ترین سخنهاست...». شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱ - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدی بی: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر اینکه به خداوند گمان نیک داشته باشد».

۲ - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این که به وی گمان بد زده شود». اما چنانکه گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید میشود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار میدهد، حرام نیست.

۳ - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان دهنده فسق است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشیاری است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

۴ - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«وَلَا تَجَسَّسُوا» «و تجسس نکنید» تجسس: کنجکاوی و جست‌وجو در مورد عیبه‌ها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تحسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم در حالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنان گوش فرا دهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی‌های خیر مباح می‌باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام میفرماید: (فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ): (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تحسس کنید) «یوسف / ۸۷».

در حدیث شریف آمده است: «یا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلى قلبه، لا تتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته: ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب‌های مسلمین را جست‌وجو نکنید زیرا هر کس جست‌وجوگر عیب‌های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف‌کننده آنها از کسانی است که در آنها در افتاده‌اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد،

مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویید که ناخوشایند وی باشد، هر چند آنچه درباره وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته‌اید، این کار شما - چنانکه در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درآید، ایشان فرمودند: «اِذْنُوا لَهُ، بئس أخو العشيرة: به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش».

شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنانکه این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» «آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند در حالی که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این که این کار شرعا نیز حرام است.

«فَكَرِهْتُمُوهُ» «از آن کراهت دارید» یعنی: چنانکه از خوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یاد کردن برادر مسلمان خود به بدی نیز پرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که «بی گمان خدا توبه پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده وعزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیت بطلبد. جمعی دیگر از علما میگویند: حلالیت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته اند زیرا اگر

غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

۱- تظلم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می گیرد، می تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق میتواند از خود دفاع کند.

۲- یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو میکند که فکر میکند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ): الله متعال دوست ندارد کسی با سخنان خود، (بدیهای دیگران) را اظهار کند، مگر کسی که مورد ستم واقع شده باشد. «نساء / ۱۴۸» که تفسیر آن گذشت.

۳- استفتاء: اگر کسی به مفتی ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آنکه این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل اینکه هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین شکایت کرد: «ابو سفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی دهد پس آیا می توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! برگیر».

۴- هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا

سرمی کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فيه کی یحذره الناس: فاسق رابه آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند». ۵- اعلام و هشداردهی در باره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

۶- معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این ها. (تفسیر انوار القرآن)

شأن نزول آیه ۱۲: ۱۰۰۴- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: بعضی ها معتقدند که این آیه در باره سلمان فارسی (رض) نازل شده است، او بعد از غذا خوابید، یکی راجع به خوردن و خوابیدن او سخنانی گفت. پس این آیه نازل گردید.

(مرسل بلکه معضل است، مراسیل ابن جریج واهی و ناچیز هستند. اصبهانی در «الترغیب» ۲۲۳۱ از عبدالرحمن بن ابولیلی به همین معنی روایت کرده این هم مرسل و ضعیف است. «کشاف» ۱۰۷۸ و ابن کثیر ۶۲۵۶).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما نزد الله با تقوا ترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است. (۱۳)

«ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ»: (یک مرد و یک زن). مراد آدم و حواء است.

«شُعُوبًا»: جمع شَعْب، تیره، قوم و ملت ها. جمع عظیمی از مردم که دارای اصل واحدی بوده و قبیله ها از آن منشعب می گردد.

«لَتَعَارَفُوا»: تا یکدیگر را بشناسید و از هم جدا کنید. اشاره به این است که تفاوت‌های بیرونی و درونی انسانها سبب شناسائی آنان است و اگر همه یکسان و شبیه همدیگر باشند، زندگی اجتماعی مردمان مختل و ناممکن میگردد. مجاهد گفته است: یعنی تا انسان نسب خود را بداند و گفته شود: فلان ابن فلان از فلان قبیله است. (مختصر ۳/۳۶۷).

«لَتَعَارَفُوا» در اصل «لَتَتَعَارَفُوا» بوده و به منظور تخفیف یکی از دو تاء حذف شده است. شیخ زاده گفته است: یعنی حکمت در این که شما را به صورت ملت‌ها و قبایل درآورده، این است که نسب یکدیگر را بشناسید و انسان را به غیر از پدرانش نسبت ندهید، نه اینکه به پدران و نسب خود مباهات و تفاخر کنید.

هرچند که حسب و نسب از لحاظ عرف و شرع معتبر است و نباید شریف با پست ازدواج کند. اما در مقابل ایمان و تقوی اعتباری ندارند. همان طور که در موقع طلوع آفتاب ستارگان پیدا نمیشوند. (شیخ زاده ۳/۳۷۵). برخی از مفسرین در تفاسیر خویش: این آیه را مرتبط با آیات قبل این سورة دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه خود بر تربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می فرماید: ملائک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نه قوم و نسب.

این آیه مبارکه دارای سه اصل اساسی و مهم می باشد:

اول: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد،

دوم: اصل تفاوت در خصوصیت های بشری

سوم: و اصل این که تقوا ملائک برتری است.

البته در آیات دیگر قرآنی تفاوت ملائک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می خورد.

خواننده محترم!

در این آیه یک اصل را با تمام وضاحت بیان داشته است که: خلقت همه ما و شما از: آدم و حواء علیهما السلام می باشد، هدف این است که انسان ها همه باهم در اصل انسانیت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر باهم جمع می کند بنابر این، فخر نمودن بعضی از آن ها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی منطقی ندارد زیرا همه آن ها در اصل انسانیت، باهم برابرند.

«شعب»: امتی است بزرگ که چندین قبیله را باهم جمع می کند و در دری / فارسی به آن «ملت» می گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هریک چندین قبیله را در خود گنجانیده اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می باشد، مانند قبیله «بنی بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه های عجم اند و «قبایل» شاخه های عرب.

شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعداً عماره، سپس بطن، بعداً فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.

بلی! شما را ملت ها و قبیله ها گردانیدیم «تا با یک دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب ها و قبیله هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هرکس از تقوی برخوردار باشد، همو

سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل الله است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من در باره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: بلی! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام اند به شرط آن که اهل فهم و دانش باشند».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والکرم التقوی». «حسب به مال است و کرامت به تقوی».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بآبائهم أو لیكونن أهوي علي الله تعالی من الجعلان». «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این که قطعاً نزد الله تعالی بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنگزک) خواهند بود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربي علي عجمي ولا لعجمي علي عربي ولا لأسود علي أحمَر ولا لأحمَر علي أسود إلا بالتقوي، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم،

قال: فليبلغ الشاهد الغائب». «هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی ای را بر عجمی ای و عجمی ای را بر عربی ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

اسباب نزول آیه ۱۳: ۱۰۰۵- ابن ابوحاتم از ابن ابومثلیکه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال رضی الله عنه بر بام کعبه بالا رفت و اذان داد، تعدادی از مشرکان گفتند: آیا این غلام سیاه بر بام کعبه اذان میگوید؟ دیگری گفت: اگر این عمل او خدا را خشمگین کند تبه و سرنگونش می‌سازد. **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...** را نازل کرد. (واحدی ۷۶۶ این مرسل و ضعیف است).

۱۰۰۶- ابن عساکر در «مبهمات» گفته است به خط ابن بشکوال دریافتیم که ابوبکر بن ابو داود در «تفسیر» خود روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به بنی بیاضه دستور داد که از بین خود زنی را به ازدواج ابوهند درآورند. گفتند: ای رسول خدا! آیا دختران خود را به بردگان خود بدهیم، این آیه در باره ابوهند نازل شد. (ابوداود ۲۳۰ در مراسیل از زهری روایت کرده و ضعیف شمرده است، زیرا شافعی و دیگران گفته اند: مراسیل زهری قبیح هستند، حدیث را به شکل مرسل روایت نمیکند، مگر به روی علتی. ذکر نزول آیه وهن است. اما اصل حدیث دارای شواهد است. «تفسیر شوکانی» ۲۴۷۲ به تخریج محقق. شواهد این حدیث را بدون نزول آیه در «احکام القرآن» ۲۰۱۱ تخریج محقق نگاه کنید).

خواننده محترم!

سورة حجرات که از جمله سُور اخلاقی در قرآن عظیم الشان شمرده میشود پس از آنکه استهزاء و تحقیر دیگران را تخطئه میفرماید و طعن زدن بر سایرین را عملی بد و ستمگرانه می شمرد و مؤمنان را از گمان بد درباره همدیگر شان باز می دارد و از تجسس در احوال خصوصی آنان نهی می کند و غیبت و بدگویی از برادران ایمانی را تقبیح می فرماید، سپس به امری اساسی و ریشه ای روی می آورد بدین معنی که همه انسان های روی زمین را به اصل واحدی منسوب می دارد و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای مردمان (به هوش باشد) که ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم. بنابر این همگی بنیادی یگانه و ریشه ای واحد دارید پس فخر فروشی و مباهاات به نژاد و قوم و قبیله را باید فرو گذارید و بدانید که اگر فضیلت و برتری نزد الله برای کسی وجود دارد، تنها در سایه تقوی یعنی خودداری از تجاوز به حقوق دیگران و دوری از نفس پرستی حاصل می آید و بس! نقطه قابل بحث همانا کلمه «لَتَعَارَفُوا» است. این کلمه در مقام تعلیل آمده تا علّت یا حکمت انشعاب بشر را به دسته های بزرگ و کوچک توضیح دهد. مفسران بزرگ قرآن عظیم الشان در این مورد تفاسیر را ارایه داشته اند از جمله: زمخشری در تفسیر «کشاف» می نویسد: «والمعني: أَنَّ الْحِكْمَةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَتَّبَ عَلَي شُعُوبٍ وَقَبَائِلَ هِيَ أَنْ يَعْرِفَ بَعْضُكُمْ نَسَبَ بَعْضٍ فَلَا يَعْتَزِي إِلَى غَيْرِ آبَائِهِ، لَا أَنْ تَتَفَاخَرُوا بِالْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ» (تفسیر الکشاف، ج ۴، ص ۳۷۵). یعنی: «حکمتی که خدای تعالی شما را به خاطر آن به شکل گروه های بزرگ و کوچک مرتب نموده آنست که برخی از شما، نسب شخص دیگر را بشناسد و او را به غیر پدرانش نسبت ندهد، نه آنکه شما به پدران و اجدادتان افتخار

کنید». (تفاوت میان شعوب و قبائل - چنان که مفسران آورده‌اند - اینست که شعوب به قبائل بزرگ اطلاق می‌شود (که در فارسی امروز از آن به «ملت‌ها» تعبیر می‌کنیم در حالیکه ملت در عربی به معنای کیش و آئین است) و قبائل، دسته‌های کوچک‌تر را می‌گویند. مثلاً گویند: فلانکس از شعب مضر و از قبیله تمیم است (به تفسیر طبری، ج ۲۱، صفحه ۳۸۳ نگاه کنید).

در اینجا از توضیح نکته‌ای دقیق غفلت شده و آن نکته اینست که می‌دانیم برای شناسایی افراد، علاوه بر شناخت قوم و قبیله آن‌ها، آشنایی با ویژگی‌های دیگری نیز لازم است و تنها به این که فلان شخص مثلاً از کدام گروه و دسته است، نمی‌توان اکتفا کرد. پس چرا در آیه شریفه به ذکر «شعوب و قبائل» بسنده شده و از آوردن بقیه خصوصیات بشر سخنی به میان نیامده است؟! اینجا است که مفسران قرآن باید گره‌گشایی کنند تا پیام اصلی آیه کریمه را دریابند و گرنه، توضیح این که اگر افراد، یکدیگر را نشناسند، نظام روابط اجتماعی برهم می‌خورد، در حکم توضیح واضحات شمرده می‌شود.

حقیقت آنستکه این آیه شریفه هنگامی نازل شده که عرب‌ها به ویژه قریش به نژاد و قبیله خود سخت می‌بالیدند و آندو را مایه فخر فروشی قرار داده بودند، در چنان محیطی، قرآن کریم پیام می‌دهد که عرب بودن یا پدران قریشی داشتن، مایه افتخار نیست زیرا همه نژادها و تیره‌های بشری به آدم و حوا می‌رسند و همگی شاخه‌های یک درخت هستند. اما امتیاز حقیقی را باید در سایه «تقوی» جستجو کرد. این همان پیام ارجمند و پایداری است که بشر همواره بدان نیاز داشته و دارد به ویژه که می‌دانیم لازمه «تقوی» علم و آگاهی به نیک و بد و جذب نیکی و دفع بدی شمرده می‌شود. ضمناً مناسب است که بدانیم رسول الله (ص) بنا به گزارش مورخان و سیره نویسان، در «فتح مکه» همین آیه کریمه

را در حضور سران قریش قرائت نمود و اعلام داشت: «یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَعْظُمُهَا بِالْآبَاءِ. النَّاسُ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ». «ای گروه قریش! همانا خدای بزرگ، تکبیر دوران جاهلیت و بزرگ نمایی به پدران را در آن دوره، از شما زدود. همه مردم از آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است. سپس رسول اکرم (ص) آیه شریفه (یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر و أنثی...) را تلاوت نمود». (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۵۹ و سیره ابن هشام (السیره النبویه)، ج ۴، ص ۵۲) (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به رساله: بازنگری در معانی قرآن مصطفی حسین طباطبایی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری).

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾

بادیه نشینان اعراب گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم، بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: مسلمان شده ایم و ایمان هنوز به دلهایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

«لَا يَلِتْكُمْ» از شما نمی کاهیم.

شان نزول: مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی اسد بن خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را

اعلام کردند. به علاوه آنها به رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندان خود گوش به فرمان نزد تو آمده ایم و چنانکه بنی فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر صلی الله علیه وسلم منت می گذاشتند تا بدانجا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در حقیقت فهمشان بسی اندک است و همانا شیطان به زبان هایشان سخن می گوید».

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام نیز بر این معنی دلالت می کند آن گاه که جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آنگاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالا رفت.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

همانا مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده اند، باز هرگز شک به دل راه نداده اند، و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کرده اند، ایشان در ایمان خود همان راستگویانند. (۱۵).

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

بگو: آیا شما می خواهید خدا را به دین خود آگاه سازید (که اظهار دیانت میکنید)؟ و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را می داند و به کلیه امور عالم داناست. (۱۶)

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید بلکه الله بر شما منت می گزارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید. (۱۷)

الله تعالی در این آیه مبارکه میفرماید که این احسان الله تعالی است که شما را به ایمان توفیق بخشیده و به راه مستقیم هدایت نموده است، پس اگر در ایمان تان راستگوی هستید بر الله و رسولش منت نگذارید.

«يَمُنُونَ» «منت میگذارند».

شأن نزول آیه ۱۷: ۱۰۰۷ - طبرانی به سند حسن از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده است: جماعتی از عرب گفتند: ای رسول خدا! ما بدون جنگ و نبرد اسلام را پذیرفتیم، اما فلان قبیله با تو جنگ و پیکار کرد. آنگاه خدا آیه: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» چنانچه در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۶۱ آمده روایت کرده است. هیشمی میگوید: در این اسناد حجاج بن ارطاط ثقة اما مدلس است و باقی راوی های این ثقة هستند. «تفسیر شوکانی» (۲۴۷۴).

۱۰۰۸ - بزار از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) مانند این روایت کرده است. ۱۰۰۹ - ابن ابوحاتم از حسن (رض) همانگونه روایت کرده است: این قضیه هنگام فتح مکه صورت گرفته است.

۱۰۱۰ - ابن سعد از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سال نهم هجرت ده نفر از بنی اسد به همراه طلیحه بن خویلد خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم که با یاران خود در مسجد نشسته بود شرف یاب شدند.

سخنگوی آن‌ها گفت: ای رسول خدا! ما شهادت می‌دهیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «نیست خدایی مگر خدای واحد و یگانه او را شریکی نیست و تو بنده او و فرستاده اوستی» ای رسول خدا! تو دنبال ما نفرستادی ما خود نزد تو آمدیم و با زنان و فرزندان اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیه «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» نازل شد. (مرسل و ضعیف است، ابن سعد ۱ / ۲۹۲ از ابوقلابه به همین معنی روایت کرده است).

۱۰۱۱- سعید بن منصور در «سنن» خود از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از عرب از قبیله بنی اسد خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ما خود به نزد تو بدون جنگ و خونریزی آمدیم. پس خدا آیه «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (مرسل است، این روایات به مجموع قوی هستند. «تفسیر بغوی» ۲۰۱۷ و «زاد المسیر» ۱۳۳۶).

ایمان و اسلام:

اسلام عبارت از شهادت دادن بر این امر است که معبود و مشکل گشای بر حقی جز الله یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده اوست، این شهادت باید با زبان و قلب و جوارح انجام گیرد، و معنای این شهادت آنقدر جامع و وسیع است که ایمان به ارکان ششگانه اعتقادی و عمل به ارکان پنجگانه عملی اسلام و نیز احسان را در بر میگیرد، که این عبارت از آخرین دین از ادیان الهی است که خداوند مهربان آنرا بر خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی (ص) نازل فرموده است. دین مقدس اسلام یگانه دین بر حقی است که خداوند متعال جز این دین، دین دیگری از هیچ احدی نمی‌پذیرد. پروردگار با عظمت این دین را بقدری سهل و آسان گردانیده که هیچ گونه سختی و مشقتی در آن نیست، چیزی بر پیروان آن فرض نگردانیده که نتوانند انجامش دهند و آنان را به چیزی مکلف نکرده که از عهده آن بر نیایند.

دین اسلام دینی است که پایه آن توحید، شعار آن صداقت، معیار آن عدالت، مسیر آن حقیقت و روحش رحمت است، اسلام مکتب بزرگی است که انسان‌ها را به هر آنچه در زندگی دنیوی و آخروی برایشان مفید باشد راهنمایی می‌کند و از هر آنچه در دنیا و آخرت برایشان زیان آور باشد باز می‌دارد.

اسلام دینی است که خداوند بوسیله آن عقاید و اخلاق را صیقل می‌دهد، و دنیا و آخرت را بدان اصلاح می‌کند، و بوسیله آن در میان دل‌های پراکنده، و اندیشه‌های متضاد الفت و محبت می‌اندازد و آن‌ها را از تاریکی‌های باطل می‌رهاند و به شاهراه حق و صراط مستقیم رهنمون می‌گردد.

اسلام مکتبی است که همه اصول و مبانی، احکام و قوانین و دستورات و برنامه‌هایش، محکم و استوار و خلل‌ناپذیر است جز به حق و راستی خبر نمی‌دهد، و جز به نیکی و عدالت حکم نمی‌کند، اعتقاداتش سالم و متین، عباداتش سازنده و رشک‌آفرین و اخلاقش برازنده و فخر‌آفرین است.

خواننده محترم!

مهمترین اهدافی را که دین مقدس اسلام غرض تحقق آن سعی و تلاش میکند عبارتند از:

- آشنا کردن انسان‌ها به خالق و آفریدگارشان، به ذات لایزالی که همواره باقی خواهد بود، به اسمای نیکویش که همانام دیگری ندارد، و به صفات متعالی‌اش که بی نظیر و بی مانند است، به افعال حکیمانه‌اش که در انجام آن‌ها به هیچ شریک و همتایی محتاج نیست و به عبادت و حق بندگی‌اش که صرفاً او مستحق و لایق هر گونه پرستش و بندگی است.

- دعوت انسان‌ها به سوی عبادت و پرستش ذات یکتای پروردگار، بدین صورت که تمامی آنچه را که خداوند متعال در کتاب مقدسش و سنت پیامبرش اعم از اوامر و نواهی که سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها در آن نهفته است بیان داشته مورد عمل قرار دهند.

- متوجه کردن انسان‌ها به حقیقت زندگی، که این دنیا داری فانی است و زندگی حقیقی پس از مرگ شروع می شود و مراحل سعادت یا شقاوت انسان از قبر شروع شده تا هنگام برانگیخته شدن بعد از مرگ، و سپس حساب و کتاب، که آنگاه مصیر هر کس مشخص خواهد شد و هر کس مطابق اعمالش یابه بهشت و یا به دوزخ خواهد رفت اگر خوب کرده خوبی می بیند و اگر بد کرده بدی.

بطور کل قواعد اساسی اسلام را میتوان چنین خلاصه نمود:

- اسلام شکل ظاهر و آشکار دین، یعنی گفتن شهادتین و اقرار به زبان است؛ بدین معنا که هر کس شهادتین بگوید و در ظاهر اسلام را بپذیرد در جمله مسلمانان وارد شده و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان امری واقعی و باطنی و جایگاه آن در قلب انسان است، نه در زبان و ظاهر انسان.

ایمان:

- معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. بطور مثال در دنیا ما بسیاری از انسانهای منافق هم وجود دارد که: به زبان میگویند: ایمان آورده ایم «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» ﴿۸﴾ يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَمَا يَخٰدِعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ ﴿۹﴾ [البقرة: ۸-۹]. «و از مردمند کسانی که می گویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده ایم، در حالی که به هیچ وجه ایمان نیاورده اند. خدا را و کسانی را که به راستی ایمان آورده اند فریب میدهند، در حالی که فریب نمی دهند، مگر خودشان را و در نمی یابند».

- معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام میدهند، ما نیز انجام بدهیم.

- معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند - حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست. ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که باید در اعماق روان انسان نفوذ می‌کند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در برمی‌گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار می‌دهد.

- قرآن عظیم الشان همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که داشتن این خصوصیت باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ [المؤمنون: ۱-۵]. «رستگار گردیند مؤمنان. آن کسانی که در نمازشان خشوع دارند و آن کسانی که از بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری کناری می‌جویند. و آن کسانی که زکات را به اهلش می‌رسانند و آن کسانی که شرمگاه خود را کنترل و مواظبت می‌کنند»

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ [الحجرات: ۵۱]. «مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به الله و

رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچگونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه الله از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیتهای زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یکپارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیتهای اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه الله با مال و جان می‌شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و زیبای نقش بسته دردلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمی‌تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیما بین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت‌های عملی و ناقص، بد و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و

جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه‌ریزی می‌کنند. و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! بلی، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که افتابش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! بلی، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ می‌کند و آن را قانع و مطمئن می‌گرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آن را به جنب و جوش و حرکت در می‌آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وامی‌دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت درآمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می‌دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند!

عزت ایمان فزاینده از عزت انسانیت:

انسان با ایمان احساس میکند که همواره با الله تعالی و در کنار او است. خدایی که همیشه از او مواظبت می‌کند و با دیدگانش که هرگز به خواب نمی‌روند، از او نگهداری میکند، و در آغوش مهرش که از هر آفت و گزند در امان است از او نگهداری میکند، و با لشکریان پیروزش که هرگز شکست نمی‌خورد، از او حمایت میکند و به او کمک می‌رساند «وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (سورة الأنفال: ۱۹) (و الله با مؤمنان است).

انسان با ایمان احساس می‌کند که در حمایت الله تعالی قدرتمند تواناست که از او دفاع می‌کند، و تیرهای مکار تجاوزگران را از سینه او بر می‌گرداند.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (سورة الحج: ۳۸). (الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، خدا هیچ خیانتگر ناسپاس را دوست ندارد.)

قرآن مجید انسان‌های با ایمان را معیاری برای تشخیص کارهای شایسته و کارهای ناشایست قرار می‌دهد و نظارت‌شان را بر کردار دیگران همسنگ نظارت الله و رسول الله قرار داده است: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (سورة التوبة: ۱۰۵). «و بگو: به کارهای خود مشغول باشید که خداوند متعال و رسولش و مؤمنان کردار شما را خواهند دید». نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی تاریخ نشر (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾
یقیناً الله غیب آسمان‌ها و زمین را میداند و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (۱۸)

پروردگار با عظمت به گفتار، کردار و احوال شما بینا و داناست و قطعاً از شما حساب می‌گیرد؛ یعنی نیکوکاران را پاداش نیکو می‌دهد و بدکاران را مجازات می‌کند.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ق

جزء ۲۶

سورة «ق» در مکه مکرمه نازل شده، دارای چهل و پنج آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «ق» یعنی همان حرف هجایی ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

تلاوت سورة ق:

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام؛ مانند جمعه‌ها و عیدین؛ خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازات‌های دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده اند. از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام هِشام بنت حارث است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فراگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می کردند، بر منبر می خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب (رض) از ابوواقد لیشی سؤال کرد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می خواندند؟ او جواب فرمود: ایشان در آن «ق» و «الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ» [ق: ۱] و «أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» [القمر: ۱] را میخواندند».

حکمت تلاوت آن:

حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدآن های حساب باشد.

فضیلت سوره (ق):

عَنْ أُمِّ هِشَامِ بِنْتِ حَارِثَةَ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَتْ: «لَقَدْ كَانَ تَنْوَرُنَا وَتَنْوَرُ رَسُولُ اللَّهِ وَاحِدًا سَنَتَيْنِ أَوْ سَنَةً وَبَعْضَ سَنَةٍ وَمَا أَخَذْتُ (ق) وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدَ إِلَّا عَنْ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ يَقْرُؤُهَا كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ عَلَى الْمَنْبَرِ إِذَا خَطَبَ النَّاسَ».

ام هشام دختر حارثه بن نعمان (رض) میگوید: دو سال یا یک سال یا بخشی از یک سال ما و رسول الله صلی الله علیه وسلم از یک تنور استفاده می نمودیم، و سوره (ق) را من صرفاً از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرا گرفتم، آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه، هنگام سخنرانی، بالای منبر آن را میخواند. (صحیح مسلم).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره «ق» دارای ۴۵ (چهل و پنج) آیه، و ۳۷۳ کلمه و ۱۵۰۷ حرف می باشد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط سوره «ق» با سوره قبل:

بعد از اینکه پروردگار با عظمت سوره حجرات را با یادآوری ایمان و شرایط آن برای بندگان ختم فرمود، سوره ق را با یاد نمودن چیزهایی که ایمان به آن واجب است مانند قرآن و ادله توحید شروع کرده است.

محتوای و موضوعات مورد بحث:

این سوره یکی از سوره های مکی است که اصول عقیده ی اسلامی یعنی «توحید، نبوت و زنده شدن بعد از مرگ» را مورد بررسی قرار می دهد. اما محور اصلی آن پیرامون «حشر و نشر» است. تا جایی که مسأله ی حشر و نشر تقریباً فضای حاکم بر کل سوره را در بر می گیرد. قرآن کریم آن را با دلیل واضح و حجت کوبنده مورد بررسی قرار داده است.

فضای حاکم بر این سوره هراس انگیز است و به شدت بر انسان اثر میگذارد. قلب را به شدت تکان می دهد و نفس و نهاد را به هیجان و حرکت در میآورد، و حاوی ترغیب و ترهیب فراوانی است و در نهاد انسان بیم و شگفتی ایجاد میکند.

سایر موضوعات مطرح شده تقریباً جنبی می باشد.

با آنهم موضوعات و مسائل مطرح در این سوره قرار ذیل میباشد:

- انکار و تعجب کافران از مسئله معاد. (معاد جسمانی) تعجب کافران از سخنان پیامبر - درباره حیات دوباره انسان (آیه ۱-۳)
- علم خداوند متعال به جایگاه اجزای بدن مردگان در زمین (آیات ۴-۵)
- قدرت الله تعالی در آفرینش و تدبیر جهان (آیات ۶-۷)
- استدلال بر معاد از طریق توجه به نظام آفرینش و بخصوص احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران (آیات ۹-۱۴)
- قدرت الله در آفرینش اولین خلقت انسان (آیه ۱۵)
- شبهه در ثبت و محاسبه افکار و اعمال انسان (آیات ۱۶-۳۵)
- علم خداوند متعال به همه حالات انسان (آیه ۱۶)
- ثبت دقیق اعمال توسط فرشتگان (آیات ۱۷-۳۵)
- هشدار به منکران معاد (آیات ۳۶-۴۵)

- ضرورت پندآموزی کافران از هلاکت امت های گذشته (آیات ۳۶ - ۳۷)
- قدرت الله تعالی بر خلقت، دلیل بطلان عقاید منکران (آیه ۳۸)
- وظایف پیامبر در برابر منکران معاد (آیات ۳۹ - ۴۵)
- همچنان در این سوره موضوعات:
- استدلال بر مسئله معاد (باز گشت بعد از مرگ) از طریق توجه به اولین خلقت.
- اشاره به مسئله ثبت اعمال و اقوال برای روز حساب
- مسائل مربوط به مرگ
- گوشه‌ای از حوادث روز قیامت و اوصاف جنت و دوزخ.
- اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان.
- اشاره به وضع اقوام طغیان گر و سرنوشت دردناک آنها.
- دستور به ذکر الله و عظمت قرآن.
- تحت مراقبت بودن انسان در تمام مراحل زندگی.
- و سوره با بحث در مورد «صیحه الحق» خاتمه می یابد. که عبارت است از بانگی که بر اثر آن مرده‌ها از قبر بیرون آمده و به صورت ملخ های پراکنده پخش شده و به میدان حساب و کتاب کشانده می شوند. و احدی از نظر خدا مخفی نخواهد ماند. و آیه متضمن اثبات حشر (رستاخیز، قیامت، نشور، معاد) و نشر است که مشرکان آن را تکذیب کردند: «وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾» (سوره ق آیات ۴۱ و ۴۲) (و گوش به (زنگ) روزی باش که نداده‌نده از مکان نزدیک ندا کند. روزی که بانگ مرگبار حقیقی را می‌شنوند، آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است).

ترجمه و تفسیر سورة ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١﴾

ق، [قاف]، قسم به قرآن که دارای مجد و بزرگی است. (۱)

قبل از همه باید یاد آور شد که حروف مقطعه، (حرف های گسسته) حروف هستند که در ابتدای ۲۹ سوره از سوره های قرآن آمده که تعداد مجموعی آن به ۷۸ حرف میرسد، که با حذف مکررات، مجموعاً ۱۴ حرف میشود، و در عبارت (صراط علی حق نمسکه) جمع است. (صریح طریقک مع السنه) یعنی راه و روش تو بر اساس هماهنگی از سنت صحیح است، را ساخته اند.

مفسرین در مورد حروف مقطعه ی در قرآن نظریات مختلفی آرایه داشته اند که از آنجمله شیخ امام قرطبی میفرماید: «حروف مقطعه ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی داند. سپس می افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی ای که می توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده اند که در اینجا به مشهور ترین آن بسنده می کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا میخواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن

را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و مقابله آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ تر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد.

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلام مینوسد: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و مقابله قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدار های الهی به بندگان است».

ابن کثیر میگوید: «از این رو، هر سوره ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم ﴿۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ ﴿۳﴾ (آل عمران: ۱ - ۳)، «المص ﴿۱﴾ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ ﴿۲﴾ (الأعراف: ۱ - ۲)، «الر كِتَابٌ أُنْزِلْنَا إِلَيْكَ» (إبراهيم: ۱)، «الم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ (السجدة: ۱ - ۲) «حم ﴿۱﴾ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ (فصلت: ۱ - ۲)، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مینویسد: «در مورد حروف مقطعه که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمی دانیم».

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگند هایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می کنیم:

۱ - گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «والعصر» و «والنجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.

۲ - گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «الضحی واللیل» و «السما و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.

۳ - گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.

۴ - گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: (والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسما ذات البروج...)، (والتین والزیتون...); و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «الم» در اول سوره «رعد» است.

۵ - گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: (والطور...)، (المرسلات...)، (النازعات...) و (الفجر...) و مثال پنج حرف: (کهیص) و (حمعسق) است.

۶ - خداوند جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.

۷ - خداوند متعال در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.

خاطر نشان میشود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابر این، از ذکر آنها صرف نظر میگردد.

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾
 آنها تعجب کردند که پیامبری بیم دهنده ای از میان خودشان به سوی آنان آمده، پس کافران گفتند: این چیز عجیبی است. (۲)

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿٣﴾
 آیا چون مردیم و خاک شدیم دوباره زنده میشویم؟ این بازگشتی بعید است! (۳)

زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَثَ بَعْدَ الْمَوْتِ)

در همه کتب سماوی که بر پیامبران نازل گردیده، به این حقیقت خبر داده شده است که، الله تعالی انسان را بعد از مرگ دوباره زنده می کند، و او را در برابر عملی که انجام داده مورد محاسبه قرار می دهد؛ زیرا انسان با مرگ از دنیای عمل و فنا به جهان پاداش و جاودانگی انتقال میابد. و این بعد از مرگ می باشد. هرگاه مدتی را که خداوند متعال برای انسان مُقَدَّر نموده تا در این دنیا زندگی کند، تمام شود، به فرشته مرگ دستور می دهد که روح انسان را از بدنش جدا کند؛ انسان بعد از اینکه تلخی جان کندن را قبل از خروج روح از بدنش می چشد، می میرد.

روحی که به الله متعال ایمان داشته باشد و مطیع و فرمانبردار ذات الهی باشد، الله تعالی جایگاه و مقام آنرا در بهشت قرار می دهد و اگر این روح به خداوند متعال کافر بوده و برانگیخته شدن دوباره و حسابرسی بعد از مرگ را تکذیب می کرده، خداوند متعال آن را در دوزخ قرار می دهد تا اینکه پایان دنیا فرا رسد و قیامت بر پا گردد و تمام مخلوقاتی که تا آن روز زنده بودند

بمیرند، بنابر این جز خداوند متعال کسی باقی نمی ماند؛ سپس خداوند متعال همه مخلوقات حتی حیوانات را زنده میکند و هر روحی پس از تشکیل دوباره جسم بسان اول به آن باز میگردد. این برای آغاز حسابرسی انسان ها میباشد و اینکه در برابر اعمال شان پاداش و جزا دریافت کنند. به زنان، مردان، رئیس و مرئوس، ثروتمند و فقیر، به هیچ کس در آن روز ظلم نمیشود؛ حق مظلوم از ظالم گرفته میشود و ظالم در برابر ظلمش قصاص میشود حتی حیوانات از کسانی که بر آن ها ظلم کرده اند و نیز از یکدیگر قصاص میگیرند سپس به حیوانات میگویند: خاک شوید، چرا که حیوانات وارد بهشت و دوزخ نمیشوند. انسان ها و جنیان در برابر اعمالی که انجام داده اند مورد محاسبه قرار میگیرند چنانکه مؤمنان به خداوند متعال، کسانی که از ذات الهی اطاعت نمودند و از پیامبران پیروی نمودند، داخل جنت میشوند هر چند فقیرترین انسان ها بوده باشند و در طرف مقابل کافرانی که دوزخ را تکذیب می کردند هر چند پیش از این در دنیا و در میان مردم از ثروتمندان و بزرگان بوده اند وارد آتش دوزخ می شوند. الله متعال میفرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» (سورة الحجرات: ۱۳) «همانا گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست».

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ ﴿۴﴾

به یقین ما می دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز را در خود حفظ می کند. (۴)

«کِتَابٌ»: هدف از آن لوح محفوظ است. که همه چیز را به تفصیل بر می شمارد. (تفصیل موضوع را میتوان در سورة های: انعام: ۵۹، یس: ۱۲).

«حَفِیْظٌ»: صیغه مبالغه است و به معنی بسیار نگاه دارنده تفصیلات و دقائق هر چیزی است. (ملاحظه شود سورة: هود: ۵۷) و یا این که فَعِلَ به معنی فاعِل، یعنی حافظ است (ملاحظه شود سورة: انعام: ۱۰۴). یا فَعِلَ به معنی مَفْعُول، یعنی مَحْفُوظ از خطر اشتباه و بدور از دسترس است (ملاحظه شود سورة: بروج: ۲۲).

ثبت اعمال و اقوال انسان ها:

پروردگار با عظمت خبر داده است: او تعالی آنچه را که هر انسانی در آینده میگوید و هر عمل خوب و بدی را که آشکارا یا در نهان انجام میدهد میداند؛ و خبر داده که این موارد را در لوح محفوظ نزد خودش نوشته و ثبت کرده است قبل از اینکه آسمان و زمین و انسان و دیگر موجودات را خلق کند؛ و خبر داده که علاوه بر این دو فرشته را مامور هر انسانی قرار داده است یکی در سمت راست او که نیکی‌هایش را ثبت میکند و دیگری در سمت چپ که بدی‌هایش را ثبت می‌کند؛ چنانکه از ثبت هیچ عملی دریغ نمی‌کنند و چیزی از قلم آن‌ها نمی‌افتد. و خداوند متعال خبر داده که در روز قیامت به هر انسانی دوسیه اعمالش داده می‌شود؛ دوسیه ای که در آن همه اقوال و اعمالش ثبت شده اند. پس آن‌ها را می‌خواند و چیزی از آن‌ها را انکار نمیکند و هر کس چیزی از آن‌ها را انکار کند خداوند متعال گوش و چشم و دستان و پاها و پوستش را به سخن می‌آورد تا تمام آنچه را انجام دادند بازگو کنند.

طوریکه قرآن عظیم الشان در (۱۸ سورة ق) می‌فرماید (هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است).

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿٥﴾

بلکه آنان وقتی حق برایشان آمد، دروغ شمردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند! (۵)

آنها دچار تحیر و سرگردانی شده‌اند، گاهی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم میگویند: ساحر است، و گاهی او را شاعر می‌خوانند، و زمانی او را کاهن می‌نامند. و در مورد قرآن نیز میگویند: سحر یا شعر است. یا میگویند: افسانه‌های پیشینیان است.

«الْحَقِّ»: قرآنکه حق و حقیقت محض است (ملاحظه شود سورة: یونس/ ۱۰۸).
«مَرِيحٍ»: مختلط و مضطرب. آمیخته و آشفته.

«فِي أَمْرِ مَرِيحٍ»: دارای حال آشفته و کار پریشانی هستند. یعنی گاهی پیغمبر را ساحر، گاهی شاعر، وقتی مجنون، وقتی کاهن، و... می نامند و بر یک حال نمی مانند.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾
مگر به آسمان بالای سرشان نگاه نکرده اند که ما چگونه آن را بنا کرده ایم و با ستارگان آن را زینتش داده ایم که در آن هیچ شکافی نیست؟ (۶)
«زَيَّنَّاهَا»: آن را با ستارگان زینت داده ایم (ملاحظه شود سورة: صافات: ۶، ملک: ۵).

«فُرُوجٍ»: شقوق. درزها و شکاف ها. هدف از آن خلل و ناموزونی است.
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾
و زمین را هموار کردیم و کوه های محکم و استوار را در آن افکندیم و در آن از هر نوع (گیاه) پسندیده رویانیدیم. (۷)
«مَدَدْنَاهَا»: گسترانیده ایم. گسترش داده ایم (ملاحظه شود سورة: حجر: ۱۹).
«زَوْجٍ بَهِيجٍ»: نوع و صنف و جفت مسرت بخش و بهجت انگیز. (سورة: حج: ۵).

تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾
تا وسیله بینائی و بیداری برای هر بنده توبه کننده باشد. (۸)
«تَبْصِرَةً»: بینا کردن. بینش بخشیدن. مفعول له یا مفعول مطلق است.
«ذِكْرَى»: بیدار کردن. یاد آور شدن. یاد کردن (ملاحظه شود: سورة انعام/ ۶۸ و ۶۹ و ۹۰).

«مُنِيبٌ»: توبه کار. برگردنده (سوره های: هود / ۷۵، سبا / ۹، زمر / ۸).

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾

و از آسمان آبی بسیار پر برکت را فرود آوردیم و به وسیله آن باغها و دانه هائی که درو می کنند رویانیدیم. (۹)

«الْحَصِيدِ»: درو شده. «حَبَّ الْحَصِيدِ»: دانه های کشتزار هائی که درویده میشوند.

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾

و درختان بلند خرما را (رویاندیم) که آن میوه باهم پیوسته دارد. (۱۰)
ابو حیان گفته است: منظور فزونی شاخه و متراکم بودن آن و فزونی ثمر است که در سرآغاز ظهور میوه مانند دانه ای انار به صورت مرتب روی هم چیده شده منظم و مرتب می باشند. اما وقتی که از خوشه خارج شد منظم و مرتب باقی نمی ماند. (البحر ۸/۱۲۲)

«باسقات»: بلندبالا و تناور.

«طلع»: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می آید و سپس در سه مرحله از آن بهره برداری می شود:

۱- بلح: خرمایی است ناپوخته و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

۲- رطب: غوره خرمای رسیده است.

۳- تمر: خرمایی است که بعد از طی نمودن دو مرحله بلح و رطب، به پختگی و کمال خود میرسد.

نضید: خوشه خرمای که به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رَزَقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

تا روزی بندگان باشد، و بدان سرزمینی مرده را زنده کردیم، خروج از قبر (نیز) این طور است. (۱۱)

ابن کثیر گفته است: این زمین خشک و بی جان شده بود، و به محض اینکه باران بر آن نازل شد، تکان خورده و بالا آمده و به بار می نشیند و از هر جفتی زیبا از قبیل انواع گل ها و غیره در آن رویانندیم که چشم از حسن و جمال آن متحیر می ماند بعد از اینکه گیاهی در آن نبود، از سبزه موج می زند. این هم مانند زنده شدن بعد از مرگ است. پس همانطور که خدا زمین را بعد از مردن زنده کرد، همانطور هم مردگان را زنده میکند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۷۲).

انسان در روز قیامت از قبر خارج می شود و یا از اجداث:

مکان که جسد انسان در دنیا در آن دفن می شود عبارت از قبر می باشد، ولی زمانیکه انسان در روز قیامت حشر میشود نمی گویند که از قبر خارج میشود بلکه از اجداث خارج میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ» ﴿٧﴾ (سوره القمر) (آنان درحالی که چشم هایشان (از ترس و وحشت) فرو افتاده، همچون ملخ های پراکنده، از قبرها خارج می شوند).

- «اجداث» جمع «جدث» به معنای قبر است و کلمه جدث که معنی قبر میباشد و جمع آن اجداث مهجم المقایسن الغه (ج ۱، ص ۴۳۶) و در تفاوت به قبر گفته اند که ماده قبر بر دفن کردن و مخفی کردن و پوشاندن دلالت دارد از این رو از آن اسم مکان (مقبره) و مانده آن ساخته میشود اما جدث همان موضع و مکانی است که قبر و مقبره در آن سات و دیگر از آن اسم مکان و... ساخته نمیشود (التحقیق فی کلمات القرآن کریم ج ۲ صفحه ۵۹).

- فروافتادن چشم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ یا از شدت ترس است و یا هم از شدت شرمساری که موجب ذلت و خواری می شود.
- تشبیه مجرمان در قیامت به ملخ‌های پراکنده، بیانگر سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرها یعنی «اجداث» است.

همچنان میفرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ» ﴿٤٣﴾ (سوره المعارج) (روزی که شتابان از قبرها بیرون آیند، چنان که گویی به سوی نشان‌هایی نصب شده می‌دوند).

همچنان در (آیه: ۵۱ سوریس) میفرماید «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» ﴿٥١﴾ (و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از گورها (برخاسته)، شتابان به سوی پروردگارشان می‌آیند).

حالا اگر به آیات فوق الذکر دقت نماییم در میابیم بشکل واضح که انسان از اجداث خارج میشوند نه از قبر، پس چرا و فرق بین قبر و اجداث چیست؟
و این همه قبرها چه شد؟

بعد از تأمل و تفکر میتوان چنین جواب داد:

اولاً قبرها به اثر زلزله و سایر حوادث طبیعی و انفجارات تبدیل به اجداث و ذرات میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» ﴿٤٨﴾ (روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگر) تبدیل شوند و (همه مردم) در پیشگاه خداوند یگانه قهار حاضر شوند). (سوره ابراهیم آیت ۴۸)

تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعددی بیان شده است. در آن روز زلزله بسیار شدیدی به وقوع می‌پیوندد، کوه‌ها از زمین کنده شود و به حرکت در آیند و مانند پشم و پنبه نرم شوند. (سوره زلزال، ۱) روزی که

زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح درآید. طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (طه، ۱۰۵-۱۰۶). ولی تبدیل آسمان‌ها با خاموش شدن آفتاب و درهم پیچیده شدن آسمان‌ها انجام می‌گیرد. به هر حال، این نظام موجود پایانی دارد.

ثانیاً: قبل از اینکه معنی اجداث را بیان کنیم تحقیق می‌نماییم که سرنوشت قبرها چه می‌شود چنانچه قبلاً یادآور شدیم قبرها نیز تبدیل به اجداث می‌شود چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: - «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾» (سوره الانفطار) از این آیات چنین استنباط می‌گردد که قبرها از هم می‌پاشند و از بین می‌روند و به سبب تغییرات جغرافیایی مانند زلزله‌ها تبدیل به ذرات شده به فضا و هوا پراکنده و پاشان می‌شود.

بناءً قبرها متلاشی و منهدم می‌شوند و تنها چیزی که باقی می‌ماند اجداث و ذرات کوچک است که با خاک مخلوط می‌گردد و در همه جا پراکنده، تیت و پاشان می‌شود.

مردگان از اجداث چگونه خارج می‌شوند؟

جواب این سؤال در آیات (۹ الی ۱۱ سوره ق) که می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾» با تمام دقت بیان گردید.

اگر در آیات فوق بطور دقیق تأمل و تفکر صورت گیرد و لفظ (كذلك الخروج) آیه یازدهم مورد بحث قرار گیرد این نتیجه بدست می‌آید. از این لفظ چنین واضح می‌شود که کیفیت و چگونگی خروج از اجداث مانند دانه و تخم‌های است که به اثر باریدن باران از زمین می‌روید و ما به یقین

میدانیم که زمین مملو از ذرات کوچک و بذر و تخم های است که از آن درختان، سبزیجات و علف ها میروید.

پس اجدات عبارت از ذرات کوچک است که در خلایای جسد متناهی می گردد و در روز قیامت به امر خداوند متعال از آن انسان ها می رویند و دوباره به شکل انسان می درآیند چنانچه خداوند متعال میفرماید: «وَاللَّهُ أَنْبَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾» (سوره نوح) (و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند. سپس شما را در همان زمین باز میگرداند و شما را بیرون می آورد).

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾
پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب الرّسّ (که پیغمبر خود را به چاه افکندند) و قوم ثمود (پیغمبرانشان را) تکذیب کردند. (۱۲)
«أَصْحَابُ الرَّسِّ»: به قولی اصحاب اخدود مذکور هستند (سورة بروج آیه: ۴) که در سر زمین یمن زندگی میکردند.

تکذیب پیامبران:

در آیات (۱۲، ۱۳، ۱۴ سورة ق) یکبار دیگر، به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده، میفرماید که: «پیش از آنان، قوم نوح و اصحاب رسّ و ثمود تکذیب پیشه کردند. و نیز عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع، همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» این سلسله در اقوام گذاشته نیز وجود داشت که پیامبران خویش را تکذیب می نمودند.

اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند:

اولین: قومی که در این آیات از آنان ذکر بعمل آمده است همانا قوم نوح علیه السلام است که یا در نظر داشت همه تلاش ها که در حدود هزار ساله توسط حضرت نوح (علیه السلام) برای هدایت قوم صورت گرفت، با آنهم

قوم نوح از یاغی گری و بغاوت خویش لجوجانه خویش دست نه برداشت و حاضر به ایمان آوردن نشدند، همانا که در نهایت به مصیبت خطرناک طوفان مبتلا شدند و در آب غرق گردیدند.

دومین: گروه که در آیه متبرکه بدان اشاره صورت گرفته است گروهی «اصحاب الرّس» هستند، اگر چه، نام پیامبر آن ها به طور دقیق در تاریخ ثبت نگردیده.

سومین: قوم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح (علیه السلام) است.

چهارمین: قوم که به تکذیب پیامبر خویش پرداخته اند؛ قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) بود.

پنجمین: قوم که در مقابل پیامبر خویش به بغاوت پرداخته اند، فرعون است که پیامبرشان حضرت موسی علیه السلام است.

ششمین: گروه که به بغاوت علیه پیامبر پرداختند همانا «اخوان لوط» هستند که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

پیامبرشان حضرت لوط علیه السلام است که با عذاب و وحشتناک نابود شدند.

هفتمین: گروه «اصحاب الایکه» هستند که تفصیل آن در (آیه ۱۴، سورة ق) آمده است.

هشتمین: گروه قوم تُبَع هستند، که در یمن زندگی می کردند.

قوم تُبَع: و مراد از «قوم تُبَع» قوم «أسعد أبو کرب بن ملیک حِمیری» پادشاه یمن میباشد که از آتش پرستان بود ولی مسلمان شد و قومش را بسوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. علت نامگذاری او به «تبع» این بود که پادشاهان یمن اتباع و پیروان زیادی داشتند و لذا به آن نام معروف شدند. او ۷۰۰ سال قبل از اسلام میزیست و اولین کسی بود که خانه کعبه را با پرده پوشاند.

قابل تذکر است که؛ تُبَّع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تُبَّع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق میشد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.

اصحاب الرس: «اصحاب رس» و یا «صاحبان چاه» وبه قولی «اصحاب الرس»، از جمله بازماندگان قوم ثمود میباشند، که پس از نزول عذاب باقی ماندند.

مفسر معروف جهان اسلام ضحاک و تعدادی دیگری از مفسران تعریف داستان «اصحاب رس» را چنین بیان میدارند:

وقتی که قوم حضرت صالح، دچار عذاب شد، چهار هزار نفر آنان که بر حضرت صالح علیه السلام ایمان آورده بودند، از عذاب محفوظ ماندند، واز جایگاه خود به حضر موت رفتند ودر آنجا سکونت اختیار کردند.

حضرت صالح نیز با آنان همراه بود تا بر سر چاهی سکنی گزیدند، و حضرت صالح در آنجا فوت نمود و آنجا به حضر موت «مرگ حاضر شد» موسوم گردید و آن طایفه همانجا ماندند، سپس نسل آنان بت پرستی را در پیش گرفتند، پروردگار با عظمت پیامبر را جهت اصلاح آنان اعزام داشت که آنها او را به قتل رسانیدند، انگاه عذاب الهی بر آنها نازل گردید، و جایگاه شان خالی از سکنه ماند، و چاهی که آنان منحصرأ از آن استفاده می کردند بی کار ماند، و ساختمان ها به خرابه تبدیل شدند که قرآن عظیم الشان در (در آیه ۴۵ سورة حج) در این باره میفرماید: «وَبْنُوْا بُرْءًا مَّعْطَلَةً وَ قَصْرٍ مَّشِیْدٍ» یعنی چاه بی آب و ساختمان های ویران ی آنان برای اهل بصیرت جهت عبر کافی است.

(تفسیر معارف القرآن مولف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سورہ ق)
اگر چه برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الرّسّ» از قوم شعیب
علیه السلام است که با مواشی خویش در چهار اطراف آن چاه معروفی
زندگی بسر می بردند، و بتان را پرستش می کردند. به قولی: آنان «اصحاب
اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد بدین جا آمده است.

اصحاب الرّسّ چه کسانی هستند؟

همچنان در مورد اصحاب «رّس» در (آیة ۳۸، سورہ فرقان) و (آیة ۱۲، سورہ
ق) بحث بعمل آمده است: سخن گفته شده است: طوریکه در (آیة ۳۸، سورہ
فرقان) میفرماید: «وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرّسّ وَ قُرُونًا بَیْنَ ذَٰلِكَ کَثِیرًا»
(و عاد را و ثمود را و اصحاب رسّ را و نسل های بسیاری را که میان آنها بودند)
و در آیة (۲ سورہ ق) که آمده است: (پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب
الرّسّ (که پیغمبر خود را به چاه افکندند) و قوم ثمود (پیغمبران شان را) تکذیب
کردند).

مفسران درباره «اصحاب رّس» نظریات گوناگونی ابراز داشته اند. یکی از معانی
کلمة «رّس» چاه قدیمی و کهنه است. (فرهنگ ابجدی، مهیار، رضا، بی تا، بی
نا، ص ۴۲۹).

برخی از مفسران بدین باور اند که: «اصحاب رّس» مردمی بودند که بعد از
قوم ثمود روی کار آمدند و در کنار چاهی زندگی می کردند و خداوند
متعال پیغمبری به سوی شان فرستاد، ولی او را تکذیب کردند و خداوند متعال
ایشان را هلاکشان کرد.

در زبان عربی، معانی مختلفی دارد، و معنای مشهور آن، چاهی که دهنه ی آن
با سنگ و سمنت و غیره بسته نباشد.

وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾

و نیز قوم عاد و فرعون و برادران لوط. (۱۳)

و قوم ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط. از این رو آنها را برادران لوط خوانده است که لوط از آنان زن گرفت.

ثمود، امت حضرت صالح علیه السلام، است که داستان آنان در قرآن عظیم الشأن بیان گردیده است.

عاد قومی بود که در شکل هئیت، قوت و شجاعت ضرب المثل بود، حضرت هود علیه السلام برای آنان مبعوث گردید، آنان او را مورد اذیت قرار دادند، و از او نافرمانی کردند، سر انجام عذاب الهی در طوفان باد ظهور نمود و همه ی آنان را از بین برد.

فرعون شخصی معروف و مشهور است که پادشاه مصر بود.

اخوان لوط امت حضرت لوط علیه السلام است که داستان شان چندین بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿١٤﴾

و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی میکردند) هر یک از آنها پیغمبران را تکذیب کردند و وعده عذاب من درباره ایشان قطعی شد. (۱۴)

«ایکه»: به معنای درخت، و جمع آن «أَیْکَ» به معنای جنگل درختان است.

(لسان العرب، ج ۱، ص ۲۸۹).

«أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ»: قوم شعیب هستند.

«قَوْمُ تُبَّعٍ»: گروهی از مردم یمن که پیرو پادشاه خوبی به نام تُبَّعِ الْحَمیری بودند. (ملاحظه شود سورة: دخان: ۳۷).

برخی از مفسران در مورد «اصحاب ایکه» که چهار بار نام شان در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، آنان را همان اصحاب مدین بحساب می آورند، و برخی دیگر از مفسرین آنان را قومی می دانند که در منطقه ای نزدیک مدین زندگی میکردند. هر دو قوم، امت حضرت شعیب علیه السلام و مخاطب حضرت شعیب بوده اند.

اصحاب «ایکه» در قرآن:

بصورت کل چهار بار نامی از اصحاب «ایکه» در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که عبارتند از: (آیات: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸ و ۱۷۹ سورة شعراء) طوریکه میفرماید: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿١٧٩﴾» (اصحاب ایکه (جنگل) پیغمبران را تکذیب کردند. (۱۷۷) وقتی که شعیب به آنان گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (۱۷۸) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (۱۷۹) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید.).

علت نامگذاری به اصحاب ایکه:

یکی از علت های که قوم به اصحاب «ایکه» شهرت یافتند این بود که این قوم در منطقه زراعتی زندگی می کردند، که مناطق سکونت شان دارای باغ های میوه دار بودند، اگرچه برخی از مفسران علت آنها پرستش (درختی) توسط این قوم قلم داد نموده اند. (قصص الانبیاء، صفحه ۱۷۱).

اساسی ترین انحراف اصحاب «ایکه»:

اساسی ترین و بزرگترین انحراف اصحاب «ایکه» را مفسرین کم فروشی در وزن می شمارند، بنابر همین فهم است که: حضرت شعیب علیه السلام ضمن دعوت آن ها به کامل دادن پیمان دعوت نموده و آنان را از کم فروشی نهی نموده و از آنان خواسته است که با ترازوی درست و کفه های برابر وزن کنند

و از ارزش اموال مردم نگاهند که چنین کاری فساد است و آنان نباید با کم فروشی خویش در زمین موجب فساد شوند. طوریکه قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (حق پیمانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و دیگران را به خسارت نیفکنید و با ترازوی صحیح وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین تلاش برای فساد نکنید). (شعراء، ۱۸۳-۱۸۱).

برخی از مفسران فساد مورد اشاره این آیه را به راهزنی، غارت اموال، نابود کردن زراعت و احیاناً قتل، تفسیر نموده اند، و این اعمال را نیز از جمله انحراف ها و کارهای ناروای اصحاب ایکه برشمرده اند.

اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب:

باید متذکر شد که مردم مدین اهل تجارت و زراعت پیشه بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان شان رواج یافت، اجناس خویش را به قیمت گزاف به مردم می فروختند و در مقابل اجناس مردم را به قیمت نازل از مردم خریداری می نمودند، و بدین ترتیب موجب فساد در روی زمین شدند. پروردگار با عظمت حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد.

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمٌ لُوطٌ مِّنْكُمْ بَعِيدٌ» (سورة هود ۸۹) (قوم لوط از شما چندان دور نیست).

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بَايِنًا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» (سورة الأعراف ۱۰۳). (سپس به دنبال آنان موسی را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم). این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته اند و گفته اند: شعیب چند قرن بعد از موسی مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیرمذکور در قرآن است شعیب گرفته اند و خطاء از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده اند.

خواننده محترم!

حضرت شعیب اصحاب «ایکه» را توحید دعوت نموده، و آنان را از عذاب الهی در حضر داشتند، و آنان را از تطفیف در پیمان و توزین باز منع نموده و به صلاح و عدم فساد امر می نمود. تعداد قلیلی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی وانکار بسر میردند. سر راه مردم می ایستادند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن به آن باز می داشتند و کسانی را که ایمان می آوردند به شدت مورد تهدید قرار میدادند. طوریکه قرآن عظیم الشأن از زبان شعیب چنین نقل میکند: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا» (سورة الأعراف: ۸۶). (شما بر سر راه ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید).

و چون حضرت شعیب بر دعوت و موعظه‌ی آن‌ها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی نمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست بکشد او را میکشند. «قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِيزٌ». (سورة هود: ۹۱).

(گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری).

بعد او را به اخراج از شهر تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آن‌ها برنگردند، اخراجشان نمایند.

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَاهِنِينَ» (سورة الأعراف: ۸۸) (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آئین ما در آئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم).

هلاکت قوم ایکه:

آنها از فرط حماقت از شعیب خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آن‌ها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آن‌ها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آن‌ها مسلط کرد طوری که آب‌هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد

و آنها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» ﴿١٨٩﴾ (سورة الشعراء: ١٨٩) (پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر سایه گستر آنان را فرو گرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود).

شعیب بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف و تولد و نشأت موسی) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم

أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾
آیا ما از آفرینش اول درمانده و ناتوان شدیم؟ (هرگز) بلکه آنان درباره آفرینش جدید شک و تردید دارند. (١٥)

مفسر آلوسی میفرماید: از این جهت خلق را نکره آورده و آن را به «جدید» توصیف کرده و نگفته است: «من الخلق الثانی» تا نشان دهد که آنها آن را بعید می دانند، در صورتی که خلقی عظیم است و باید مهم به حساب آید و مورد توجه قرار گیرد (روح المعانی ١٧٨/٢٦)

«أَفَعَيَّنَا»: آیا ناتوان و درمانده بوده ایم؟ (ملاحظه شود: سورة: احقاف: ٣٣).

«بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»: در اولین خلقت.

«لَبْسٍ»: شک و تردید.

«خَلْقٍ جَدِيدٍ»: مراد آفرینش دوباره و رستاخیز مردگان است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ گردن [او] به او نزدیکتریم. (١٦)

«حَبْلُ الْوَرِيدِ»: شاهرگ کردن. اضافه (حَبْل) به (الْوَرِيد) بیانیه است. یعنی رشته‌ای که ورید نام دارد. وریدها دو رگ هستند که در دو طرف گردن قرار دارند و به دو استخوان پشت گوش متصلند و با قطع هر یک انسان می‌میرد (ملاحظه شود: المصحف المیسر). «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ...»: قُرب خدا قُرب علمی است؛ نه مکانی.

ابن کثیر گفته است: یعنی فرشتگان از رگ گردن (شارگ گردن- این در قول ابن کثیر بالمفهوم است.) به انسان نزدیک‌ترند. وانگهی حلول و اتحاد به اجماع منتفی است. خدا را از آن مبرا و مقدس می‌دانیم. در مختصر آمده است که خداوند متعال در رابطه با شخصی که به حالت احتضار رسیده است، می‌گوید: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» ما از شما به او نزدیک‌تریم اما شما نمی‌بینید، منظورش فرشتگان است. (مختصر ۳/۳۷۳).

خواننده محترم!

کلمه ورید به معنای رگی است که از قلب جدا شده و در تمامی بدن منتشر می‌شود، و خون در آن جریان دارد که آنرا شا رگ گردن گویند. بعضی هم گفته‌اند: به معنای رگ گردن و حلق است.

مفسران مینویسند: آیه متبرکه این فهم را به انسان میرساند، که ما به انسان از رگ وریدش که در تمامی اعضایش دویده و در داخل جسم اش جا گرفته و نقش مهمی در زندگی انسان دارد، نزدیک‌تریم، آن وقت چگونه به او و به آنچه در دل او می‌گذرد آگاه نیستیم؟

منظور از نزدیک تر از رگ گردن در اینجا این است که وقتی الله تعالی از خطورات قلبی انسانها و وسوسه های زودگذری که از فکر آنها می‌گذرد

آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها نیز با خبر می باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگاه می دارد.

جمله (و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ - به تحقیق خلق کرده ایم انسان را) ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، آنهم خلقتی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می شویم، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره آفتاب جدا می شود و در فضا پخش می گردد (بلکه چنان که خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).

بلی او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می افزاید: و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیکتریم (و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

چه تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می‌آید.

خداوند از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است. این همان است که در جای دیگر میگوید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل میشود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد (انفال ۲۴).

البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی شود.

تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان:

با احاطه وجودی و علمی خداوند متعال به ما و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه‌ها و نیات، و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾

آنگاه که دو فرشته (ملازم انسان) از راست و چپ (به مراقبت) نشسته (اعمال انسان را) دریافت می‌دارند. (۱۷)

امام مجاهد گفته است: خداوند متعال علی‌رغم این که به تمام احوالات انسان آگاهی دارد، دو فرشته را نیز مأمور ثبت و ضبط اعمال او کرده است، یکی از آنها در طرف راست نیکی‌ها و حسنات را می‌نویسد و دیگری در طرف چپ گناهان را یادداشت می‌کند تا حجت را بر انسان تمام کند. این است معنی عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. (قرطبی ۹/۱۷).

ومفسر آلوسی می‌فرماید: منظور این است در همان حال که فرشتگان گفته‌ی انسان را ثبت و حفظ می‌کنند، خدا از هر ناظر و مراقبی به احوال انسان آگاه‌تر است. و این نشان می‌دهد که خدای عز و جل از مراقب قرار دادن ملکین بی‌نیاز است؛ زیرا خدا از آنها آگاه‌تر است و از راز نهان بر آنان نیز مطلع است.

اما حکمت خداوند متعال اقتضاء کرده است که ملکین اعمال را بنویسند تا در روز قیامت که گواهان بر ضد فرد مجرم گواهی می‌دهند، آن اوراق و سندهای مکتوب را ارائه دهند؛ چون وقتی انسان از آن با خبر شود با این که می‌داند علم خدا فراگیر است، رغبتش به حسنات افزایش می‌یابد و دست از گناهان می‌کشد. (روح المعانی ۱۷۹/۲۶).

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد، مگر اینکه نزدش فرشته ای مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است. (۱۸)

«رَقِيبٌ»: مراقب و مواظب.

«عَتِيدٌ»: مهیای انجام مأموریت و آماده انجام کار. در اینجا مراد آماده برای دریافتن و نوشتن است.

در این آیه مبارکه، الله تعالی خبر می دهد که: برای هر انسانی دو فرشته مامور و مؤظف کرده است، یکی در سمت راست، که نام آن «رَقِيبٌ» بوده که مسئولیت نوشتن نیکی ها را دارا می باشد، و فرشته دیگری بطرف چپ که «عَتِيدٌ» نام دارد و مسئولیت نوشتن بدی های انسان می باشد.

قرآن عظیم الشأن در (آیات ۱۰-۱۲ سورة الانفطار) «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كَرَامًا كَتِيبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ». (و بی گمان نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما گماشته شده اند. که نویسندگانی بزرگوار هستند. آنچه را انجام می دهید میدانند (و اعمال نیک و بد شما را یادداشت می کنند).

مطابق نصوص قرآنی به فرشته ها؛ قدرت و توانایی اطلاع و آگاهی به تمام افعال انسان و ثبت آنها را داده است. چنانکه خود آنها را می داند و قبل از خلقت ایشان آنها را در لوح محفوظ نزد خود ثبت نموده است.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: هر گفته ی خیر یا شر را می نویسد. (مختصر ۳/۳۷۴).

و امام حسن (رض) فرموده است: وقتی انسان بمیرد نامه ی اعمالش بسته میشود. و در روز قیامت به او گفته میشود: «نامه ی عملت را بخوان امروز گواهی خودت کافی است». (البحر ۸/۱۲۴).

برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: آنها همه چیز انسان حتی ناله وی در مریضی اش را هم می نویسند:

ابن کثیر نیز این قول را ترجیح میدهد که: این دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمیگیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که میگویند و میکنند، میدانند و مینویسند. در حدیث شریف به روایت ابی امامه (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نویسنده نیکیها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکیها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد».

ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأَمْتِي عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ». «خداوند متعال از امت من آنچه را که نفس هایشان بدان حدیث میگوید، در گذشته است تا آنگاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾

و سكرات مرگ به راستی بیايد، (به انسان گفته میشود): این همان چیزی است که از آن می گریختی. (۱۹)

«سَكْرَةُ الْمَوْتِ»: مستی و منگی مرگ. مراد بیهوشی ها و سختی هائی است که به هنگام وداع با این جهان به انسان دست می دهد. چرا که در این لحظه بی ثباتی و ناچیزی جهان را با چشم خود می بیند و جهان بقا را دور

مینگرد و وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی پیدا میکند. «جَاءَتْ... بِالْحَقِّ»: به راستی فرا می رسد. واقعیت را می آورد و نشان میدهد. «كُنْتُ... تَحِيدُ»: کناره گیری می کردی. می گریختی.

سکره موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی هوش کرده و بر عقلش غالب میشود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند، به گونه ای که عرق را از چهره خویش پاک می کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی هایی است». «این» مرگ «همان است که از آن کناره میگریفتی» و از آن می گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

سكرات مرگ: از عائشه (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنََّّ لِلْمَوْتِ لَسَكْرَاتٍ» [البخاری و أحمد]. «نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا، همانا برای مرگ سختی ها است».

هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی شود:

از عبدالله بن عباس (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَمَّا أَغْرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ قَالَ: «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، قَالَ جَبْرِيلُ: يَا مُحَمَّدُ فَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَخْذُ مِنْ حَالِ الْبَحْرِ فَأَدُسُّهُ فِي فِيهِ مَخَافَةَ أَنْ تَدْرِكَهُ الرَّحْمَةُ» [أحمد، الترمذی، صحيح الجامع حدیث ۵۰۸۲].

«وقتی خداوند فرعون را در بحر غرق می کرد فرعون گفت: ایمان آوردم که جز خدائی که بنو اسرائیل، یعنی: فرزندان اسرائیل، آن را می پرستیدند، خدایی دیگر وجود ندارد، جبریل علیه السلام در این حال به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اگر مرا می دیدی که گِل و لای سیاه دریا را گرفته در دهان فرعون می گذاشتم از اینکه مبادا رحمت خداوندی به او برسد».

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

و در صور دمیده شود، این روز وعده عذاب است. (۲۰)

«نُفِخَ فِي الصُّورِ»: هدف از آن نفخه دوم است (ملاحظه شود سورة: زمر: ۶۸).
«يَوْمُ الْوَعِيدِ»: روز تحقق بیم دادن های الهی است. یعنی وقوع آن چیزهایی است که در جهان کافران از آنها بیم داده می شدند.

در حدیثی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما که پیامبر اولی العزم هستید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند؛ بگوئید: «حسبنا الله ونعم الوکیل». «خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است». اصحاب گفتند: «حسبنا الله ونعم الوکیل».

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

هر کسی در حالی (به میدان محشر) می آید که سوق دهنده و گواهی، با خود دارد. (۲۱)

«سَائِقٌ»: راننده و سوق دهنده. هدف از آن فرشته ای است که او را به سوی جایگاه محشر می برد و رهنمون او می شود (ملاحظه شود: روح المعانی).
«شَهِيدٌ»: گواه. شاهد. هدف از آن فرشته ای است که بر اعمال او گواهی می دهد (روح المعانی).

حضرت ابن عباس گفته است: سوق دهنده فرشته است و گواهی دهنده از خود آنها می باشد که عبارت است از دست ها و پاها.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

امام مجاهد گفته است: هم «سائق» و هم «شاهد» فرشته می باشند. فرشته‌ای او را سوق می دهد و فرشته‌ای بر او گواهی میدهد. (ما در اینجا نظر مجاهد را انتخاب کرده‌ایم؛ چرا که از آیه‌ی شریفه همین مطلب به نظر می رسد، و طبری و ابن کثیر نیز آن را ترجیح داده‌اند).

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾
یقیناً از این (روز) در غفلت بودی، پس پرده غفلت را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشم بصیرتت بیناتر گردید. (۲۲)

«غِطَاءَ»: پوشش. پرده. هدف از آن پرده‌های جهان مادی و علائق دنیوی است که انسان را از دیدن حقائق بازمی‌دارند.
«حَدِيدٌ»: تیزبین و قوی.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾
و [فرشته] همراهش می گوید: این است نامه اعمالش که همراه من آماده است. (۲۳)

امام مجاهد در معنی آن می گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم بر گماشته بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده‌ام».

بهشت:

بهشت سر زمین نعمت‌هاست؛ در آن انواع نعمت‌ها وجود دارد چنانکه کسی را یارای توصیف آن‌ها نیست. در بهشت صد درجه وجود دارد، در هر درجه ساکنانی بر حسب قوت ایمان شان به الله متعال و اطاعت از او وجود دارد؛ و کمترین درجه‌ای که در بهشت وجود دارد در آن به ساکنانش هفتاد برابر نعمت‌هایی داده میشود که در دنیا به بهترین و مرفه‌ترین پادشاهان داده شده است.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

[به آن دو فرشته خطاب می شود] هر کافر سرکشی را به دوزخ باندازید. (۲۴)
«أَلْقِيَا»: پرت کنید و بیندازید. مخاطب دو فرشته ثبت و ضبط اعمال و یا دو فرشته راهنما و گواه است.

«عَنِيدٍ»: سرکش. کینه توز.

خدا به فرشتگان «سائق و شهید» می گوید: هر کافر و منکری را که به روز حساب ایمان ندارد به جهنم دراندازید.

دوزخ:

دوزخ مکان عذاب در آخرت و بعد از مرگ می باشد؛ در آن انواع عذاب و شکنجه وجود دارد که قلب از ذکر آن ها به لرزه آمده و اشک بر دیدگان جاری می گردد.

اگر مرگ در آخرت وجود می داشت دوزخیان به مجرد دیدن دوزخ می مردند. اما مرگ تنها یک بار است که انسان با آن از دنیا به آخرت منتقل می شود؛ در قرآن توصیف کامل مرگ و برانگیخته شدن دوباره و حسابرسی و جزا و پاداش و بهشت و دوزخ آمده است؛ و آنچه در این زمینه ذکر نمودیم تنها اشاره ای به این موارد بود.

دلایل برانگیخته شدن پس از مرگ و حسابرسی و جزا و پاداش بسیار زیاد است.. قرآن عظیم الشأن میفرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (سورة طه: ۵۵) «(ما) شما را از آن (=زمین) آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم».

در این آیه مبارکه که الله تعالی انسان را خبر می دهد که: انسان را از زمین خلق کرده است و این زمانی بوده که پدرشان آدم را از خاک خلق کرده است و خبر می دهد که بعد از مرگ دوباره آن ها را جهت گرامی داشت آن ها به

قبور باز می گرداند و نیز خبر می دهد که برای بار دیگر آن ها را از زمین بیرون می آورد و همه آن ها را زنده از قبورشان خارج کرده و مورد حسابرسی قرار داده و به هریک (با توجه به اعمالش) پاداش می دهد.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٌ ﴿٢٥﴾

آن کسی که شدیداً مانع خیر است (و) تجاوزگر شک انداز است. (۲۵)
«مَنَاعٌ»: کسی که خویشتن را از انجام خوبیها بدور داشته است، و یا مانع دیگران از انجام خوبیها بوده است.

«مُعْتَدٍ»: تجاوزپیشه. کسی که از قوانین آسمانی سرپیچی کند و از حدود مقررات بگذرد، و یا به حقوق دیگران تجاوز کند.

«مُرِيبٌ»: متردد. شک انداز. از مصدر (إِرَابَةٌ) که به صورت لازم و متعدی آمده است (ملاحظه شود سورة: هود: آیات ۶۲ و ۱۱۰، ابراهیم: ۹، سبأ: ۵۴).

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

کسی که در جنب خداوند به خدایی دیگر قائل است، پس او را در عذاب سخت (دوزخ) باندازید. (۲۶)

در اسلام شرک در مقابل توحید قرار دارد و مفهوم آن اعتقاد داشتن به چند خدایی (وجود چند خدا) یا فرض نمودن شریک برای خداست. شرک کلمه عربی و به معنی شریک بودن است. شرک یگانه گناه که قابل بخشش نمیشد. الله تعالی شرک به خود را نمی بخشد ولی سایر گناهان را برای هر که بخواهد می آمرزد.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۹۰ سورة اعراف) میفرماید: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا ۚ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (آیا موجودی را شریک خدا قرار میدهند که چیزی خلق نکرده و خود مخلوق است؟).

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش در حالی که سخن می گوید، در روز قیامت بیرون می آید و میگوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده ام:

۱- بر هر سرکش ستیزه جویی.

۲- بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.

۳- بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن گاه [گردن آتش] بر آنان در می پیچد و همه را در گودال های جهنم می افکند». برخی از مفسران در شان نزول آیات (۲۴-۲۶) گفته اند: این آیات درباره ولید بن مغیره نازل شد آن گاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٢٧﴾

همنشین او گوید پروردگارا من او را گمراه نساخته بودم، بلکه خود او در گمراهی دور از حق بود. (۲۷)

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ ﴿٢٨﴾

الله میفرماید: نزد من با یکدیگر مخاصمه مکنید و بی گمان (پیش از این) برایتان بیم و وعده عذاب داده بودم. (۲۸).

مَا يُبْدِلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

پیش من حکم تغییر داده نمی شود و من [نسبت] به بندگانم ظالم نیستم. (۲۹) مفسران در این مورد میفرمایند: منظور وعده ی عذاب کافران است که خدا وعده ی آن را داده و عبارت است از همیشه ماندن آنها در آتش دوزخ که فرموده است: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. (حاشیه ی جمل ۹۲/۴ و قرطبی ۱۷/۱۷).

«وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ» و من ستمکار نیستم و بدون استحقاق کسی را عذاب نمی‌دهم و بدون جرم او را مؤاخذه نمی‌کنم.

يَوْمَ نَقُولُ لِحَٰثَمَ هَلْ اٰمَنَّاۤتٍ وَتَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَّزِيۡدٍ ﴿۳۰﴾

روزی که به دوزخ بگوییم: آیا پر شده ای؟ و (دوزخ) می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ (۳۰)

در حدیث آمده است: «همواره [مجرمان] در جهنم انداخته میشوند و می‌گویند: آیا بیش از این هم هست؟ تا این که پروردگار پایش را در آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: قسم به عزت و کرمت بس است، آنگاه جمع شده و به هم می‌آیند.» (روایت از بخاری و مسلم)

قول ظاهر بر آن است که سؤال و جواب بر همان معنی حقیقی خود حمل می‌شوند و خدا بر همه چیز مقتدر است؛ زیرا به زبان آوردن جماد و درخت و سنگ، عقلاً جایز است و شرعاً تحقق یافته است. در قرآن کریم آمده است که مورچه به زبان آمده، و همه چیز خدا را ثناخوان و تسبیح گو می‌باشد. در صحیح مسلم آمده است که «در آخر زمان مسلمانان با یهود می‌جنگند، و یهودی در پشت درخت و سنگ خود را مخفی می‌کند، خدا درخت و سنگ را به زبان می‌آورد». و بنا به قولی آیه بر تمثیل حمل میشود و جهنم و وسعت آن را نشان می‌دهد، به طوری که اگر تمام کفار و مجرمان در آن انداخته شوند، گنجایش آنها را دارد. و مانند مثلی است که می‌گوید: دیوار به میخ گفت: چرا مرا سوراخ میکنی؟ میخ گفت: از آن پرس که مرا می‌کوبد.

(تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وسعت و عمق دوزخ:

دوزخ بسیار گسترده، بسیار ژرف و گوشه‌های آن از یکدیگر بسیار دور است. شواهد این ادعا به شرح زیر می‌باشد:

۱- شمار کسانی که وارد دوزخ میشوند، از حد حساب بیرون است و نیز این که، جسم هر کدام از دوزخیان به اندازه‌ای بزرگ میشود، که دندان هر یک به اندازه‌ی کوه احد و فاصله میان دو شانه‌ی آنها برابر مسافت سه روز می‌باشد. اما با این وجود، دوزخ همه‌ی کافران و گناهکاران طول تاریخ حیات بشریت را در خود جای میدهد و باز هم برای دیگران جایی باقی می‌ماند. طوریکه در آیه فوق خواندیم: «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!». [ق: ۳۰].

دوزخ مانند آسیابی است که صدها هزار تن گندم در آن می‌ریزند، دانه به دانه همه را به آرد تبدیل می‌کند و از کار باز نمی‌ماند. گندم‌ها تمام میشوند و سنگ‌های آسیاب هم چنان در انتظار دانه‌های دیگر می‌چرخند.

در حدیث احتجاج بهشت و دوزخ آمده است که الله متعال به دوزخ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلَأُهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رَجُلُهُ فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَهُنَا لِكَ تَمْتَلِي وَيُزَوَّى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» «تو عذاب من هستی.

هرکس را که بخواهم بوسیله‌ی تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آنها را پُر کنند. اما دوزخ پُر نخواهد شد تا وقتی که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پُر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند». (جامع الاصول: (۵۴۴/۱۰). ن. ک:

صحیح بخاری، شماره: (۴۸۵۰) و صحیح مسلم، شماره: (۲۸۴۶)

همچنان در مورد بزرگی و وسعت جهنم در حدیثی که حضرت انس (رض) از پیامبر صلی اله علیه وسلم روایت فرموده آمده است: «يلقى في النار، وتقول: هل من مزيد؟ حتى يضع قدمه فيها، فتقول: قط

قط: دوزخیان در جهنم افکنده می شوند و جهنم می گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آنکه حق تعالی قدم خویش را در آن می گذارد پس در این هنگام می گوید: کفایت است، کفایت است». (مشکاه المصابیح: (۱۰۹/۳). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (۶۶۶۱) صحیح مسلم، شماره: (۲۸۴۸)

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾

و جنت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود و دور نباشد. (۳۱)

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ ﴿٣٢﴾

گفته شود: این است آنچه به شما وعده داده می شد، که برای هر توبه کار و حافظ (حدود الهی) است. (۳۲).

«لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ»

یعنی جنت به کسی وعده داده شده که اَوَّاب و حَفِيف باشد، و معنی اواب: یعنی بسیار بازگشت کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به قولی: اَوَّاب، کسی است که تسبیح میگوید. به قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای از آن ها آمرزش میخواهد.

حَفِيف: یعنی نگهدار گناهان خویش است تا آن گاه که از آن ها توبه کند پس از برابر گناهانش بی پروا نگذشته و آن ها را از یاد نمی برد.

یا حَفِيف: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر الله تعالی. حضرت ابن عباس (رض) معنای حَفِيف را چنین بیان فرموده است، که او کسی است که گناهان خود را یاد نموده، از آنها برگشته و آنها را تلافی کند. و در روایتی دیگری آمده که: «الحَفِيفُ هُوَ الْحَافِظُ لِأَمْرِ اللَّهِ» یعنی حَفِيف کسی است که احکام خدا را یاد کند، و در حدیثی از حضرت ابو هریره آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که در ابتدای روز، چهار رکعت نماز اشراق بخواند او اَوَّاب و حَفِيف است. (تفسیر قرطبی).

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾

برای کسی که در نهان از پروردگار مهربان بترسد و با دل توبه کار پیش (به سوی الله) آید. (۳۳)

«وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»

ابوبکر و راق، محمد بن عمر حکیم ترمذی بلخی، می فرماید: علامت منیب آن است که ادب حق تعالی جل شأنه را همیشه مستحضر داشته و در حضور او تواضع و عجز بنماید، و خواهش های نفسانی را ترک کند.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٣٤﴾

به سلامت وارد جنت شوید. امروز روز جاودانی است. (۳۴)

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾

در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است. (۳۵)

یعنی هر چه آرزو بکنند، فوراً برای آنها آماده و حاضر می گردد، و زحمت انتظار و تأخیر پیش نمی آید. در مسند امام احمد از حضرت ابو سعید خدری روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: اگر کسی در جنت به فرزندی آرزو کند، حمل و زایمان و رشد آن در یک آن واحد، صورت می پذیرد. (ابن کثیر)

«وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی چنان نعمتی در نزد ما وجود دارد که حتی وهم و گمان انسان به آنجا نمی رسد؛ لذا نمی تواند آنها را آرزو بکند.

حضرت انس (رض) و حضرت جابر (رض) فرموده اند که نعمت مزید، دیدار بلا کیف حق تعالی است، که اهل جنت به آن نایل می آیند. الهی نصیب ما هم بگردانی.

نعمت های بهشت مثل و مانندی ندارد:

نعمت های بهشت قابل توصیف نیستند و کسی نمی تواند آن ها را تصور کند. نعمت های بهشت بی نظیر هستند و با نعمت های دنیا قابل مقایسه نمی باشند. نعمت های جنت را به هیچ عنوانی نمیتوان با نعمت های دنیا در مقایسه گرفت. طوریکه آمده است: بهشت دارای نوری درخشنده، گلی خوشبو، ساختمانی بسیار استوار، دریا های روان، میوه ای رسیده، همسری زیبا، زیور آلات بسیار و خوراکی های پاک فراوان است؛ تمامی این ها همیشگی و در حد کمال خویش میباشند.

در حدیث شریف آمده است که اصحاب رسول الله از عمارت های و ساختمان های بهشت از رسول الله صلی علیه وسلم سوال کردند. پیامبر صلی علیه وسلم فرمود: «لَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبُوءُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَصَدَقَ اللَّهُ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا﴾ [الإنسان: ۲۰]. «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران می باشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن میماند، بهره مند میشود و بینوا نمیگردد، پیر نمیشود، لباس هایش کهنه نمی شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آن جا نگاه کنی، نعمت فراوان و ملکی عظیم می بینی.»

آن نعمت های بهشتی که الله از ما پنهان کرده است، بسیار با ارزش تر و بزرگتر از آن است که عقل آن را درک کند و به عمق آن پی ببرد و خیال آن را تصور کند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجدة: ۱۷). «هیچ کس نمی داند که در برابر آن چه انجام می دهد،

چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است». در حدیث صحیح آمده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» «الله متعال می فرماید: برای بندگان شایسته‌ام نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده و هرگز بشری آنرا تصور نکرده است».

آیه‌ی ذیل در تأیید همین گفتار است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (السجده: ۱۷). و امام مسلم از چند طریق از ابو هریره (رض) حدیث یاد شده را با این تعبیر روایت کرده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ بَلَّهَ مَا أَطْلَعَكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَرَأَ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ﴿۱۷﴾ [السجده: ۱۷]». «برای بندگان شایسته‌ام نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده و هرگز بشری آنرا تصور نکرده است».

سپس این آیه را تلاوت فرمود که الله متعال میفرماید: هیچ کس نمیداند که در برابر آنچه انجام میدهد، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است».

امام مسلم از سهل بن سعد ساعدی (رض) چنین نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در توصیف بهشت در پایان حدیث یاد شده آیه‌ی زیر را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» ﴿۱۶﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ [السجده: ۱۶-۱۷]. «پهلوهایشان از بسترها به دور میشود و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد میخوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، می بخشند. هیچ کس نمی داند که در برابر آنچه انجام می دهند، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است». الله تعالی نصیب همه ای ما بگرداند. آمین یارب العالمین

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ ﴿٣٦﴾

و پیش از آنان اقوام زیادی را هلاک ساختیم که از ایشان قویتر بودند و در شهرها سیر کردند و آنرا گشودند، اما آیا برای آنها راه گریزی بود؟ (۳۶)
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾
 بی گمان در این عبرت است برای کسی که دل (آگاه) داشته باشد و با حضور قلب (به سخنان) گوش فرا دهد. (۳۷)

سفیان میفرماید: آن که قلبش غایب است خود حاضر نیست. و ضحاک گفته است: عرب میگویند: «أَلْقَى فُلَانٌ سَمْعَهُ» یعنی با قلبی آماده گوش را فراداد. (مختصر ۳۷۸/۳)

از عقل به «قلب» تعبیر کرده است؛ چون قلب جایگاه عقل است. طوریکه خداوند متعال در (سوره حج) میفرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾» (آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند، یا گوش‌هایی که با آن حقیقت را بشنوند؟ البته چشم‌های آنان کور نیست، لکن دل‌هایی که در سینه دارند نابینا است).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾

و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم و احساس خستگی نکردیم. (۳۸).
 «لغوب»: به معنی خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات کننده معاد (روز باز گشت) است زیرا کسی که بر آفرینش آسمان‌ها و زمین قادر بوده واز آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

شأن نزول آیات ۳۸ - ۳۹:

حاکم در بیان شأن نزول این آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوهها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانیها و شهرها و خرابیها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنجشنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و آفتاب و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افکند که مردم از آنها بهره می گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگار چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر میرساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این سخن یهودیان به قهر شد. آن گاه این آیه در تکذیب سخنان نازل شد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... تَا... عَلَى مَا يَقُولُونَ» نازل شد. (حاکم ۲ / ۵۴۳ و واحدی در «شأن نزول» ۷۶۹ از ابوبکر بن عیاش از ابوسعید بقال از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. طبری ۳۱۹۶۰ از ابوسنان از ابوبکر روایت کرده است. «زاد المسیر» ۱۳۴۳ تخریج محقق).

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ
الْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾

پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی ورز و سپاسگزارانه پروردگارت را پیش از
طلوع آفتاب و پیش از غروب [آن] تسبیح گوی. (۳۹).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴿٤٠﴾

و در بخشی از شب و در عقب نمازها نیز او را به پاکی یاد کن. (۴۰)
«وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» حضرت مجاهد در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: که
هدف از «سجود» نمازهای فرض است، و هدف از «أَدْبَارَ السُّجُودِ»
تسبیحاتی است که فضیلت خواندن آنها بعد از نمازها، در احادیث مرفوعه
بیان شده است، از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود: هر کس که بعد از هر نماز فرض ۳۳ بار سبحان الله و ۳۳
بار الحمد لله و ۳۳ بار الله اکبر و یک بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» را بخواند خطایای او
عفو می‌شوند، اگرچه به اندازه ی امواج دریا باشند. (بخاری و مسلم) و مراد از
ادبار السجود می‌تواند سنتهایی باشند که خواندن آنها بعد از نماز فرائض در
احادیث وارد شده است. (مظهری)

ابن کثیر گفته است: قبل از اسراء نماز مکتوب عبارت بود از دو رکعت قبل از
طلوع آفتاب و دو رکعت قبل از غروب، و قیام اللیل به مدت یک سال بر
پیامبر صلی الله علیه و سلم و امتش واجب بود اما بعدا وجوب آن در مورد
امت نسخ شد و در شب اسراء تمام آن نسخ و نمازهای فرض پنجگانه جای
آن را گرفت، و نماز صبح و عصر باقی ماندند که قبل از طلوع آفتاب و قبل از
غروب آن خوانده میشوند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

و گوش فرا ده ومنتظر روزی باش که منادی از جایی نزدیک ندا می دهد. (۴۱)
 «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (روزی که فرشته ی ندا دهند از نزدیک ندا میکند) ابن عسکر از زید بن جابر شافعی روایت کرده است که این فرشته حضرت اسرافیل علیه السلام میباشد، که بر صخره ی بیت المقدس ایستاده، تمام مردگان جهان را خطاب می کند که ای استخوانهای پوسیده، پوستهای تکه تکه شده و موهای پراکنده، بشنوید که خداوند متعال به شما دستور می دهد که برای حساب جمع شوید. (تفسیر مظهری تألیف: قاضی محمد ثناء الله پانی پتی عثمانی (۱۱۴۳-۱۲۲۵ق/۱۷۳۰-۱۸۱۰م)

بدیهی است که این بیان نفخه ی ثانیه است که با آن، عالم بار دیگر زنده میشود، و مراد از مکان قریب، آن است که در آن موقع صدای فرشته به همه ی مردم دور و نزدیک یکسان می رسد، که گویی از نزدیک صدا می کند. حضرت عکرمه (رض) فرموده است این صدا چنان شنیده می شود که کسی در گوش دیگری صدا کند، و بعضی فرموده اند که مراد از مکان قریب صخره ی بیت المقدس است؛ زیرا آن در وسط زمین است و مسافت آن از هر طرف یکسان است. (قرطبی)

ابو سعود گفته است: متضمن هراس انگیزی خبر است. و نداء دهنده عبارت است از اسرافیل علیه السلام که می گوید:

ای استخوانهای پوسیده!

و ای اعضای متلاشی گشته!

و ای گوشهای پاره شده و موهای پراکنده گشته!

خدا به شما فرمان می دهد که برای رسیدگی و قضاوت گرد هم آیید. (ابو سعود ۹۶/۵).

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾

روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز روز بیرون آمدن (از قبرها) است. (۴۲)

قبل از همه باید گفت که: صیحه آسمانی (صور اسرافیل) در آستانه قیامت، امری قطعی و بجاست (نه تشریفاتی).

عرب ها در ادبیات خویش میگویند: «نَشَرَ الْمَيِّتُ نُشُورًا» یعنی: پس از مرگ زنده شد. «أَنْشَرَهُ اللَّهُ» یعنی: الله او را زنده گردانید.

پروردگار با عظمت ما، صحنه‌ی شگفت‌انگیز زنده شدن مردگان را، این گونه برای بندگان خویش به تصویر میکشد: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ (سورة يس: ۴۹-۵۱). (جز یک بانگ تند را انتظار نمی کشند که ایشان را در حالی فرا می گیرد که با یکدیگر ستیزه و جدال می کنند. (۵۰) پس نه وصیتی می توانند و نه به سوی خانواده شان باز می گردند. (۵۱) و در صور دمیده میشود و ناگهان همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند).

در حدیث آمده است که پیش از صور دوم، بارانی از آسمان می بارد و اجساد بندگان بر اثر آن، مانند گیاه رشد می کنند و زنده می گردند.

در صحیح مسلم، از عبدالله بن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْعَىٰ لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا قَالَ وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ قَالَ فَيَصْعَقُ وَيَصْعَقُ النَّاسُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ أَوْ الظِّلُّ نِعْمَانُ الشَّائِكُ فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». «سپس در

صور دمیده می شود. هر کس آن را بشنود، گردنش را بالا و پایین می برد، اولین شخصی که آن را میشنود، مردی است که مشغول تعمیر حوض شترش میباشد. او بیهوش میشود و سپس مردم بیهوش میشوند. سپس الله بارانی، مانند رطوبت یا سایه، را میفرستد، اجساد انسانها در اثر آن رشد میکنند و بار دوم در صور دمیده میشود. آنها با شنیدن صدای آن، از قبرها بلند شده و نگاه میکنند». (مسلم، کتاب الفتن (۲۲۵۹/۴) شماره (۲۹۴۰))

رویدن اجساد از خاک پس از باران، مانند رویدن گیاهان است. این جاست که الله متعال، در جای از کلام پاکش، بعث و نشر را به زنده کردن زمین و رویانیدن گیاهان در دنیا تشبیه میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثَقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ ۖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سورة الأعراف: ۵۷).

(و او (الله) همان ذاتی است که بادهای را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش از باران) میفرستد، تا آن که چون ابر گران را بردارد، (پس) آن را به سوی زمین مرده (خشک) روان میکنیم، باز (به وسیله آن) آب را میبارانیم، باز از آن از هر قسم میوه بیرون می‌کنیم، این گونه مرده‌ها را (زنده نموده) بیرون می‌کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند گیرید).

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرُ سَحَابًا فُسْقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَٰلِكَ الْنُّشُورُ» (سورة فاطر: ۹) (الله کسی است که بادهای را روان می‌دارد و بادهای ابرها را برمی‌انگیزند و ما ابرها را به سوی سرزمین‌های مرده می‌رانیم و آن سرزمین‌های مرده را زنده می‌گردانیم. زنده کردن مردگان این چنین است). در آیات یادشده، به دو جمله‌ی ذیل توجه نمایید: «كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ» و «كَذَٰلِكَ الْنُّشُورُ». این دو جمله، بیان‌گر تشابه میان برگرداندن اجسام

و رویاندن از خاک، پس از نازل شدن باران و پیش از صور دوم، و میان رویاندن گیاهان پس از باران می باشد. برای ما روشن است که گیاهان از دانه های بسیار کوچکی به وجود می آیند و این دانه ها، در حالی که خاموش و آرام هستند، در زمین پنهان می گردند. وقتی باران می بارد، زندگی در آن ها جریان می یابد و در زمین ریشه می دوانند و تنه ی آن ها به سوی آسمان بلند می شود؛ آن گاه به صورت گیاهانی سبز و شاداب و کامل در می آیند. زنده شدن انسان هم از این قاعده جدا نیست؛ وقتی که باران یادشده در حدیث، بر زمین می بارد و عجب الذنب (استخوان کوچکی در پایین ستون فقرات)، از آن باران سیراب می شود، مانند گیاه شروع به رشد می کند، و در پایان، انسانی کامل سر از زمین بیرون می آورد.

در بخاری و مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ ثُمَّ يُنْزَلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ، لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبْلَى، إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا، وَهُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «میان دمیدن نخست و دوم، چهل فاصله است. پس از دمیدن نخست، بارانی از آسمان نازل می گردد و اجساد مردگان را مانند گیاهان می رویاند، در حالی که هیچ بخشی از بخش های بدن انسان نیست که ریزه ریزه نشده باشد، مگر استخوان پایین ستون فقرات به نام عجب الذنب، زندگی دوباره، از آن بخش کوچک آغاز می گردد». در روایت امام مسلم آمده است: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَظْمًا لَا تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ أَبَدًا فِيهِ يُرَكَّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا أَيُّ عَظْمٍ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَجْبُ الذَّنْبِ». «در انسان استخوانی وجود دارد، که زمین هرگز آن را نمی خورد. در روز رستاخیز، جسد انسان از همان استخوان شکل می گیرد. اصحاب ش پرسیدند: کدام بخش است که نابود نمی شود؟ فرمود: عجب الذنب».

در موطا، سنن ابی داؤد و نسائی، آمده است: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ إِلَّا عَجَبَ الذَّنْبِ مِنْهُ خُلِقَ وَفِيهِ يُرَكَّبُ». (زمین، تمام بدن انسان را می خورد، مگر بخش کوچکی به نام عجب الذنب، که انسان از آن آفریده شده است و زندگی دوباره از آن شکل می گیرد.) (جامع الاصول (۴۲۱/۱۲) شماره (۷۹۴۲).

در روایات صحیحی آمده است که: که اجساد پیامبران مانند اجساد انسان های دیگر، نمی پوسند و از بین نمی روند. در حدیثی که امام ابو داود و ابن خذیفه، آن را روایت کرده اند، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ». (الله متعال بر زمین حرام کرده است که اجساد پیامبران را بیوساند.) (فتح الباری (۴۸۸) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الکبری) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر، تاریخ نشر: (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری).

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

مایم که خود زندگی می بخشیم و به مرگ می رسانیم و برگشت به سوی ماست. (۴۳)

زنده شدن، آفرینش تازه ای است:

پروردگار با عظمت میفرماید: مرگ و حیات شما به دست ماست. الله تعالی همان انسان های مرده را زنده می کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت های فراوان، نابود نمی شود. الله تعالی میفرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ (سورة ابراهيم: ۱۷).

(مرگ از هر سو بدو روی می آورد و حال آن که نمی میرد).

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید. پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم‌هایی که نمی‌میرند. (سلسله الاحادیث الصحیحه (۲۳۱/۴) شماره (۱۶۶۸)).

از دیگر تفاوت‌ها، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز می‌فرماید: هر دو زندگی، از یک جنس می‌باشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می‌نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود بر می‌گردد.

بنابر این، کلمه «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوی (۲۵۳/۱۷) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الکبری) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر، تاریخ نشر: (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری)).

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿۴۳﴾

همانا این ما هستیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت (همه) به‌سوی ماست. (۴۳).

فحوی این آیه مبارکه با تمام صراحت می‌رساند که: در مورد وقوع قیامت نباید جز ترین شک و شکاکیت را بخود راه دهیم. وقوع آن حتمی است چه ما وقوع آنرا قبول کنیم و یا هم نکنیم.

دومین نقطه را که میتوانیم از فحوی آیه مبارکه بدست آریم: همانا مرگ و زندگی با دست الله تعالی است، ما برای آماده ساختن شما برای حشر و برای خروج شما از قبرها، زمین را می شکافیم. «تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا» (ق: ۴۴) و (انسان‌های پراکنده را جمع می کنیم). «ذَلِكَ حَشْرٌ» این کار هیچ سختی ندارد.

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می شود این حشری است که بر ما آسان خواهد بود. (۴۴)

حشر بندگان:

حشر به معنی زنده کردن مردگان در قیامت است، و در لسان العرب درباره حشر می نویسد: «و الحشر جمع الناس يوم القيمة» حشر به معنای جمع کردن مردم در روز قیامت است. این لغت بارها در قرآن تکرار یافته، و در بسیاری موارد به معنای برانگیختن، زنده کردن آمده و هکذا یکی از نام های قیامت «يوم الحشر» نیز می باشد.

مطابق روایتی که در احادیث تذکر رفته است که حشر انسان‌ها، به صورت پابرهنه، لخت و ختنه نشده محشور میشوند. در صحیح مسلم و صحیح بخاری، از حضرت ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) (الأنبياء: ۱۰۴). شما پابرهنه، لوج و ختنه نشده برانگیخته می شوید. سپس این آیه را برای یاران تلاوت فرمود: «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می گردانیم. وعده‌ای است بر عهده‌ی ما، که ما آن را انجام می دهیم».

وقتی حضرت بی بی عایشه (رض)، از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که انسان‌ها در روز قیامت برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه، صحنه آنروز خطرناک‌تر از آن است که مردم به سوی همدیگر ببینند. (مشکاة المصابیح (۵۷/۳))
البته در برخی روایات آمده است، که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته است، محشور میشود.

ابو داود، ابن حبان و حاکم، از ابو سعید خدری (رض) نقل کرده‌اند، که وی در هنگام مرگ، از اطرافیان خواست تا لباس تازه‌ای برای او بیاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا» (سلسله احادیث صحیحه (۴/ ۲۳۴) شماره (۱۶۷۱)) «بی تردید، مرده در همان لباسی که در آن میمیرد، محشور میشود»
حاکم می‌گوید: این حدیث، بنا به شرایط امام بخاری و امام مسلم، صحیح است. ذهبی و آلبنانی نیز، همین نظر را دارند.

امام بیهقی، درسه مورد میان این حدیث و حدیث پیشین، توافق ایجاد نموده است:
۱- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته‌اند، پس از بلند شدن از قبر پاره می‌شود؛ در نتیجه، برهنه محشور می‌شوند، اما پس از حشر، لباس بهشتی بر تن می‌کنند.
۲- زمانی که پیامبران و پس از آن‌ها صدیقین و به دنبال آنان، بنا به مراتب، انسان‌های دیگر لباس می‌پوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است؛ ولی هنگام ورود به بهشت برین، لباس بهشتی به تن می‌کنند.

۳- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال می‌باشد. یعنی هر انسان در حال انجام کاری حشر می‌شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است. الله می‌فرماید:

«وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ» [الأعراف: ۲۶]. «لباس تقوا، بهترین لباس است» ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ [المدثر: ۴]. «و جامه‌ی خویش را پاکیزه دار».

امام بیهقی، برای توجیه مورد سوم، به حدیثی از اعمش، استدلال می‌کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَىٰ مَا مَاتَ عَلَيْهِ» «هر انسان، در حال انجام عملی برانگیزته می‌شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است». (النهاية ابن کثیر (۲۸۸/۱))

از حدیث جابر، در صحیح مسلم، نمی‌توان برداشت کرد که انسان در همان لباسی حشر می‌شود، که در آن وفات کرده است؛ چون مفهوم حدیث، بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ، بر کفر یا ایمان، شک یا یقین، جهان را بدرود گفته باشد، در روز رستاخیز هم، به همان حالت زنده می‌شود و به بارگاه الهی می‌شتابد. همان‌گونه که در حدیث دیگری آمده است که انسان بر همان کرداری حشر می‌گردد، که هنگام مرگ آن را انجام میداده است. حدیث مسلم از عبدالله بن عمر (رض)، این مفهوم را تأیید مینماید؛ آن‌جا که می‌فرماید: از رسول الله ص شنیدم که فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَىٰ أَعْمَالِهِمْ». «اگر الله بخواهد قومی را در دنیا مجازات کند، آن‌ها را نابود می‌سازد. سپس با همان حالت، آن‌ها را زنده می‌کند. (صحیح مسلم (۲۲۰۶/۲) شماره (۲۸۷۹))

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز رستاخیز، در حال لبیک گفتن حشر میشود. در بخاری و مسلم، از عبدالله بن عباس (رض) روایت شده است که: مردی در سفر حج با رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه بود، از روی شتر خود افتاد، گردنش شکست و مرد. رسول الله ص فرمودند: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَكَفَّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا».

(با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه‌ی احرام، او را کفن کنید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید؛ چون در روز رستاخیز، لبیک گویان محشور میشود.) (صحیح مسلم (۲۳/۴)، شماره (۲۹۴۸)، صحیح بخاری (۴۲۵/۱)، شماره (۱۲۰۷))

در روز رستاخیز، شهید در حالی حشر می شود، که از زخمش خون می ریزد، خونی سرخ رنگ، که از آن بوی عطر بر می خیزد. با توجه به گفتارهای یادشده، تلقین لا اله الا الله در حالت مردن، مستحب است؛ تا شخص در حالت توحید بمیرد و روز رستاخیز در حالت توحید محشور شود.

پوشش بندگان در رستاخیز:

طوری‌که قبلاً گفتیم، که انسان پابره‌نه، لخت و ختنه نشده محشور می شود، سپس لباس بر تن می کند. به نیکان و صالحان، لباس کرامت و به نگون بختان، لباس قیر و خارش آور می پوشند.

نخستین کسی از انسان‌ها، که لباس پوشانده می شود، ابراهیم خلیل الله خواهد بود. در صحیح بخاری، از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ». «نخستین کسی که روز رستاخیز لباس بر او پوشانده می شود، ابراهیم علیه السلام است.» (بخاری، کتاب الرقاق. فتح الباری (۳۷۷/۱۱))

دانشمندان، دلیل پیشی گرفتن ابراهیم (ع) در این کار، را چنین بیان کرده‌اند: چون ابراهیم علیه السلام از همه‌ای انسان‌ها بیشتر از الله هراس داشت، برای اطمینان قلب او، پیش از دیگران لباس به تن می کند.

هم‌چنین گفته‌اند: چون در حدیث آمده است، که ابراهیم خلیل الله، نخستین کسی است که برای پوشاندن بهتر شرم‌گاه در هنگام نماز و برخورد نکردن آن با جای نماز، از شلوار استفاده کرد، الله متعال، در روز رستاخیز به عنوان

پاداش، او را پیش از دیگران لباس می پوشانند. هم چنین گفته‌اند: هنگامی که ابراهیم خلیل الله را در آتش انداختند، او را برهنه کردند و الله متعال به عنوان پاداش، در روز رستاخیز او را پیش از دیگران لباس میپوشاند. (التذکره قرطبی: ۲۰۹).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

ما به آنچه میگویند داناتریم و تو مأمور به اجبار مردم (به ایمان آوردن) نیستی. پس هر کس را که از وعده عذاب من می ترسد، به وسیله قرآن پند ده. (۴۵) **جبار:** یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی «پس هر که را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آنها هیچ سود و فایده ندارد.

«فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» باید گفت که: پندپذیر کسی است که از قیامت خوف داشته باشد، پس هر کس از وعید و تهدید من می ترسد، او را با این قرآن نصیحت کن و اندرز ده.

حقایق دین در نهاد انسان نهفته است، تنها یادآوری لازم است. وقابل یادآوری است، کسی که قیامت را نمی پذیرد، به یاد داشته باشید که واعظ بهترین تبلیغ‌ها از بهترین مبلغان به حال او سودی و فایده ای را نمی رساند.

خواننده محترم!

برای اینکه آغاز و انتهای سوره با هم هماهنگ باشند، سوره را با یادآور شدن به وسیله‌ای قرآن خاتمه داده است همان طور که آن را با قسم به قرآن شروع کرده بود.

شأن نزول آیه ۴۵:

۱۰۱۳- ک: ابن جریر از طریق عمرو بن قیس ملائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای گفتند: ای رسول الله، کاش ما را می ترساندی، پس «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» نازل شد. (طبری ۳۲۰۵ از ایوب از عمرو ملائی از ابن عباس روایت کرده است و بازهم ۳۲۰۶ از ملائی به قسم مرسل روایت کرده است. و مدار هردو اسناد بر ایوب بن یسار است که ضعیف است. «تفسیر بغوی» ۴ / ۲۲۸).

۱۰۱۴- و از عمرو بن قیس به قسم مرسل مثل این روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۵).

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الذاریات

جزء ۲۶-۲۷

سورة ذاریات در مکه نازل شده است، دارای شصت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

«الذَّارِیَاتِ»: جمع ذَاریَّة، بادهای ایکه ابرها را به حرکت در میآورند. نام این سوره «ذاریات» و این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده است: «وَالذَّارِیَاتِ ذُرُوءًا» طوریکه یادآور شدیم، به معنای بادهای تندی اند که اشیاء را پراکنده میکند. البته سوگند الله متعال به باد، دلیل اهمیت آن میباشد زیرا باد، لشکری از لشکرهاى اوست.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات این سوره به شصت آیه، و تعداد کلمات آن به سیصد و شصت کلمه (با در نظر داشت اقوال مختلف علماء در این بابت) و تعداد حروف آن به هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف (با در نظر داشت نظریات مختلف علماء در این بابت) میرسد.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشان تحقیقات گرانهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند. دلایل این تفاوت نظر عبارتند از:

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سورة توبه) «بسم الله الرحمن الرحیم» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بسم الله» را در

ابتدای سورة حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.

- برخی از علماء احیاناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرّاء، «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» را «مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.

- نوع خطی که قرآن عظیم الشان با آن نوشته میشود، متفاوت است که این تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان در تعداد حروف و کلمات میشود و است.

- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکة»، «ملئکة»، «شیطان» و «شیطن»

- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه می شمارند.

قابل دقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می آید، که توجه اساسی در معانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی قرآن عظیم الشان اهتمام بعمل آید.

ما مسلمانان اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه میداریم) (آیه ۹ سوره حجر)

ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

ارتباط سورة ذاریات با سورة قبلی:

قبل از همه باید گفت که: بعد از سورة صافات، سورة ذاریات دومین سوره‌ای است که با قسم‌های مکرر خداوند متعال آغاز میشود. همچنان پس از آنکه خداوند متعال سورة ق را با وعده‌های عذاب الهی ختم کرد، این که سورة ذاریات را با تحقق یافتن وعده‌های عذاب شروع کرده است.

زمان نزول:

تاریخ و زمان نزول این سوره بعد از سورة اسراء و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره است. قابل تذکر است که این سوره بعد از سورة احقاف نازل شده است.

محتوی و موضوعات مندرج در این سوره:

در این سوره موضوعات متعلق به آخرت، قیامت، زنده شدن مردگان، حساب و کتاب، ثواب و عقاب مطرح گردیده است. از جمله آغاز و پایان این سوره با معاد (روز بازگشت و واپس زنده شدن) است و مباحثی درباره‌ی توحید و نشانه‌های خداوند متعال در هستی، داستان فرشتگانی که مهمان حضرت ابراهیم علیه السلام شدند و به او بشارت فرزند را دادند، اختطاریه قلع و قمع قوم لوط و اشاره‌ای به داستان برخی پیامبران، همچون موسی و نوح (علیهم صلوات) و قوم عاد و ثمود، بیشترین آیات این سوره را در بر میگیرد. قرآن پاک با بیان تاریخ انبیای گذشته و سختی‌ها و مشکلات آنان در راه هدایت مردم، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را به صبر و استقامت دعوت می‌کند.

عمده ترین هدف آموزشی سورة ذاریات:

عمده ترین و مهمترین مباحث و هدف تعلیمی این سوره عبارت اند از:

- مبحث توحید.
- یاد آوری موضوعات متعلق به حوادث روز قیامت.
- دل داری و تسلی به رسول الله صلی الله علیه وسلم با ذکر سرگذشت پیامبران پیشین و اقوام آنان.

ترجمه و تفسیر سورة ذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا ﴿١﴾

قسم به بادهایی که (هر چیز را) با شدت پراکنده می کنند. (۱)
الذاریات: جمع ذاریه، بادهای که ابرها را به حرکت در می آورند.
ذروا: پاکندن و پخش کردن.

در حدیثی موقوف از حضرت عمر (رض) و حضرت علی کرم الله وجهه چنین روایت شده است که: مراد از «ذاریات» بادهای است که همراه با آنها غبار بر می خیزد، و معنای لفظی «حاملات و قرا» بار بردار است، و مراد از آن ابرهای اند، که بر دارنده ی بار آب هستند، و مراد از «جاریات یسرا» کشتی های اند که بر روی آب به آسانی حرکت میکنند، و مراد از «مقسمات أمرا» فرشتگانی هستند که از طرف خداوند متعال در میان عموم خلایق رزق، آب، باران و اقسام مختلف راحتی و مشقت را طبق تقدیر الهی توزیع مینمایند.

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾

قسم به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می کنند، (۲)
«الْحَامِلَاتِ»: جمع حَامِلَة، ابرهای که آبستن به آب و بردارندگان آن هستند.
«وِقْرًا»: بار سنگین. هدف از آن ابرهای سنگین و متراکم است (ملاحظه شود: سورة اعراف)

پروردگار با عظمت ما در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشأن البته با عبارت مختلفی به بادها قسم یاد نموده است از جمله: (بادهای آرام، باد رحمت،

تندبادها، بادهای پراکنده کننده، بادهای حمل کننده ابر باران زا، بادهای تقسیم کننده ابرها).

هدف در آیه «فَالْحَامِلَاتِ وُفْرًا» ابرهای اند که آب باران را حمل می کنند.

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ﴿٣﴾

قسم به کشتی هایی که به آسانی حرکت می کنند (۳)

«فَالْجَارِيَاتِ» جمع جاریه، کشتی ها.

هدف از آن ابرهای اند که در عین سنگین باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجای روان میشوند که خداوند متعال میخواهد تا بر آن ببارند.

فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

و قسم به فرشتگانی که کارها را (به امر الله) تقسیم می کنند. (۴)

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از همه این تعابیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادهای اند، زیرا بادهای به تمام این اوصاف موصوف می شوند. یعنی: هم خاکها را می پراکنند، هم ابرها را بر می دارند، هم در هوا به سهولت جاری میشوند و هم بارانها را تقسیم می کنند.

به قولی دیگر: یعنی هر فرشته به کاری مخصوص مأمور است؛ بطور مثال جبرئیل مأمور وحی به پیامبران است، میکائیل مأمور رزق و رحمت است، اسرافیل مأمور صور (توله روز قیامت) و عزرائیل مأمور گرفتن ارواح (حاشیهی جمل ۴/۲۰۱).

همچنان مفسران می نویسند که: الله تعالی به این اشیاء قسم یاد کرده است؛ چون دارای شرفند و بر صنعت عجیب و قدرت خداوند متعال دلالت دارند.

بعد از آن جواب قسم را این چنین آورده است:

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾

بی گمان آنچه که وعده داده می شوید راست است. (۵)

پاداش و مکافات بدی و حشر و نشری که وعده‌ی آنها را به شما میدهند، امری است محقق و دروغی در آن نیست.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾

و حتماً روز جزا (قیامت) واقع شدنی است. (۶)

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾

قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است. (۷)

«الْحُبُكِ» جمع حبیکه، راهها.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی دارای ساختار نیکو و هموار است.

(تفسیر خازن ۲۰۰/۴).

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

همانا شما در سخنان گوناگون سرگردان هستید. (۸)

یعنی ای گروه کفار! شما در مورد محمد صلی الله علیه وسلم نظر و گفتاری آشفته دارید، بعضی از شما میگویند: محمد ساحر است. و بعضی میگویند: شاعر است. و بعضی میگویند: دیوانه است، و دیگر اقوال متفاوت و مختلف که بر زبان می رانید.

(تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

کسانی از ایمان به آن (روز جزا) منحرف میشوند که از قبول حق سر باز میزنند. (۹)

«يُؤْفَكُ» از «افک» به معنای منصرف ساختن و به انحراف کشاندن است. لذا به دروغ که انحراف از حقیقت و مایه‌ی انحراف است، «افک» گویند.

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾

مرگ بر دروغ پردازان (که بدون دلیل و برهان و به ناحق درباره قرآن و حقایقش وروز سخن می گویند). (۱۰)

«خراص» از «خرص» گرفته شده است که: به کلامی گفته میشود که هیچ پایه و اساس علمی نداشته باشد و بر حدس و گمان، و به اصطلاح تخمین، بنا شده باشد. از فحوی جمله «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» آیه متبرکه میتوان این اصل را بدست آورد؛ که سخن بی دلیل و بی اساس و به اصطلاح تکیه بر حدس و گمان ها، موجب لعنت الهی می گردد. تکیه گاه انسان باید همیشه بر علم و دانش استوار باشد، نه حدس و گمان.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۲ سورة حجرات) با چه زیبای میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها اجتناب کنید، چون بعضی از گمان ها گناه میباشد).

توجه باید کرد: در دین مقدس اسلام اصطلاح بن بست وجود ندارد، فقط با توبه کردن می توان گناه گذشته را جبران نمایم.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾

آنان که در ضلالت و غفلت غرقند. (۱۱)

«غَمْرَةٌ» به آب گفته می شود که عمق آن نا معلوم باشد، هدف این کلمه در آیه متبرکه اشاره به همانا جهالت و نادانی عمیقی است که برخی از انسان ها را فراگیرد.

«غَمْرَةٌ» گرداب و ورطه. هداف از آن گرداب و ورطه غفلت و بی خبری و نادانی است.

«سَاهُونَ»: جمع ساهی، غافل. دچار اشتباه. مراد غافل از ادله و براهین یقینی و قطعی است.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٢﴾

و پیوسته سؤال می کنند که روز جزا کی خواهد بود؟ (۱۲)
 «آیّان»: کی؟ چه وقت؟ پرسش کفار هم جنبه استهزاء دارد و هم جنبه بعید به نظر رسیدن وقوع قیامت.

مفهوم ایمان به روز آخرت:

ایمان به روز قیامت شامل تمامی اخباری که در باره این روز بیان شده و امور مربوط به آن است؛ مانند ایمان به نشانه های قیامت و علامات که پیش از آن روز به وقوع می پیوندد، مرگ و آنچه پس از آن واقع میشود؛ همچون فتنه قبر، عذاب یا نعمت های آن و نیز ایمان به دمیده شدن در صور، بیرون آمدن مردم از قبرها، عذاب یا پاداش، حساب، وحشت و ترس موقعیت قیامت، جزئیات محشر، انتشار و گشوده شدن نامه های اعمال، نهادن ترازوی اعمال، صراط، پُل، حوض، شفاعت و... و همچنین ایمان به بهشت و نعمت هایش که برترین نعمت آن، نگاه به چهره الله لا است، و نیز باور به آتش و عذاب هایش که بدترین عذاب دوزخ، محروم شدن از دیدار و رؤیت پروردگار است. (أعلام السنّة المنشورة، حافظ حکمی، صفحه ۶۵)

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾

همان روزی است که آنان را در آتش بسوزانند و معذب کنند. (۱۳)
 «يُفْتَنُونَ» ذوب و گداخته می شوند. عذاب می گردند. مراد تعذیب ایشان با دوزخ است.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

بچشید عذاب تان را، این همان عذابی است که در باره آن عجله داشتید. (۱۴)
 «فِتْنَتَكُمْ»: عذاب خود را.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و چشمه سارها خواهند بود. (۱۵)

چگونه میتوان متقی شد:

- اولین قدم همانا ایمان داشتن به غیب بدون اینکه آنرا دیده باشید، «ایمان داشتن به الله، ایمان به؛ فرشتگان - قیامت - بهشت و دوزخ».
- خواندن نماز بطور درست و به موقع «بدون ریا و سستی».
- انفاق مال، زکات و صدقات «زکات سلامتی جسم (روزه) زکات مال و فراموش نکردن محتاجان گدایان و بینوایان».
- ایمان داشتن بر اینکه به محمد صلی الله علیه وسلم و سایر پیامبران و کتاب های آسمانی قبل از آن «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... زبور، صحف، تورات و انجیل».
- طوری که این فهم عالی در (آیه ۱۷۷ سورة بقره) چنین فورمولبندی گردیده است:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

(نیکي (تنها) این نیست که روی خود را به طرف مشرق و یا به طرف مغرب بگردانید، لیکن نیکوکار کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های الله و پیغمبران ایمان آورد، و مال (خود) را (در راه الله) با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران و گداها، و در آزاد نمودن برده ها (یا قرض داران) دهد، و نماز را برپا کند و زکوت را

بدهد، و وفا کنندگان به عهد خود چون عهد کنند، و صبر کنندگان در وقت تنگدستی و سختی و در وقت جهاد، این گروه کسانی اند که (در دعوی ایمان خود) راست گفتند و همین گروه پرهیزگاراند.

و طوریکه در (آیه ۱۳۴-۱۳۵ سورة آل عمران) میفرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ ذُنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ». (آنان که مال هایشان را در حال ثروتمندی و تنگدستی (در راه الله) انفاق میکنند، و غضب خود را فرو می برند و از اشتباهات مردم میگذرند، و الله (اینچنین) خوبی کنندگان را دوست دارد. (۱۳۵) و آنان که چون عملی زشت (و گناهی) را مرتکب شوند یا بر خویش ظلم کنند، (فوراً) الله را یاد میکنند پس برای (محو) گناهان خود (از الله) آمرزش میخواهند، و می دانند که چه کسی به جز الله می تواند گناهان مردم را بیامرزد؟ و به آنچه (از کردار بد) کرده اند اصرار (و مداومت) نمی ورزند، در حالیکه انجام بد آن را میدانند).

آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿۱۶﴾ آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کنند؛ زیرا که آنان پیش از این همواره نیکوکار بودند. (۱۶)

«أَخِذِينَ»: دریافت کنندگان و خوشنود شوندگان.

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿۱۷﴾

آنها اندکی از شب را می خوابیدند. (۱۷)

«يَهْجَعُونَ» از «هَجوع» مشتق است که به معنای خفتن در شب می آید، درصفت مؤمنین پرهیزگار چنین آمده است که شب را در عبادت خداوند متعال سپری میکنند، و کم میخوابند، و بیشتریدار و اوقات خود را در عبادت و نماز و ذکر الهی میگذارند.

حضرت ابن عباس (رض) در معنای «يَهْجَعُونَ» میفرماید که: «آنان کمتر شبی را تا صبح میخوابیدند بلکه اکثر شب ها و بیشترین اوقات آن ها را به نماز میگذرانیدند».

حضرت حسن بصری از احنف بن قیس نقل کرده است که او فرموده که من عملم را با عمل اهل جنت مقایسه کردم؛ دیدم که آنان قومی بس بالتر و ممتاز از ما هستند، و اعمال ما با آنها نمی رسد؛ زیرا آنان در شب کم میخوابند، و بیشتر عبادت میکنند، و باز اعمالم را با اعمال اهل دوزخ مقایسه کردم، مشاهده نمودم، که آنان مکذب خداوند و رسول و منکر قیامت هستند، (که خداوند متعال ما را از آن مصئون داشته است) لذا اعمال ما به هنگام موازنه نه به اعمال اهل جنت می رسند، و نه بحمد الله با اعمال اهل جهنم آمیزش دارند؛ پس معلوم می شود که پایه ی ما از جهت عمل در حدی است که قرآن مجید در آیه ۱۰۲ سوره ای توبه فرموده است. «وَأَخْرُونا عَتَرُونا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱۰۲) (و دیگرانی اند که به گناهان خود اعتراف نموده اند (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نموده اند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است).

پس بهترین ما کسی است که حد اقل در حد و پایه ای این گروه باقی بماند، و عبد الرحمن بن زید بن اسلم فرموده است که شخصی از بنو تمیم به پدرم گفت: ای ابو اسامه! ما در خود آن صفاتی را نمی یابیم که خداوند برای متقیان بیان فرموده است. «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» زیرا ما وضعی داریم که «قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا نَقُومُ» یعنی شب کم بیدار میشویم، و عبادت میکنیم او در جواب فرمود: «طُوبَى لِمَنْ رَقَدَ إِذَا نَعَسَ وَاتَّقَى اللَّهَ إِذَا اسْتَيْقَظَ»

خوشا به حال کسی که هرگاه خوابش بیاید بخوابد، و چون بیدار شود از خدا بترسد، و عملی خلاف شرع انجام ندهد. (ابن کثیر) خلاصه مطلب آن که مقبولیت تنها در شب بیداری منحصر نیست، پس کسی که در فشار خواب به اجبار می خوابد و بیشتر شب بیداری نیست ولی در بیداری از گناه و معصیت پر هیز می کند، شایسته تبریک می باشد.

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾

و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت میکردند. (۱۸)

سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، از جمله کارهای همیشگی متقین بشمار میرود. و نباید فراموش کرد که استغفار در سحر، اوج عبادت است. ابو سعود گفته است: یعنی آنان با این که کم می خوانند و زیاد نماز میخوانند، در آخر شب به استغفار ادامه میدهند، طوریکه فکر میکردند که سر شب را در ارتکاب جرایم به سر برده اند. (ارشاد العقل السليم ۲۴۰/۵) و این هم مدح دوم نیکوکاران است.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَرَلَّ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْقِيَ ثَلَاثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطِي سَأَالَهُ؟ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ». «خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید تا آن که چون یک سوم اخیر شب باقی میماند، میگوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که بامداد طلوع می کند».

تهجد و قیام شب:

یکی دیگر از صفات عباد الرحمن خواندن نماز تهجد است، آنان در حال سجده و قیام پروردگارشان را عبادت میکنند و از عذابش ترسان و به پاداشش امیدوارند، خداوند میفرماید: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾ [الفرقان: ۶۴]». «و کسانی که شب را برای پروردگارشان سجده کنان و قیام کنان میگذرانند».

همچنین حدیث در باره قیام شب و نماز تهجد در هفدهمین عمل گذشت. عبدالله بن سلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «ای مردم! سلام را بخش کنید و به نیازمندان غذا بدهید و صله ای ارحام بجای آورید و در حالی که بیشتر مردم در خواب هستند، نماز شب بخوانید، سلامتی وارد بهشت می شوید» (مسند احمد (۳۳۱/۱۷) و ترمذی (۲۴۸۵) و دارمی (۴۰۵/۱) و حاکم (۱۲۹/۴) و تصحیح آلبنی در صحیح الجامع (۷۸۶۵).

بهترین ذکر:

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار جمعی از اصحاب رد می شد، به آن ها فرمود: (ما أجلسکم؟) یعنی: «برای چه منظوری نشستهاید؟» گفتند: نشستهایم تا خداوند را ذکر نموده و بخاطر هدایت ما به دین اسلام و منت هایی که بر ما نهاده است او را سپاس بگوییم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله ما أجلسکم إلا ذلک؟) یعنی: «به خداوند قسم می خورید که جز آن برای چیزی دیگر نشستهاید؟» گفتند: سوگند به خدا که جز آن برای چیز دیگری نشستهایم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أما إني لم أستحلفکم قهمة لکم، ولكنه أتاني جبریل فأخبرني أن الله - عز وجل - يباهي بکم الملائكة) یعنی: «بدانید که من برای آن شما را قسم ندادم که به شما بدگمان بوده ام. بلکه جبرئیل نزد من آمد و مرا آگاه ساخت که خداوند عزوجل بخاطر شما بر ملائکه مباحثات میکند.» [مسلم].

مجالس ذکر:

مجالس فضیلت و ارج بسیار داشته و دارای اجر فراوانی می باشند. خداوند سبحان به خاطر آن در نزد فرشتگانش فخر نموده و بر آن مجالس رحمت و آرامش نازل مینماید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «... وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله، يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم السكينة، وغشيتهم الرحمة وحفَّتْهم الملائكة، وذكرهم الله فيمن عنده» [مسلم] یعنی: «گرد نمی آید گروهی در خانه ای از خانه های خدا، که کتاب خدا را تلاوت نموده، و یا هم به شکل درس تکرار کنند، مگر اینکه حالت اطمینان قلب به آن ها دست داده و رحمت شامل حالشان شده، وملائکه ایشان را احاطه میکنند، و خداوند آن ها را در نزد کسانی که نزد اویند یاد میکند.»

پایبندی به برترین ذکر:

برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن کریم، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تکبیر (الله أكبر) و تهلیل (لا إله إلا الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم) میباشد. به این ترتیب شایسته است که فرد مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند تداوم داشته باشد.

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم: بهترین ذکر، ذکر خداوند متعال است، ذکر خداوند متعال دارای اجر و ثواب بسیار زیادی میباشد، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَلَا أُنبِئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ، وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ، وَأَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَخَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ إِنْفَاقِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَخَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ، فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ، وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ؟» قالوا: بلى، قال: «ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى» (صحیح - روایت ترمذی) «آیا شما را از بهترین و پاکترین اعمالتان در نزد پادشاهتان خبر نسازم؟ اعمالی که از همه بیشتر سبب ازدیاد درجات شما

گردیده و از خرج کردن طلا و نقره و از اینکه با دشمن تان روبرو شده گردنهای شان را بزید و یا گردنهای شما را بزنند، بهتر است؟ گفتند: آری! فرمود: یاد خداوند تعالی. و بهترین ذکر، تلاوت قرآن کریم با تدبر است، مخصوصاً اگر در نماز خوانده شود.

بنابر این بهترین ذکر قرائت قرآن و در نماز میباشد و مخصوصاً در وقت سحر و در یک سوم اخیر شب، هنگام قیام اللیل که خداوند متعال آنها را از صفات متقین مینامد و آنها را تحسین میکند، و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (الذاریات: ۱۸-۱۵) «متقیان در باغها و چشمه ساراند * آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است می گیرند * زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند * به این وصف بودند که اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرگاه استغفار می کردند»

ولی نا گفته نماند که شتافتن به کمک و یاری مسلمانان و یا دنبال رزق و روزی خانوداده و عیال رفتن نیز نوعی عبادت است که نباید فراموش شود.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾

و در اموالشان حقی برای گدا و بینوا بود. (۱۹)

«السَّائِلِ»: گدا. فقیری که طلب صدقه و احسان می کند.

«الْمَحْرُومِ»: بی چیز. مراد فقیری است که روی گدائی را ندارد و درخواست چیزی از مردم نمی کند.

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که رساندن کمک و مساعدت که به سائل و محروم بعمل می آید، این بدین معنا است که: ماحق خودشان را بجاء می آوریم، این بدین معنای است که: پروردگار با عظمت، در اموال مردم حقی برای آنان قرار داده است، پس بر آنان منت نگذارید. از جانب دیگر از حکمت این آیه

مبارکه معلوم میشود که: نباید منتظر ماند تا محرومان سؤال و درخواست کمک و مایحتاج خویش را مطرح کنند و بعد ما اقدام کنیم، باید توجه داشته باشیم که؛ آبرو و حرمت اشخاص در این مورد حفظ شود. در حدیثی از انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:

«مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا غُرِيًّا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «هر کس گرسنه‌ای را سیر کند و عریانی (فاقد لباسی) را لباس دهد و مسافری را مکان و جای بدهد، خداوند او را از شداید روز قامت مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت». (این روایت را بروسوی در روح البیان (۱/ ۲۹۵) بدون سند نقل کرده و همچنین قرطبی (التذکره بأحوال الموتی وأمور الآخرة صفحه: ۵۹۶) از ابو هدبه، ابراهیم بن هدبه، روایت کرده میگوید: حدثنا انس بن مالک قال: قال رسول الله: «مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا غُرِيًّا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این حدیث موضوع و ساختگی است به علت این که راوی از انس بن مالک متهم به دروغ است. [مصحح]

صدقه از اعمال بسیار مهم است که صاحبش را از جهنم باز میدارد، و گناهان را نابود میکند و از ورود به میادین فحشا مانع میشود و به کارها و امور خیر نزدیک میگرداند.

حضرت عدی بن حاتم (رض) در حدیثی می فرماید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: از آتش جهنم اجتناب کنید، پس صورت خویش را برگرداند باز فرمود: از آتش جهنم دوری کنید، سپس تا سه بار روی خویش را برگرداند تا این که ما چنین پنداشتیم که به سوی آن می نگرد و آنگاه فرمود: از آتش اجتناب کنید، اگر چه با نصف یک دانه خرما باشد و اگر کسی آن را هم نیافت با گفتار پسندیده. (صحیح بخاری: ک رقاق ۱۱ / ۴۱۷ از فتح، صحیح مسلم: ک زکوة ۲ / ۷۰۴).

و در حدیث مفصل حضرت معاذ (رض) آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «آیا تو را به راه‌های خیر راهنمایی نکنم؟ روزه سپر است و صدقه گناهان را از بین می‌برد، آنچنان که آب آتش را از بین می‌برد.»

همچنان از حضرت حذیفه (رض) روایت است که حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: گناه برخورد نادرست فرد با اعضای خانواده و همسایگانش و مصارف بی‌مورد مالی‌اش به وسیله نماز، روزه و صدقه جبران میشود.

(صحیح بخاری: ک مواقیت الصلاة).

سائل: فقیری است که چیزی را نمی‌یابد لذا خود را بر دیگران پیش‌افکنده و طالب یاری آنان میشود. محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم‌پرهیز نموده و پاکی می‌ورزد تا بدانجا که مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی‌کنند. به‌قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می‌دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد.»

امام قرطبی می‌فرماید: «قول قوی‌تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضه زکات میباشد زیرا خداوند در سوره (معارج) می‌فرماید: «وَالَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (المعارج: ۲۴-۲۵). «و آنان که در اموال‌شان حقی است معلوم برای سائل و محروم». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد.»

خواننده محترم!

توجه باید بعمل آید تا در تادیه زکات، صدقات و سایر مساعدت ها مالی به فقر از ریا جلوگیری بعمل آید و در این بابت احتیاط لازمی در پیش گرفته شود. سفیان ثوری میفرماید: شنیده‌ام که یکی از بندگان خدا می‌خواهد در خفا کار نیکی انجام دهد، شیطان او را وسوسه می‌کند تا کارش را علنی گرداند، اما او بر شیطان مستولی می‌گردد، دوباره او را وسوسه میکند، و این تا بدانجا ادامه مییابد که در دل، دوست بدارد که برای انجام کارش مورد ستایش واقع شود، و بدین وسیله به زمره‌ی ریاکاران در می‌آید. پناه بر خدا از وسوسه‌ی شیطان.

شأن نزول آیه ۱۹:

۱۰۱۵- ابن جریر و ابن ابو حاتم از حسن بن محمد بن حنفیه (رح) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم دسته‌ای از سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد، آن‌ها فاتح و پیروز شدند و غنایم فراوان به دست آوردند و عده‌ای بعد از فراغت آن‌ها از تقسیم غنیمت آمدند. پس آیه «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» نازل گشت.

(طبری ۳۲۱۶۶ و ۳۲۱۶۸ از حسن بن محمد روایت کرده این مرسل و ضعیف است).

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

و در زمین مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست. (۲۰)

«آیات»: دلائل روشن. نشانه‌های آشکار.

«لِّلْمُوقِنِينَ»: برای اشخاصی که خواهان یقین هستند. کسانی که اهل یقین هستند.

نشانه‌های قدرت و حکمت الهی در زمین، همراه با پیشرفت علم و کشف

اسرار طبیعت، روز به روز آشکارتر می شود. ابن کثیر گفته است: یعنی در زمین دلایل دال بر عظمت و قدرت نمایان خالق مقرر است، دلایلی از قبیل انواع نباتات و حیوانات و جبال و دشت و دریاها و رودخانه‌ها، و اختلاف زبان و رنگ انسان و تفاوت عقل و خرد و درک انسان‌ها و سعادت و شقاوت، و ترکیبات بدیع خلق آنان، که همه بر قدرت و عظمت خدا دلالت دارند. (مختصر ۳/۳۸۴).

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید؟ (۲۱) در خلقت و در آفرینش انسان آیات و براهینی است که عظمت و قدرت و صنع با استحکام پروردگار را ثابت ساخته به یگانگی وی دلالت میکند؛ زیرا هر که در آفرینش اوتعالی بیندیشد از عجایب قدرتش شگفت‌زده میشوند و ایمانش فزونی می یابد.

«فِي أَنْفُسِكُمْ»: همه جهاز‌های که در بدن انسان است، از جمله: قلب، جگر، گورده و دهها هزار کیلومتر رگهای بزرگ و کوچک، ده میلیون میلیارد سلول، حواسی همچون بینائی و شنوائی، لمسی و غیره... هریکی از اینها نشانه‌های از عظمت است.

«أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟»: مگر غافل شده‌اید و نمی بینید؟

ابن عباس میفرماید: منظور اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و طبایع و سمع و بصر و عقل و دیگر عجایی است که در انسان به ودیعه نهاده شده است. (تفسیر خازن ۴/۲۰۳)

قتاده گفته است: هر کس در ساختار وجودی خود بیندیشد در می یابد که فقط به جهت عبادت و پرستش خدا از این ساختار زیبا و انعطاف‌پذیری مفاصل برخوردار شده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾

و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است. (۲۲)
نباید فراموش کرد که: سرچشمه‌ی رزق، در آسمان است. که از جمله میتوان
از (باران، نور، باد، ابر و هوا و...) نام برد.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٣﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است همان گونه که
خود شما سخن می گوید. (۲۳)

مفسران گفته‌اند: این بیان بر سبیل تمثیل آمده است؛ یعنی به طور یقین روزی
شما در آسمان تقسیم شده است، پس باید در مورد آن به خود تردیدی راه
ندهید. مانند اینکه یک نفر میگوید: این مطلب حق است، همچنان که وجود
تو در این مکان امری است حقیقی و هیچ شک و تردیدی در آن وجود
ندارد. و همانطور که تو میبینی و میشنوی، آن هم محقق است. (البحر ۸/۱۳۷)
پس روزی مانند نطق و سخن گفتن است و در هیچ حالی انسان را ترک
نمی‌کند. و در حدیث آمده است: «اگر انسان از روزی خود فرار کند، روزی
او را مانند مرگ دنبال میکند». (تفسیر قرطبی ۴۳/۱۷)

نطق و سخن گفتن نعمت الهی است!

قدرت نطق و سخن گفتن، از جمله؛ بخشش‌ها و انعام‌ها خاصی پروردگار به
انسان است که خداوند برای حقیقی بودن سخن و وعده‌ی خود، به سخن
گفتن بشر مثل می‌زند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم فرمودند: «قاتل الله اقواماً أقسم لهم بهم، ثم لم يصدقوا». «خداوند
نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق
نکردند».

اصمعی میگوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اصمع هستم. گفت: از کجا آمده ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده میشود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «والذاریات» کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ [الذاریات: ۲۲] رسیدم، گفتم: کافی است. آن گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هردو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون الرشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی میخواند. چون به او نگریستم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سورة: «والذاریات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [الذاریات: ۲۲] رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الذاریات: ۲۳]. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد».

لطیفه زیبا:

آورده اند که عربی شنید یک نفر آیهی و فی السماء رزقکم و ما توعدون، فو رب السماء و الأرض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون را می خواند، گفت: سبحان الله! چه کسی خدای جلیل را خشمگین کرده است، تا قسم بخورد! آیا او را در گفتارش تصدیق نکرده اند تا به قسم پناه ببرد؟ وای بر انسان! (تفسیر صفوه التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم (فرشتگان) به تو رسیده است؟ (۲۴) حضرت ابن عباس (رض) گفته است: منظور از مهمانان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است.

(تفسیر قرطبی ۴۴/۱۷) از بس که در پیشگاه خدا مکرّمند، به مکرّمین موسوم شده اند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت و فرمود که شما مردمی ناشناس میباشید. (۲۵)

«مُنْكَرُونَ»: افراد ناآشنا و ناشناس (ملاحظه شود: حجر / ۶۲).

ابن کثیر میفرماید: از این رو آنها را ناآشنا و بیگانه دانست که آنها به صورت جوانانی برازنده و نیکو صورت و با هیبت آمده بودند، به این سبب آنها را ناآشنا دانست. (مختصر ۳۸۵/۳).

ابو حیان گفته است: بهتر آن است که بگوییم حضرت ابراهیم این گونه با آنان سخن نگفته است؛ چرا که این لحن کلام بسیار نامأنوس و عاری از هر گونه محبت و مهمان نوازی است. بلکه بهتر است که بگوییم: ابراهیم این را در دل خود گفت، یا این که آن را به پیروان و غلامان خود گفته است، آن هم به صورت نهانی، و مهمانان آن را نشنیدند. (البحر ۱۳۹/۸).

فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾

سپس به سوی خانواده‌اش بازگشت و گوساله ای فربه [وبریان شده] آورد. (۲۶)
«رَاغ» پنهانی رفت. (ملاحظه شود: صافات / ۹۱ و ۹۳).

«عِجْلٍ» عجل: گوساله.

«سَمِينٍ» چاق و فربه.

ابن قتیه گفته است: زود نزد آنان برگشت؛ زیرا (رواغ) یعنی رفتن و برگشتن سریع نهانی. (زاد المسیر ۳۶/۸).

«فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ» گوساله‌ای چاق و کباب شده را نزد آنان آورد. عجل یعنی گوساله، که تمام دارایی ابراهیم همان بود. و گوساله‌ای چاق را به منظور تکریم آنان آورد.

سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام:

در آغاز باید گفت که: سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از نه پشت به حضرت نوح می‌رسد یا به عبارت دیگر حضرت نوح، جد دهم حضرت ابراهیم علیه السلام است، حضرت ابراهیم بعد از گذشت ۲۱ قرن از طوفان حضرت نوح، در شهر «فدارام» که در کردستان فعلی عراق موقعیت دارد، متولد شده است. که در آن موقع شخصی به نام «نمرود» پادشاه آن مملکت بود و ادعای معبودیت می‌کرد و مردم آن زمان بیشتر بت پرست بودند.

مؤرخین می‌نویسند که: یکی از فضایل حضرت ابراهیم علیه سخاوت و مهمان‌داری بود. چند روزی بدون مهمان بود و از این جهت بسیار غمگین و ناراحت بود. روزی چند مهمان نجیب و مؤدب و زیبا اندام و با اخلاق به منزل حضرت ابراهیم تشریف آوردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام به بسیار خوشحالی از آنان استقبال بعمل آورد: «فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ» (سورة هود: آیه ۶۹).

حضرت ابراهیم گوساله بریانی را برای مهمانان پوخت: «فَلَمَّا رَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ» (سورة هود: ۷۰). «هنگامی که حضرت ابراهیم دید که آنان دست به سوی آن دراز نمی کنند و لب به غذا نمی زنند پیش خود فکر کرد که از جمله دوستان نیستند لذا از ایشان ترسید. مهمانان گفتند مترس ما فرشتگان خداییم و به سوی قوم لوط روانه شدیم» (تا آنان را هلاک کنیم و هم مأموریت داریم که به شما مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از همسر ساراخاتون بدهیم)

و از همسر اسحاق نیز فرزندی به نام یعقوب متولد میشود، طوری که قرآن عظیم الشان در سوره «هود» میفرماید: «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ» (سورة هود: ۷۱). «همسر ابراهیم ساراخاتون که در آنجا ایستاده بود (از شنیدن این خبر که آنان فرشتگان خدایند و غیر از مأموریت نجات برادرزاده شوهرش «لوط» و سایر مؤمنان از دست کفار، مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از او و به دنبال وی تولد فرزندی نیز از همسر اسحاق به نام یعقوب) شادمان شد و خندید و تعجب کرد و گفت چگونه ما در این سن و سال دارای چنین فرزندی میشویم».

چنانکه خداوند متعال در سوره هود میفرماید: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (سورة هود: ۷۳).

(فرشتگان گفتند «آیا از کار الله تعجب می کنی ای همسر حضرت ابراهیم.

رحمت و برکات خداوند شامل حال شما است (ای خانواده حضرت ابراهیم، پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطا نفرموده باشد). بی گمان خداوند ستوده در همه افعال و بزرگوار در همه احوال است».

در نتیجه فرزندی از همسرش ساراخاتون حضرت ابراهیم متولد شد و او را به نام اسحاق نامگذاری کردند. چنانکه خداوند در سوره الصافات میفرماید:

«وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (سورة الصافات: ۱۱۲). «خداوند میفرماید: ما حضرت ابراهیم را به تولد اسحاق که پیغمبر و از زمره صالحان بود مژده دادیم». (برای مزید معلومات در این بابت مراجعه فرماید به کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماش، مترجم احمد نور بخش، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری).

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾

پس آن را نزدیک ایشان نهادند گفت چرا نمی خورید؟ (۲۷)

«أَلَا تَأْكُلُونَ»؟: مگر نمی خورید؟ چرا نمی خورید؟

ابن کثیر گفته است: آیه نشان دهنده ی لطافت طبع و برخورد کریمانه و خوش گفتاری است.

آیه آداب میزبانی و مهمان نوازی را به نظم کشیده است؛ زیرا بدون این که آنها دریابند، غذا را آماده کرد و منتی بر آنان نه نهاد و نگفت: اجازه بدهید برایتان غذا بیاورم، بلکه به سرعت و به گونه ای که آنها متوجه نشدند، آن را آماده کرد و بهترین غذای موجود را آورد که عبارت بود از کباب گوساله ی چاق و فربه، و آن را بر زمین نه نهاد و تعارف کرد و گفت: بفرمایید و نزدیک شوید. و به صورتی قاطعانه و آمرانه نگفت: بخورید که بر آنان گران آید، بلکه گفت: چرا میل نمیکنید؟ آن هم به صورت تعارف، همچنان که یک نفر به دوستش میگوید: بفرما و بر من منت بگذار و مرا رهین لطف و عنایت خویش قرار بده. (مختصر ۳/۳۸۵).

مهمان داری در اسلام:

ابن کثیر در فهم آیه مبارکه میفرماید که: در این آیه آدابی چند در خصوص پذیرایی از مهمانان از جانب میزبان ذکر شده، که از جمله اینست که از مهمان نباید پرسیده شود که آیه برای شما غذا بیاورم یا خیر، از همین جهت

حضرت ابراهیم علیه السلام به پنهانی و آهسته رفت، و جهت پذیرایی آنان بهترین غذای را که میسر بود، تدارک دید، یعنی اینکه گوساله را ذبح و کباب نموده و خدمت مهمانان تقدیم داشت.

دوم اینکه مهمان را نباید به زحمت مواجه ساخت که آنان را بر سر سفره بخواهیم، در صورتیکه ممکن باشد کوشش بعمل آریم تا سفره را نزد در پیشروی مهمانان در جای که نشسته است، ببریم.

طوریکه میفرماید: «فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ» همچنان از جمله «أَلَا تَأْكُلُونَ» معلوم میشود که در حین تقدیم غذا اصراری در خوردن غذا در میان نبود بلکه گفته شد که: آیا غذا نمیخورید؟ از این جمله معلوم میشود که با در نظر داشت اینکه شما نیازی به خوردن غذا ندارید ولی به خاطر ما قدری تناول فرماید.

حدود تشریفات برای مهمان:

نباید برای مهمان آن قدر تشریفات و تکلف اجراء شود که از حد معقول خارج شود. برای آنکه تشریفات در کل مورد نهی قرار گرفته است. از حضرت ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که میفرماید: «نهینا عن التكلف». یعنی: «ما از تکلف منع شده ایم». برای تشخیص حد و مرز تکلف به عرف رجوع می شود، آماده کردن غذا برای مهمان باید به گونه ای باشد که متناسب باشد که از اسراف (زیاده روی) و بخل ورزی پرهیز گردد. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «طعام الواحد يكفي الاثنين وطعام الاثنين يكفي الأربعة، وطعام الأربعة يكفي الثمانية». یعنی: «غذای یک نفر برای دو نفر و غذای دو نفر برای چهار نفر و غذای چهار نفر برای هشت نفر کفایت میکند.» [رواه مسلم وأحمد والترمذی و ابن ماجه].

رسول الله صلی الله علیه وسلم از خوردن غذای دو نفر رقابت کننده باهم (متباریان)، که هر کدام چنان عمل مینماید تا معلوم شود کدامیک در مهمان

نوازی و پذیرایی و زیاده روی در آماده ساختن انواع و اقسام اغذیه بر دیگری برتری می یابد، نهی فرموده است. این کار به خاطر ریا و چشم و هم چشمی موجود در آن مکروه دانسته شده و برای آنکه شامل زمره ای «أكل المالِ بالباطل» خوردن مال بصورت باطل میگردد که خداوند نهی فرموده است.

دعای مهمان برای مهماندار:

دعایی که مهمان پس از فراغت خوردن غذا برای صاحب خانه میخواند باید در مطابق به هدایات اسلامی باشد. از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که نقل مینماید: «أن النبي صلى الله عليه وسلم جاء إلى سعد بن عبادَةَ فجاءَ بجُبْزٍ وزيتٍ فأكل ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم: أفطر عندكم الصائمون وأكل طعامكم الأبرار وصلت عليكم الملائكة». یعنی: «رسول الله صلى الله عليه وسلم نزد سعد بن عبادۀ رفتند و او نان و روغن آورد. پیامبر صلى الله عليه وسلم غذا را میل نموده و فرمود: «افطر عندكم...» روزه داران بر سفرهایتان افطار کنند و از غذایتان نیکوکاران بخورند و فرشتگان بر شما درود فرستند.» [رواه أبو داوود وأحمد والدارمی وابن ماجه]

بعضی از علماء این دعا را تنها به هنگام افطار نمودن اختصاص داده اند ولی بیشتر آنان دعا را برای هنگام افطار و غیر آن جایز می دانند.

عبد الله ابن بسر روایت کرده که پدرش غذایی را برای پیامبر صلى الله عليه وسلم آماده ساخت و ایشان را دعوت کرده و آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعوتش را اجابت فرمود. وقتی که پیامبر صلى الله عليه وسلم از صرف غذا فارغ شدند چنین فرمودند: «اللهم اغفر لهم وارحمهم وبارك لهم فيما رزقتهم» یعنی: «بارالها! آنان را بیامرزد و بر آنان رحم فرما و در آنچه روزیشان داده ای فزونی ده!» [رواه مسلم وأحمد والترمذی وأبو داوود والدارمی].

بدرقه کردن مهمان مستحب است:

سنگ تمام مهمان نوازی و توجه مطلوب به مهمان و همراهی وی تا هنگام ترک منزل، بدرقه ای او است. حدیث صحیحی بر این موضوع در دست نیست. تنها سیره ای پیشینیان این امت و امامان آن در این رابطه وجود دارد که تنها به بیان نمونه ای از آن ها بسنده می کنیم: ابو عبید القاسم ابن سلام به دیدار امام احمد ابن حنبل رفت. ابو عبید می گوید: «وقتی که خواستم برخیزم او نیز با من برخاست. گفتم: نه، چه کار می کنی، ای ابا عبدالله؟ گفت: شعبی گفته است که کمال برخورد با دیدارکننده در آن است که با وی تا در خانه بروی و در رکابش باشی...».

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

و از این کار احساس ترس کرد. گفتند: نترس، و او را به پسر دانا مژده دادند. (۲۸)

«أَوْجَسَ»: احساس ترس کرد. خوف و هراس به دلش راه یافت. البته حضرت ابراهیم علیه السلام این ترس و خوف را بدی شان میگوید (مراجعه شود: سورة: حجر / ۵۲). علت خوف ابراهیم علیه السلام این بوده که برابر عرف آن زمان، اگر مهمان غذای مهماندار را نمی خورد، نشانه این بود که برای دشمنی و کار خطرناکی آمده است. (ملاحظه شود سورة: هود / ۶۹ و ۷۰). ابو حیان گفته است: این مژده بیانگر آن است که زنده میماند و دانشمند نیز میشود. (البحر ۸/ ۱۳۹).

و جمهور بر آنند که مژده ی تولد اسحاق را به او دادند؛ چون در سوره ی هود آمده است:

«فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ.»

فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾

پس همسرش (باشنیدن مژده فرزند) فریادکنان پیش آمد، و بر چهره خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم؟ (۲۹) «صَرَّةٌ»: فریاد.

«صَكَّتْ»: سیلی زد

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: همان طور که زنان از خبری مهم تعجب می کنند، او هم تعجب کرده و صورت خود را زد. (مختصر ۳/۳۸۵). امام جلال گفته است: در آن موقع در سن نود و نه سالگی بود، و ابراهیم در سن یک صد و بیست سالگی قرار داشت. (حاشیه‌ی تفسیر جلالین ۴/۱۲۶).

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

[فرشتگان] گفتند: پروردگارتو این چنین فرموده است، چون او باحکمت داناست. (۳۰)

فرشتگان برای ساره گفتند: پروردگارت همچنان گفته و طوری که به شما مژده دادیم مقدر کرده است. الله تعالی بر هر چیزی تواناست و هیچ امری او را ناتوان ساخته نمی تواند. او یقیناً در تدبیر و تقدیرش با حکمت است، هر چیزی را در جایش می نهد و به مصالح و منافع بندگان داناست.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾

ابراهیم گفت: ای فرستادگان! (بعد از مژده، مأموریت شما چیست و) چه کار مهمی دارید؟ (۳۱)

«خَطْبٌ»: کار مهم (ملاحظه شود: سورة: طه / ۹۵، حجر / ۵۷، قصص / ۲۳، یوسف / ۵۱). بیضاوی گفته است: از این رو از آنها پرسید که میدانست آنها جز به خاطر امری بسیار مهم و بزرگ به صورت دسته جمعی اعزام نمیشوند. (بیضاوی ۴/۱۶۷).

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

گفتند: همانا ما به سوی قوم مجرم و گناهکار (یعنی قوم لوط) فرستاده شده ایم. (۳۲)

«قَوْمٌ مُّجْرِمِينَ»: قوم لوط است.

خواننده محترم!

بعد از اینکه حضرت لوط علیه السلام قبل از نبوت از ولایت فلسطین به طرف ولایت اردن رفت در شهر سدوم اقامت گزید.

ولایت اردن در آن زمان شامل پنج شهر بود که به آنها «مؤتفکات» می گفتند. «مؤتفکات» مشتق از افک است که به معنی وارونه کردن و زیر و رو شدن است و نیز به معنی دروغ است، چون دروغ قلب حقایق است گفته میشد.

زیرا مردم این ولایت بسیار بدکار و دروغگو و دور از دین و ناموس بودند و در نهایت به علت این رفتار بد که داشتند و دعوت حضرت لوط علیه را نپذیرفتند به عذاب سخت الهی گرفتار شدند و این پنج شهر بر اثر زلزله زیر و رو شدند.

زمانیکه حضرت جبرئیل با اراده و فرمان الهی به نزد لوط علیه السلام آمد و گفت: خداوند ترا به عنوان پیامبر این قوم انتخاب نموده است و شما مأمور تبلیغ خداشناسی به این قوم میباشید. حضرت لوط به فرمان الله تعالی را برای خداپرستی و پرهیز از کار بد دعوت کرد.

طوری که پروردگار با عظمت ما در مورد می فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۖ ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذِّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾ قَالُوا لَنْ لَّمْ تَنْتَه يُلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾ (سورة الشعراء: ۱۶۲-۱۶۹)

(البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (۱۶۳) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۶۴) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۵) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید.

(۱۶۶) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (۱۶۷) گفتند: ای لوط! اگر (از عیجوبی ما) دست برنداری، حتما از بیرون رانده شدگان خواهی بود. (۱۶۸۳) (لوط) گفت: من از دشمنان (این) کارتان هستم. (۱۶۹) ای پروردگارم! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه می‌کنند نجات ده.

به تأسف باید گفت که تعداد خیلی دعوت لوط را قبول و سایرین به تمرد و اعمال بد اخلاقی خویش ادامه دادند، که یکی از اینان خانم خود حضرت لوط بود، زمینه نزول عذاب الهی و پذیرفتن دعای لوط فراهم شد. «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ» (سورة هود: ۸۲). «هنگامی که فرمان ما مبنی بر هلاک قوم لوط فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گل‌های متحجر و پیایی سنگباران کردیم». «مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٌ» (سورة هود: ۸۳).

«سنگ‌هایی را که از سوی پروردگار تو نشان‌دار بودند و معلوم و مشخص شده بودند که به کجا و به چه کسی اصابت کنند و به چه نقطه و مکان معلومی نشانه روند. این چنین سنگ‌هایی از ستمکاران دیگر هم به دور نیست و هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه‌ای چنین سرنوشتی در انتظارشان می‌باشد». مؤرخین می‌نویسند که: به تعداد چهار صد هزار نفر در این پنج شهر هلاک شدند و اکنون جای این پنج شهر به بحر تبدیل شده که بنام «بحرالمیت»

شهرت دارد. مطابق برخی از معلومات ها قبر حضرت لوط علیه السلام در فلسطین می باشد. (برای مزید معلومات مراجعه فرماید به کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماش، مترجم احمد نور بخش، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری).

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ ﴿٣٣﴾

تا بر آنان بارانی از سنگ - گل بر آنها بفرستیم. (۳۳)

«حِجَارَةً مِنْ طِينٍ»: سنگی از گل. همان چیزی است که در (سورة هود / ۸۲، سورة حجر / ۷۴) با کلمه (سَجِيل = سنگ گل) بیان شده است و کیفیت آن بر ما معلوم نیست.

ابو حیان گفته است: سجیل عبارت است از گل پخته شده، مانند خشت که به صورت سنگ سخت در می آید. (البحر المحيط ۸/ ۱۴۰).

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾

این سنگ‌ها، از جانب پروردگارت، برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود. (۳۴)

«مُسَوَّمَةٌ»: دارای علامت و نشانه، نشاندار (ملاحظه شود: آل عمران / ۱۴، هود / ۸۳).

صاوی گفته است: در دهات لوط شش صد هزار نفر زندگی میکردند. جبرئیل بالش را در زیر زمین قرار داد و آن روستا را از جا کند و بالا برد تا حدی که ساکنان آسمان صدای آنها را میشنیدند. آنگاه آنها را زیر و رو کرد، سپس ساکنان آنها را سنگباران کردند. (حاشیه‌ی صاوی ۴/ ۱۲۶).

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾

پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. (۳۵)

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾

در آنجا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم. (۳۶)

«بَيْتٍ»: اهل یک خانواده یا خاندان. هدف خانواده یا خاندان لوط علیه السلام است. «الْمُسْلِمِينَ»: کسانی که اسلام داشته باشند، و آن اعمال است، از قبیل: نماز و روزه. مراد از این خانواده و یا خاندان، کسانی است که ایمان و اسلام را یکجا در خود گرد آورده و در گفتار و کردار فرمانبردار آفریدگار بوده‌اند.

مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از خود لوط و دو دخترش. اما هدف آیه بیان اندک بودن مؤمنان رهیده از عذاب و بسیاری کافران نابود شده می‌باشد. امام جلال گفته است: به ایمان و اسلام توصیف شده‌اند، یعنی قبلاً تصدیق داشتند و عملاً به انجام عبادت اقدام کردند. (تفسیر جلالین ۲۰۵/۴).

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

و در آنجا نشانه‌ای برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، باقی نهادیم. (۳۷)
الله تعالی در آن قریه نشانه آشکاری را باقی گذاشت که بر قدرت، عظمت و قهر او تعالی بر دشمنان دلالت کند و این پندی از جانب وی بود؛ برای کسانی که از عذاب دردآورش می‌ترسند.

ابن کثیر گفته است: معنی آیه «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً» این است: عذاب و آزار نازل شده بر آنان را علامت عبرت قرار دادیم، و جایگاه آنها را به صورت دریاچه‌ی بدبو و ناپاک درآوردیم و این برای مؤمنانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، مایه‌ی عبرت شد. (مختصر ۳۸۵/۳).

یادداشت:

امام رازی گفته است: در داستان حضرت ابراهیم تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مکنون است، به این معنی که دیگر پیامبران نیز مانند او بودند. و داستان ابراهیم را از این رو انتخاب کرده است که او پیشوای پیامبران

است و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در بعضی از امور از سنت او پیروی می کند. و نیز قصه متضمن انذار و بر حذر داشتن قوم او میباشد؛ چون گویای جریان سنگباران گناهکاران گمراه کننده است. (تفسیر کبیر ۶۶۶/۷).

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

و [نیز] در [قصه] موسی چون او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم. (۳۸)

«سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»: قدرت آشکار. مراد معجزات موسی علیه السلام است، از قبیل عصا و ید بیضاء (ملاحظه شود سورة: هود/۹۶، مؤمنون / ۴۵، غافر / ۲۳). امام مجاهد گفته است: دشمن خدا به سربازانش مغرور گشته بود. (مختصر ۳۸۶/۳).

و از حضرت ابن عباس (رض) نقل شده است که مراد از بُرْكَه قدرت و سلطنت است که ما هر دو قول را در تفسیر آیه با هم آورده ایم. منظور این است که فرعون به اتکای نیروی سربازانش که بسان ستون پشت او را گرفته بودند، از ایمان رو بر تافت.

فَتَوَلَّىٰ بُرْكَهٖ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت [او] ساحر یا دیوانه است. (۳۹) فرعون با تکبر رو گشتاند و با غروری که از نیرومندی به وی دست داده بود اعراض کرد و درباره موسی علیه السلام گفت: او جادوگری است که در عقلش خلل وارد آمده یا دیوانه ای است که عقلش را از دست داده است.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

ما هم او و لشکریانش را (به قهر خود) گرفتار کردیم و آنها را در بحر انداختیم در حالیکه او سزاوار سرزنش بود. (۴۰)

خداوند قهار فرعون و لشکریانش را به قهرش گرفت و در دریا غرق نمود. آری! فرعون اعمال کفر، تکذیب و سرکشی را به اندازه‌ای انجام داده بود که مورد ملامت قرار می‌گرفت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

همچنین در (قصه ی) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (۴۱)

در سرگذشت قوم عاد و نابودی آنان اندرزهایی و نصایحی برای اندیشمندان وجود دارد؛ آنگاه که الله تعالی بر آنان بادی را فرستاد که خیر و نفعی را با خود نداشت، زیرا چنین بادی نه باران با خود داشت و نه سبب تلقیح و باروری درختان میشود. بلکه فقط ویرانگر بود. و به دبور موسوم است. در خبر صحیح آمده است: «من به باد صبا نصرت یافتم و عاد به دبور نابود شد».

مفسران گفته‌اند: آن باد به «باد نازا» موسوم شده است؛ چون همچون زن خشک است که هیچ حملی ندارد. آن باد نیز نه خیری دارد و نه برکتی، و چون باران با خود ندارد، به زن نازا تشبیه شده است. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ ﴿٤٢﴾

بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید. (۴۲)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: الرمیم: یعنی چیز پوسیده و از بین رفته. و سدی گفته است رمیم: یعنی خاک و ماسه‌ی له شده. (تفسیر خازن ۲۰۵/۴). همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: «تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا».

مفسران گفته‌اند: بادی که بر آنان نازل شد عبارت از تند باد شدیدی بود که با صدای بلند و سرعتی بیش از حد که هشت روز تمام ادامه داشت، بر آنان

وزید. بادی که تعمیرات و خانه ها را ویران میکرد و این باد چنان از قوت و شدت برخوردار بود که: انسان را به هوا بلند میکرد، طوریکه مانند پرنده به نظر می آمد، آنگاه جسد و لاشه ی مردار او را به زمین می انداخت.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

و نیز در قصه قوم ثمود عبرتی است، و قتیکه به ایشان گفته شد: تا مدتی (از نعمت های دنیا) مستفید شوید. (و سپس منتظر عذاب). (۴۳)

در داستان قوم ثمود و نابودی آنان نصیحتی برای پند پذیران است؛ آنگاه که برای آنان گفته شد: از نعمت هایی که خداوند مَنّان برای شما ارزانی نموده بهره جوید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾

سپس از فرمان پروردگارشان سرکشی کردند در نتیجه صاعقه (مرگ) آنان را فرا گرفت در حالیکه نگاه می کردند. (۴۴)

«عَتَوْا» سرکشی کرد.

ابن کثیر گفته است: آنها سه روز در انتظار عذاب بودند و در صبح روز چهارم بر آنان نازل شد. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸۶).

آلوسی گفته است: حضرت صالح علیه السلام به آنها وعده داده بود که بعد از سه روز عذاب بر آنان نازل میشود و گفته بود: فردا چهره شما زرد و رنگ پریده میشود. و پس فردا سرخ و در روز سوم سیاه میشود. آنگاه در صبح عذاب بر شما نازل میشود. و چون علامت های بیان شده را مشاهده کردند، خواستند او را به قتل برسانند، اما الله تعالی او را نجات داد. و در روز چهارم به وسیله ی صایقه آسمانی نابود شدند. (روح المعانی ۱۶/۲۷)

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾

در حالیکه نه هیچ توانایی برخاستن داشتند و نه هیچ یار و مددکاری یافتند. (۴۵)

آنگاه که از اثر عذابی که از جانب خداوند که به آنان رسیده بود توان برخاستن را نداشتند، نمی توانستند از سرنوشت خود بگریزند و از خویشتن دفاع کنند.

وَقَوْمٌ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾

همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند. (۴۶) الله تعالی قوم نوح علیه السلام را پیش از امت های یاد شده عذاب نمود؛ زیرا آنان از حدود الهی تجاوز کردند و در عصیانگری زیاده روی نمودند.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

و آسمان را توانمندانه برافراشتیم و یقیناً ما وسعت دهنده ایم. (۴۷)

«أَيْدٍ» قدرت و قوت.

خداوند سبحان آسمان را مرتفع ساخت و برابر داشت، بنایش را با توانایی و نیروی خویش استحکام بخشید و ساختمان و اطرافش را وسعت داد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «بِأَيْدٍ» یعنی با قدرت و نیرو و توانایی. (تفسیر ابن جوزی ۴۰/۸).

«وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» و ما همواره آسمان را توسعه و گسترش می دهیم، و زمین و فضای محیط به آن از قبیل آب و هوا همانند حلقه ی کوچکی است در یک بیابان وسیع. چنین امری در بعضی احادیث نیز آمده است. (با چشم بصیرت به عظمت عالم هستی بنگر تا عظمت خالق را دریابی. این زمینی که بر آن قرار دادی جز یک ذره ی کوچک و نقطه ی شناور در این گیتی وسیع نیست و جز خدا احدی از وسعت آن خبر ندارد، خدای ایجاد کننده و خالق انسان. با خواندن این آیه: وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ عظمت جهان هستی را در نظر بیاور و همراه باشناگویان و تسبیح خوانان، با قلب و زبان به ثنا و تمجید خداوند سبحان بپرداز).

و حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «لَمْ يُسْعُونَ» یعنی قادر هستیم. از وسع به معنی توانایی آمده است.

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿٤٨﴾

و زمین را هموار کردیم پس چه خوب هموار کننده ایم. (۴۸)
الله متعال زمین را فرشی برای مخلوقات مقرر داشت، آن را گهواره ای ساخت و برابر نمود تا هر مخلوقی بر روی آن استقرار یابد. آری! خداوند مَنان زمین را چگونه هموار داشته و چه خوب گهواره ای ساخته است.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

و از هر چیزی دو نوع (جفت و جوره) آفریدیم تا شما پند گیرید. (۴۹)
خداوند پاک از همه انواع مخلوقات دو نوع مختلف نر و ماده را مقرر داشت تا شما یگانگی و عظمتش را به یاد آورید. بدین گونه که همه مخلوقات جفت اند اما حق تعالی یگانه است، دومی ندارد، شریکی برایش نیست و از همسر و فرزند منزّه و مبرا است.

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾

پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهنده ای آشکاری هستم. (۵۰)

پس ای بندگان! از عذاب خداوند متعال با انجام طاعات به سوی رحمتش بگریزید. به یقین ای مردم! من یعنی پیامبر بیم دهنده ای هستم که با حجّتی قوی، سخنی راست و بیم دانی آشکار شما را از عذاب حق تعالی میترسانم.
ابو حیان در تفسیر البحر می نویسد: فرار کردن به سوی خدا یعنی ایمان آوردن و امتثال فرمان او. از این رو آن را به فرار تعبیر کرده است تا یادآور شود که کیفر و عذاب انسان را تعقیب میکند و شایسته است از آن فرار نماید. پس بر حذر داشتن و استدعا را با هم می رساند. مانند فرموده ی پیامبر صلی الله

علیه و اله و سلم «هیچ پناهگاه و محل نجاتی از تو جز به سوی تو نیست و نجات دهنده‌ای از عذابت نیست جز تو». (البحر ۸/۱۴۲).
ابن جوزی در تفسیر خویش فرموده است: یعنی از کفر و عصیان بگریزید که موجب عذاب است، و به ایمان و طاعت که موجب ثواب و پاداش است، رو بیاورید. (تفسیر ابن جوزی ۴۱/۸).

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾

و با الله معبودی دیگر قرار ندهید، یقیناً من از سوی او بیم دهنده ای آشکاری هستم. (۵۱).

خازن گفته است: از این رو در امر به طاعت و نهی از شرک لفظ را تکرار کرده است تا به مردم پیامورد همان طور که عمل بدون ایمان سودی ندارد، ایمان بدون عمل نیز مفید نیست. و جز کسی که آن دو را با هم دارد، بهره‌مند نمی‌شود و نجات نمی‌یابد. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٥٢﴾

همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است! (۵۲).

متهم کردن پیامبران به جادوگر و دیوانه:

متهم ساختن پیامبران الهی به دیوانگی، و جادوگری چیزی جدید نبود که رسول الله صلی الله علیه وسلم را بدان متهم می ساختند، بلکه این یکی از شیوه‌های منطق مخالفین و معاندین ادیان الهی و آسمانی است که وقتی در برابر قدرت معنوی و غیبی پیامبران عاجز میگردیدند، به عجله بدین منطق و شیوه همیشگی خویش تمسک می ورزیدند و پیامبران الهی را گاهی به سحر و گاهی به شاعری و گاهی به جنون و کهنات (کاهن بودن) و امثال این عناوین متهم میکردند.

پروردگار با عظمت ما در آیه (۵۲ سورة الذاریات) می فرماید: «همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است!»

طوریکه یاد آور شدیم: اتهام زدن یکی از ابزار و سلاح مقابله مشرکان بر انبیاء الهی بود، طوریکه در طول تاریخ عالم بشریت هیچ پیامبر را از اتهام جادوگر، ساحر و مجنون در امان نه مانده است.

«كَذَلِكَ» یعنی: کار بر همین منوال ادامه دارد که: «مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» یعنی: هیچ گاه برای امتهای پیش از آنان کفار مکه پیامبری نیامده است مگر آنکه گفته اند او ساحر و حیلہ گر است یا مجنون یعنی کسی که یا مجنون است، که همانا از نعمت بی بهره می باشد، و چیزی را درک کرده نمی تواند.

اتهام دیگری که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم می بستند همانا افترا دیوانگی و جنون است، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه ۶ سورة حجر) (و کفار گفتند: ای کسیکه (ادعا داری) ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه ای!).

این جمله از سخنان بود که: کفار از باب تمسخر و استهزاء به رسول الله صلی الله علیه وسلم و کتاب نازل بر او گفته اند.

مفسرین میفرماید که: «لَمَجْنُونٌ» به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جن زده است. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیورده است و در جاهلیت اعتقاد داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جن دارد می تواند شعر بگوید.

أَتَوَصَّوُا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٥٣﴾

آیا همدیگر را به این [سخن] سفارش کرده بودند [نه] بلکه آنان قومی طغیانگرند! (۵۳)

آیا پیشینیان، متأخران را به تکذیب پیامبران وصیت کردند و از این رو همه آنان به تکذیب اتفاق کرده‌اند؟ چنین نیست، بلکه آنان قومی اند که در عصیانگری از حد گذشتند، دل‌های آنان را شبهه فرا گرفته و در اعمال خود به تکذیب و کفر توافق دارند. بنابر این سخن متأخران مانند متقدمان است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾

پس، از آنان روی بگردان که تو سزاوار نکوهش و ملامتی نیستی. (۵۴)
«مَلُومٌ» سزاوار سرزنش.

وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾

و پیوسته پند ده یقیناً که پند دادن به مؤمنان سودمند است. (۵۵)

شان نزول آیه ۵۵:

۱۰۱۶- ابن منیع وابن راهویه وهیثم بن کلب هر کدام در «مسند» خود از طریق مجاهد از علی (رض) روایت کرده‌اند: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» پس از این‌ها روی بگردان و تو هرگز درخور ملامت و نکوهش نیستی» (ذاریات: ۵۴) نازل شد. و به پیامبر خود دستور داد که از ما روی بگرداند. هیچکس در بین ما باقی نماند، مگر این که به هلاکت خود یقین پیدا کرد. پس خدای بزرگ و توانا آیه «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» را نازل و دل‌های ما را شاد کرد.

۱۰۱۷- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» نازل شد. اصحاب غمگین شدند و فکر کردند وحی منقطع و عذاب پدیدار گشت. پس آیه «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» نازل شد. (طبری ۳۲۲۶۰ این مرسل و ضعیف و متن منکر است.)

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند. (۵۶)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» یعنی تا عبادت مرا به میل و رغبت و یا با اجبار و اکراه به جا آورند. مجاهد گفته است: یعنی تا مرا بشناسند. (تفسیر قرطبی ۵۵/۱۷). و رازی گفته است: بعد از این که حال تکذیب کنندگان را بیان کرد، با این آیه زشتی عمل آنها را نشان می دهد؛ چون با این که خدا آنان را خلعت هستی بخشیده است، آنها پرستش او را کنار گذاشتند. در صورتی که هدف از آفرینش آنها چیزی جز عبادت نیست. (تفسیر رازی ۶۸۵/۷).

عبادت:

عبادت اسم جامعی است که تمام آنچه را که الله تعالی دوست می دارد و به آن خوشنود می گردد در بر میگیرد اعم از عقاید و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالی که بنده را به الله تعالی نزدیک می کند. بنابر این همه آنچه که الله تعالی در کتابش و سنت رسولش محمد صلی الله علیه وسلم مشروع قرار داده در تعریف عبادت داخل است، عبادت انواع مختلفی دارد، بعضی عبادات قلبی است، مانند: ارکان ششگانه ایمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غیره، و بعضی عبادات ظاهری است، مانند: نماز، زکات، روزه و حج.

عبادت صحیح نمی شود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد.

اول: اینکه خالص برای الله انجام گیرد و به او شرک آورده نشود. طوریکه میفرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (سورة البينة: ۵). «درحالی که به ایشان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حقگرایانه خدا را پرستند و نماز بر پا دارند و زکات پردازند و این است آیین راستین».

دوم: پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به این شکل که بنده مثل پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کند بدون اینکه چیزی از آن کم کند یا به آن بیفزاید، و این معنای گواهی محمد رسول الله است. لذا میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» (سورة آل عمران: ۳۱). «بگو اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد». و میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (الحشر: ۷). «و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنید».

عبودیت کامل متحقق نمی شود مگر به دو چیز:

اول: کمال محبت الله، به طوری که بنده محبت خدا و محبت آنچه که در نزد خدا محبوب است را بر محبت هر چیز دیگری مقدم بدارد.

دوم: کمال عاجزی و کرنش برای الله به طوری که بنده در تنفیذ اوامر و اجتناب از نواهی همواره در برابر او خاضع و فرمانبردار باشد.

پس عبودیت آن است که کمال محبت و کمال خضوع و تذلل و خوف و رجاء در آن جمع باشد، و بنده زمانی به محبت و خوشنودی خدا میرسد که عبودیت را به شکل کامل آن انجام دهد. پس خداوند دوست دارد که بنده اش با انجام فرایضی که او را بدانها مکلف کرده خود را به او نزدیک کند و هر چه بنده عبادت مستحب بیشتر انجام دهد به خدا نزدیک تر میشود و منزلت او در نزد پروردگار با عظمت بالاتر می رود، و به فضل و رحمت او تعالی این تقرب از اسباب رسیدنش به بهشت خواهد گردید.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾

من از آنان هیچ رزقی نمی خواهم، و نمی خواهم که مرا طعام دهند. (۵۷)

امام بیضاوی گفته است: منظور یادآوری این نکته می باشد که شأن و موقعیت خدا با بندگان مانند وضع مالکان با بردگان نیست؛ چون مالکان به منظور یاری جستن و بهره گیری در امور معاش، بندگان را در اختیار میگیرند. (تفسیر بیضاوی ۱۶۸/۴)

بناءً الله تعالى می فرماید: نمی خواهم آن طور که مالکان از بندگان کمک می گیرند، از شما یاری بجویم. پس به عبادت من مشغول شوید که به خاطر آن خلق شده اید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾

بی گمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است. (۵۸)
«ذُو الْقُوَّةِ»: دارای نیرو.

«الْمَتِينُ»: دارای نیروی فراوان. تأکید (ذُو الْقُوَّةِ) است. و به معنای ثابت و استوار است، یعنی اینکه الله تعالی «هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ» در توان روزی رسانی کمبودی ندارد، و با گذشت زمان، قدرت روزی رسانی خداوند تقلیل نمیابد و کمرنگ هم نمیشود.

چی زیبا میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر الله است! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! (هود/۶)

در حدیث شریف قدسی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم، تفرغ لعبادتی أملأ صدرك غنی وأسد فقرک وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرک». «ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینهات را از توانگری و بی نیازی پر می سازم و در فقر را به رویت می بندم ولی اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری پر می سازم و در فقرت را نیز نمی بندم».

خواننده محترم!

طوریکه در آیه ۵۶ خواندیم: «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند.»

انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است که خداوند متعال جسم را مرکب و ابزار روح - جهت تعالی و تکامل و انجام عبادات - قرار داده است. اگر جسم نباشد روح به تنهایی امکان عبادت را ندارد. همچنان جسم نیز چون مادی است، برای قوام و بقای خود ضرورت به غذا، آب، هوا و... دارد که همگی از امور مادی هستند و اگر به جسم، آب و غذا و هوا نرسد فرسوده شده و از بین می رود، آن گاه روح بدون ابزار و اسباب مادی قادر به انجام عبادات و کارهای معنوی نیست و هدف آفرینش انسان محقق نخواهد شد، پس رزق و روزی برای جسم امری ضروری و حیاتی است.

دین مقدس اسلام برای انسان در یک جمله زیبا شعار ذیل قرآنی مطرح نموده است: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (سوره فجر، آیه ۳۹) بهره انسان را منحصرأ در کوشش و کار قرار میدهد.

بنابر این، بر انجام کسب و کار، جهت به دست آوردن روزی حلال فراوان تأکید شده است، تا جسم قوام و بقا داشته باشد و انسان بتواند پروردگار را عبادت نماید.

در حقیقت، عبادت و کسب رزق و روزی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: روح بدون جسم قادر به انجام عبادت نیست و جسم هم بدون غذا دارای قوام و ثبات نیست؛ از این رو خداوند سبحان بعد از بیان هدف آفرینش انسان، بحث رزق و روزی را مطرح نموده و میفرماید: «خداوند روزی دهنده و صاحب قوّت و قدرت است.»

خواننده محترم!

این همه اصرار که در اعتدال طلب روزی به عمل می آید، به این معنا نیست که اسلام جلوی تلاش را میگیرد. برخی افراد سست و بی حال با اتکا به تعبیراتی همانند آیه ۶ سوره هود که میفرماید: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا: «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست»**. یا روایاتی که روزی را مقدر و معین میداند، چنین می‌اندیشند که لزومی ندارد انسان برای تهیه معاش، زیاد تلاش کند، زیرا روزی مقدر است و به هر حال به انسان میرسد. درحالیکه مختصر آشنایی با قرآن و احادیث نبوی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را کوشش می‌شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی: **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (سورة فجر، آیه ۳۹)** بهره انسان را منحصرأ در کوشش و کار قرار میدهد.

ما هم می‌گوییم روزی هرکس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت.

میعاد اجل و رزق:

اجل و رزق انسانها مانند سائر چیزها به قضاء و قدر ارتباط دارد، خداوند به کسی که از بندگان خویش بخواهد روزیش را فراخ می‌گرداند و از کسی که بخواهد روزیش را تنگ می‌سازد، چنانچه میفرماید: **«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (الأعراف: ۳۴)**. (و برای هر امتی اجلی (مقرر) است، پس چون اجلشان آید نه ساعتی پس میشود، و نه پیش میشود).

و در (۶۲ سورة العنكبوت) میفرماید: **«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الله روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد گشاده می‌گرداند، و برای هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند. چون الله به هر چیزی داناست).**

اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می گردد:

عمر و رزق از جمله چیزهایی است که الله تعالی آنرا مقدر نموده است، و به قضاء و قدر خداوند بوجود می آید، با آنها عمر و رزق مانند سایر چیزها دارای اسباب دینی، و اسباب طبیعی و مادی میباشد. و این اسباب تابع قضاء و قدر خداوند بوده و هیچ سببی از اسباب بر قضاء و قدر خداوند سبقت نمی کند بلکه تابع قضاء و قدر خداوند می باشد.

اسباب دینی:

از جمله اسباب دینی برای زیادتی عمر و رزق انسان تقوا و خوف و ترس بنده از الله تعالی و نیکوکاری به مخلوق خداوند می باشد مخصوصاً نیکی نمودن به اقارب انسان چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْطَلَ لَهُ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ -أَيُطِيلَ فِي عُمُرِهِ-، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». «کسی که دوست دارد خداوند در رزق وی فراخی کند و عمرش را طولانی نماید رحم خویش را وصل کند».

(صحیح بخاری، حدیث (۵۹۸۶) و صحیح مسلم حدیث (۲۵۵۷۹)]. زیرا که خداوند بنده خویش را از جنس عملش پاداش می دهد بناءً کسی که رحم خویش را وصل می کند خداوند رزق و اجلش را وصل مینماید باین معنی که خداوند در رزقش برکت میگذارد و عمرش را طولانی میگرداند و عکس آن، کسی که قطع صلۀ رحم مینماید خداوند در رزق و عمرش کوتاهی میآورد، یعنی رزق وی را کم و عمرش را کوتاه میسازد.

الله تعالی میفرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴿٣﴾» (الطلاق: ۲-۳). «و هر که از خداوند بترسد (خدا) برایش راه بیرون شدن از مشکل رافراهم میسازد. و او را ازطریقی که گمان نکند روزی میدهد».

و از اسباب دینی برای کوتاهی عمر، ظلم و بغاوت بر انسانها است؛ شخص باغی بزودی هلاک می گردد، و خداوند از عملکرد ظالم غافل نمی باشد و او را در دنیا به کمی عمر مجازات میکند.

از جمله اسباب دینی برای کمی رزق، معاملات حرام سودی، خیانت نمودن، خوردن مال یتیم، و مال مردم به باطل است.

انسان فکر می کند که این کارها رزقش را زیاد می گرداند از اینرو با جرأت تمام به این کارها مبادرت میورزد مگر خداوند به عکس عقیده اش روزی او را تنگ می سازد چنانچه میفرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الْبَوَّاءَ وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ» (سورة البقرة: ۲۷۶). «خداوند سود را نابود میسازد و صدقات را افزون می گرداند».

معاملات ربوی عمر شخصی معامله کننده را کوتاه می گرداند و برکت را از مالش میبرد، اگر در ظاهر امر استفاده محدودی نماید مگر در نتیجه سبب کمی و بی برکتی در مالش میشود مثلیکه برای صدقه دهنده خداوند دروازه های رزق را باز میکند، چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ». «صدقه مال صدقه دهنده را کم نمیکند». (صحیح مسلم). بهمین قسم خیانت، چل و فریب، تزویر، خوردن مال یتیم و اوقاف از جمله بزرگترین اسباب از بین رفتن برکت مال می گردد، و علاوه بر آن در روز قیامت انسان عذاب هم میشود.

و در اخیر میگویم که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا، وَرِزْقًا طَيِّبًا، وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا». [هنگام صبح آنرا بخواند]. (بارالها! از تو علم سودمند، رزق پاک و عمل مقبول مسألت مینمایم). (ابن ماجه شماره ی ۹۲۵ و عبدالقادر و شعيب الأرنؤوط در تحقیق کتاب: زاد المعاد ۳۷۵/۲ سندش را حسن دانسته اند). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: عقیده اهل سنت و جماعت مؤلف دکتور نظام الدین نافع، منتشره (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥٩﴾

پس برای کسانی که ظلم کردند نصیبی از عذاب همانند نصیب عذاب یاران [قبلی] شان پس [بگو] در خواستن عذاب از من شتابزدگی نکنند. (۵۹)
«ذُنُوبًا» سطل بزرگ.

هر آینه برای کسانی که با کفر ورزیدن به الله با عظمت و تکذیب پیامبرش بر خویشتن ظلم و ستم روا داشته‌اند حصه‌ای از عذاب الهی رسیدنی است و حتماً آنان را خواهد گرفت؛ همچنان که برای موافقان آنان از امت‌های تکذیب کننده پیشین بخشی از عذاب رسید. بنابر این در عذاب عجله نکنند و آمدنش را دیر ندانند؛ زیرا بدون شک بر آنان فرود می‌آید.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

پس وای بر کسانی که کافر شده‌اند از آن روزی که وعده داده میشوند. (۶۰)
پس هلاکت و تباهی، عاقبت ناپسند و احوال ناخوشایند روز قیامت بر کافران باد؛ احوالی که خداوند (متعال) در دنیا برای آنان وعده کرده بود!

خواننده محترم!

در فرهنگ قرآن، شرک و کفر، از جمله بزرگترین ظلم بحساب می‌رود؛ ظلم به خدا که مخلوقش در کنار او یا به جای او قرار گیرد، ظلم به خود که به جای خالق، سراغ مخلوق میرود و ظلم به خانواده که از شناخت حق و پیروی آن محروم میگردند.

همچنان در این سوره مبارکه در یافتیم که: آغاز این سوره با «تُوعَدُونَ» بود و پایان آن با «يُوعَدُونَ» و این نشان میدهد که هدف این سوره بیان مسئله معاد بوده است.

و من الله التوفيق

مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (۷۵۱هـ - ۸۱۲ ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

۲- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری
محل نشر: احمد جام - افغانستان

۳- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال ۵۱۶ هجری قمری) (ناشر دار احیا التراث العربی ۱۴۲۰ ق ۲۰۰۰ م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

۴- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۱۰ هجری / ۱۱۱۶ میلادی - ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم، سال نشر: ۱۴۲۳ - ۲۰۰۲ م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

۵- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علین حیان نفری غرناطی (۶۵۴ - ۷۴۵ ق) مشهور

به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.

سال نشر: ۱۴۳۱ هجری - ۲۰۱۰ م

۶- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:

ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

۷- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (متوفی سال ۷۹۱هـ)

سال نشر: ۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸م محل نشر دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان

۸- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا ۱۹۹۶ م.

ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

۹- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد ویا (۸۳۹ - ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت

تفسير احمد

لبنان) شيخ طبري يكي از محدثين، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

۱۰- تفسير ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل:

تأليف محمد بن احمد بن جزى غرناطى الكلبي مشهور به جُزى (متوفى ۷۴۱ق)

(ناشر: شركة دار الأرقم بن أبيالأرقم، مكان نشر: بيروت - لبنان) يكي از موجزترین و درعين حال مفيدترین و فراگیرترین تفاسير مغرب اسلامى است.

۱۱- تفسير صفوة التفاسير:

تأليف محمد عليصابونى (مولود ۱۹۳۰ م) اين تفسير در سال ۱۳۹۹ق نوشته شده است. نويسنده در تدوين اين تفسير از مهمترين و معتبرترین کتب تفسير از جمله: تفسير طبرى، کشاف، قرطبي، آلوسی، ابن كثير، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.

۱۲- تفسير ابو السعود:

«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى ۹۸۲) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض).

۱۳- تفسير فى ظلال القرآن:

تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى (متوفى سال ۱۳۸۷ هـ).

سال نشر ۱۴۰۸ق یا ۱۹۸۸ م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر، بيروت - لبنان

۱۴- تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال ۶۷۱ هجرى)

سال نشر: ۱۴۲۷ - ۲۰۰۶ م، الناشر: مؤسسة الرسالة

۱۵- تفسير نور دكتر مصطفى خرم دل:

نام كامل تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتور مصطفى خرم دل از كردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجري، وفات ۱۳۹۹ هجري).
سال نشر: ۱۳۸۴ ش، مكان نشر: تهران - ايران ناشر: احسان.

۱۶- تفسير الميسر:

تأليف: دكتور عايض بن عبدالله القرني (اول جنوري ۱۹۵۹ م مطابق ۱۳۷۹ هجري)

انتشارات: شيخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ.

۱۷- تفسير معارف القرآن:

مولف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: ۱۳۷۹ هـ محل چاپ كتابخانه ملي ايران.

۱۸- تفسير خازان:

نام تفسير: «لباب التأويل في معاني التنزيل (تفسير الخازان)» تأليف: علاء الدين على بن محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفى ۷۴۱ هجرى ميباشد).

سال نشر: ۱۴۲۵ محل نشر: دار الكتب العلمية.

۱۹- روح المعاني (آلوسى):

تفسير «روح المعاني في تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است. (۱۲۱۷-۱۲۷۰ق) سال نشر: ۰۱يناير ۲۰۰۷ محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربى.

۲۰- جلال الدين سيوطى:

«الاتقان فى علوم القرآن» تفسير الدار المنثور فى التفسير بالمأثور
مؤلف: حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف ۱۴۲۶ هـ المدينة المنورة

۲۱- زجاج: «تفسير معانى القرآن فى التفسير»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (۲۴۱ هجرى - ۳۱۱ هجرى ۸۵۵-۹۲۳ - ميلادى)

۲۲- تفسير ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده
مؤلف: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية
الأندلسى المحاربى (المتوفى: ۵۴۲ هـ)
سال نشر: سنه النشر: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۱، دار ابن حزم.

۲۳- تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابه الدوسى بَصْرِي (۶۱هـ- ۱۱۸ هـ ۶۸۰-۷۳۶م) تاريخ نشر: ۱۹۸۰/۰۱/۰۱
وى از جمله تابعين بوده، كه در علوم لغت، تاريخ عرب، نسب شناسى، حديث، شعر عرب، تفسير، دسترسى داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگى بسر برده ولى نابينا بود. امام احمد حنبل در باره او ميگويد: «او با حافظه ترين اهل بصره بود و چيزى نمى شنيد مگر اينكه آن را حفظ ميكرد، من يك بار صحيفه جابر را براى او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاريخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

۲۴- تفسير يضاوى:

تفسير الیضاوی (انوار التنزيل واسرار التأويل) مؤلف: مفسر كبير جهان اسلام
شيخ ناصرالدين عبدالله يضاوى.
سال نشر ۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸ م: ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان نشر: بيروت.

۲۵- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذیحجه ۵۳۸ هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است.

۲۶- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفیة سنه ۱۳۱۸ هجرية.

۲۷- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶

۲۸- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود.

و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری)

۲۹- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می آید.

سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳ م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

۳۰- مفردات الفاظ القرآن:

بیوگرافی مختصر
امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»
مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان
ومسؤل مرکز کلتوری د حق لاره-جرمنی

مولانا امین الدین «سعیدی- سعید افغانی» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید «سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر آباد عمرزائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب دھزیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. در سال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرقیانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷) م دوباره به کشور مراجعت نموده و بحیث مدیر امور شرقمیانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال (۱۹۸۹) م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانستان در شهر «تریپولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده و در سال (۱۹۹۲) م به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد.

«سعیدی - سعید افغانی» متاهل بوده و چهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی و المانی تسلط دارد. و همچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدی- سعید افغانی» مسئولیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان و مسئولیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده و ایمان، سال (۱۹۹۹م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵ م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن و نبوت، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی

تفسیر احمد

- غازی مولوی عبد المجید، سال (۲۰۰۸م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمني
- خود کشی یا عمل انتحاری در اسلام، سال (۲۰۰۹م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمني
- حیلہ دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمني
- تفسیر احمد جزء سی ام تاریخ طبع حمل ۱۳۹۸ هجری شمسی
- تفسیر احمد جزء بیست ونهم تاریخ طبع حمل ۱۳۹۹ هجری شمسی
- تفسیر احمد جزء بیست وهفتم و بیست وهشتم تاریخ طبع حمل ۱۴۰۰ هجری شمسی
- تفسیر احمد جزء بیست وششم و بیست و پنجم تاریخ طبع جدی ۱۴۰۰ هجری شمسی

Mailing Address In Germany:

آدرس:

**Mr. A. Saidi – Wiettlsbacher Str.34 , 50321 – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com**

بسم الله الرحمن الرحيم

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.

We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.

Sura e Al-Fateha I., 1-6

And,

Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad,
his family, his companions and his ummah.

Dear reader,

This is Volume 25-26 of «Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan Persian). This updated version of the commentary is compiled by Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.

This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:

The language has been updated and simplified. Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.

Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.

In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.

The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

Such narrations have been cited from authoritative sources, scholars and historians and references are provided.

Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.

We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect. His book, The Holy Qur'an is also perfect. In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"

Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library